

حجّ البالغ
في اثبات الحج

مؤلف جلال الدين عسکری

حق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

حجة البالغة

في اثبات الحججة

مؤلف

جلال الدين جعفرى

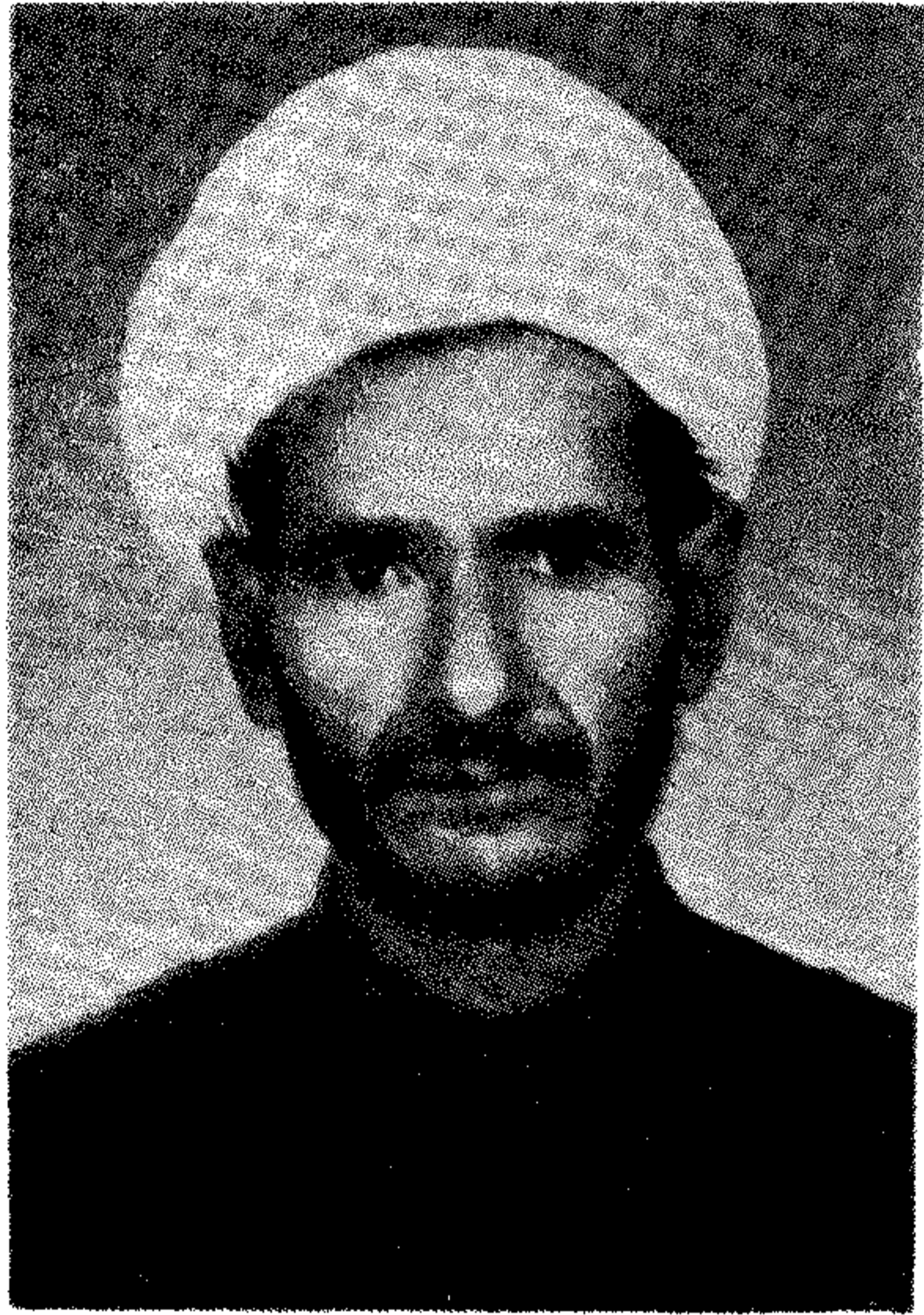
حق چاپ مخصوص مؤلف است

بها ۲۰۰ ريال

این کتاب بشماره اداره کل فرهنگ و هنر استان اصفهان ثبت گردید

این کتاب در چاپخانه ربانی در ۳۰۰۰ نسخه بچاپ رسید

تاریخ ۱۳۵۱/۱۰/۳۰



چو دیدی تو عیبی و یا اشتباه
سپس لب تو بر عیب جانا گشای

* *

صبا یکدم با صفاهان گذر کن
در آنجا گفته با کردار باشد
نبینی هیچ بوئی از خیانت

غلط نامه را کن نخستین نگاه
که بی عیب نبود همی جز خدای

بدار الطبع ربانی نظر کن
نه حرف و خدعه و پندار باشد
درستی باشد و صدق و دیانت
جلال الدین جعفری

فهرست کتاب حجة البالغه فی اثبات الحجة

صفحه	عنوان
۱	۱ آغاز سخن
۲	۲ انسان علت غائی خلقت و استعداد او
۱۴	۳ معرفت اجمالی حق به سبب عقل و آیات
۳۳	۴ طرق سه گانه از جهت رسیدن بحقیقت
۳۶	۵ حجت خدا کیست و صفات او چیست
۳۹	۶ حجت خدا محور است در عالم امکان
۵۰	۷ لزوم حجت و استشهاد آن از زنبور عسل
۶۰	۸ لزوم حجت و استشهاد آن از جوارح انسان
۶۲	۹ زمین هیچگاه از حجت خالی نیست
۸۱	۱۰ نیز صفات لازمه حجت خدا
۸۵	۱۱ صفات مشترکه بین حجت خدا و سایرین
۱۴۰	۱۲ علل پیشرفت اسلام بطور اجمال
۱۸۴	۱۳ معجزه و اعجاز قرآن بطور اجمال
۱۸۸	۱۴ وصی پیغمبر حق قانونگذاری ندارد
۱۸۹	۱۵ حجت در هر زمان منحصر بفرد است
۱۹۰	۱۶ عبادت بدون معرفت حجت قبول نمیشود
۱۹۱	۱۷ تشبیه حجت خدا بنور
۱۹۵	۱۸ حجت علت مبقیه میباشد در عالم
۱۹۷	۱۹ حجت بمنزله روح عالمست
۲۰۵	۲۰ آخرین شخصیکه از دنیا میرود باید حجت خدا باشد

۲۰۶	۲۱	حجت خدا رکن عالم است
۲۰۸	۲۲	تقریب حجت خدا را از زبان خودش بشنوید
۲۱۲	۲۳	حجت خدا نشانه راه خدا شناسی میباشد
۲۱۵	۲۴	اوصیاء پیغمبر اسلام علوم اولین و آخرین را میداند
۲۱۹	۲۵	امامت بعد از پیغمبر اسلام از پدر به پسر میرسد
۲۲۰	۲۶	امام از حیث زندگی چون فقیر ترین مردم است
۲۲۲	۲۷	کتاب انبیاء بطور واقعی در نزد ائمه ما بود و هست
۲۲۶	۲۸	علوم و معارف قرآن را بطور کامل جز امام کسی نمیداند
۲۳۳	۲۹	علم امام ارادی میباشد
۲۳۶	۳۰	اسم اعظم الهی نزد امام میباشد و میداند
۲۳۸	۳۱	حواریت انبیاء گذشته نزد حجت هر زمان میباشد
۲۴۰	۳۲	سلاح ویژه پیغمبر را جز امام کسی را درخور نیست
۲۴۳	۳۳	صحائف نزد حجت هر زمانی میباشد
۲۵۰	۳۴	مباهله پیغمبر بمناسبت
۲۷۵	۳۵	مرک حجت خدا اختیاریست
۲۷۹	۳۶	حجت خدا از اعمال بشر آگاهی دارد
۲۹۲	۳۷	اثر حجت در زمان غیبت چیست
۲۹۴	۳۸	آیا جهان طبیعت اقتضاء دوام را دارد
۲۹۸	۳۹	پیری و مرگ از نظر فلاسفه قدیم
۲۹۹	۴۰	اثبات امام زمان از قرآن
۳۰۴	۴۱	اثبات حجت از راه وجدان سالم

۳۰۰	۴۲	حدیث لن تضلوا
۳۱۱	۴۳	انعقاد نطفه امام با سایر مردم فرق دارد
۳۱۴	۴۴	گفتار پیغمبر از برای دیگران حجت است
۳۱۷	۴۵	حجت خدا روح کلی عالم میباشد
۳۲۰	۴۶	تا آشفته نگردد اصلاح نمیشود
۳۲۶	۴۷	معرفت و اثبات حجت از حدیث پیغمبر
۳۳۰	۴۸	سلسله حجج الهی از آدم باین طرف
۳۳۵	۴۹	انتظار فرج امام زمان
۳۳۸	۵۰	دین اسلام بر تمام ادیان برتری جوید
۳۴۰	۵۱	خورشید حقیقت در پشت ابر پنهان گردید
۳۴۲	۵۲	سننهم آیاتنا دلالت بر ظهور حضرت دارد
۳۴۵	۵۳	حیات تمام کره زمین پس از مرگ آن باید انجام شود
۳۴۷	۵۴	وعده خدا خلاف ندارد
۳۴۹	۵۵	ماء معین امام زمان میباشد
۳۵۰	۵۶	زمین روشن میشود بنور رب آن
۳۵۲	۵۷	طلوع مهر ولایت در سپهر نبوت
۳۵۶	۵۸	امام را غیر از امام غسل نمیدهد

دیباچه :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً
استعین بالله . چنین گوید ، جلال‌الدین فرزند محمد جعفر و محمد جعفر
فرزند ملا طاهر و ملا طاهر فرزند ملا جعفر و ملا جعفر فرزند حاج ملا قدوس و
حاج ملا قدوس فرزند حاج ابوالحسن و حاج ابوالحسن فرزند حاج امین و حاج
امین فرزند حاج مختار که تماماً نسل بعد نسل اهل کوهپایه اصفهان بوده اند و
اغلب ایشان از علماء برجسته و روحانیون عالی‌مقام که هنوز قبور بعضی از ایشان مورد
احترام اهالی آن بلوک میباشد که هر امری چه مادی و چه معنوی هنگامی مفید و
ثمر بخش است که از نقص بیرون آید و بکمال خود برسد .

بناء علی هذا . دین مبین اسلام ، که بحکم عقل و وجدان بر تمام ادیان
جهان حاکمیت دارد و قانون آن که بیان از قرآن است چون خورشید جهان تاب
پرتو افکن عالم اسلام و فرزندان میباشد و از زمان نزول آن . تا کنون که هزار و چهار
صد و پنجاه سال میگذرد ، بازبان فصیح فریاد میزند که هر کس درباره حقانیت من
شکی دارد يك آیه مانند آیات من همی آورد ، هنوز با کثرت دشمنان آن کسی
توانسته ندای آنرا پاسخی گوید و این عجز و ناتوانی تا روز رستاخیز از برای بشر
دنیا خواهد بود و عاقبت الامر جهان انسانیت بحکومت قرآن نیازمند است و دین
اسلام ناجی بشر عالم خواهد بود .

با این وصف دین مبین اسلام و قرآن زمانی سودمند است که بطور تمام و کمال پذیرفته شود و کمال آن بستگی دارد بمقام شامخ ولایت ، یعنی پیروان اسلام عقیده مند باشند از روی یقین کامل که بعد از پیغمبر گرامی حضرت محمد بن عبدالله که آخرین سفیر الهی بوده است بامر خداوند امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام منصوب بامر خلافت و حجت خدا بوده است و بعد از امیر المؤمنین فرزند بر و مندش حضرت امام حسن بامر خداوند منصوب بامر امامت و حجت خدا بوده و بعد از حضرت امام حسن حضرت امام حسین ع بامر خداوند منصوب بامر امامت و حجت خدا بوده و بعد از حضرت امام حسین ع ۹ نفر از فرزندان آنحضرت که اول ایشان حضرت علی بن الحسین ع بوده و آخرشان حضرت بقیة الله حجة بن الحسن العسكري ارواحنا فداء میباشد یکی پس از دیگری از طرف خدا منصوب بامر امامت و حجت خدا بوده اند و حضرت بقیة الله امام زمان الساعه زنده است و انشاء الله بهمین زودیها تشریف فرما خواهند شد و زمین را پر از داد خواهند کرد و به این بیدادی ها خاتمه خواهند داد .

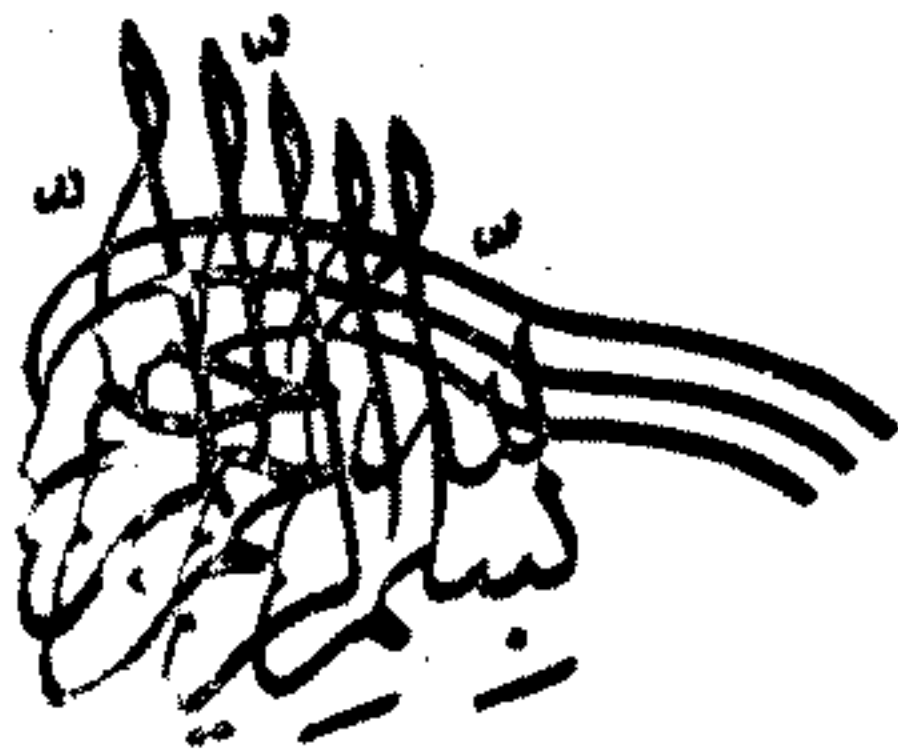
جهان را همی چشم بر راه او است عدالت بروی زمین گاه او است

باری روی این ایمان و عقیده اینجانب بتوفیق خداوند کتاب حجة البالغه فی اثبات الحجة را از آیات و روایات مبارکات خاندان وحی و تنزیل گرفته و تألیف نمودم و بمصداق ان الهدایا علی مقدار مهدیها تقدیم پیشگاه مقدس حضرت بقیة الله روحی فداء کرده و از خداوند منان خواستارم چنانچه خطا و قصوری در فکر و قلم این ضعیف ناتوان رفته عفو فرماید . و نیز امیدوارم حضرت بقیة الله روحی و جسمی فداء این هدیه را پذیرفته و این نوکر ناتوان را بیدیه احسان بنگردند ، و همچنین انتظار دارم از علاقه مندان حضرت بقیة الله این دعا گورا از دعای خیر فراموش نفرمایند .

جلال الدین جعفری

يا ايها الدين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولى الامر منكم.

(نساء آیه ۵۸)



الحمد لله الذي على بحوله و دنا بطوله الذي لم تره العيون بمشاهدة الابصار
ولكن رأتها القلوب بحقايق الايمان لا يعرف بالقياس ولا يدرك بالحواس الذي انشاء
الخالق لا من شيء أحوالها لاوقاتها عالما بها قبل ابداعها فمناها جعل السموات العلا
والارضين السفلا ثم جمع سبحانه من حزن الارض و سهلها و عذبتها و سبخها تربة
منها بالماء حتى خلصت فجعل منها بشراً حجة داعيا اليه باذنه ثبت ذلك في كل
دهر و زمان لكيلا تخلو أرض الله من حجة الأمثل حججه كمثل نجوم السماء اذا
غاب نجم طلع نجم أخرى فبعد والصلوة والسلام على قطب دائرة الامكان خاتم الانبياء
محمد و آله الطاهرين سيما ناموس الله الاكبر غاية البشر أبي الوقت مولى الزمان
الذي للخلق امان حضرت بقیة الله حجت ابن الحسن العسكري عليهما السلام پوشيده نيست
بر ارباب دانش و خرد که هر عملی از عامل خردمندی سرزند دارای غرض و
نتیجه ای میباشد تا آن غرض داعی بر عمل بوده باشد و در غیر این صورت آن عمل
عبث و بی فائده خواهد بود و خردمندان شخص عبث کار را توییح نمایند آن غرض
را علت غائی گویند چون باغبانی که غرس اشجاری نماید غرضش میوه آن اشجار
است نظر بشاخه و برگ ندارد چنانچه مثنوی میگوید :

گر بودی میل امید نمر کی نشاندی باغبان بیخ شجر

آری علت غائی در نظر باغبان میوه است نیز خداوند و باغبان ازلی غرضش
 از غرس درخت آفرینش میوه وجود انسان بوده ، انسان علت غائی و ثمره خلقت
 است انسان محصول عالی درخت امکان و گل سر سبد خلقت میباشد و اعجوبه عالم
 فطرت و تکوین و آئینه تمام نمای حضرت احدیت است بوجود او خدا شناخته میگردد
 انسان اگر تحت تأثیر غرائز نفسانی و شهوانی قرار نگیرد و از چاه طبیعت و غفلت
 بیرون آید و از استعداد خویش استفاده نماید میتواند بر تخت شرافت تکیه زند
 و تاج معرفت را بر سر گذارد و پادشاه مصر ملک وجود شود زلیخای حقیقت و معنویت
 را در آغوش گیرد و بر کائنات حکم فرما شود عالم امکان مسخر وی گردد فرمان
 خدا چو پذیرد فرمان روا گردد اگر بنده خدا شود کار خدا نماید قدرت او قدرت
 خدا باشد نور خدا در او جلوه نماید اعضاء و جوارحش یکسر مظهر خدا آید
 چنانچه خود فرماید : قال الصادق علیه السلام قال رسول الله قال الله عز وجل من اهان
 لی ولیاً فقد اُرد صد لمحاربتی و ما تقرب الی عبد بشیء أحب الی مما اقترضت علیه
 و انه یتقرب الی بالنافله حتی أحبه فاذا أحبته كنت سمعه الذی یسمع به و
 بصره الذی یتبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الی یتبسط بها ان دعائی أجبته
 و ان سألتی أعطیته - هر کس بنده من را اهانت نماید با من از در ستیز درآمده و
 نزدیک نمیشود بمن بنده ای به چیزی در نظر من بهتر از آنچه فرض کرده ام بروی
 از نماز شب در آن گاه من وی را دوست می دارم هر گاه من او را دوست داشتم چشم
 و گوش و دست و زبان او منم اگر من را صدا زد پاسخش میدهم و اگر چیزی از
 من خواهش نمود عطایش میکنم . آری انسان مثل اعلای حقست اگر خدا را شناسد
 و بندگی نماید و خدا را نمیتواند بشناسد تا خود را نشناسد اگر خویشتن را
 شناخت میتواند بدربار احدیت راه پیدا نماید و مقام قرب از برای او حاصل شود
 چنانچه رسول اکرم فرماید : من عرف نفسه فقد عرف ربه . آری انسان کتاب اسرار
 خدا شناسی میباشد و تمام رموز آفرینش در وجود او نهفته است چنانچه حضرت

صادق میفرماید: الصورة الانسانية هي اكبر حجة الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه الله بيده اطلاق كتاب در عرف اهل حقیقت بر انسان کامل شایع است و نیز یگانه شخص عالم انسانیت و قطب دایره امکان علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید:
دوائك فيك وما تشعر - ودائك منك و لا تبصر - و انت الكتاب المبين الذي بأحرفه يظهر المضمرة - و ترغم انك جرم صغير - وفيك انظروا العالم الاكبر .

انسان مظهر اسم اعظم الهی میباشد و جامع صفات کمالیه حق است همانطور که قدرت علمی هر کس از کتاب او شناخته میشود و خردمندان پی به عظمت او میبرند قدرت حق را باید در وجود انسان مشاهده نمود چون آیت بزرگ و نشانه توحید خدا انسان است و مستجمع صفات الهی میباشد آنچه در تمام عالم است در وجود او نهفته و دفتر کل عالم آفرینش و خلقت او است:

عالم صفت حسن سرا پای من است افلاك وعناصر همه أعضاء من است
در حیرتم از نظم عجیبی که مرا است آغاز و سر انجام همه پای من است

همه آئینه رخ آدم - آدم آئینه دار طلعت اوست - آری هر شیئی را در سیر کمالی حدی است و ارزش هر چیز نسبت باندازه ترقی و کمال آن میباشد تمام موجودات هر کدام حد مخصوصی را از کمال دارا میباشند که بآن سر حد که رسیدند دیگر نمیتوانند قدم را فراتر گذارند اظهار عجز و ناتوانی مینمایند در نبات که روح ترقی و نمو را دارا میباشد نظری افکنیم تا مطلب در خور قبول و روشن گردد از جهت مثال يك درخت گل هر چند اسباب ترقی و رشد آن فراهم شود پس از سیر طبیعی و کوشش تکوینی چند دانه گل در کف اخلاص میگذارد و با زبان حال میگوید ای انسان اینست نتیجه زندگانی من و با کمال خضوع تقدیم پیشگاه مقدس او مینماید چنانچه در هنگام باغبان آنرا نچید دست طبیعت آن را می چیند و عمال فطری تجزیه و تحلیلش مینمایند و هر جزوان باصل خویش مراجعت میکند

تا عرضه را بر ساکنین زمین تنگ نگرداند هر چند سال و ماه و شب و روز بر آن بگذرند
تغییری در سیر کمالی آن نیست غیر همان چنددانه گل بهره و نصیب دیگری ندارد
و از وظیفه و مسیر خویش نمیتواند زوی گردان شود و مرتبه فراتری را از کمال
فراگیرد زندگانی آن ماشینی و تکراریست و در آینده همان لباس را میپوشد و
نیز حیوانات از قبیل پرندگان و چهار پایان هر چند زمان بر آنان بگذرد غیر
از همان غرائز حیوانی و زندگانی تکوینی کمال دیگری از آنها مشاهده نشده
است و نمی‌توانند از حد خویش تجاوزی نمایند فقط آنچه لازمه حیات است که
خداوند از روز نخست در نهاد آنان بودیعت نهاده است از قبیل رسیدن به غذای
مناسب یا حفاظت از دشمن و سایر اعمالی که بقای نسلشان را عهده دار میباشند
ترقی دیگری ندارند زمان و مکان سنت فطری آنان را تغییر از جهت سیر کمالی
نمیدهد صفات پسندیده و ناپسند از نظر آنان مفهومی ندارند اگر در بعضی از آنها
حس تعاون دیده میشود جزو غریزه و فطرت میباشد و چنانچه حیوانی را دست
انسان تربیت نمود و حرکاتی شبیه بحركات انسانی از آنان دیده شد عادت و تقلیدی
بیش نیست آنها را بحساب روح ترقی و سیر کمالی نمیتوان گذاشت خلاصه گفتار
موجودات عالم از نبات و حیوان از همان سیر تکوینی و غریزی خویش نمیتوانند
تجاوزی نمایند و قدم را از جاده خود بیرون گذارند و بهمان هدایت فطری ادامه
میدهند تبدل و ترقی در انواع و اجناس آنها که مرتبه‌ای را رها و مرتبه‌ای را برسند
و رو بکمال بروند وجود ندارد چنانچه قرآن کریم باین موضوع اشاره نموده :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سُبْحٰنَ اَسْمِ رَبِّكَ الْاَعْلٰی الَّذِیْ خَلَقَ فِی سُوْرٍ وَّالَّذِیْ قَدَرَ
فَهْدٰی . یٰۤاَکْ وَّ مَنْزَهَ وَّ بَزْرَکَ قَرَارَ بَدَهٗ نَامَ پَرُوْرِدْگَارِ خُوْد رَا اِیْ اِنْسَانِ اَنْ چِنَان
پَرُوْرِدْگَارِیْ کِهْ دَر مَرْتَبَهٗ رَفْعَتِ قَرَارِ دَارِدْ اَنْچِنَان پَرُوْرِدْگَارِیْ کِهْ اِیْجَادْ کَرْدْ خَلٰیْقِ
رَا و هَر کَدَامْ هَر چِه رَا اسْتَعْدَادْشْ طَلَبْ کَرْدْ بَاَنْ بَخْشِیْدْ و اَنْچِنَان پَرُوْرِدْگَارِیْ کِهْ

اشیاء را هندسه نمود و سپس راهنمایی کرد که تا هر صنف از مخلوق براه تکوینی و فطری خویش برود شاهد جمله (قدر فهدی) میباشد بحکم قرآن این راهنمایی تکوینی تا ابد ادامه دارد و از نظر قرآن تبدیل نوع بنوع دیگری غلط و مردود است و نظریه داروین بی مورد و بی پایه و بی اساس میباشد چنانچه از نظر عقل پذیرفته نیست و فساد آن روشن است .

و نیز موجودات معنوی که بیان از ملائکه میباشد وجود آنها را ترقی و تعالی نمیباشد و نمیتوانند از آنچه هستند فراتر روند روح ترقی و تعالی در آنها راه ندارد . قال أمير المؤمنين عليه السلام (ثم فتق ما بين السموات العلاء فملاءهن أطواراً من ملائكة منهم سجود لا يرکعون و رکوع لا ينتصبون و صافون لا يتزايلون و مسبحون لا يسأمون لا يغشاهم نوم العين ولا سهو العقول ولا فترة الأبدان ولا غفلة النسيان و منهم أمناء على وحيه وألسنة إلى رسله و مختلفون بقضائه و أمره و منهم الحفظة لعباده والسدنة لأبواب جنانه و منهم الثابتة في الأرضين السفلا أقدامهم و المارقة من السماء العليا أعناقهم و الخارجة من الأقطار أركانهم و المناسبة لقوائم العرش اكتافهم ناكسة دونه أبصارهم متلفعون تحته باجنحتهم مضروبة بينهم و بين من دونهم حجب العزة و أستار القدرة لا يتوهمون ربهم بالتصوير و لا يجرون عليه صفات المصنوعين و لا يحدونه بالاماكن و لا يشيرون اليه بالنظائر) .

ملائکه چون از علین خالص خلق شده اند و ترکیب در ذات آنها نیست قدرت بر اعمال کثیره ندارند (ألواحد لا یصدر عنه الا الواحد) و لذا هر دسته ای از آنها اعمال ویژه خود را انجام میدهند چنانچه از گفتار حضرت علی عليه السلام استفاده می شود که می فرماید بعضی از آنها در حال سجده میباشد که رکوع ندارند و بعضی از آنها در حال رکوع هستند که قیام ندارند و بعضی از آنها امین وحی خدا میباشد و بعضی از آنها حافظ و نگهبان عباد و بندگان خدا هستند و بعضی از

آنها خدمتگذار اهل بهشت هستند و سایر اعمالی که ویژه آنها است خلاصه اثر در آنها یکی میباشد همانطوریکه اشاره کردیم اشیاء بسیطه دارای اثر وحدانی میباشد ناگفته نماند جهت هم در ملائکه یکی است برخلاف انسان که قوای او با هم مابینت دارند . دیدن او غیر شنیدنش است . شنیدن او غیر لمس او است لمس او غیر ذائقه او است . قوه حافظه اش غیر فهم و علم او است علم او غیر ذهن و ذكاء او می باشد . خلاصه تمام قوای انسان از یکدیگر متمایزند و دیگر آنکه ملائکه استعداد ترقی و تعالی را ندارند چنانچه باین موضوع پیش از این اشاره نمودیم . آری انسان میباشد که اگر دامن همت بکمر زند گوی سبقت را از تمام مخلوق می رباید و پرچم پیروزی را بر فرق جهان آفرینش می کوبد و بر فراز قله امکان در اهتزاز می آورد و در فضای عالم معنویت چنان طیران نماید که از خدا فروتر و از مخلوق فراتر گردد انسان چنان استعدادی دارد که اگر بطور فرض تا ابد در این جهان طبیعت بماند می تواند رو بکمال رود و بر مدارج ترقی و تعالی خویش بیافزاید و حدیقفی در سیر کمالی خویش ندارد استعداد او بی انتهی می باشد و پایانی از برای آن متصور نیست با آنکه در این دنیای پر رنج و محن گرفتار است و در دام غرائز حیوانی و شهوانی در بند و اسیر خواهشهای نفسانی و از هر طرف راه زنانی در کمین او نهفته اند و شبکه مرموز در راه و دانه های مطلوب نفس در پیش چشم وی نظرش را جلب کرده . آه بیچاره انسان بهر طرف روی نماید خطری در پیش است و از همه مهم تر دو سلطان مقتدر و قوی در کشور اراده او اعمال نفوذ و قدرت می نمایند و بر دفع یکدیگر هر لحظه آتش ستیز را دامن میزنند و از برای هر يك سپاه فراوانی است یکی از آن دو سلطان عقل و دیگری جهل است تا کدام يك پیروز آید و دیگری مقهور و ناتوان گردد انسان مورد حملات شدید این دو پادشاه قوی قرار گرفته است یکی بسوی سعادت و عزت و شوکت ابدی

دعوت می‌کند و دیگری بسوی جهل و شقاوت و گمراهی می‌کشاند تا نصیب و قسمت بیچاره انسان چه باشد. آری از چنگال عفریت جهل نجات ندارد تا در مملکت اراده او صلح و آشتی برقرار نشود و صلح برقرار نشود. تا عدالت حکمفرما نباشد هر کشوری که بخواهد آرامش و صلح برقرار گردد نخستین باید عدالت اجتماعی بوجود آید یعنی هر یک از افراد اجتماع بوظیفه خویش قیام و از مرز خویش تجاوز نکنند و حقوق در جای خود نهاده شود و هر کس از مشاغل هر چه را درخور است باو واگذار شود و به نسبت کار و کوشش جزا و پاداش باو داده شود و قانونی در میان بوده باشد تا اعمال افراد عرضه بر قانون گردد که آنچه خارج از قانون است قدرت قانونی آنرا در جای خود قرار دهد تا فرد بطریق مستقیم خود برود و از انحراف برکنار شود چنانچه حقیقت و معنای عدالت راستی و تساوی در امور می‌باشد. (أعدل الشیء أقامه و سواه) همانظوری که یک کشور دارای وزارتخانه‌های متعددی میباشد و کارکنان آنها باید بشارکت یکدیگر کار وزارتخانه‌ها را انجام دهند و در اجراء برنامه‌ها تحت اوامر قانون کشوری بوده باشند و از آنچه قانون کشور تجویز می‌کند سر پیچان نباشند که اگر خودسرانه رفتار نمودند و از فرمان قانون خارج شدند نظام بهم می‌خورد و عدالت اجتماعی از میان برداشته می‌شود و در اثر بی نظمی استقلال کشور منحل و سقوط آن حتمی میباشد و خلاصه کشور رو بفناء و نابودی میرود وجود هر فرد از انسانهم دارای چنین وزارتخانه‌ای میباشد که کارکنان آن وزارت خانه هم باید بشارکت رفتار نمایند و اعمال خود را عرضه بر قانون عقلی بدارند و از فرمان قانون عقل خارج نگردند تا عدالت در کشور وجود انسان بوجود آید هنگامی که عدالت بوجود آمد انسان بسعادتی ابدی میرسد انسان ناسوتی ملکوتی میشود و قرب خدائی از برای وی حاصل می‌گردد و بر مسند عزت و ابدیت تکیه می‌زند و آنچه از خلقت او منظور بوده پندیدار

می گردد اینک درباره قوای انسان که بمنزلهٔ عمال و کارکنان میباشند گفتگو میکنیم تا آنچه پیچیده و مجمل است باز و روشن گردد .

اقول و من الله التوفیق نخستین بطور اجمال نظری بأجناس عالم می اندازیم و سپس دربارهٔ وجود انسان و قوای وی گفتگو میکنیم بعضی از بزرگانرا عقیده چنین است که اجناس عالم و نشآت آن باکثراتی که از حد احصاء خارج اند منحصرند در سه مرتبه اگرچه از لحاظ وجود در جهان آفرینش وحدت حکفرما است نخستین مرتبه ، مرتبهٔ طبیعت و مادهٔ فاسده است که آنرا عالم صور طبیعی گویند سپس مرتبهٔ صور ادراکیه حسیه است که مجرد از ماده میباشد آنرا عالم صور ادراکیه خوانند و پس از آن مرتبهٔ صور عقلیه است که آنرا عالم عقلی می دانند و انسان برگزیده و منتخب است از بین این عوالم سه گانه و مراتب سه گانه را دارا می باشد و شخصیت او غیر قابل تغییر می باشد اگرچه از حیث ماده دارای تغییر است باین معنی که از ابتداء کودکی و دوران صباوت که شروع نموده است برشد و ترقی و سیر کمالی و فضائل او فعلیت پیدا نکرده اند و غرائز او غلبه دارند بر قوای عقلانی و اخلاقی بشریست طبیعی از این مرتبه که گذشت و قدم را فراتر نهاد و حاصل شد از برای او کون و مرتبهٔ دیگری نامیده شود انسان نفسانی که فضائل او فعلیت پیدا نموده و در کمال قوت می باشند در این مرتبه انسان تشخیص خوب و بد و زشت و زیبائی را می دهد و می تواند کسب فضیلت تقوا نماید حق را از باطل می تواند جدا بفهمد و لذا در این حد و مرتبه مسئول اعمال خویش قرار می گیرد و موضوع و مورد تکلیف از طرف خداوند شده است و زیر نظر مأمورین سری الهی قرار گرفته و قلم رفع از اعمال نیک و ناپسند او برداشته شده جزوی و کلی اعمال وی بحساب می آیند و کوچکترین عمل او فروگذار نمی شود و بطور شدید امر بقیام وظیفه از مصدر جلال صادر شده است و نیز از این مرتبه قدم را فراتر می گذارد چنانچه فضائل را تقویت کرد و بر ترقی و سیر کمالی خویش افزود و نفس به کمال نهائی

خود رسید و از فیوضات الهی برخوردار شد و قوای عقلانی بر قوای حیوانی و شهوانی غلبه پیدا کردند. انسانی عقلی می‌شود در این مرتبه است که دیگر روح یا نفس قطع علاقه از بدن می‌کند و چندان توجهی بآن ندارد لذا بدن فرسوده می‌شود و گاه آن میرسد که این قفس را بشکند و بطرف آشیانه ابدی پرواز نماید این حالت را در این جهان مرگ می‌نامند و در نشئه بعدی ولادت گویند اینک درباره فضائل انسانی با توفیق خداوند گفتگو می‌شود و درباره آنها بیشتر شرح می‌دهیم تا بهتر مطالب روشن گردند آنچه را بزرگان حکماء بر آن اتفاق دارند از این قرار می‌باشد فضائل انسانی از نظر کلی چهار قسم است :

۱ - حکمت ۲ - شجاعت ۳ - عفت ۴ - عدالت . و نیز از برای انسان سه قوه مباین می‌باشد که آنها مبدء از برای آثار مختلفه هستند با مشارکت اراده که هر گاه یکی از آنها بر دیگران غلبه کرد آنها مغلوب و مقهور قرار می‌گیرند قوای سه گانه انسان از این قرار است : ۱ - قوه ناطقه است که نامیده میشود نفس ملکیه و آن مبدء فکر است در معقولات و توسط آن نظر در حقایق و عواقب امور می‌شود ۲ - قوه غضبیه است که نامیده می‌شود نفس سبعیه آن مبدء غضب است جهاد بادشمن و تسلط بر غیر و دفع ظالم و احقاق حق و رفعت بوسیله آن انجام می‌گیرد ۳ - قوه شهویه میباشد که نامیده می‌شود نفس بهیمیه آن مبدء شهوت است که طلب نمودن غذا و لذت از خوردن و نوشیدن و مناکح و علاقه بزین و فرزند و مال و سایر امور شهوانی توسط آن انجام می‌گیرد هر گاه قوه ناطقه بحرکت آمد در حد اعتدال و کسب معارف حقه نمود حاصل می‌شود از برای او فضیلت علم و حکمت و هر گاه قوه غضبیه بحرکت آمد در حد اعتدال و مطیع قوه عاقله گردید و از فرمان آن خارج نگشت حاصل میشود از برای او فضیلت حلم و شجاعت و هر گاه قوه شهویه بحرکت آمد در حد اعتدال و از فرمان عقل

خارج نشد حاصل می شود از برای وی عفت و سخاوت و نیز هرگاه این قوای تمام ترکیب شدند در حد اعتدال و مطیع و منقاد بودند در برابر فرمان عقل حاصل می شود از برای شخص حالت متشابه که بیان از فضیلت عدالت باشد سپس مندرج می شود در تحت این فضائل چهارگانه فضائل زیادی که از حد احصاء خارج است و با توفیق خداوند به بعضی از آنها اشاره می کنیم :

اقول و من الله التوفيق و استعين به أما الحكمة در بر دارد فضائل هفت گانه را:
۱ - ذكاء ۲ - سرعت فهم ۳ - صفاء و روشنی ذهن ۴ - سهولت تعلم و چیز - فهمی ۵ - حسن تعقل ۶ - نیروی حافظه ۷ - تذکر و یاد آمدن اشیاء فراموش شده . أما الشجاعة در بر دارد فضائل یازده گانه را :

۱ - بزرگواری نفس ۲ - نجده . نجده بر شجاعی گفته می شود که اقدام بر کاری نماید که از عهده دیگران خارج باشد ۳ - همت ۴ - ثبات ۵ - حلم ۶ - سکون ۷ - شهامت ۸ - تحمل بر مصائب و ناگواریها در زندگانی ۹ - تواضع در برابر ضعیف و بیچارگان و مردم بی نوا ۱۰ - حمیت

۱۱ - رقت قلب و نرم بودن و مهربانی خویش و بیگانه . و أما العفة عفت در بر دارد فضائل دوازده گانه را ۱ - حیاء ۲ - رفق ۳ - حسن هدایت و ارشاد غیر بسوی حقیقت و خدا پرستی ۴ - مسالمت یعنی مردم از زبان و دست و فکر او خائف نباشند و اذیت او بدیگران بدون حق نرسد بمال و جان و ناموس و عرض دیگران تجاوزی نکند ۵ - دعوت بحق مردم را بطرف حق و حقیقت بطوری که مردم بآسانی از او بپذیرند ۶ - صبر و استقامت بر مصائب و رنج برای خدا ۷ - قناعت بر آنچه از حلال بدست وی آید و خود را آلوده بحرام نکند ۸ - وقار و عظمت سبک سخن و هرزه گوی نباشد ۹ - انتقام جوئی بحق از ظالم و ستمگر و دفاع از مظلوم نماید در صورت امکان ۱۰ - حریت و آزادی و بی نیازی در

برابر فجار و معصیت کار و بی عقیده و بی ایمان بخدا ۱۱ - شهادت و دلیری در پیشرفت حقیقت و حق ۱۲ - سخاوت و سخاوت در بردارد نیز فضائل هشت گانه را:

۱ - کرم ۲ - ایثار و بخشش ۳ - عفو و گذشت از تقصیر و خطاء دیگران در حین قدرت و تمکن ۴ - مروّت و جوانمردی ۵ - نیل بمقاصد یعنی در اثر کوشش و توجه بخداوند شخص با آنچه خواهش و آرزو دارد برسد ۶ - مواسات و برابری و برادری در آنچه رفتار او است ۷ - سماحه یعنی از آنچه تمکن دارد باشخص محتاج از مال خویش به بخشد و دریغ نداشته باشد ۸ - مسامحه یعنی صبر در امور از قبیل اینکه شخص گرفتار شده خود را بنازد با تدبیر دفع اشکال نماید .

أما العدالة : عدالت فضیلتی است که محور تمام فضائل می باشد و دنیا و آخرت بر آن دور می زند و منشاء تمام صفات حمیده و فضائل اخلاقی است و در بر دارد صفات پسندیده بی شماری که ما باجمال آنها اشاره می کنیم :

۱ - صداقت یعنی انسان در گفتارش راست گوی باشد که اگر سخنی گفت دوست و دشمن قبول نماید و مورد یقین ایشان بوده باشد .

۲ - الفت - الفت صفتی را می گویند که افراد پراکنده را پیوستگی دهد یعنی شخص یا اشخاص چنان مهربان باشد که گویا عضو اعضاء دیگران است که بدون او عضوی از خانواده یا اجتماع نیست چون دست یا چشم در بدن اشخاص .

۳ - وفاء بعهد - وفاء بعهد در جائی گفته میشود که اگر شخص وعده یا پیمان بست با دیگری در اطراف گفتارش شك ندارند ۴ - شفقت ۵ - صلّه رحم ۶ - مکافات ۷ - حسن شرکت ۸ - حسن قضاوت ۹ - تودد و دوستی واقعی . تودد در جائی گفته می شود که دوست و رفیق شخص آنچه را بخود پسندد و ناپسندد باشد نسبت بدوست خویش همان باشد ۱۰ - تسلیم شدن در برابر عوارض و سختی های زمان برای خدا ۱۱ - توکل بخدا در کارهای خود ۱۲ - عبادت و پرستش خدای یگانه

شك و شريك در عبادت و پرستش وی نباشد عبادت او خالصاً از برای خدا باشد.
 آری انسان دارای فضائل بیشماری می باشد که اگر از آنچه در نهاد او ودیعه
 نهاده شده است استفاده کرد و رو به خدا رفت و خوی انسانیت را تقویت نمود و
 خویش را از چنگال عفریت جهل و خودخواهی نجات داد و رذائل ناپسند اخلاق
 را از خویش دور نمود و از روی بصیرت و علم و یقین بطرف خدا رفت و تسلیم گردید
 در برابر او امر حق صفات او صفات الهی شود قدرت وی قدرت خدائی گردد برسد
 بجائی که موجودات امکانیه مسخر او شوند چنانچه خویش را شناخت و طوق بندگی
 در گردن نهاد می داند که مخلوق اتم خالق او است و از طرف خدا نمایندگی دارد
 و تاج خلافت را خدایش بر فرق وی نهاده است که فرمود: (و اذ قال ربك للملائكة
 اني جاعل في الارض خليفة) ای انسان خویش را بشناس و قیمت خود را مشکن
 بخدا قسم اگر از روی حقیقت و عدالت بسوی خدا رهسپار شدی و سیر خدائی
 نمودی و گوهر گرانمایه خویش را پرداختی خواهی فهمیدی که انوار جلال و جمال
 الهی ترا روشن می کند و لیاقت داری که متصف بصفات الهی گردی اگر بفرمان خدا
 شدی قدرت خدائی داری همانطور که قطعه آهنی اگر در کنار آتش گذاری بعد از
 زمان اندکی آتش در آن رسوخ می کند و کار آتش می نماید آهن سرد سوزنده
 میشود. ای انسان اگر توهم قرب خدائی پیدا نمودی آتش توحید ترا مشتعل
 خواهد کرد نخله طور میشود موسی ایمانت رفعت جوید غرائز نفسانی مهار شوند
 شوند و در اختیار تو قرار بگیرند ای با عظمت انسان تو مربی و استاد فرشتگان
 هستی در باره تو خدایت گوید:

قال يا آدم انبئهم باسمائهم فلما انبئهم باسمائهم قال ألم اقل لكم اني أعلم

غيب السموات والارض و أعلم ما تبءون وما كنتم تكتمون .

استعداد و گوهر ذاتی ترا هیچ آفریده ای ندارد اگر گوهر گرانمایه خود را

پرداخت کنی و حجاب غفلت و فراموشی را از رخس برداری و صفایش بدهی

میدانی که در اعلی درجه از کمال بینش و دانشی و با مرغ فکرت و عرفان چنان اوج
بگیری در فضای عالم انسانیت که هیچ موجودی نتواند با توبه پرواز آید پر و
بالش بریزد و فرو ماند تو اصالت و شرافت ذاتی داری گوهر گرانمایه خود را
مصفی کن .

گوهر خود را مصفی کن کمال این است و بس خویشرادر خویش پیدا کن کمال این است و بس
ای معلم زاده از آدم اگر داری نژاد چون پدرت تعلیم آسما کن کمال این است و بس
سنگ دل را سر مه کن در آسیاب رنج و غم دیده را زین سر مه بینا کن کمال این است و بس
ای انسان تو گر امی ترین مخلوق می باشی اگر از مرکب غرور و خودپرستی
پیاده گردی و در برابر مولی و آقای خویش خفض جناح کنی آخر مگر تونه مسجود
فرشتگان بودی مگر نه خدایت بنوریان گفت: (واذ قلنا للملائكة اسجدوا لادم فسجدوا
الا ابلیس اُبی واستکبر وکان من الکافرین) عظمت خود را بدان ناریان بر تو سجده
نکردند از محضر قرب رانده شدند و دست رد بر سینه آنان زدند و مبعوض
درگاه و دربار احدیت شدند ای گل گلزار ازل و ای میوه شاخسار ابد همت خویش
را عالی گردان تو عزیز ترین مخلوقات امکانیه هستی چون گوهر گرانمایه تو در بازار
امکان عرضه گردید خداوند بزرگ بوجود تو افتخار نمود تو پر تو خورشید فرزان
و تابان ازلی میباشی . ای انسان تمام موجودات امکانیه مقدمه از برای وجود تو
بوده اند .

گوهر خویش بیارای بیازار وجود	ای گرانمایه بشر پر تو خلاق و دود
آزمانی که بروی تو تجلی فرمود	کرد اکرام ترا ذات خدای ازلی
حسن روی تو سبب شد که خدا خویش ستود	تا که از پرده برو نشد رخت ای آیت حق
ای قدت سرو خرامنده به بستان شهود	ای رخت مهر درخشان به سپهر ازلی
ای گرانمایه بتو ختم شده بود و نبود	قلم صنع چون نقش رخ تو نقش نکرد
از روز نخستین خدایت ترا بهشتی سرشت از این جهان پر رنج نیستی و برای	

اینجا خلق نشده‌ای چنانچه کتاب آسمانیت گوید: (یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغداً حیث شئتما) .

آنکوهر بهشتی از خود چرا بهشتی ای با شرافت انسان منمای رو بزشتی
قال علی علیه السلام (ثم أسکن سبحانه آدم داراً ارغد فیها عیشه) ترا از
آشیانه جاوید برای کسب فضیلت مدت کوتاهی فرود آوردند چنانچه علی علیه السلام فرماید
(و أهبطه الی دارالبلیة و تناسل الذریة) ای کبوتر قدسی و ورقاء ملکوتی ترا
با این قفس چند روزی سر و کاری بیش نیست .

هبطت الیک من المحل الارفع	ورقاء ذات تعزز و تمنع
محجوبة عن کل مقله عارف	وهی التي سفرت ولم تتبرقع
وصلت علی کره الیک و ربما	کرهت فراقک وهی ذات تفجع
انفت و ما انت فلما وأصلت	الفت مجاورة الخراب البلقع
واظنها نسیت عهداً بالحمی	و منازل بفرافها لم تقنع

این جهان از برای تو دانشگاهی بیش نیست و درس نخستین این دانشگاه
معرفت بخدا است چنانچه استاد این دانشگاه امیر المؤمنین گوید: (اول الدین معرفته
و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده) اساس دین معرفت خدا است و این
معرفت گاهی از برای انسان حاصل میشود باینکه عالم بدون صانع و مدبر نیست
این معرفت ناقصه است و کامل نمیشود این معرفت مگر بالآزم آن که بیان از توحید
باشد بعلمت اینکه واجب متعدد نیست آری اول وظیفه بشر شناسائی خدا است که
اگر نور خرد خویش را در پرده اوهام محجوب نگرداند و از دام عفریت جهل نجات
پیدا نماید شناسائی خدا در کمال روشنائی میباشد ولی ناگفته نماند خداوند از حیث
ذات شناخته نمیشود و برای احدی از مخلوق میسر نیست حتی از برای ملائکه و
انبیاء و اگر کسی هم چنین فکری را داشته و در سر پرورده است جز حیرت و
سرگردانی نصیب و بهره‌ای نداشته افکار و اوهام مخلوق بذات مقدس باری احاطه

نداشته و ندارند . لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار - عن عبدالله بن سنان عن
 أبي عبدالله عليه السلام في قوله (تعالی) لا تدركه الابصار قال احاطة الوهم ألا ترى الى قوله
 (تعالی) قد جاءكم بصائر من ربكم ليس يعنى بصرا العيون حضرت صادق عليه السلام در
 ضمن آیه لا تدركه الابصار بسائل فرمود دیدگان قلوب بذات مقدس خدا راه ندارند
 سپس فرمود آیا نمیبینی که خداوند میفرماید به تحقیق آمده اند دیده گانی بسوی
 شما از طرف پروردگارتان و مراد دیدگان ظاهری نیست و بیان از عقول و افکار
 میباشند شخصی از خوارج از حضرت باقر عليه السلام سؤال کرد یا ابا جعفر ای شیء
 تعبد قال عليه السلام الله تعالی قال رأيتہ قال عليه السلام بل لم تره العيون بمشاهدة الابصار لكن
 رأته القلوب بحقائق الايمان لا يعرف بالقياس ولا يدرك بالحواس و لا يشبهه بالناس
 موصوف بالآيات معروف بالعلامات لايجوز في حكمه ذلك الله لا اله الا هو - قال
 الرجل الله أعلم حيث يجعل رسالته . سائل عرض میکند خدمت حضرت چه چیز را
 پرستش میکنی فرمود خدا را عرض میکند دیده ای او را حضرت میفرماید دیده گان
 ظاهری بسوی او راه نداشته و ندیده اند او را ولی قلوب بحقیقت، ایمان راه دارند
 و داشته اند بسوی او شناخته نمیشود بقیاس و درک نمیشود بحواس که بیان از چشم
 ظاهر و قوای دیگر انسانی بوده باشد و شباهت به بشر ندارد به نشانه ها و علائم
 خلقت میشود وصفش نمود و شناخت او را یعنی از مخلوق بخالق میشود راه برد
 بعلت اینکه نمیشود مخلوق بدون خالق وجود داشته باشد در حکم جور و ستم روا
 ندارد این میباشد خدائی که جز او خدائی نیست آری مخلوق قدرت ندارد
 که بتواند بذات مقدس خدا راه پیدا نماید ، (قد ضلت العقول في أمواج تيار و
 تحيرت الاوهام عن احاطة ذكر أزلته) راه بجائی نبرند خردها و سرگردان و حیران
 شوند در موجهای ریزنده سرعت و متراکم و بهت زده شوند اوهام و افکار از فرا
 گرفتن و احاطه بیان ازلیت خدا یعنی نمیتوانند عقول از برای خدا ابتدائی فرض

نمایند اول و آخر و پیدا و نهان او است آری قوای فکری و حسی مخلوق کوچکتر از آن میباشند که ذات بی پایان خدا را درک نمایند و مدرك مخلوق خویش قرار گیرد خداوند طریقی از برای شناسائی ذات مقدسش برای احدی از مخلوق خویش قرار نداده است و عباد چنین وظیفه ابرای ندارند.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال لم يكلف الله العباد المعرفة ولم يجعل لهم اليها سبيلاً بكنه حقيقة او هیچکس راه ندارد چون او محیط است و شخص محاط احاطه بمحیط ندارد و ادراك چیزی بی احاطه بآن تحقق نپذیرد لا یحیطون به علما.

عنفا شکار کس نشود دام بازگیر کانجا همیشه باد بدست است دام را
فدع عنك بحراً ضل فيه السوابح .

در این ورطه کشتی فرو شد هزار که پیدا نشد تخته ای بر کنار
(ان الله احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار) عقول بذات الهی راه ندارند همانطوریکه دیدگان ظاهری راه ندارند و فی الدعاء الهی أنت الذی لم تجعل للعقول طریقاً الی معرفتك الا العجز عن معرفتك پروردگارا تو کسی هستی که قرار نداده ای راه وصول بسوی شناسائی ذات خویش از جهت مخلوق جزعجز و ناتوانی از شناختن ذات تو آری آنچه وظیفه مخلوق میباشد این است که اقرار بوجود خداوند یکتا داشته باشد و از انکار درآید قدم در وادی اقرار گذارد که آنرا ادنی معرفت گویند .

عن الفتح بن یزید عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن أدنى المعرفة فقال ع الاقرار بانه لا اله غيره ولا شبه له ولا نظير له و انه قدیم مثبت موجود غیر فقید و أنه ليس كمثله شيء . فتح بن یزید از حضرت سؤال نمود از ادنی معرفت خدا که عباد وظیفه بآن مقدار دارند حضرت در جواب فرمود اقرار و اعتراف باینکه نیست خدائی غیر خداوند یکتا که آفریده گار جهان هستی میباشد شبیه و نظیر ندارد و ازلی

میباشد یعنی ابتدائی از برای او نمیشود تصور نمود ثابت و موجود است از عباد و مخلوق خویش پنهان نیست مثل و شریک ندارد - لم یزل عالماً و سامعاً و بصیراً و هو الفعال لما یرید . همیشه عالم و شنونده و بینا بوده باین معنی که علم عین ذات او میباشد از همان جهت که میدانند از همان جهت میشوند و از همان جهت می بینند و آنچه را بخواهد انجام میدهد و قدرت بر هر امری دارد شناسائی خدا غیر آنچه خود ذات مقدسش امر کرده تجاوز روا نیست و هیچکس وظیفه دیگری ندارد چنانچه حضرت صادق میفرماید : ان أمر الله کله عجیب الا انه قد احتج علیکم بما قد عرفکم من نفسه امر خداوند تمامش عجیب است مگر آنچه خود ذات ربوبی حجت قرار داده بر شما از نزد خویش یعنی در شناسائی ذات او بیشتر از آنچه امر کرده است شما وظیفه ندارید خودسرانه نمیتوان بدربار او راه برد .

آری بعد از آنکه انسان از مرتبه انکار قدم را در مرتبه اقرار نهاد و ذات مقدسش را خارج از حدین نمود و از ظلمت حجاب انکار و تعطیل و نیز از کفر تشبیه و تشریک بیرون آمد باید خدا را بخود خدا شناخت چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید : اعرفوا الله بالله این جمله قدری دقت دارد اجمالاً آنچه میشود گفت از این قرار میباشد که مخلوق دو نحوه بیشتر متصور نیست یا جسمانی و مادی میباشد از قبیل کرات و افلاک و سایر اجسام لطیفه یا معنوی میباشد از قبیل عقول و ملائکه و انوار مجرده هنگامی که خداوند باین دو نحوه مخلوق شباهت نداشت قسم سوم نمی باشد پس باید خدا را بخود خدا شناخت (فقد عرف الله بالله) و دیگر آنکه عاقل گاهی که بآیات الهی توجه نمود و نظر در آفاق و انفس افکند نور خرد او را روشن می سازد و بخود می آید که این عالم با این نظام عجیب و غریب از روی تصادف و اتفاق بوجود نیامده و تمام آیات و نشانه های قدرت بی انتهای می باشند که از روی علم آن قدرت اینها را خلق و تنظیم کرده است در هر یکی از

این آیات که توجهی نمود علم و حکمت و نظم دقیق دقتیست که او را راهنمایی
 صانع حکیم می کند آنرا سر تسلیم در برابر خالق خود بر زمین میگذارد چنانکه
 خود پروردگار جهان استفهام توبیخی مینماید (أولم ينظروا في ملكوت السموات
 والارض و ما خلق الله من شيء - أفلا ينظروا الى السماء فوقهم كيف بنيناها وزيناها
 ومالها من فروج والارض مددناها وألقينا فيها رواسي و أنبتناها فيها من كل زوج بهيج)
 آری انسان خردمند اگر تعصب و افکار پوسیده و ناتوان را از خود دور نماید
 و در عظمت این جهان خلقت بویژه کرات که چطور مقهور و در جاذبه یکدیگر
 قرار گرفته اند و در مدارهای خویش در گردش و از مسیر خود تجاوزی نمیکنند
 دقت و تفکری نماید از خود پرسش می کند که آیا می شود ملیاردها خورشید و ماه
 و ستاره فروزان و درخشان که در این فضای بی انتها در حرکت و گردش از روی
 اضطرار بوظیفه خود قیام دارند سر خود و بدون مدبر باشند می گوید نه میشود
 که اینها بدون سازنده حکیم و توانا باشند .

آری انسان منصف با توجه خردمندانه و منصفانه درباره خالق خویش سر
 تعظیم فرود می آورد قلب و زبان او اعتراف می کند و میگوید پروردگارا تو از
 آفتاب روشن تری از فرط بروز و ظهور از دیده ها پنهان میباشی شدت نور تو ترا
 مخفی داشته و عدم قدرت و استعداد ما از برای ما حجاب شده است چنانچه
 حکیمی گوید :

يا من هو اختلفى لفرط نوره الظاهر الباطن فى ظهوره
 بنور وجهه استناره كل شى و عند نور وجهه سواه فى

یکی از آیات و نشانه های عجیب خلقت خورشید است که از دیر گاهی است
 عقول بشری را جلب بطرف خود کرده است دانشمندان و فلاسفه بزرگ دنیا از
 زمان نخستین درباره این منبع انرژی و نیرو قلم فرسائی ها کرده اند و هر کس
 نسبت با استعداد و دانش خویش سخنی گفته و نظری ابراز کرده است ولی متأسفانه

هنوز با این عظمت علمی که بشر روی زمین درکرات قدم نهاده و هر لحظه و هر آن آثار علمی او در آسمانها بگردش درآمده اند درباره این نیر درخشان و سوزان نظر قطعی و مسلمی ابراز نکرده و هنوز در حیرت و بهت میباشد و راه بجائی نبرده است. آری همین کره خورشید مشتعل که ملیاردها سال است میسوزد و نیرو بسایر کرات دیگر و موجودات آنها می بخشد که میتوان گفت در حکم فرزندان و خانواده آن میباشد کفایت میکند از جنبه خدا شناسی خردمند باید از خویش پرسش نماید که این کره فروزان از چه ماده‌ای ساخته شده که با این کثرت سوختن و نیرو پس دادن از بین نمی‌رود و تمام نمی‌گردد هر ماده و فلزی که از آن سخت‌تر و محکم‌تر نباشد در برابر حرارت زیاد بصورت بخار و گاز میشود و از بین می‌رود طبق تحقیقاتی که کرده اند دانشمندان با وسایل نجومی و علمی حرارت سطح خارجی خورشید یازده هزار درجه می‌اشد و حرارت باطنی آن هفتاد ملیون درجه است این اعداد از برای انسان غیر قابل تحمل است این همه حرارت و نور از چه بوجود آمده و علت بروز آن چیست بعضی از دانشمندان را عقیده است که اتم‌های توده‌های کره خورشید بطور همیشه در حال انفجار است و شکافتن اتم‌ها باعث و منشاء بروز این حرارت سرسام آور است طبق اندازه‌گیری و حساب های دقیق علمی شعله‌های آن از سطح مساحت پنجاه هزار فرسنگ بهر طرف زبانه می‌کشند چون گفتار باینجا رسید در باره عقاید و افکار دانشمندان راجع باوضاع فلکی از قدیم و جدید بیشتر قلم را اجازه نگارش می‌دهم در قرون اولیه بعضی از دانشمندان را عقیده چنین بود که زمین ریاست مرکزیت را عهده‌دار می‌باشد خورشید و خانواده آن با سایر افلاك خلاصه عالم بدور آن در گردش اند و از شرق این قافله حرکت و بطرف غرب رهسپار می‌باشد و هنوز عده‌ای باین عقیده باقی هستند تا اینکه کپرنیک لهستانی اساس این عقیده را بهم زد و در نظر خود ثابت کرد که خورشید در جای خود ثابت و حرکت محوری دارد و زمین را از ریاست مرکزیت خلع و

برکنارش نمود آنچه مسلم است از روزی که بشر لباس تمدن را پوشیده دربارۀ
اوضاع عالم آنچه در دسترس دید او بوده است گفتگو و اظهار عقیده نموده چون
روح کنجکاو او وادارش می کند که در بارۀ پیدایش خویش و خلقت عالم بررسی
نماید حق هم با او است چون دانش و تفکر ذاتی او می باشد نمی تواند آرام باشد
و فکر نکند و لذا دربارۀ اوضاع فلکی آراء بسیاری بوجود آورده است و هیئتهای
مختلفه مورد گفتگو و عقیده گردیده و آنچه مورد اتفاق و اتحاد همه دانشمندان
بوده وجود اجرام سماوی محسوس و طلوع و غروب روزانۀ خورشید و ماه و ستارگان
و اشکال مختلفۀ ماه و دوری و نزدیکی خورشید از شمال و جنوب زمین در طول سال
و نیز تغییر و تبدل اوضاع ثوابت و سیارات که در مدت سال بوقوع می آیند تنها
اختلافی که بین دانشمندان فلکی می باشد و بوده در مورد اسباب و علل حقیقی این
امور و تمیز دادن بین خیالی یا حسی مجازی یا حقیقی این علل و اسباب می باشد
و اینک از سایر هیئت ها قلم را عطف و عقیدۀ بطلموس را اظهار می کنم و بطور
اجمال شرح داده می شود این دانشمند در یکصد و پنجاه سال پیش از میلاد مسیح
مبزیسته است و عقیدۀ او از این قرار است که اینک از نظر خوانندگان گرامی
می گذرد از نظر این دانشمند زمین ریاست مرکزیت را دارا بوده و در جای خود
ثابت سه چهارم آنرا آب فرا گرفته و تمام آنرا هوای احاطه دارد و کرۀ هوای را
کرۀ آتش در بر دارد و فلک ماه کرۀ آتش را احاطه نموده فلک ماه . ماه و ستاره ای
ندارد و پس از فلک ماه فلک عطارد و فلک زهره فلک خورشید و فلک مریخ و فلک
مشتری و فلک زحل میباشد که هر یک بترتیب بر فلک پیشین خویش احاطه دارد
و هر یک از افلاک را ستاره ای میباشد که بآن ستاره شناخته میشود فلک زحل را
فلک عظیمی که بیان از فلک هشتم است احاطه دارد و تمام ستاره گان ثابت چون
میخ بر پیکر آن فلک کوبیده میباشد و پس از فلک ثوابت فلک نهم که بیان از
فلک اطلس است بر تمام افلاک احاطه دارد سایر افلاک با ستاره گان نشان و خورشید در

شکم آن فلک جای دارند آن فلک دیگر ستاره ای ندارد و قطر آن نامحدود است تا آنجا که سطح محدب آنرا جز خدا کسی نمیداند و سرعت حرکت آن از اینجا معلوم میشود که در هر شبانه روزی با افلاکش یکبار بدور زمین می‌گردد و هر يك از ستاره‌گان آن حرکت مخصوصی دارد که تابع سیر فلک خود میباشد و برخلاف جهت سیر فلک اطلس در گردش است و هر يك از این افلاک شامل فلک کوچکی است این بود اجمالی از هیئت بطليموس یونانی .

ولی دانشمندان عصر فضاء اساس این هیئت را بهم ریختند و ثابت کردند که جهان خلقت بزرگتر از آنست که بشر بتواند بآن احاطه پیدا نماید قدر مسلم این است که فضائی میباشد بدون پایان و منظومه‌هایی از شماره و حساب افزون درین فضاء وجود دارند و خورشیدهای فروزانی ریاست مرکزیت را گرفته و ستاره‌گانی در جاذبه آنها در گردش اند و انتهای از برای جهان خلقت متصور نیست و شاید کوچکترین منظومه‌ها منظومه ما باشد و ستارگانی در اطراف خورشید ما در گردش و حرکت می‌باشند و يك ستاره این منظومه زمین و خانه بشر است و در هر بیست و چهار ساعت یکدور بدور خویش حرکت دارد که این حرکت را حرکت محوری و وضعی نامند که شب و روز از این حرکت بوجود می‌آید و در هر سیصد و شصت و پنج روز یکدور بدور خورشید مسافرت دارد و این حرکت را حرکت آینی و انتقالی گویند و فصول چهارگانه از این حرکت پیدا می‌شود و فاصله زمین با خورشید نود و سه میلیون میل است و از نظر مدت با سیر نور ۸ دقیقه و هیجده ثانیه زمان لازم دارد و نور در هر ثانیه‌ای سیصد هزار کیلو متر راه طی می‌کند و زمین از نظر حرکت محوری سی برابر گلوله می‌رود و عجب اینجا است که با این سرعت، عجیب ساکنین آن حس نمی‌کنند و عجب تر آنکه چرا ساکنین آن در فضاء پرتاب نمی‌شوند .

آری آنچه مسلم است جاذبه مانع است از راندن زمین ساکنین خود را

خلاصه گفتار ما را غرض این نبود که درباره هیئت گفتگوئی کرده باشیم منظور این بود که درباره خلقت توجهی داده شود و تذکری از برای این نظام عجیب و غریب خلقت بوده باشد تا از برای عده‌ای که چون خود اینجانب در غفلت بسر می‌برند یاد آوری شود و این نظام عجیب و غریب و متقن را مورد دقت قرار دهند و دهیم و سپس با کمال خضوع عرض کنیم پروردگارا تو از آفتاب تابان، تابان تری کور باد دیده‌ای که ترا با چشم ایمان نه بیند (عمیت عین من لم یرا کوضل عقل من لم یتفکر فی آیاتک ولم یصدقک اف له و لعقیده) .

آری عاقل منصف پس از سیر و توجه در این جهان خلقت و این کرات عظیم سر را بر روی خاک عجز و یقین می‌گذارد و میگوید پروردگارا تو از من بمن نزدیکتری دوست نزدیکتر از من بمن است این عجب تر که من از وی دورم با همه لطف و محبت همه گاه در کنار من و من مهجورم آری شخص خردمند در جهان آفرینش مطالعه می‌کند و باین آسمان نیلگون و ستاره‌گان زیبا که چون گوی سمین بویژه در شب تاریک بی نور ماه درخشنده و جلوه‌گر می‌باشند نظری می‌کند و از خویشتن پرسش می‌نماید که اینها از این محمل کشیدن و منزل بریدن چه می‌خواهند و مقصودشان چیست اینها مجذوب که هستند و عاشق چه معشوقی می‌باشند و تحت تأثیر چه نیروئی قرار دارند و در طلب که سرگردان و حیران و اسیر و مفتون چه حسنی شده اند و از این سیاحت و سیر و سفر چه منظوری دارند.

آری خردمند بصیر جستجو میکند چنانچه نظامی گنجوی باین بحث اشاره کرده است :

خبر داری که سیاحان افلاک	چرا گردند بگرد مرکز خاک
درین محراب که معبودشان کیست	وزین آمدشند مقصودشان چیست

چه می خواهند ازین محمل کشیدن
چرا آن ثابت است آن منقلب نام
قبا بسته چو گل در تازه روئی
مرا حیرت بر آن آورد صد بار
ولی چون کرد حیرت تیز گامی
مشو فتنه بر این بتهاکه هستند
همه هستند سر گردان چو پرگار
همی تاز و خط فرمان نیاید

چه میجویند ازین منزل بریدن
که گفت آنرا بجم این را بیارام
کمر بسته پرستش را تو گوئی
که بندم در چنین بتخانه زنار
عنایت بانگ بر زد کی نظامی
که این بتهاه خود را می پرستند
پدید آرنده خود را طلب کار
بجسم هیچ پیکر جان نیاید

آری بهتر دلیل از نظر شخص خردمند برای خدا شناسی نظر در آیات
می باشد. از آیات انفسیه و آفاقیه از وجود خویش گرفته تا کرات آسمانی تمام دفتر
خدا شناسی و یکتا پرستی و توحید است. از حسن نظام و زیبایی خلقت پند بگیرد
که ابداً شکی در خزانه افکارش نماند و از نور علم الیقین فضای قلبش روشن گردد و
ظلمت انکار از چهره افکارش گرفته شود. آری از اثر پی بمؤثر ببرد و بگوید:

چشم نرگس فتان بی دلیل فتان نیست
زلف سنبل مفتون بی سبب پریشان نیست
این شمیم روحانی بی جهت زریحان نیست
وین نسیم عنبر بوگر از آن گلستان نیست
بلبلان چرا دارند این همه نوا خوانی

و نیز گوید:

ای خواجه شکر بهتر یا آنکه شکر سازد
خوبی قمر بهتر یا آنکه قمر سازد
آری بخود می آید که طبیعت کور و کر نمی تواند این همه زیبایی بوجود
آورد و منشاء شعور و جان گردد.

ذات نا یافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش
خردمند می فهمد که طبایع مادی اثراتشان مادی می باشند که بطور فیضان از

حالتی بحالت دیگر یا از قوهٔ بفعل و از کمون بظهور میرسند مانند آب که بخار گردد و چون گل و میوه که از شاخه بروید و ظاهر شود و یا چون رنگ که بر شئی مناسب از نور پیدا و عارض آید خلاصه طبایع از باطن بظاهر و از قوه بفعل و از حالتی بحالتی در آیند مجمل و مندمج مفصل و باز شود یا اشیاء کثیف لطیف شوند و بر عکس ماده از هر جهت تغییر شکل بدهد دست از طبیعت خود بر نمی دارد همان ماده است که هر لحظه بشکلی بت عیار در آید غرض هر چند متجلی گردد از همان مسیر خویش روی گردان نیست و از همان هدایت تکوینی و فطری تجاوزی نکند پس چطور می شود بگوئیم طبیعت بی جان و بی ادراک می تواند جان و ادراک ایجاد نماید و منشاء شعور و حیات گردد اگر اندکی ادراک و انصاف باشد خردمند دانشمند از چاه غفلت بیرون می آید و اقرار و اعتراف می کند افکار بشریکه در کرات تصرف نموده اند و این همه آثار علمی که دنیا را حیران و در بهت انداخته محصول مادهٔ بی جان و بی خرد باشد اثر ماده هر چند ظریف و لطیف باشد همان سنخ ماده است و هیچگاه ماده نمی تواند دست از روش و ذات خویش بردارد و غیر آنچه می باشد بشود و از آن علم و ادراک حاصل شود یا بتواند این نظم عجیب و غریب را بوجود آورد و انسان بسازد که اثر دانش او محیر العقول می باشد و لازم بشرح نیست همه می دانید و آگاه هستید . آری انسان عاقل در برابر این قدرت و عظمت و آقائی که خداوند باو مرحمت کرده که تمام موجودات امکانیه را مسخر وی گردانیده است شکر گزار می شود و می گوید ای پروردگار من سپاسگذار تو هستم مرا غرق در نعمت از هر حیث کرده ای بهر یک از اعضاء و جوارح خویش نظر کند می فهمد نعمت بزرگی است که اگر در فقدان آن قرار بگیرد چقدر ناقص و بدبخت است وجودش او را کفایت می کند از برای خدا شناسی و احتیاج بوجود دیگری ندارد هیکل انسان چنانکه پیش از این بیان کردیم کتاب بزرگ خدا شناسی

می باشد و دفتر است پر از رموز و اسرار توحید .

آری از مقصود دور نگردیم انسان منصف بی غرض و غیر متعصب بهر يك از آیات الهی نظر افکند خدا را می شناسد و در برابر او کوچکی می کند و می گوید فتبارك الله احسن الخالقین و طوق رقیت و بندگی در گردن می افکند و در راه عبودیت قدم می گذارد و در صدد پیدایش وظیفه و راه نجات بر می آید و می داند خود سر نیست و بوسیله خورشید فروزان عقل خود را از بیابان جهل و بی خبری رهایی می بخشد و سعادت ابدی را کسب می نماید چون در این صورت می فهمد برای این چند روزه پر رنج و مشقت خلق نشده است .

آری از چاه غرور بیرون می آید بوسیله قرب بحق عزیز مصر ابدیت می شود و بر تخت سلطنت جاودانی تکیه میزند و فرمان ده کون و مکان می شود تا اینجاست توجه و تذکری بود بآیات از نظر حس و تعقل و تفکر تا باعث شود که توحید و ایمان فطری از زیر حجاب غفلت و فراموشی بدرخشد و روشن نماید و روشن شود عاقل و متفکر را .

طریق دیگر از جهت خدا شناسی حالت باساء و ضراء می باشد انسان چون بالفطره خدا پرستی در نهادش نهفته است امکان پذیر است بدون توجه بآیات تکوینیه و تذکر از دیگری روشن گردد و متوجه خدا شود و حجاب برداشته و دریچه قلب او باز شود اما باید حالتی بوجود بیاید تا برق توحید بدرخشد و او را از ظلمت فراموشی در آورد و آگاه سازد آن حالت حالت گرفتاری می باشد که انسان گرفتار گردد و راه بجائی نبرد و درها تمام بروی وی بسته باشد و هیچ پناهگاهی نداشته باشد و آنچه امکان دارد که باعث نجات او گردد ناپیدا و مأیوس از هر سبب و وسیله رهایی از گرفتاری از جهت مثال مانند شخصی که در بیابانی گرفتار شود نه راه را بداند نه آب و غذا داشته باشد آفتاب سوزان و دزد در کمین و درنده گانهم از سمت دیگر او را بمرگ تهدید می کنند و در شرف هلاکت قرار گرفته در این گاه هر چند پیش از این احوال در حالت انکار و یا غفلت بسر برده ناگهان و از روی بی اختیاری

فریادش بلند میشود و خدا را صدا میزند و متوجه می‌گردد که نجات دهنده خدا است و کسی هست که پناه باو ببرد و او را دادرسی نماید.

آری بدون اختیار دست نیاز بدرگاه بی‌نیاز میکشاید و خویش را در پناه قدرتی بی‌نظیر مشاهده میکند چنانچه شخصی از امام سؤال میکند معنا و حقیقت (الله) چیست؟ امام می‌فرماید هیچگاه کشتی سوار شده‌ای عرض میکند بلی کشتی سوار شده‌ام میفرماید آیا کشتی شکست و تو دریای پر موج قرار بگیری و هیچ وسیله نجات از غرق شدن نداشته باشی حتی يك تخته پاره عرض می‌کند چنین حالی برای من پیش آمده میفرماید آیا در آن‌گاه که از همه چیز مأیوس بودی قلب تو متوجه شیئی و حقیقتی گردید که بتواند ترا از چنگ خطر موج و مرگ رهایی بخشد عرض می‌کند آری در آنحال قلب من متوجه چنین حقیقتی و شیئی مقتدری گردید فرمود آن خدا است.

آری هر کس در حال گرفتاری و شدائد خدا را میشناسد و متوجه میشود که پناه‌گاه او خدا است، و خدا در هنگام گرفتاری که بنده‌اش از همه وسائل نجات مأیوس گردد قلب او را آگاه می‌سازد بخویش و در قلب وی تجلی میکند تا او را راهنمایی نماید.

ای خوش آن نغمه که ناگاه رسد ناگهان بر دل آگاه رسد

آنچه مسلم است بشر بطور کلی موحد می‌باشد و خدا شناسی در نهاد وی نهفته است و از روز نخستین با خدا پیمان بسته، منتهی در اثر تربیت بد و محیط یا معاشرت با اشخاص ناجور غفلت و انکار پیش آمده، و پرده بر چهره قلب او کشیده شده است و در حجاب پندار و افکار غلط محجوب گشته خدا را از یاد برده است. لذا رسول گرامی اسلام میفرماید: «كل مولود یولد علی الفطرة الا ان أبواه یهودانه و ینصرانه» هر فرزندی که قدم در دنیا نهاد خدا پرست میباشد مگر اینکه

دامان پدر و مادر و تربیت غلط خانوادگی او را منحرف و مشرک نماید چنانچه مردم کثیری باین راه غلط رفته اند . بشر از نظر ایمان بخداوند در حکم خانه‌ای می باشد که برق کشیده شده است و تمام وسائل و اسباب روشنائی در آن خانه موجود و منظم میباشد ولی چون کلید را نزده خانه تاریک است همینکه کلید زده شد خانه روشن می شود . آری باید برقی بدرخشد تا فضای قلب بنور ایمان بخدا روشن گردد .

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد
خلاصه انسان بانك توجهی از هر جهت حاصل شد چه آیات و نشانه های تکوینی و چه حالت باساء و ضراء روشن میشود و خدا را می شناسد و اقرار و اعتراف در برابر خالق خویش می کند و خویش را مخلوق مشاهده مینماید و میداند عاجز و قاصر است و مقهور قدرت بی نهایتی میباشد تا خدا را شناخت قلب وی آرام میشود تزلزل و اضطرابش از میان میرود .

راه دیگر از جهت روشنائی و بیدار شدن تذکر است چون امکان دارد انسان در غفلت و فراموشی و حیرت گرفتار شود بمجرد اینکه او را یادآوری نمودند بخود آید و آن خدا شناسی فطری و پیمان قبلی بخاطرش رسد و از گمراهی نجات پیدا کند یا اینکه در عقیده خویش متزلزل است تا با اندک دلیل و برهان رو برو شد قانع گردد .

چنانچه عبدالله دیصانی که یکنفر گمراه بود از هشام بن حکم پرسش کرد که آیا از برای تو الهی است هشام که از شاگردان زبر دست حضرت صادق علیه السلام بود در جواب فرمود بلی از برای من الهیست دیصانی گفت آیا خدای تو قدرت بر هر امری دارد . هشام فرمود آری . دیصانی گفت آیا خدای تو قدرت دارد زمین را در تخم مرغی قرار دهد بدون اینکه زمین کوچک شود یا تخم مرغ بزرگ گردد .

هشام فرمود مرا مهلت بده ، دیصانی گفت ترا تا یکسال مهلت دادم ، هشام ظاهراً از این سؤال عاجز است اما میدانند آن دریای علم خدا جعفر بن محمد ص از عهده برمیآید . هشام راه خانه آنحضرت را در پیش گرفت تا رسید محضر آنحضرت پس از کسب اذن گفتار عرض نمود آنچه را دیصانی از وی پرسید .

حضرت فرمود هشام از برای تو چندتا حواس میباشد . هشام عرض میکند پنج تا . حضرت میفرماید کدام يك از همه کوچکتر است هشام عرض کرد چشم من از باقی کوچکتر است . حضرت میفرماید مردمك دیده تو چقدر است . هشام میگوید باندازه عدسی بلکه کوچکتر . حضرت فرمود نگاه کن باطراف خویش و هر چه را دیدی بمن بگو . هشام نگاه کرد به شش جهت خویش . حضرت فرمود چه دیدی . هشام عرض کرد یا بن رسول الله زمین دیدم . آسمان دیدم . دریا دیدم . حیوان و انسان و قصور و منازل و سایر چیزهائی که از حد خارجست .

حضرت فرمود آنخدائی که آنچه را تو دیدی فرو برده در عدسه چشم تو قدرت دارد زمین را در تخم مرغی بنهد . هشام تا این بیان را از حضرت صادق علیه السلام شنید راه خانه خویش را در پیش گرفت . فردای آنروز عبدالله دیصانی آمد در منزل هشام گفت من از جهت دیدن تو آمدهام نه از برای جواب سؤال خویش . هشام فرمود از جهت پاسخ خود هم که آمده باشی آماده است و آنچه حضرت صادق علیه السلام فرموده بود بیان کرد .

عبدالله دیصانی که چنین انتظاری را نداشت که هشام از عهده جواب او برآید تا شنید دید چنان محکم است که نمیتواند خدشهای در آن نماید و از طرفی هم وجدان و دانش او نمیگذارد حق را قبول نکند . از جای خویش حرکت نمود و رو بنخانه حضرت صادق رهسپار شد تا رسید نزدیک خانه حضرت اجازه ورود خواست . حضرت او را اجازه داد . دیصانی پس از تشریفات ورود و جلوس عرض میکند ای

جعفر بن محمد (ص) مرا دلالت نما بسوی پروردگار من .

حضرت صادق علیه السلام پرسید اسم تو چیست ؟ دیصانی حرف نمیزند و از جای خود بلند میشود میآید نزد رفقای خویش . رفقاء دیصانی پرسیدند چه کردی با حضرت صادق . دیصاتی برفقای خود جریان گفتن نام خود را گفت . رفقاء وی پرسیدند چرا نام خود را نگفتی ، گفت اگر نام خود را میگفتم از من میپرسید این الهی که تو عبد او میباشی کیست و من در جواب کوتاه میآمدم . رفقای دیصانی گفتند دوباره برو نزد حضرت صادق و بگویی تا از نام تو سؤال نکند و خدای را بتو تعریف نماید . دیصانی دو مرتبه آمد درب خانه حضرت صادق و اجازه ورود خواست . حضرت او را اجازه داد . پس از ورود عرض میکند ای جعفر بن محمد من را بخدای خودم دلالت نما و از نام من سؤال مکن . حضرت فرمود چنین میکنم در آنگاه کودکی آمد نزد حضرت در حالتی که بیضه طاووسی در دست داشت حضرت آن بیضه را گرفت و رو بدیصانی کرد و فرمود ای دیصانی این بیضه طاووس حصار است پوشیده و دارای دو مایع میباشد یکی بصفه نقره و یکی بصفه طلا و آن دو مایع پوشیده است به جلدی غلیظ و جلدی رقیق نه مایع نقره ای داخل مایع طلائی میشود و نه طلائی داخل نقره ای و پس از مدتی شکافته میشود و طاووسی از میان آن بیرون میآید با پر و اندامی زیبا و رنگهای مختلف که چشم را خیره میکند و خرد را حیران میسازد با آن نقاشی عجیب و غریب و هیچ دستی داخل آن نشد و هیچکس از صلاح و فساد آن خبری نداشت و کسی آنرا رنگ آمیزی نکرد ای دیصانی آیا از برای چنین مخلوق زیبایی با این هندسه و نقوش تو مدبر و سازنده ای فائل نمی باشی که از روی علم و خرد این را بوجود آورد . آیا تصادف میتواند آنرا بسازد . آیا بدون صانع علیم و قدیر میشود این نقاشی عجیب با این ظرافت و دقت و این سان رنگ آمیزی بوجود آید . دیصانی چون شخصی است

خردمند در بحر تفکر فرو میرود و گفتار حضرت را عرضه بر عقل میدارد پس از دقت فکری سکوت را میشکند و سر را بلند مینماید و میگوید «أشهد ان لا اله الا الله» و در پیشگاه حضرت صادق علیه السلام که حجت خدا میباشد اقرار و اعتراف باسلام میآورد و بوجود خدای توانا ایمان پیدا می کند .

البته آنچه مسلم است ایمان فطری در فطرت او نهفته بود منتهی از باطن بظاهر آمد و بیان معجز نمای حضرت صادق علیه السلام حجت خدا و امام ششم شیعیان حجاب فراموشی و غفلت از چهره قلب او برداشته شد آن ایمان پوشیده متجلی گردید اگر ایمان بطور کمون نمیبود بر زبان وی جاری نمیگشت اگر بذر خدا شناسی و حقیقت جوئی روز نخستین در زمین قلب او پاشیده نمیشد سبز نمیگردید آری انسان معلول اتم آن علت است معلول هیچگاه نمی تواند از علت خود جدا باشد و ارتباط خود را قطع نماید . همانطور که نور و روشنائی از جسم منیر و شعاع از منبع جدا نیست و بطور اتصال باید منیر اناره نماید و اشیاء روشن باشند و استفاده از روشنائی و نور نمایند که اگر اتصال گرفته گردید و قطع شد روشنائی از میان برداشته می شود و تاریکی جای آنرا میگیرد . انسان بلکه مخلوق باید بطور اتصال کسب فیض از فیاض مطلق خود نمایند و در غیر این صورت معدوم محض میشوند و از بین میروند . بویژه انسان که نتیجه خلقت می باشد و تمام اشیاء دیگر طفیلی او و از برای وی خلق شده اند و تا زمانی که آن روح ایمان را از دست نداده و بحال خود باقی باشد اتصالش به پروردگار خویش شدیدتر است از اتصال ضوء و شعاع خورشید به خورشید . « چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید :

« و ان روح المؤمن لاشد اتصالا بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها » .

انسان نمیتواند اتصال بخالق خود نداشته باشد پس چون ارتباط و اتصال

برقرار و وجود دارد خدا جوئی در نهاد وی نهفته است اگر غفلت و فراموشی

پیدا شده است در اثر گرفتاری و غلبه غرائز حیوانی و شهوانی میباشد و آن گوهر ایمان و خدا شناسی چون آتشی که زیر خاکستر پنهان و مخفی است محبوب و پوشیده شده است ، و تا تذکری آمد بخود میآید و آگاه می گردد . ولذا قرآن کریم میفرماید : « و لئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله » . ای پیغمبر گرامی ما اگر سؤال نمائی از کفار و منکرین خدا چه کسر خلق کرد آسمانها و زمین را می گویند خدا .

آری انسان ذاتاً موحد و خدا شناس میباشد کفر و الحاد ذاتی از نیست اگر میبود هیچگاه خداوند حکیم راهنمایان توحید را مأمور دعوت به پذیرش خدا شناسی نمیکرد کفار را چون در آنصورت محال بود از جهت اینکه امر ذاتی تغییر پذیر نیست و از شأن خدا نیست تکلیف بمحال نماید .

آری خدا شناسی فطری است چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید : « عن

هشام بن سالم عن أبي عبد الله قال قلت فطرة الله التي فطر الناس عليها قال (عليه السلام) التوحيد » . هشام بن سالم سؤال می کند از حضرت صادق (ع) از آیه قرآن که این فطرتی که خدا مردم را بر آن خلق کرده است چیست حضرت فرمودند منظور از آن فطرت توحید و خدا شناسی است که بشر از روز نخستین یعنی در عالم ذر بر آن آفریده شده است . عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله قال سألت عن قول الله فطرة الله التي فطر الناس عليها ما تلك الفطرة قال عليه السلام هي الاسلام فطرهم الله حين اخذ ميثاقهم على التوحيد قال ألسن بربكم وفيه المؤمن والكافر سواء - عن زرارة قال سألت أبا عبد الله عن قول الله فطرة الله التي فطر الناس عليها قال عليه السلام فطرهم جميعاً على التوحيد .

البته پوشیده نماند بر ارباب دانش توحید در گفتار ائمه علیهم السلام بیان از خدا شناسی می باشد توحید لازم آنست چون توحید فرع ایمان بوجود خدا است .

هنگامی که توحید و خدا شناسی ذاتی انسان بوده باشد کفر والحاد و گناه امور عرضی خواهند بود و امور عرضی قابل زوال است در این صورت کفر در اثر تذکر و توجه برداشته می شود. گناه در اثر توبه یا رنج و بلیات بخشیده می گردد. ناگفته نماند ایمان و توحید فطری هم تا زمانی قابل اصلاح است که آئینه قلب زنگار نگرفته باشد و مقهور خبث معصیت و بیدینی و اعمال زشت و شقاوت نگردد که مصداق کریمه « ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم » باشد و آن فطرة اریه بحال خود بوده باشد تا قابل تأثیر و اصلاح واقع شود.

خلاصه گفتار با مقدماتی که گذشت انسان خردمند میتواند خدا را بشناسد. هنگامی که خدا را شناخت می داند خدای با این عظمت که این نظام عجیب را در ممکنات بوجود آورده علیم و قدیر و حکیم است و ایجادش از روی حکمت و مصلحت می باشد و عبث کار نیست بویژه وجود انسان را و از طرفی هم دارای سخط و غضب است و این بشر را سر خود و مهمل بحال خویش واگذار نکرده و از خلقت او منظور دارد و انسان دارای وظیفه است. لذا در صدد جستجو بر می آید که بفهمد وظیفه او چیست تا قیام بوظیفه نماید که هم خود آرامش و قرار داشته باشد و هم رضایت خالق را بدست آورد و مسئول نباشد.

بشر از جهت قیام بوظیفه تمام یکسان هستند اما در طریق رسیدن بمقصود امکان ندارد با هم اختلاف پیدا نمایند بلکه این اختلاف مسلم است که هر دسته و جمعیتی راهی را اختیار کرده. ما در این کتاب بتوفیق خداوند بهمان طرق سه گانه بین مسلمین بویژه شیعیان اشاره می کنیم و از باقی صرف نظر نموده چون از عهده بر نمی آئیم اختلاف عقیده بیشتر از آن می باشد که بشود برشته تحریر آید یا بکنفر بتواند در کتابی بنویسد.

طرق سه گانه - اول - راه و شیوه فلاسفه است ، دوم راه و شیوه عرفاء است

سوم راه و شیوه متشرعه است .

فلاسفه میگویند بشر چون دارای نیروی عقل است نباید خود را محدود و مقید نماید و بدون بررسی و تحقیق مطلبی را به پذیرد باید شخصاً بررسی نماید و معارف و وظائف حقه را از روی دلیل و برهان یقینه و قطعیه مورد قبول و عمل خود قرار دهد خواه با دین موافق باشد یا نباشد و آنچه را برهان اجازه نداد طرد نماید البته نه اینکه مقید بمخالفت دین باشند بلکه تابع دلیل و برهان عقلی هستند چنانچه مطلبی را شرع گفته باشد اگر مخالف با برهان بود مخالفت با برهان را جایز نمیدانند . میگویند چون انبیاء از جهت اصلاح عموم مردم آمده اند آنچه با عقیده و فهم اجتماع بطور کلی سازگار بوده بیان کرده اند و لذا بیشتر جنبه ظاهری را مراعات نموده اند و حقایق را در ضمن تمثال و کنایه و اشاره گفته اند . بنابراین آنچه را انبیاء گفته اند اگر با دلیل و برهان مباین باشد باید تأویل نمود تا با مطالب عقلیه موافقت حاصل گردد

البته ناگفته نماند هیچگاه از نظر ما عقل سالم با شرع مخالف نیست .

(کلاماً حکم به الشرع حکم به العقل) . منتهی امکان دارد اگر در مطلبی حکم شرع با حکم عقل مباینت پیدا نماید . یا منظور شرع استفاده نشده است و نفهمیده اند . یا اینکه در استدلال عقلی خطا رفته و اشتباه کرده اند .

دسته دیگر عرفاء شامخین ما هستند .

نخستین باید در اطراف لغت عرفان نظری افکنیم و سپس اجمالی در عقیده

عرفاء گفتگو شود . از برای کلمه عرفان چند معنی متصور شده است که به بعضی از آنها اشاره میکنیم :

(یکی از معانی آن ادراك الشيء علی ما هو علیه) ذات و حقیقت هر چیز که

شناخته گردید بطور دقت و جزئیات آن عرفانست برخلاف علم که اگر شیئی از نظر کلیهم مدرك قرار گرفت علم بآن صادق است . معنای دوم (ما يفهم من اللفظ بحسب

وضع اللغوی) یعنی اگر لفظی گفته شد هر معنی که سبقت بذهن گرفت بدون قرینه عرفان گویند. (سوم ادراك البسائط) شناسائی اشیاء مجردة و بسیطه از قبیل ملك و عقول و ارواح بنا بر مجرد بودن ارواح. چهارم از معانی عرفان شناسائی شیء در مرتبه دوم بعد از فراموشی آن شیء از قبیل اینکه جنابعالی یکنفر را چند سال پیش دیده اید از یاد شما رفته است و فراموش کرده اید دوباره که او را دیدید و شناختید باین شناسائی بعدی عرفان گویند.

عرفاء چه میگویند :

عقیده عرفاء بر این میباشد که چون انسان قدرت دارد اشیاء را بحقایق بداند و به بیند احتیاج بدستور دیگری ندارد. شخصاً میتواند احاطه بر کائنات پیدا نماید و بالاتر تا اینکه توحید شهودی از برای وی حاصل و پدیدار گردد.

اما رسیدن بحقایق بلکه حقیقت وحدانی شرایط و مقدماتی دارد. نخستین باید انسان ریاضت بکشد و قوای حیوانی و شهوانی را سرکوب نماید و خویش را از بند اسارت قوای نفسانی نجات بدهد و برخلاف نفس و خواهشهای او رفتار نماید تا صفای باطن حاصل گردد و آئینه قلب متجلی شود.

آری پس از آماده شدن که روندگان و مسافرین الهی راه منزل محبوب را در پیش گرفته و کاروان عشق حرکت نموده بسوی منزل معشوق باید منازل و مراتبی را این کاروان به پیماید تا بمقصود و منزل محبوب رسد. این منازل را عبارات و مراحل مختلفه بیان کرده اند.

از در نفس تا بخلوت دل عارفان را هزار و یک منزل و اینک ما از عبارات و گفتار مختلفه خودداری نموده و نیز از تفصیل صرف نظر کرده و اجمال و خلاصه گفتار ایشان را بیان میکنم.

آری در اثر ریاضت کشف و شهود حاصل میشود. کشف و شهود هم چنانچه آنفا گذشت مراحل داری دارد که از آن جمله مکاشفات قلبی است که آنرا کشف شهودی

خوانند . در اینجا انوار مختلفه کشف شوند و بعد از آن مکاشفات سر است که آنرا کشف الهامی گویند . در این مرتبه اسرار آفرینش و حکمت وجود هر چیزی ظاهر گردد . یعنی حقایق تمام اشیاء از برای عارف و سالک روشن و آشکار شود و بعد از آن مکاشفات روحی پیش آید و در ابتداء این مرتبه درجات بهشت و رضوان و گفتگوی با ملائکه حاصل آید چون روح بطور کلی صاف شد و از کدورات جسمانی بیرون آمد عوالم نامتناهی پیدا شوند و پدیدار گردند و شخص عارف قدرت بینش او چنان شود که حجاب از چهرهٔ زمان و مکان بر چیده گردد و بهمه چیز احاطه نماید و ممکنات در برابر وی عریان شوند و عارف از سر کار آفرینش آگاه گردد .

شراب عشق میسازد ترا از سر کار آگاه نه تحقیقات مشائی نه تدقیقات اشراقی هر که با پاک دلی وارد این راه شود از ازل تا باید یکسره آگاه شود عرفاء شامخین را عقیده است که کمال معرفت دربارهٔ چیزی حاصل نشود مگر بمشاهده و حضور آن نزد عارف بنابراین عقیدهٔ معرفت دربارهٔ خداوند مدرك بودن او است تعالی شأنه العزیز چنانچه محدث کاشانی در عین الیقین گفتار بعضی از عرفاء را بیان کرده است و اینک گفتار نقل شده را ما در اینجا بیان میکنیم قال المحقق قال بعض العارفين ما رأينا شيئاً الا ورأينا الله بعده فلما ترقوا عن ذلك المرتبة درجة من المشاهدة والحضور قالوا ما رأينا شيئاً الا ورأينا الله قبله فلما ترقوا قالوا ما رأينا شيئاً الا الله خلاصهٔ گفتار در ابتداء عارف خدای را بعد از اشیاء می بیند این مرتبه را مرتبه استدلال می گویند در مرتبهٔ دوم خدای را در موجودات می بیند این مرتبه را مرتبهٔ حدس خوانند که بدون مقدمه نتیجه حاصل شود در مرتبهٔ سوم خدای را قبل از موجودات می بیند این مرتبه را مرتبهٔ لمی دانند یعنی از علت پی بمعلول برند در مرتبهٔ چهارم نمی بیند مگر خدا را این مرتبه را فنا گویند . نناهم أقسامی دارد که فعلا جای بیان آن نیست هر کس میخواهد به تفصیل بداند بکتاب عرفاء که در این باره نوشته اند

نظر نماید *

مخفی نماید که منظور ما در این کتاب اشاره‌ای اجمالی بر راه و شیوه حکماء و عرفاء میباشد و کاری با اثبات و نفی یا حق و باطل آن نداریم و هر خردمند دانشمندی می‌تواند در این باره شخصاً قضاوت نماید حق و باطل آنرا بفهمد .

دسته دیگر از جوینده‌گان راه حقیقت و وظیفه عبودیت و بنده‌گی چنین گویند . شخص خردمند هنگامی که توسط نور خرد فهمید خدائی هست نیز می‌داند و همان خرد باو می‌گوید که خدای با این عظمت و قدرت و علم و حکمت دارای سخط و غضب است و انسان را بدون جهت و عبث خلق نکرده و چون سایر حیوانات را سر خود و بدون وظیفه قرار نداده است و از ایجاد وی منظور دارد و از طرفی هم شخص خردمند می‌داند دو چیز که در کمال تباین می‌باشند یکی ذات باری متعال که در حد اعلائی رفعت و عظمت است که عقول در بزرگی و جبروت او حیران و سرگردان می‌باشند و راه بجائی نمی‌برند . و دیگری که نسبت باو در کمال ضعف و ناتوانی و عجز میباشد بدون واسطه که خود ذات مقدسش تعیین نماید و بفرستد تا رابط باشد بین حقیقت واجب الوجود و حقیقت ممکن الوجود امکان پذیر نیست که کسب تکلیف و وظیفه نماید . لذا شخص خردمند جستجو می‌کند تا واسطه را پیدا کند هنگامی که در خانه واسطه که بیان از حجت الله میباشد رفت و او را شناخت از روی براهین قطعی و عقلیه قلب وی قرار می‌گیرد و از اضطراب بیرون می‌آید . و آنچه واسطه که حجت خدا است گفت از برای او حجت است .

حجت کیست و صفات او چیست بعد از این بیان می‌شود :

در عقیده امامیه . وجود حجت از دو جهت لازم است . هم از جهت تکوین و هم از جهت تشریح یعنی هم باید حافظ و نگهبان امور تکوینی و فطری عالم بوده باشد که آنرا ولایت تکوینیه گویند ، و هم حامل و حافظ و رساننده احکام جعلی و

از جهت وضوح و روشنائی مطلب ناچاریم بیشتر درین موضوع گفتگو نمائیم. حجت خدا باید از نظر کلی دارای سه نیرو و قوه باشد که بعد از خداوند کسی از مخلوق در حد و مرتبه او از حیث قوای سه گانه نباشد. که اینک بطور اجمال آن قوای را شرح می دهیم و از خداوند بزرگ امداد خواهش می کنیم تا ما را در این باره توفیق عنایت فرماید *

یکی از قوای سه گانه حجت قوه علامه او است که باید از حیث عقل و علم أعلم اهل زمان از هر جهت بطور کلی بوده باشد و علم او از طرف خداوند باو واگذار شده باشد نه بکسب و تعلم از بشر دیگری و عقل و علم او بر تمام عقول و علوم بشری احاطه داشته و قوای عقلیه و علمیه مخلوق در برابر عقل و علم حجت مغلوبه و تحت انقیاد قرار بگیرند و مسخر وی باشند *

و دیگر قوه عماله حجت است و آن در قوت بحدی باشد که هر گونه تصرفی را در عالم کیان که بخواهد بنماید توانائی داشته و نسبت بماده کون و مکان قدرت بر خلع و لبس داشته باشد، یعنی اگر بخواهد صورتی را از شیئی بگیرد و صورتی را بدهد بتواند. و هر چه بخواهد از استحاله و انقلاب در اکوان بشود و نیز دعایش مستجاب باشد. چون حجت از طرف خدا در میان مخلوق نمایندگی دارد و باید باذن خدا کار خدا را انجام دهد که اگر غیر ازین باشد از شأن خدا دور است که کسی را نمایندگی نماید و اختیارات تامه باو ندهد چنانچه با توفیق خدا درآینده در همین کتاب در این موضوع بیشتر سخن خواهیم گفت و از گفتار خود حجج الهی شاهد اقامه خواهیم نمود *

و دیگر قوه حاسه حجت است که در هر یکی از شعب آن باید سر آمد تمام مخلوق روی زمین باشد. مثلا در دیدن چنان باشد که آن چیزی را که او می بیند

دیگران عاجز باشند و از عهده بر بیایند چنانچه رسول اکرم فرمود: ذریت لی الارض
 فاریت مشارقها و مغاربها و در قوه سمع فرمود: أظت السماء و حق لها أن تاط
 مافیها موضع قدم الا و فیها ملك راکع أو ساجد. و در قوه شم خود فرمود: انی
 أجد نفس الرحمن من قبل الیمن و در قوه ذوق فرمود: أبیت عند ربی یطعمنی و
 یسقنی: و در لمس خود فرمود: وضع الله بکفتی یدیه فأحس القلب یرد أنامله -
 آری این چند موضع از جهت شاهد بیان شد و الا صفات حجت در جای خود
 خواهد آمد.

یکی از صفات لازمه حجت خدا ملکه عصمت است که حجت از روز نخستین
 چه در زمان قیام بامر یا پیش از قیام باید متصف بآن صفت بوده باشد.
 ملکه عصمت چیست؟ عصمت صفتی را گویند که حجت خدا هیچگاه مرتکب
 گناه نشود.

در باره این موضوع اختلاف آراء زیاد است و هر دسته و جمعیتی طوری
 درین باره سخن گفته اند و ما به بعضی از عقاید و اقوال بطور اجمال اشاره می کنیم
 عده ای می گویند ملکه عصمت در حجت خدا ذاتی او است یعنی معصوم نمی
 تواند مرتکب خلاف و گناه شود بجهت آن روح قدسی که در او می باشد. مانند نور
 که روشنائی لازمه آن هست و نمی شود در جائی نور ظاهر شود و روشن نسازد
 اطراف خود را و محال است با نور ظلمت وجود داشته باشد.
 عده ای قائل می باشند که حجت از روی سهو در اموری که مربوط به تبلیغ
 احکام حلال و حرام است معصیت می کند و اشکالی ندارد.
 و بعضی در گناه صغیره جایز می دانند.

اما امامیه عقیده دارند که حجت خدا قدرت بر هر امری دارد. منتهی چون
 علم بحقایق اشیاء از نظر حسن و قبح آنها دارد. عمل خلاف را انجام نمی دهد و

از طرف دیگر مطیع صرف است در برابر خدا و مولی خویش و اگر مجبور می بود در مرتکب نشدن خلاف و گناه و از این جهت گناه نمی کرد مستحق مدح نمیشد و پاداشی برای او نبود. و نیز از ادعیه و گفتار خودشان استفاده می گردد که قدرت بر معاصی و امر خلاف دارندگاهی که پناه بخدا میبرند از لغزش یا طلب توفیق در عبادت حجت در عالم از نظر ولایت تکوینی محور است.

خداوند هر دسته و جمعیت از موجودات را قطب و یسوی قرار داده است که نظام و اجتماعشان بهم نخورد و از هم نپاشند تا چه برسد باین جهان خلقت. از جهت اثبات مدعی خویش از سایر موجودات از جماد و حیوان استشهد میجوئیم تا مطلب منظور ما بهتر روشن و در خور قبول قرار گیرد.

از ذره که در زبان یونانی اتم می گویند شروع میکنیم تا برسد با آنچه در نظر ما است البته پوشیده نماید چون نظر ما این است که بیان حال نخستین حکیمی که درباره ذره بحث نموده است بنمائیم در ضمن نام چند نفر دیگر از حکماء راهم میبریم کسی بما خورده نگیرد که ذکر حال آن چند نفر بیمناسبت است.

أقول و من الله التوفیق وأستعین به. بحکم غریزه بشر از روز نخستین در جستجوی حقیقت و دانش بوده است و چیز فهمی ذاتی انسان میباشد و همان غریزه او را وادار می کند که حتی كودك شیر خواره از همان دوران نخستین شیر خوارگی در صد کشف امر مجهول و دانستن دانش است. و این مطلب اگر خوب دقت شود از برای همه کس واضح و روشن می باشد و جای تردید و انکار نیست. هر کسی در عمر خویش یا دارای فرزند كوچك و شیر خواره بوده. یا از کودکان دیگر دیده است. يك كودك ده روزه یا بیست روزه و بیشتر اگر صدائی شنید گوش را تیز می کند که بفهمد این صدا از کجا بود اگر در حال گریه است فوراً ساکت میشود. یا اگر بیشتر از عمرش گذشته است مثلاً دو ماهه و یا سه ماهه باشد سر را بر می گرداند

بطرف و جهت صدا تا شاید بچشم به بیند فوراً دچار تعجب می‌گردد اگر خنده می‌کرد امکان دارد بگریه افتد یا برعکس یا ساکت شود یا دست و پا می‌کند خلاصه گفتار ادراک خود را بهر طور که بتواند اعلان می‌دارد. در هر صورت حس چیز فهمی را خداوند از روز نخست در نهاد او بودیعه نهاده است. از همین نظر است که بعضی از امور را بر نامه‌دین اسلام در حضور کودکان خردسال منع کرده است از قبیل اعمال زناشوئی و سایر مطالب دیگر. رسول گرامی اسلام فرمود اگر فرزندان شما در اثر اعمال متظاهرانه انحراف اخلاقی پیدا کردند مسئول خواهید بود.

آری بشر از روزی که تاریخ نشان می‌دهد و میتوان اعمال انسان را در آئینه زمان دید در کائنات نظر نموده و در صدد منشاء خلقت و پیدایش بوده است. آنچه در دسترس تاریخ می‌باشد از این قرار است گاهی که یونانی‌ها در صدد فرا گرفتن دانش و حکمت برآمدند نخست از مشرق زمین علوم را گرفتند و با ذوق سرشار خویش مرغ دانش را باوج ترقی رسانیدند.

پس از آنکه یونانی‌ها با بدانش و حکمت را گشودند و تحقیقات سرشاری در هر یکی از شعب علم و حکمت نمودند اروپائی‌ها خوشه چین خرمن علمی ایشان شدند. یونانی‌ها از نخستین زمان آنچه تاریخ نشان می‌دهد قبل از نهضت علمی مردم مسلمان از سایر ملل بیشتر تشنه زلال حکمت و دانش بوده اند. اگر چه در بین مردم دنیا در هر زمانی عده‌ای بوده اند بطور کلی که در راه کشف حقیقت و اسباب و علل جهان آفرینش گفتگو و مطالعاتی کرده اند. و خواسته اند بفهمند این همه کثرات از اجناس و انواع و تغییر و تبدل در آنها از جواهر و اعراض از چه و از کجا بوجود می‌آیند. گاهی اختلافات در اجناس و انواع را منتهی می‌کردند بارباب انواع باین معنی که هر نوع از انواع را تحت تأثیر و تربیت رب النوعی قرار میدادند. عده‌ای اختلافات را باسباب و علل نسبت میدادند. عده‌ای از همان

ابتداء موحد بوده اند منتهی خدا را بنام عقل و عدل عالم معرفی میکرده اند. خلاصه گفتار چه افراد مادی و چه افراد معنوی هر کدام منشاء پیدایش را يك امر وحدانی معرفی و موضوع بحث خویش قرار داده اند. اینك نام چند نفر را چنانکه پیش از این اشاره کردیم از حکماء قرن پنجم و ششم قبل از میلاد بیان و بافکار و عقاید ایشان درباره منشاء پیدایش جهان اشاره می نمائیم. و آن اشخاص بحکماء سبعة مشهور بوده اند.

نخستین ثالث ملطی بوده که در هندسه و نجوم گفتگوئی داشته و مطالعاتی نموده و توانسته است در تاریخ ۵۸۵ ق از م کسوفی را پیش از وقوع خبر دهد و از خاصیت کبر با آگاهی داشته است. ثالث آب را مادةالمواد می دانسته و منشاء حقیقی پیدایش کائنات. دیگری از هم وطنان ثالث انکسیمندروس بوده که از شاگردان وی بشمار میرفته انکسیمندروس منشاء موجودات را شیء غیر متشکل و غیر معین بی آغاز و بی پایان و بی انجام و جاوید و جامع اضداد از خشکی و تری گرمی و سردی عقیده مند بوده. و فرضیه اش از این قرار است: که هرگاه اضداد از هم جدا شوند ظهور و بروز تولد و حیات روی می دهد و چون دوباره بهم مجتمع گردیدند مرگ و کمون دست می دهد و در واقع رجوع باصل می نمایند، و از آن ماده غیر متشکل از تأثیر گرمی و سردی عناصر ساخته شده است. خاک سرد و آتش گرم و آب متمایل سردی و هوای متمایل بگرمی. و هیئت عالم از این عناصر است که به ترتیب روی هم قرار گرفته اند.

حکیم دیگری که شاگرد انکسیمندروس بوده و نامش انکسیمانوس میباشد. هوای را مادةالمواد دانسته قبض و بسط آنرا منشاء عناصر پنداشته و تمام اشیاء را باکثرات و عوارض و تغییر و تبدل آنها منتهی به هوای کرده است.

دیگر از حکماء سبعة هرقلیطوس است که اهل افسوس بوده و شخصی

بزرگ و ارجمند همعصر دارای بزرگه خامنشی شاهنشاه ایران در آن تاریخ میزیسته است . و با شاهنشاه ایران مکاتبه داشته و شاه او را بدربار شاهنشاهی دعوت کرده اما حکیم بزرگوار همدمی با دانش و حکمت را از همنشینی با شاهنشاه ترجیح داده است . حکیم گوشه نشینی را اختیار و از تجمل و خودخواهی و دینار جوئی انزجار داشته و بمردم دنیا پرست و دینار جو و خودپسند بدیده حقارت نظر داشته است آنچه در دیده او عظمت داشته دانش و حکمت و از برای حکیم و دانشمندان عظمت و احترام فراوان قائل بوده است *

آن بزرگوار آتش را اصل موجودات پنداشته و منشاء بیقراری و مظهر کامل تبدیل ، حکیم وجود ثابت و پا برجا و همیشه گی قائل نبوده است . و عالم را تشبیه برودی کرده که بطور دوام روان و از لیس بایس می رود و از ایس بلیس و یکدم مانند دم دیگر نیست . ثبات و بقاء را منکر بوده . عقیده حکیم این بوده که نمی شود بشیئی گفت می باشد باید گفت میشود * و شدن نتیجه کشمکش اُضداد است باین سبب جنگ در عالم ضروری می باشد . و همیشه کشمکش اجزاء عالم را باهم سازش می دهد . و اُضداد در جهان هستی لازم می باشند . ولی باید در حد اعتدال و تناسب بمانند و همینکه یکی از اجزاء عالم از حد اعتدال خارج گردید * عدل عالم آنرا بجای خود برمی گرداند . زندگی یکی مرگ دیگری است و عدم آن مایه وجود این می باشد . نیک و بد مرگ و زندگی نیستی و هستی در واقع یکی هستند . خواص اشیاء و اُختلاف آنها نسبی و اعتباری میباشد . خوب و بدوزشت و زیبا بطور مطلق وجود ندارد . امکان دارد يك شیء در نظر فردی خوب باشد و همان در نظر فرد دیگری بد آید . چنانچه آب دریا در مذاق ماهی خوب و در کام انسان تلخ و ناگوار است با وجود اینکه آن يك حقیقت واحدی بیش نیست . و کائنات از عنصر خشك و تر بوجود می آیند . و باز بهمان عنصر برگشت آنها

است و راه نشیب و فراز را می پیمایند . در راه نشیب آتش بخاک و آب مبدل میشود و در راه فراز باز بهمان آتش برمی گردند .

ظاهر کثرت است و باطن وحدت و روح انسان نیز شراره‌ای از آتش علوی می باشد و پس از مرگ رجوع باصل می کند .

هرقلیطوس چون بیقراری و بی ثباتی را منشاء هر چیز دانسته ، و فلسفه اش بر این پایه و اساس می باشد و در ناپایداری جهان ماده اصرار داشته . دنیا در نظرش بی مقدار و ارزش بوده از مردم کناره گیری کرده است ، از جهت این از جاز و رمیدگی از مردم . حکیم را از جمله بدبینان قلمداد کرده اند . و او را حکیم گریان خوانده اند .

از اواخر مائه ششم و اوائل مائه پنجم پیش از میلاد دانشمندانی که تاکنون نام برده ایم در نزد اروپائیان ایونیان خوانده می شوند زیرا که از مردم ایونی بوده اند نامی ترین حکماء باستان فیثاغورس حکیم است که درباره او تصریح کرده اند که بمصر و هندوستان و ایران مسافرت کرده و از حکماء آن ممالک بهره برده است . در اواخر مائه ششم بیوان برگشت و گروهی پیرو او شدند و انجمنی سری تشکیل داد که دینی و اخلاقی و سیاسی بوده . بدرستی نمیدانیم عقاید و فاسفه آن گروه همه از خود فیثاغورس است یا فکر مریدان نیز در آن دخیل است . در هر حال پیروان او مذهب تناسخ داشته اند و خوردن گوشت حیوانات را روانداشته و گناه می دانسته اند و از این جهت و جهات دیگری نیز بحکماء هند شباهت داشته اند . اختراع جدول فیثاغورس و کشف شکل عروس در هندسه و بسیاری از قضایای دیگر بار منسوب است . در فلسفه فیثاغورس علوم ریاضی از سایر علوم بیشتر اهمیت داشته و او عدد را منشاء وجود می دانسته و همه امور را نتیجه ترکیب اعداد و نسبت های عددی می پنداشته است . چون باین نکته برخوردیم که علوم

ترکیب صوتها در تولید نغمات تابع تناسبات عددی میباشد موسیقی را نیز مانند هندسه و نجوم از رشته‌های ریاضی و کلیه نظام عالم را تابع عدد می‌شمارد و هر وجودی را مادی باشد یا معنوی با یکی از اعداد مطابق می‌داند. مختصر عدد در حقیقت اشیاء و واحد را حقیقت عدد می‌خوانند. تضاد واحد و کثیر و زوج و فرد را منشاء همه اختلافات می‌پندارد اما واحد مطلق را از زوجیت و فردیت و وحدت و کثرت بری می‌داند.

پیروان فیثاغورس در باب هیئت عالم رأی مخصوصی دارند بکرویت زمین پی برده ولی يك کانون آتش نا پیدا قائلند که مرکز و محور عالم و مظهر الوهیت است و زمین و خورشید و ماه و سیارات (عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل) و ثوابت گرد آن می‌چرخند و چون ده را عدد جامع کامل می‌دانستند معتقد بوجود يك کره زمین نامرئی نیز بوده‌اند تا عدد کرات ده باشد و موجبات دیگر نیز برای این عقیده داشتند و چنین فرض می‌کردند که فاصله‌های کرات از یکدیگر به نسبت فاصله‌های اعدادی است که نغمات آوازه‌ها را می‌سازد و گردش آنها نیز نغمه‌ای ساز می‌کند که روح عالم است و آنرا گوش مردم بواسطه عادت یا عدم استعداد درک نمی‌کند و همچنین اجسام هر يك عددی هستند ارواح نیز اعدادند و جزئی از روح جهان و اخگری از آتش علوی و برقی از فکر الهی می‌باشند جاوید و نمردنی هستند جز اینکه در سیر خود بر حسب چگونگی زندگانی تن از درجه خویش پست تر یا بالاتر می‌روند یا بجای خود میمانند.

حکمت فیثاغورس از چند جهت قابل توجه میباشد یکی اینکه حقیقتی غیر جسمانی است یعنی نسبت‌های عددی که امری فرضی و عقلی است قائل شده و بآن اهمیت داده. دیگر اینکه کرویت زمین را معلوم کرده و مزیت مرکز و ساکن بودن را از آن برداشته است و هر چند این رأی تا مدتی نزد حکما طرف اعتنا نبود و فرض فیثاغورس در باب هیئت عالم درست با حقیقت موافقت نداشت معینا نمی‌توان آنرا در کشف هیئت جدید بی‌تأثیر دانست.

در مائه پنجم پیش از میلاد یونانیها در علم و حکمت و هنر و ذوقیات پیشرفتهای مهمی نمودند. گذشته از پهنائی که پیروان فیثاغورس بر ریاضیات یعنی حساب و هندسه و هیئت و موسیقی دادند در علم و عمل طب نیز مشاهده میکنیم که ترقیات عمده دست داده چنانچه بزرگترین پزشکان قدیم از قبیل بقراط در آن زمان بوده (معاصر اردشیر دراز دست).

از فلاسفه مشهور آن تاریخ دیگر انبازقلس است که جهان آفرینش را مرکب از عناصر چهارگانه آب و خاک و باد و آتش میداند و جمع و تفریق عناصر را که مایه کون و فساد جهان میباشد نتیجه مهر و کین میخواند و این دو مؤثر بنوبه خود غالب و مغلوب میشوند و هر گاه مهر غلبه دارد جمعیت بر پریشانی فائق است و چون کین چیره شود پراکندگی و پریشانی فائق آید و دورهای که ما در آن هستیم دوره غلبه کین و پریشانی است دنیا و زندگانی آن زندان روح و کيفر گناهان او است.

انبازقلس داعیههای بزرگی در سر داشته و خود را سزاوار پرستش مردم می دانسته است و گفته اند از نظر حفظ مقام روحانیت خویش از پادشاهی که برای او میسر بود گذشته است و جاه و منزلتی بالا تر از پادشاهی در انظار حاصل نموده. آری مردم بانبازقلس بیش از يك پادشاه مقتدر با عظمت احترام می گذاشتند و درین باره امر عجیبی بنظر نمیرسد و کسی انکار نمی کند. چون مقام بلند روحانیت چنین اقتضائی را دارد و امریست معنوی و حکومت آن بر قلوب است و هیچگاه امور معنوی فنا پذیر نمیباشند، بر خلاف امور مادی و جسمانی که هر لحظه در تغییر و تبدل هستند.

یکی دیگر از دانشمندان بزرگ و حکماء بلند قدر که در آن تاریخ میزیسته اند ذیمقراطیس است که در شعب علوم مختلفه غور کرده و در آفاق و انفس

سیر بسزائی داشته است .

ذیمقراطیس آثار بسیاری از خود باقی گذاشته ولی بعد از وی بیشتر آنها از میان رفته است و آنچه در دسترس میباشد اندک و ناچیز است . از جهت تبحر در علوم او را در مائه پنجم دارای همان مقام دانسته اند که ارسطو در مائه چهارم داشت است و شیرین زبانی را نظیر افلاطون گفته اند و بر خلاف هر قلیطوس طبعاً خوشبین و شاد بوده که وی را حکیم خندان خوانده اند .

باری ذکر گفتار بزرگانی که تاکنون ما نمودیم بمناسبت نام بردن از این حکیم بزرگوار میباشد و نام بردن این حکیم بمناسبت نظری که درباره ذره داده است و آن نظریه محل شاهد در منظور ما است .

آری ذیمقراطیس جهان را مرکب از ذرات بیشمار ریزی دارای ابعاد میداند و معتقد است که ذرات همه يك جنس و تفاوت آنها از جنس و نوع و فصل در اجسام همانا از اختلاف شکل و اندازه و وضع ذرات نسبت بیکدیگر است . وجود ذرات ابدی و بيك حرکت مستدیر که جزء ذات آنها می باشد در حرکت هستند . این ذرات در جهان ملاء را تشکیل می دهند و جنبش آنها در خلاء است بنا بر این سراسر جهان از خلاء و ملاء صورت گرفته است . ارواح و ارباب انواع نیز از ذرات مرکب شده اند . اما ذرات آنها کوچکتر و در حرکت سریع تر اند از اجسام . ذیمقراطیس به بخت و اتفاق قائل نیست و تمام امور جهان را بعلت و معلول منتهی می کند و وقوع آنها را ضروری می داند . بعقیده او منشاء ادراکات حس است و حس ناشی از آنست که از اشیاء و اجسام چیز هائی صادر شده و در فضا سیر نموده باعضاء حاسه انسان میرسند و آنها را متأثر می نمایند .

این بود اجمالی از عقیده و نظریه ذیمقراطیس یونانی که پانصدسال قبل از میلاد چنانچه بیان شد میزیسته است . که در واقع نظریه وی مطابق با حقیقت بوده .

دانشمندان و فلاسفه پیروگفتار حکیم خندان ذیمقراطیس در اطراف ذره بحث را ادامه دادند و هر کس سخنی و گفتگوئی داشت که آیا ذره که گاهی آنرا جزء لایتجزی و در یونانی اتم می گفتند و نیز می گویند قابل قسمت هست یا نه .

چنانچه خود ذیمقراطیس گفته است اتم قابل تقسیم است ولی در عقل و وهم بعضی هم گفته اند اجسام که منتهی بذره شدند تقسیم بردار نیستند و پایان جهان طبیعت و ماده است .

این فرضیه مورد بحث و گفتگو بود تا اینکه پس از هزارها سال در تاریخ ۱۹۱۱ راترفرد در انگلستان کشف نمود که اتم (ذره) جسم مفردی نیست او ثابت نمود که از تعداد زیادی ذرات نیز ساخته شده است و آن ذرات بسیار ریز و کوچک می باشند موسوم بالکترون و پروتون .

سپس در دانمارک فیلس بور نشان داد که يك اتم یعنی يك منظومه شمسی در مرکز هر اتم هسته ای می باشد که آن مرکب است نیز از الکترونها و پروتون. الکترونها دور هسته مرکزی در گردش می باشند درست مانند سیارات که بدور خورشید در گردشند .

اکنون دانسته میشود که تمام اجسام لطایف و غیر لطایف از پروتون و الکترون ساخته شده اند اختلاف در اجسام فقط در تعداد الکترونها میباشد.

ساده ترین عناصر هیدرژن است . چون در آن يك الکترون بدور هسته مرکزی در گردش می باشد . که اگر در جهان خورشید با عطارد بود بسیار شباهت داشت بآن . هلیوم که گازی می باشد غیر قابل سوخت و در بعضی از امور مورد استفاده قرار می گیرد می توان نام برد . در اتم آن دو الکترون بدور هسته مرکزی در گردش می باشند . و آن يك نمونه کوچکی است که اگر در جهان خورشید بود با

عطارد و زهره بسیار شبیه بود . در عنصر معروف کربن که ذغال سنگ و الماس از آن ساخته می شود . شش الکترون در ۶ مدار بدور هسته مرکزی در گردشند که می توان آنرا به خورشید با عطارد و زهره و زمین و مریخ و مشتری و زحل تشبیه نمود . نیتروژن دارای ۷ الکترون است که در ۷ مدار بدور هسته مرکزی در گردشند خلاصه گفتار . اکسیژن ۸ . آهن ۲۶ نقره ۴۸ . طلا ۷۹ . اورانیوم که مفصل ترین عناصر می باشد ۹۲ الکترون در ۹۲ مدار در گردشند .

فاصله بین الکترونها با پروتون ۵۰ هزار برابر قطر الکترون می باشد . و عجب اینجا است که روی نسبت همان فاصله ای که خورشید با ستارگان دارد . الکترونها با پروتون دارند و همانطور که ستاره گان سیار منظومه شمسی در مدارهای بیضی شکل از غرب به شرق در سیر و حرکتند . نیز الکترونها سیر و حرکت دارند و از غرب به شرق رهسپار هستند و نیز پروتون مانند خورشید حرکت وضعی دارد . باید قدرتی را تقدیس نمود که يك منظومه شمسی را كوچك و فشرده نموده که در دل يك ذره قرار داده است .

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابش در میان بینی

آفتابی در دل ذره نهان

در حجاب خویش بی نام و نشان

ذره یا اتم بقدری کوچک است که اگر ذره بین آنرا بزرگ نکند با چشم

نمیشود دید .

آری همانطور که آنفاً بیان شد یکجهان بعبارت دیگر يك منظومه شمسی

را خداوند در ذره قرار داده و بقدری ستاره گان یا الکترونها بدور خورشید یا

پروتون سرعت حرکت دارند که در يك ثانيه ۶ ملیون مرتبه دور میزنند . تعادل و

نظامشان توسط دو نیرو برقرار و ثابت میباشد یکی نیروی جاذبه پروتون که

الکترون را بطرف خود می کشاند . دیگر نیروی فرار از مرکز الکترون می باشد

انفجار اتمی که پیدا می شود در اثر بهم خوردن این تعادلست .
بطور اختصار قدرت حرکت الکترونها را اگر بخواهیم بدانیم آنطوریکه
شیخ طنطاوی که از حکماء و ریاضی دانهای جامعه الاظهر مصر بود در جلد هفتم جواهر
القرآن که تفسیری می باشد منطبق با علوم جدید و روز می نویسد . اگر يك گرم
آهن را بتوانیم بشکافیم یعنی تبدیل بقوه کنیم نیروی آن برابر است با نیروی ۶
هزار و ۶ صد ملیون اسب و این نیرو کفایت می کند که يك قطار آهنی را چهار
مرتبه بدور کره زمین بچرخاند تمام اثرات خطرناك انفجار اتمی از همین جهت است.
از منظور دور شدیم . آری ای انسان از مرکب غرور و خودخواهی پیاده شو
و در برابر خالق و ناظم این قدرت و نظام كوچك باش . عجباً از مردمی که این
خلقت عجیب و غریب را مشاهده می کنند و باز دیده را روی هم می گذارند در مقابل
خدای خویش فروتن نمی باشند و کوس یاغی گری می زنند .

باری نظر ما نه این بود که درباره ذره و نظریه حکماء باستان گفتگویی
کرده باشیم . بلکه چنانچه پیش از این اشاره کردیم خواستیم تذکری بوده باشد
که خدای بزرگ يك ذره و اتم را بدون قطب و محور قرار نداده است تا نظام و
تشکیلات آن از هم نپاشد و بتواند بزنگانی خویش ادامه دهد . پس در این صورت
چسان خدای با این عظمت این جهان خلقت بویژه نوع بشر را که عصاره خلقت
است بدون قطب و هسته مرکزی می گذارد . که همین طور سرگردان و بدون ملجاء
و تکیه گاه بمانند . آری از شخص حکیم و علیم و عظیم دور است که از طرف خویش
در عالم فردی را اختیار نکند که از هر حیث شایستگی داشته باشد که عهده دار
حفظ نظام تکوینی و تشریحی قوانین جهان و جهانی بوده باشد . آری دور است .
الساعة که قلم در کف دارم بتو عرضه می دارم ای خواننده گرامی که محور عالم از
جنبه نظر تشریح و تکوین حضرت بقیه الله حجت خداست که مدار قوانین و نوامیس

جهان آفرینش بر وجود مقدس او است • و قطب دایره امکان میباشد •
 چنانچه انشاءالله صفات حجت را در آینده نزدیکی در همین کتاب بیان خواهیم نمود . تا دانسته شود امام در عالم مرکزیت دارد تکویناً و تشریحاً که اگر آنی توجه خود را از جهان هستی بردارد (ممکنات) انفجار اتمی کلی و جهانی بوجود میآید و به نظام ممکنات خاتمه داده میشود • آری امام در عقیده ما پروتون و هسته مرکزی خلقت است . حجت در هر زمانی فرد اکمل جهان انسانیت بلکه عالم خلقت و نماینده خدا است . نظام و بقای جهان بستگی بوجود او دارد •

(لزوم حجت و استشهاد آن از زنبور عسل)

در هر دسته و جمعیتی از جماد و نبات و حیوان به نسبت حالشان قطب و محور و یسویی میباشد تا شیرازه وحدت و اجتماعشان پاره نشود و سنگ تفرقه جام بقایشان را نشکند و رهسپار عدم نگردند .

در جماد دقتی کردیم . اینک نگاهی بحیوان کنیم : (وأوحی ربك الى النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربك ذللاً یخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فیه شفاء للناس ان فی ذالك لآیة لقوم یتفکرون) . (۱)

(۱) و الهام کرد پروردگار تو ای انسان به زنبور عسل که بسازد در کوه خانه و نیز در درختان و آنچه را صاحبان شما بدست خود میسازند که بیان از کند و میباشد . سپس بچشید از گلهای اثمار و بروید راههایی که خداوند از برای شما آسان قرار داده است و آماده سازید شربتهای رنگارنگ در آن شربت بهبودی از برای بشر میباشد در این حیوان یا پرنده کوچک آیات و نشانههای خدا شناسی است از برای مردم متفکرا گرچه بعضی را عقیده این است که ضمیر در فیه راجع بقرآن میباشد که خداوند شفا را در آن قرار داده . چنانچه میفرماید : (و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین) • از ابن مسعود نقل شده که حضرت رسول فرمود « علیکم بالشفائین القرآن و العسل » • و در جای دیگر فرموده رسول گرامی شفاء امت من در سه چیز میباشد آیه از قرآن و حجامت و نوشیدن عسل .

آری اگر انسان اندکی دقت نماید در این پرنده کوچک و طرز زندگانی آن . حجتی آشکار و برهانی قاطع است . از برای خردمند و شخص متفکر که خدای را بشناسد و تسلیم او امر ملوکانه او شود .

درباره این پرنده کوچک قلم را بیشتر اجازه نگارش میدهیم و در گفتار دانشمندانی که در اطراف زنبور عسل قلم فرسایی کرده اند . توجهی می کنیم تا بمطالعات آن بزرگواران آشنائی پیدا نمائیم و سپس مورد شاهد بحث خود را عرضه میداریم .

آنچه مسلم است این حیوان و پرنده کوچک بطور اجتماع زندگانی میکند و دارای قطب و یعسوب میباشد که اگر آنی قائد و یعسوب آنان نباشد . شیرازه اجتماعشان از هم گسیخته و پراکنده میگرددند .

علاوه بر اینکه این حیوان و پرنده کوچک دارای قطب و قائد میباشد . قاعده و قانون در روش و زندگانی آن دیده میشود . تحقیقات دانشمندان حشره شناس قانونی بودن این پرنده کوچک را ثابت و مسلم قلمداد کرده است طبق بررسی دانشمندان اگر قائدها از بین برود فوراً دیگری را در منصب حکومت مینشانند تا اجتماعشان برقرار باشد . و بدانند مرکز حکم روائی آنان از مقتدای خالی نیست . چنانچه بخواهند مرکز خود را عوض نمایند و بمکان دیگری بروند . نخستین باید قائد خود را در مکان جدید با تشریفات ویژه خویش ببرند تا سایرین در آن مکان گرد آیند .

بمجرد اینکه زنبوران که بیان از افراد شهرستان عسل میباشد فهمیدند قطب و قائدها در مکان دیگر قرار گرفته است . دسته دسته با رغبت تمام بمقر جدید میروند .

عجب اینجا است که رهبر و شاهشان نباید هیچگاه دربار را از وجود خود

خالی بگذارد و بطور دوام باید در مقر سلطنت بوده باشد • چنانچه رهبر و قائمشان در مقر فرمانروائی نباشد و دربار را از شخص شاه خالی بدانند پراکندگی افراد مسلم است و شیرازه وحدتشان از هم گسیخته میشود •

بنابه تحقیقات دانشمندان قائد و رهبر زنبوران عسل هیچگاه حق گردش و تفریح و مسافرت ندارد و از این مزایا بی بهره صرف میباشد . این معنا از اسرار مرموز خلقت است که دانشمندان را بشکفت انداخته است و راه حلی از برای این معما پیدا نکرده اند و جزء مجهولات بحال خود مانده است •

و عجب تر اینجا است که اگر روزی قائد و رهبر زنبوران شهرستان عسل از مرکز خود خارج شود این خارج شدن برخلاف شئون ملیت و آداب مملکت شهرستان عسل قلمداد میگردد و قانونی نیست . چند لحظه ای ملت شهرستان عسل توقف می کنند و سپس آن شاه را از مقام سلطنت خلع و برکنارش می کنند •

و نیز یکی از اسرار مرموز افراد ملت شهرستان عسل از این قرار است که اگر روزی دچار کمبودی غذا شوند غذائی که تهیه دارند بمصرف خوراک شخص شاه می رسانند تا اینکه شاه بماند و خویش از گرسنگی بمیرند • این امر نیز از اسرار عجیبی است که هنوز دانشمندان دچار حیرت و بحل آن راه نبرده اند •

و دیگر از اسرار مرموز ملت شهرستان عسل از این قرار میباشد که اگر روزی بنا شد این شهری که در آن سکنی دارند تخلیه نمایند و بشهر و مکان دیگری کوچ کنند در اثر نبودن گل یا هوای کثیف یا علل دیگری که خارج از ادراک بشر است چنانچه شاه و قائد آنها از دربار خود بیرون نیامد و بدربار جدید نرفت و تبعیت نکرد تا سه روز افراد برجسته و صالح و کار آزموده که در حکم وزراء می باشند بکاخ سابق می آیند و از شاه خواهش می کنند که خود را برای تشریف فرمائی بکاخ جدید آماده سازد و در منصب حکمرانی و فرمانگذاری خویش قرار گیرد •

چنانچه از سه ووزگذشت و شاه نیامد باو سوء نیت پیدا می کنند و زندانی میشود
تا از بین برود*

دیگر از اسرار عجیب زندگانی زنبوران عسل که دانشمندان را به بهت و
حیرت انداخته است از این قرار میباشد . چنانچه حشرهای یا حیوانی در مرکز
عسل که در حکم انبار توشه میباشد برود و در آنجا بمیرد و نتواند لاشه آن حیوان
متجاوز را از مرکز و انبار عسل بیرون ببرند * باثر سنگینی یا جهت دیگری
آناً آنرا در موم میگیرند و بطور کلی آنرا میپوشانند که حتی یکسر سوزن هم
پیدا نیست و عفونت آن بخارج اثر نمی کند که مبادا غذای آنها آلوده گردد و
مریض شوند*

این جهت روح بهداشتی این پرندۀ كوچك را می رساند که از مریضی و منشاء
مرض که میکروب می باشد اطلاع دارد .

این چه دانشی است در کدام دبستان و دبیرستان درس خوانده است؟

آیا می شود گفت در غیر مکتب توحید پند گرفته . ابدأ اگر اندک تفکری
نمایند خردمندان روش و طرز زندگانی این حیوان و پرندۀ كوچك را بررسی نمایند
بزرگترین درس یکتا پرستی است و سراسیمه بطرف پروردگار خویش روی می آورند
و می گویند پروردگارا بزرگی و عظمت شایان تو است .

بی جهت قرآن نمی گوید ای انسان ما وحی و الهام کردیم بسوی زنبور عسل
تو از طرز زندگانی این حیوان آموزگار باش .

آری این پرندۀ ضعیف و كوچك از نظر ادراك و شعور و نیز از جنبه اتحاد
و اجتماع و نوع پروری عجیب و غریب است و أعمال خردمندانۀ اش خردمندان
را بجانب خویش متوجه می سازد*

چون بهار شروع میشود و درختها در لباس گل و سبزه پوشیده می شوند و

هوای لطیف بهاری آمیخته با اشعه آفتاب درخشان می‌گردد و نور آفتاب از لابلای درختان جنگل و بوستان رنگ طلائی خود را بر چهره برگان درختان می‌اندازد هوای فرح بخش بهاری که با نور آمیخته شده است ماده حیات و بنام اکسیژن به همراه ارمغان آورده مشام را تازه می‌کند و روح نوینی در بشر و سایر حیوانات می‌دمد جان و تن آنها را تقویت می‌کند . آری بدایع بهاری هر يك از دیگری روح انگیزتر است .

آن هنگام افراد موجودات هر کدام بطوری توشه خویش را از سفره گسترده طبیعت گرفته و ذخیره مینمایند و تمام موجودات از نبات و حیوان در وجد و شور و طرب می‌باشند . از طرف دیگر نسیم صبا بر درختان می‌وزد و در مضراب شاخه‌ها ایجاد آهنگهای دلنواز می‌کند که گویا هنرمندان و هنر پیشه‌گان بنغمه و شور پیا خاسته اند . و از سمت دیگر صدای زمزمه آب از آبشارها گوش جانرا مرتعش می‌نماید و جانرا پرورش می‌دهد . از طرفی بلبلان در شاخسارها در نغمه و آشوب می‌باشند . و گل‌های خندان و غنچه‌های بازو نیمه باز زینت افزای گلشن و گلزار گشته‌اند و لاله‌های دامان کوهسار از دامن تابسر کوه پرده اطلسین زرنگار کشیده‌اند . آری در آن هنگام که صفای بهاری عشق در دل عشاق زنده می‌کند و شعراء و عارفان را بستایش باری وادار می‌نماید .

زنبوران عسل را زمان آن رسیده است که از گل‌های پر شهد و شکر برخوردار شوند دسته ای از زنبوران که در حکم مأموران اکتشافی هستند ، بسراغ گلها میروند تا بدانند در کدام نقطه از بیابان گل فراوانتر و شهدش بیشتر می‌باشد . عجب اینجا است که مأموران اکتشافی خودشان نمیتوانند از شیر گلها استفاده نمایند یعنی شهد بگیرند .

آنها فقط مأموریت دارند مکان گلها را کشف نمایند و اطلاع بدهند تا دسته

دیگر که در حکم کارکنان بلکه سپاه بهداشت میباشند بروند و از شهدگله‌ها استفاده نمایند یعنی جمع آوری کنند. چون زنبوران اکتشافی اگر میتوانند از شیر و شهد استفاده نمایند امکان داشت دیگر بمقر خویش یعنی شهرستان عسل برنگردند مطلب دیگر که دانشمندانرا بحیرت انداخته است تشخیص مأموران جمع آوری شهد و شکر میباشد که آنها برگل نامناسب یا آلوده نمی نشینند و از شهد آن استفاده نمی نمایند. و چنانچه فردی از افراد آنان از وظیفه خود خارج گردید و برگل سمی یا آلوده نشست نگهبانان دم دروازه شهرستان عسل آنرا بازرسی می کنند و سپس اعدامش مینمایند که آلودگی آن بدیگران و شهرستان عسل سرایت نکند افراد مریض و مسموم نشوند.

این دو نفر نگهبان مأموریت دیگری هم دارند و آن مأموریت بیان از مواظبت شهر و مملکت عسل میباشد که دشمن بطور غفلت وارد شهر نشود تا خطری و پیش آمد بدی روی ندهد و دشمن از اسرار مملکت آگاه نگردد.

دسته دیگر از زنبوران ارتش شهرستان عسل را تشکیل می دهند و حفاظت شهرستان عسل از خطر دشمن بعهده آنان میباشد. و همیشه در اطراف شهرستان و مملکت بحال آماده باش هستند که ناگاه متجاوزان بطور غفلت دست بردی زنند و شهر در مخاطره گرفتار گردد. چون احتمال می رود که زنبوران سیاه رنگ وحشی که در حکم سارقین مسلح هستند و همیشه میخواهند از راه مفت خوری خود را تأمین نمایند بطور تجاوز وارد شهر شوند.

بسیار از مواقع این پیش آمد ناگوار پیش آمده و مزاحمت شاه و ملت را فراهم نموده اند و مملکت عسل مورد تهاجم مخالفین قرار گرفته و شهرستان عسل عرصه جنگهای خونین شده است.

اینک نبردهای خونین که گاهی توسط خائنین و متجاسرین بوقوع پیوسته

بیان میشود.

گاهی که زنبوران سیاه وحشی دچار گرسنگی میشوند . نخستین یکی از افراد زبردست زیرك را از جهت کسب اطلاع بطور جاسوسی بطرف شهرستان عسل روانه می کنند . این فرد خائن بطور سرعت عجیبی خود را بشهرستان عسل میرساند . بویژه رو بکاخ شاهی جلو میرود . در ضمن یکی از نگهبانان آگاهی پیدامیکند و با سرعت و مهارت عجیبی زنبور بیگانه و جاسوس دشمن را تعقیب می نماید . زنبور یغماگر متوجه میشود که سرباز مسلح نگهبان آنرا تعقیب کرده است . درین هنگام فرار را برقرار ترجیح میدهد . اما سرباز دلاور نگهبان در هوای با طیران عجیبی خود را به فرد جاسوس خائن میرساند و در حال فرار بزندگان آن خاتمه میدهد و جنازه آنرا می آورد دم دروازه شهر . تا عبرت از برای یغماگران دیگر شود که اگر متجاوز دیگری باین قصد آمد بداند به چنین سرنوشتی گرفتار میشود .

اما عسل و شهد های شیرین خوش طعم هوش و عقل را از زنبوران رسی سیاه رنگ میگیرد و بعد از چند لحظه دیگر سه زنبور وحشی مانند سه موشك بطرف شهرستان عسل می آیند و این آمدن چنان سرعت انجام میگیرد که در ساعت نود کیلو متر راه طی میکنند و با همان سرعت خود را بشهرستان عسل میرسانند نخستین سرباز نگهبان را خلع سلاح می نمایند یعنی نیش آنرا میکشند و سپس خود را بانبار توشه عسل میرسانند و با تندی عجیبی هر قدر می توانند از عسل میخورند و در ضمن محفظه خود را پر از عسل میکنند و از شهر خارج میشوند . هنگامی که خارج شدند زنبوران عسل متوجه میشوند که چنین دست بردی توسط یغماگران وحشی واقع شده است .

سربازان مسلح بدستور فرمان دهان یغماگران را تعقیب می کنند . گویا این مهلت دادن زنبوران عسل یغماگران را یکنوع تاکتیک جنگی می باشد . تا اینکه

یغماگران از پر خوری قدرت حرکت و فعالیت خود را از دست بدهند و قدرت بر فرار نداشته باشند و در پرواز دچار سستی و کسالت باشند.

در هر صورت آنها را تعقیب می نمایند و دو زنبور سیاه رنگ کشته می گردد. و یکی از آنها فرار می کند.

این تعقیب نه از جهت مقدار عسل غارت کرده و خورده شده میباشد. بلکه از جهت این میباشد که آنها خبر از برای دیگران نبرند و افراد بیشتری بطمع عسل رو بشهرستان عسل نیایند و مزاحمت فراوانتری ایجاد شود.

ولی متأسفانه یکی چنانکه اشاره گردید از یغماگران فرار میکند و تمام رموز را از برای زنبوران وحشی شرح میدهد و مقداری عسل هم از جهت نمونه همراه خود برده است.

این یغماگر هنگامی که گزارش خود را میدهد و از شهر زیبای پر نعمت شهد خبر میبرد افراد دیگر اطلاع پیدا می کنند و از طرفی هم دو نفر از جاسوسان آنها را بقتل رسانده اند. طمع و حس انتقام جوئی توأم میشود لذا در صدد حمله ناگهانی بر می آیند و بطور عصبانی لشگری که عده آنها سی هزار بشمار می آید دفعتاً بطرف شهرستان عسل رهسپار میشوند. • بمجرد اینکه بشهرستان عسل می رسند نخستین بطور غفلت نگهبانان را بقتل می رسانند و شهرستان عسل را تصرف میکنند و مورد دستبرد قرار می دهند و هر يك از زنبوران عسل را مزاحم خویش دیدند بقتل می رانند و سرگرم خوردن عسل های شیرین و خوش طعم میشوند عیناً چون بعضی از سربازانی که در زمان قدیم حمله ور شدن باسیا و شرق باثر خوردن غذاهای لذیذ شرق و آسیا و پوشیدن لباسهای حریر و ابریشم و خفتن در بسترهای نرم و گرم قدرت نخستین را از دست دادند که گاهی میشد دو هفته سواره در حال جنگ بودند و غذای ایشان گوشت خام بود که در زیر زین اسبان می گنیدید و می خوردند. ولی

پس از استراحت‌های شرقی قدرت خود را از دست دادند و تنبل شدند.*
باری زنبوران وحشی شهرستان عسل را تسخیر نمودند و انبار عسل را طعمه خویش نموده رو به پیشروی می‌روند و از کثرت عسل خوردن قدرت نخستین را از دست داده و تنبل شده‌اند. ولی در این حال کاخ شاهی را تصرف کرده و گاردشاهی را سخت در زحمت انداخته‌اند و مشغول پیشروی می‌باشند و در نظر خودشان مملکت بدون دفاع مانده است و جزء اراضی مفتوحه گشته و کالای شهرستان عسل غنائم جنگی می‌باشد و دیگر بلا مانع است.

درین هنگام که بخیال پوچ خودشان شهرستان عسل را از خویش می‌پندارند و گارد شاهی محصور شده است. از طرف کاخ سلطنتی یکنفر زنبور سالخورده که از کثرت عمر موهای سرش ریخته و سرش طاس شده و از افسران رشید آزموده سلحشور می‌باشد با يك عده سربازان جنگجوی دلیر و زبده برای آخرین دفاع و نبرد ناگهان حمله‌ور میشوند و به زنبوران سیاه رنگ وحشی فرصت نمیدهند و باندک زمانی دشمن با شکست روبرو میشود.* این حمله چه اثر عجیبی دارد که در مدت کوتاهی جنبه مخالف از هم گسیخته میگردد و تمام سی هزار نفر دشمن بقتل میرسند یا مجروح و بی سر و پر در خون خویش غوطه‌ورند و جان میسپارند.*

و عجب اینجا است که اگر تمام افراد کشته شوند قائد و شاه خود را محفوظ نگه میدارند چون میدانند بدون قائد و رهبر نمیتوانند زندگانی نمایند اتحاد و اجتماعشان پراکنده میشود.*

آری خداوند بزرگ از برای این پرنده ضعیف رهبر و مقتدای قرار داده است تا شیرازه وحدتشان از هم گسیخته نشود و بتواند بوظیفه خویش ادامه دهد.* پوشیده نماند منظور از بیان حال این پرنده كوچك و یا حیوان ضعیف نه این بود که اصالتاً بخواهیم در اطراف آن سخنی گفته باشیم. منظور ما استشهادی بود از جهت مطلب دیگری که بیان از لزوم حجت در عالم است.*

وخواستیم تذکری بوده باشد از برای کسانی که موحد میباشند. و عرضه
بداریم هنگامی که خداوند حکیم از برای زنبور عسل عسوب و مقتدای قرار میدهد
آیا میشود این مخلوق کثیر بطور کلی سر خود و مهمل و بدون قائد و رهبر از طرف
خویش قرار دهد و یکفرد را در مکتب توحید تربیت نکند در هر زمانی تا نظامشان
برقرار باشد و حیران نباشند. شخص خردمند موحد بنخود میآید و می گوید
خداوند بزرگ در هر زمان باید از طرف خود نماینده ای در بین مخلوق جهان
داشته باشد تا نظام و بقای مخلوقات ثابت و پا برجا بوده باشد. چون از شان خدا
دور است که مردم و مخلوق بدون محور و قائد باشند و غیر از خود خدا دیگری
چنین حقی را ندارد.

آری آن قائد مقتدای امروز فرزند برومند نرجس خاتون پسر امام حسن

عسکری علیه السلام میباشد و قطب دائره امکان او است.

آنچه مسلم است سنت فطری موجودات از حیوان و غیر حیوان در این است
که نوع و جنس و فصل نظام و بقایشان بستگی بقطب و مقتدای و محور دارد. و
این قاعده حتی در جمادات جاریست چنانچه در اطراف ذره بحث و گفتگوئی کردیم
و مطلب واضح و روشن گردید.
و هنگام آن رسیده که نگاهی در وجود یکفرد انسان نمائیم تا منظور و
مراد ما بهتر واضح و در خور پذیرش گردد.



لزوم حجت و استشهاد آن از نظر اعضاء و جوارح انسان

اقول و من الله التوفيق . انسان موجودی میباشد که مرکب است از جسم و روح از جهت جسمی نمونه عالم جسمانی است . یعنی آنچه در عالم ماده بطور کلی میباشد در بدن او نهفته است .

بدن او نیز مرکب است از اعضاء و جوارح که رویهمرفته بدن وی را تشکیل میدهند و هر کدام از اعضاء و جوارح او عهده‌دار کاری می باشد که ویژه آنست . و روح او که بنام‌های مختلف نام‌گذاری شده « روح نفس روان قلب و غیرها » نظام و بقاء و شخصیت وی را عهده‌دار میباشد راهنمائی و فرمانده اعضاء و جوارح او است و در برابر اعمال و حرکات بدن مسئولیت دارد و در واقع امر امام و مقتدای بدن است . و انسانیت انسان بستگی بروح دارد . هر گاه در اعضاء و جوارح و یا قوای فکری شك و تردیدی پیدا گردید رجوع بروح یا قلب میشود که قلب یا روح حل مشکل و تردید نماید .

علی بن ابراهیم از پدرش و او از حسن بن ابراهیم و او از یونس بن یعقوب ابن یونس روایت میکند که ما با جمعی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم . حضرت صادق فرمود بهشام بن حکم آیا خبر نمی‌دهی ما را از آنچه بجای آوردی با عمرو بن عبید . هشام عرض کرد یا بن رسول الله حیا مانع من می‌شود که در حضور شما لب بسخن باز کنم . حضرت صادق علیه السلام فرمود هشام آنچه بتو می‌گویم بجای آور . هشام عرض کرد یا بن رسول الله از عمرو بن عبید بمن خبر رسید که در مسجد بصره میشینند و عده‌ای در اطراف او حلقه میزنند و سخن می‌گویند و سخن او از جهت مردم در انکار امامت است . یعنی بعد از پیغمبر اسلام قرآن مردم را کفایت

می‌کند و احتیاجی بامام منصوب از طرف خدا نیست. این خبر بر من گران آمد تا اینکه من عازم بصره شدم شاید عمرو بن عبیدرا دیدار نمایم و در موضوع لزوم امام در هر زمان باوی مناظره کنم. هنگامیکه وارد بصره شدم وی در مسجد و مشغول سخن پردازی بود.

من در گوشه‌ای نشستم و سپس باو گفتم ای دانای مردم سئوالی دارم. گفت هر چه میخواهی بگویی گفتم آیا تو چشم داری از سئوال من در عجب افتادگفت ای فرزند مگر نمی‌بینی که من چشم دارم من گفتم ای دانای مردم سئوال من چنین می‌باشد در جواب گفت اگر چه سئوال تو احمقانه می‌باشد ولی سئوال نمای گفتم آیا چشم داری گفت آری دارم گفتم بگو بمن با چشمت چه کار انجام می‌دهی گفت آنچه را بچشم احتیاج دارم که بوسیله آن به بینم می‌بینم گفتم آیا گوش داری گفت دارم گفتم با آن چه می‌کنی گفت کار گوش شنیدن است و آنچه را باید بشنوم با آن میشنوم گفتم آیا بینی داری گفت دارم گفتم با آن چه کاری انجام میدهی گفت کارهایی که از آن ساخته است انجام میدهم.

گفتم دهان داری گفت دارم گفتم با آن چه کار انجام میدهی گفت کاری که از آن ساخته است من انجام می‌دهم خلاصه گفتار از تمام اعضاء و جوارح بدن او سئوال کردم.

سپس گفتم از برای تو قلب میباشد گفت آری پرسیدم با قلبت چه کار انجام میدهی گفت هر گاه در افکار یا اعضاء و جوارح من شك و تردیدی فراهم گشت رجوع بقلب خویش می‌نمایم تا شك و تردید افکار و اعضاء و جوارح من برطرف شود و من از حیرت و سرگردانی خارج گردم و حواس بوظایف خویش راه بردار باشند. گفتم آیا این حواس تو از قلب بی‌نیاز نمی‌باشند و حال آنکه همه سالمند گفت ای فرزند آنچه شك را از من برطرف می‌کند و مرا راهنمایی مینماید قلب من است قلب من از برای من یقین آور است و باطل‌کننده شك و تردید من است. گفتم پس درین صورت قلب از برای اعضاء و جوارح تو واجب می‌باشد که بدون آن

کار حواس تو مشکل است گفت آری لزوم قلب برای اعضاء و جوارح حتمی است •
 گفتم یا ابا مروان خدای بزرگی که از برای اعضاء و جوارح تو امام و مقتدائی
 قرار داده است که در وظایف خودشان سرگردان و متحیر نمانند. آیا این همه
 مخلوق را بدون امام و مقتدای قرار می‌دهد که در حیرت و سرگردانی بسر برند •
 درین هنگام روی بمن نمود و گفت آیا تو هشام هستی گفتم نه. گفت از رفقای
 او میباشی گفتم نه گفت پس از کجائی و چه شخصی میباشی • گفتم مردی هستم از
 اهل کوفه. در آن گاه عمرو بن عبید مرا نزدیک خود نشانید و درین موضوع دیگر
 سخنی در میان نیامد • سپس من از نزد او بیرون آمدم.

حضرت صادق علیه السلام تبسمی کرد و گفت هشام این درس را چه کس بتو آموخت
 هشام در جواب عرض کرد یا بن رسول الله از شما فرا گرفتم و نوشتم. حضرت فرمود
 این سان ثبت شده است در کتب آسمانی پیشین •

زمین هیچگاه از حجت خالی نیست

باری خداوند بزرگ حتی یک فرد انسان را از نظر اعضاء و جوارح او بدون
 حجت و امام قرار نداده است تا آنها در وظایف خود سرگردان و حیران نباشند
 تا چه برسد باین جهان با عظمت و این مخلوق کثیر بویژه نوع انسان خودخواه که
 هر فرد فکر و خواهش جداگانه‌ای دارد •

خرد و فکر صحیح شهادت می‌دهد که خدای عادل حکیم بطور همیشه از طرف
 خویش و از نوع خود انسان بمقتضای هر زمان فردی را بعلم و حکمت و قدرت تربیت
 نموده و در میان سایر بشر نصب مینماید تا نظام و اجتماعشان برقرار و بوظایف
 خود آشنا باشند • و در ضمن حجت بر ایشان تمام باشد و عذری نداشته باشند
 و از طرف دیگر تعادل عالم آفرینش برقرار باشد • چون در عقیده ما چنانچه مکرراً
 بیان کرده ایم حجت قطب جهان خلقت است بلکه جهان بمنزله بدن او است و وی

جان جهان امکان میباشد .

آری همانطوریکه بدن یکفرد انسان در بقایش احتیاج بروح دارد . که اگر روح از تن هجرت کرد تن میپوسد و اعضاء و جوارح آن پاشیده میشود و از بین میرود و نظامش گرفته میگردد . جهان خلقت احتیاج بحجت و محور دارد . تا نظام برقرار و تعادل آن از بین نرود . و نیز همانطور که حرکات ارادی اعضاء بدن يك انسان بستگی بفرمان روح دارد . سیر و حرکات جهان آفرینش از هر حیث بستگی بفرمان حجت خدا دارد .

و نیز وجود حجت و نماینده خدا از جهت بیان احکامی که عقل آنها را منفرداً ادراک نمی کند لازم است .

از قبیل احکام ارث و طبقات متورثین و نحوه تقسیم یا از قبیل ارث خنثی و زنهائی که بر شخص حرام میشوند از جهت نسب یا رضاع یا مصاهره یا از جهت تکرار در طلاق یا احکام زنا و لواط از قبیل اینکه زانی با زن شوهر دار یا در عده شوهر عمل منافی با عفت انجام داد چه عمد و چه از روی سهو و خطا فرضاً آن شوهر مرد یا زنش را طلاق گفت از برای شخص زانی حرام ابدی میباشد یا از قبیل زنی که خدای نخواستہ مردی پیش از ازدواج با برادر آترن و دختر لواط کرد دیگر نمیتواند آترن و دختر را بزینت اختیار نماید و نیز امور عبادی و چگونگی آن یا کیفیت امور اخروی خلاصه بسیار از مطالبی که چنانچه اشاره گردید عقل راه ندارد و ادراک نمیکند و همیشه واقع میشوند . بیانشان بر عهده حجت میباشد و می شود گفت از هر حیث باید وظایف عباد را حجت خدا راهنمائی نماید تا اطمینان خاطر حاصل گردد .

باری وجود حجت که از طرف خدا برگزیده شود از ابتداء خلقت در جهان بوده و تا پایان عالم باید باشد و يك آن زمین از حجت خالی نبوده و نمیشود .

چنانچه أمير المؤمنين عليه السلام میفرماید: « اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بيناته وكمذا و أين أولئك - أولئك والله الاقلون عدداً و الاعظمون عند الله قدراً يحفظ الله بهم حججه و بيناته حتى يودعوها نظراءهم و يزرعوها في قلوب أشباههم هجم بهم العلم على حقيقة البصيرة و باشروا روح اليقين و أستلنوا ما استوعره المترفون و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالمحل الاعلى أولئك خلفاء الله في أرضه و الدعاة الى دينه آه آه شوقاً الى رؤيتهم . »

اجمال فرمایش حضرت اگر چه فاجر و فاسق در جهان بسیار است . اما هیچگاه زمین از حجت خالی نمیباشد از کسی که قیام دارد با برهانهای روشن و أدله آشکار بوظایف خویش از طرف خداوند یا ظاهر است در بین مردم یا از خوف اعداء دین مخفی میباشد تا باطل نشود حجتهای الهی و آیات و احکام او تشریحاً و تکویناً در قرون و دهور .

این جمله تصریح است بوجوب وجود امام در هر زمان از جهت اینکه وجود امام لطف است برای بشر و ظهور او لطف دیگری است و جمله (کمذا و أين أولئك) اشاره است بوجود مقدس حضرت بقیه الله ارواحنا فداء و غیبت طولانی او و حضرت اظهار افسردگی مینماید . سپس میفرماید کجا میباشد کسی دیگر چون حجج الهی یعنی منحصرند در جهان انسانیت اگر چه از حیث عدد اندک هستند اما از جهت قدر و منزلت عظمت و بزرگواری دارند در پیشگاه حق نگاه میدارد خداوند به سبب ایشان براهین آشکار و روشن خود را چون ائمه حافظ و نگهبان شرع الهی و نیز نگهبان آیات و نشانههای خلقت و عالم آفرینش هستند تا اینکه بامانت میسپارند آن ریاست عامه را بامثال خویش که بیان از امام بعد از امام می باشد و میکارند بذر حقیقت و ولایت را در قلوب وارثین امامت و از جمله هجم بهم العلم علی حقيقة

البصيرة حقایق استفاده می شود که خلاصه اش اینطور است یعنی علوم ایشان از طرف خداوند دفعتماً افزایه میشود و از بشر دیگری کسب نمیکنند و از جمله حقیقة البصيرة استفاده میشود که حجت حقایق اشیاء را می بیند بالحس والعیان و باشیاء مجرده احاطه دارد . امکان دارد کسی اشکال نماید که چه سان میشود امام با چشم حقایق را ببیند . پاسخ او را میگوئیم که حجج الهی مجردات را در ضمن صور مناسب آنها می بیند . چنانچه خطابات قرآن که خداوند بر سول خود میفرماید (الم تر ان الله خلق السموات والارض يا الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة) و سایر این خطابات که از گذشته ها که هنوز پیغمبر اکرم در قید حیات از نظر ظاهر نبوده است اخبار میکند اینگونه مطالب چند جهت را در بردارد یکی اینکه حجت احاطه بر کائنات دارد زمان و مکان از نظر او ملغی است و محیط بزمان است دیگر آنکه حقایق را چنانچه آنفاً اشاره کردیم با چشم ظاهری می بیند مثلاً علم را بصورت شیر یا صفای باطن را بصورت آب زلال یا ایمان اشخاص را بصورت نور خلاصه هر شیء را بصورت مناسب آن می بیند . چنانچه اشخاص عادی اشیاء را در عالم رؤیا بصورت مناسب آنها می بیند .

در هر صورت امام یا پیغمبر حقایق را در بیداری با چشم ظاهری می بینند نیز کفر و ایمان را . یا کافر و مؤمن را که گاه گاهی ائمه اشخاص فاسق و منافق را بدیگران بصورت حیوانات مناسب حال اشخاص ارائه داده اند از قبیل خنزیر یا میمون و سایر حیوانات و اخباری هم که در قیامت و عالم بعد از مرگ در این زمینه رسیده روی همین جهت است .

باری کلمه آه آه شوقاً الی رؤیتهم اشاره کرده است امیر المؤمنین علیه السلام با ائمه که از نسل خویش پس از وی بظهور میرسند که ایشان فرزندان هستند که باید از صلب حضرت حسین علیه السلام قدم بدینا بگذارند . اگر چه نام و نشان ایشان

در عالم واقع مسلم است و تمام خصوصیات آنان فرداً فرد از نظر حضرت روشن و آشکار است و تمام جزئیات احوالشان در دیوان الهی ثبت و درج است. ولی آرزوی حضرت از جهت وجود تعینی ایشان می باشد و بیشتر توجه حضرت و گفتار حسرت آمیزش راجع بفرزند برومندش حضرت بقیه الله است که می بیند جهانی را در آتش هجران غیبت خویش می سوزاند و رنج اشتیاق دوستان وی را دردمند دارد و از برای ایشان طاقت فرسا است.

چنانچه سایر از ائمه این چنین آرزوی حسرت آمیز را گاهی داشتند. بلکه بحال شیعیان او در حال غیبت گریان می شدند که اصحاب حضرت صادق علیه السلام این حالت را از وی مکرر دیدند که فعلا جای بیان نیست.

باری حجت در عالم امکان حافظ و نگهبان است و از گفتار علی بن ابیطالب علیه السلام این جهت را دریافتید و اینک نگاهی به گفتار دیگر آنحضرت شود.

اما والله لقد تقمصها ابن ابی قحافه و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر.

در این خطبه که نامیده شده است به ششقیه اشاره کرده باجمالی از فضائل خویش. و نیز اشاره کرده باذیتهایی که در زمان مظلومیت خویش آنحضرت دیده است.

قسم بخدا ابی بکر خلافت را چون پیرهن در بر کشید و حال آنکه خود می دانست او سزاوار نیست و اهلیت ندارد و نسبت من به خلافت نسبت قطب است بسنگ آسیاب. یعنی همانطوری که سنگ آسیاب توسط قدرت آن آهن دو پر در حرکت و گردش است. امر خلافت که بیان از مقام خلیفه الهی است توسط من چرخ می زند و من قطب دایره امکان هستم. منظور از خلافت در بیان حضرت نه آن مسندی است که ابی بکر بنیال خود نصب نموده. بلکه آن ریاست عامه و نمایندگی خدا است یعنی جهان آفرینش بدور وجود من در گردش است.

باری همانطور که آن آهن که بیان از قطب آسیاب است اگر برداشته شود گردش آن از میان می‌رود و چرخ و پر آن از حرکت می‌ماند. اگر امام توجه خود را از جهان بگیرد چرخ و پر آسیاب خلقت بهم می‌خورد و از گردش فرو ماند. بلکه بطور کلی نظام از جهان امکان گرفته می‌شود و پایان آن فرا می‌رسد.

مثلا اگر فردی را نخست وزیر يك کشور قرار بدهند تا اختیارات تامه باو ندهند نمی‌تواند بکرسی وزارت تکیه زند و حافظ و رئیس دولت گردد.

آری اگر خداوند منان به شخص حجت که از طرف وی در جهان خلقت نمایندگی دارد اختیارات کلی ندهد نماینده خویش قرارش نمی‌دهد. جمله دیگر حضرت که میفرماید *ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر نکات عجیبی را در بر دارد از وجود من سیل علوم سرازیر می‌شود. همانطوری که در هنگام بهار پایه های بهاری نخستین در کوه می‌بارد و سپس از کوه سیل بطرف اراضی سرازیر می‌شود و در اثر آمدن سیل قناتها جاری می‌گردد و رودخانه ها شدت پیدا می نمایند چشمه سارها در طغیان می‌شوند و بیابان سبز و خرم و پر گل‌های رنگارنگ میگردند.*

و در اثر آب فراوان جهان طراوت و نشاط خود را آغاز می‌نماید و تمام موجودات زنده بوجد و شور و طرب می‌آیند و اشجار شاخسارها غرق اثمار میشوند و آبشارها نغمه ریزش آب را بگوش اهل ذوق میرسانند خلاصه بدایع بهاری هر کدام طوری جلو خود را بروز می‌دهند و کتاب طبیعت پر از نقش و نگار می‌شود و گاه آن می‌رسد که تمام بشر که محصول جهان است و میوه درخت آفرینش می‌باشد درس توحید و رموز یکتا پرستی را از دفتر فطرت بیاموزند و نیز آموزگار شوند.

آری باید باران حقیقت از منبع ذات و نیز علوم و معارف حقه بر کوه وجود امام

ریزش نماید بطور فیضان و اتصال و از امام بسایر مردم و اراضی قلوب سرسبز
 شوند و گل‌های ایمان و توحید از مزرع دل‌های پاک فروزان سر زنده آری امام است
 که واسطه خدا و مخلوق می باشد از خدا فیوضات را بگیرد و بسایرین برساند
 نه تنها بشر از امام استفاده می کند تمام موجودات آن فآن باید از وجود حجت
 استفاده نمایند . یعنی نحوه حیات و هستی آنها بستگی بوجود امام دارد . در مثل
 مناقشه نیست همانطور که برق از کارخانه نخستین باید بلامپ برسد و سپس فضای
 منزل را روشن نماید که اگر لامپ نباشد نور منعکس نمی شود و اثری از خود بروز
 نمی دهد . امام واسطه است در گرفتن نور توحید و فیوضات الهی . جمله دیگر
 حضرت که در کمال فصاحت می باشد از نظر اشخاصی که بفن فصاحت آشنائی دارند
 که میفرماید : (ولا یرقی الی الطیر) یعنی آنطور که حجت در آسمان فضیلت
 اوج میگیرد هیچکس از بشر عادی نمیتواند چنان پرواز نماید و نزدیک منبع
 فیوضات حقه و معارف کمالیه شود و اسرار و رموز آفرینش را از خدا فراگیرد .
 آری حجت است که چنین استعدادی را خداوند باو ارزانی کرده است و او را مشمول
 علوم بی پایان خویش کرده و بهره ورش گردانیده دیگران چنین قدرتی را ندارند
 و از روز نخست نامزد این منصب نشده اند و غاصبانه در مرکز قرار گرفته اند .
 آری گفتار در ربار حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام انحصار کرسی نشین خلافت
 را نسبت بخویش که در زمان او منحصر بخودش بوده در بر دارد . و از مثل امیر المؤمنین
 گفتار بدون حقیقت دور است و هیچگاه سخن مبالغه آمیز از آنحضرت بروز
 نمیکند و لب بگفتار بی مغز و بی اثر نمیگشاید .
 و اشخاصی که وی را با امامت نمی شناسند بزرگترین نابغه بیمانندش می دانند و
 هجر و معترفند که مادرگیتی فرزندی را چون علی در دامان خود نه پرورده است .
 و آسمان نیلگون سایه اش را بر کسی چون علی نگسترده و دایه روزگار پستان

در دهان فرزندی چون علی نهاده است و آئینه جهان صورتی چون صورت علی را
در خود نمایان نکرده و منعکس نساخته است.

آری چون علی قدم در صفحه زمین گذاشته .

علی گفتارش سراسر حقیقت و حق است دروغ و عجب در گفتارش نیست از
گفتار او بخدمت آئید و پند بگیرید کتاب علی پر از علوم و معارف یقینیه می باشد
بر هر فرد بشر منصف واجب و لازم است آنرا بر نامه زندگانی خویش قرار دهد و
بحق و عدالت آشنا گردد .

آری در هر زمان و میان مردم زمان امامی باید از طرف خدا برگزیده شود
و ما را درین باره اشکالی وجود ندارد و مطلب روشن است .

چنانچه نیز علی بن ابیطالب میفرماید - ألا و ان لکل مأموم اماماً یقتدی
به و یتضیء بنور علمه .

آگاه باشید ای مردم جهان در هر زمان از برای مردم خداوند از طرف خویش
حجتی را برانگیخته میکند تا نظام و تعادل اجتماع برقرار و مردم در کار های
خویش پیرو او باشند و از علوم خدا دادی آن امام جهانیان برخوردار گردند .
گفتار حضرت اشارات و رموزی را در بردارد جمله یتضیء بنور علمه کنایه است
کسی که میخواهد در مقر حکمرانی و فرماندهی قرار گیرد و بنشیند باید از
دیگران یعنی از مردم زمان خود دانایتر باشد .

چون امام در هر زمانی از برای تمام بشر روی زمین برگزیده شده است .
گواینکه مردم تمرد امر نموده و بوظیفه خویش که فرمان بردن است قیام نکرده اند
و قبول بیعت نکرده یا ایمان نیاورده اند و در ضمن گوشزد میفرماید اشخاصی که
در مرکز فرمانروائی قرار گرفته اند از وظیفه خویش خارج و به اجتماع ستم روا
داشته اند . چون تمام مردم خردمند جهان انسانیت میدانند که ایشان حتی در وظایف

خویش دچار کم بودی دانش بوده تا چه برسد باینکه تعالیم عالیة اسلام را که با وجود اینکه رهبران حقیقی آن دستشان بسته و در گوشه انزوا و مظلومیت خانه نشین بوده اند . دنیا را تکان داده ایشان بتوانند عهده دار شوند .

و اکثر تعالیم اسلامی که امروز خلاصه آنرا دیگران بحساب خود گذاشته و تراویده از فکر خویش برخ دیگران می کشند . در مدت کوتاهی رئیس مذهب حقه امامیه حضرت صادق علیه السلام توسط معدودی از رجال علمی و نوابغ زمان خود از قبیل هشام بن حکم یا زراره و سایرین در دسترس اهل دنیا نهاده است و همچنین سایر از ائمه هرگاه فرصتی بدست آورده اند و اشخاص مورد اطمینان با ایشان روبرو شده معارف حقه را بایشان گفته و ایشانهم سینه بسینه نگهداری و ثبت کرده باهلس رسانیده اند .

آری اشخاصی که روز نخستین در مرکز رهبری اسلام قرار گرفتند اهلیت نداشتند . لذا حضرت اشاره بایشان میفرماید که باید مردم از نور علم مقتدای برخوردار و روشن گردند و ایشان تمام فاقد دانش و حکمت و کمال بوده و غاصبانه زمام فرمانروائی را در دست گرفته و بر مردم حکومت کرده اند و ستمی بیشتر ازین نمیباشد که در بودن اهل نا اهل عهده دار امری و مصدر کاری شود و بلائی بدتر از چنین امری برای اجتماع مردم نمیباشد خسارت و ضررش جبران ناپذیر است و در هر زمانی که نا اهل و شخص جاهل رهبر اجتماع شده آن اجتماع را رو به نابودی جلو برده است . چنانچه آئینه تاریخ این موضوع را بخوبی نشان میدهد .

باری چنانچه صفات حجت انشاء الله بهمین زودی میآید که باید در خصائص انسانیت از هر حیث بر تمام بشر مزیت و برتری داشته باشد قدرت او هم از برای صبر و استقامت در برابر رنج زندگانی و سختی روزگار از سایر اشخاص بیشتر است و این موضوع از گفتار امیر المؤمنین نیز استفاده میشود . الا و ان امامکم قد

اكتفى من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه ألا و انكم لا تقدرين على ذلك - خلاصه گفتار حضرت از این قرار است . آگاه باشید ای اهل جهان بویژه پیروان من قائد و مقتدای شما قناعت کرده از دنیای خویش بدو جامه کهنه در سال و نیز از حیث غذا قناعت نمود در شبانه روز بدو قرص نان « جوین » اما بدانید شما نمیتوانید چون من زندگانی نمائید و قدرت بر تحمل رنج این طور زندگانی را ندارید و سپس میفرماید طوری هم رفتار شما نباشد که مورد سخط خداوند قرار بگیرید مردم دیگر که بیگانه می باشند بر شما ایراد نمایند مرا بر رفتار خویش یاری نمائید . پرهیزکاری و قناعت را شعار خود سازید و از برای پیشرفت دین و فرا گرفتن معارف دینی کوشش نمائید . تا من که امام شما هستم و شما انتساب بمن دارید سرافراز باشم . باری قلم در سیر خویش از حد اعتدال خارج شده در جای دیگر در همین خطبه میفرماید نه اینکه من قدرت بوسع زندگانی ندارم . اگر بخواهم به بهترین وضع میتوانم از لباس و غذا برخوردار باشم . لکن دور است از شخص من که غرق در لذت دنیوی شوم و با شکم سیر و در بستر استراحت بخوابم و شاید در حجاز و یمن گرسنه ای یا برهنه ای وجود داشته باشد (ولو شئت لاهتدیت الطريق الی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز . و لکن هیات أن یغلبنی هوای و یعودنی جشعی الی تخیر الاطعمه و لعل بالحجاز أو الیمامة من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشبع .

خلاصه مطلب شخص حجت از هر حیث از دیگران ممتاز است و سایر اشخاص نمیتوانند در هیچ امری با وی هماهنگ باشند و دوش بدوش او قرار بگیرند . چنانچه این جهت را نیز خود حضرت بیان می کند گاهی که خلیفه دوم امر خلافت را بعد از خویش به شوری واگذار می نماید .

حتى اذا هضی لسبيله جعلها فی جماعة زعم أنى أحدهم فی الله و للشوری .

گاهی که خلیفه دوم خواست از این جهان بگذرد قرارداد خلافت را در میان جماعتی که آن جماعت تعیین خلیفه نمایند و گمان کرد که منم در ردیف ایشان هستم •

هیئات از این گمان بیمورد حجت خدا کجا و مردم جاهل کجا . از روز نخست مغرقت درباره امام پیدا نکردند مگر عده ای اندک که ایشان هم در اقلیت قرار گرفتند و خاموش نشستند و اگر گاهی خواستند دفاع از حق نمایند بارنج دشمنان روبرو شدند و ایادی قدرت ایشان را در گوشه انزوا بایگانی نمود و بانواع شکنجه‌ها گرفتار شدند •

البته گفتار ما درباره وجود حجت بطور مطلق است و نظر خصوصی درباره شخص مخصوصی نیست . ولی اگر انصاف بود و سینه‌ها از غرض ورزی خالی میشدو پای عداوت در میان نهاده نمیشد تمام می‌دانستند که بعد از پیغمبر اکرم علی علیه السلام سزاوار کرسی نشینی می باشد و دیگران چنین حقی را نداشتند و از عهده ایشان خارج بود •

بشر باید چقدر بی حیا باشد که بدون وجود شرائط قیام بچنین امری نماید و تکیه بر مسند چنین وظیفه سنگین و ریاست عامه آسمانی زند که خود میداند اهلیت ندارد و اعتراف بر جهل و نادانی خویش دارد •

و از طرف دیگر اقرار و اعتراف دارد بر علم و عظمت دیگری که بیان از شخصیت بارز علی بن ابیطالب است .

نه تنها غاصبین خلافت اقرار داشتند به برتری علی علیه السلام . اشخاصی هم که ایشان را نامزد خلافت کرده بودند و دست بیعت در دست ایشان گذاشته بودند این اقرار و اعتراف را داشتند . چون هم خویش فضايل و علم علی را دیده و دانسته بودند و هم از رسول اکرم شنیده بودند و از طرف دیگر رسول گرامی اسلام بدستور خداوند در غدیر خم برای امیر المؤمنین از مهاجر و انصار بیعت گرفت . مردوزن

صغیر و کبیر پیر و جوان عرب و عجم شهری و دهاتی غریب و آشنا همه می دانستند
خلافت حق مسلمی است از برای علی علیه السلام و دیگران لیاقت آنرا نداشتند.
چنانچه گاهی عدم لیاقت خود را بر زبان جاری می کردند و بیان (اقبلونی
و علی فیکم) او را همه می شنیدند و گوشزد خواص و عام بود.
درین صورت چقدر باید بدبخت باشند که بر تنزل دنیا و آخرت خویش
اقدام نمایند .

چون می دانستند که اگر امیر المؤمنین در منصب حکومت قرار بگیرد اسلام
پیشرفت نهائی خود را می نماید و باندک زمانی حقایق آن جهان بشری را روشن
میکند و از طرف دیگر بوظایف خویش رفتار می کردند و در پیشگاه خداوند
مسئول نبودند . خیر دنیا و آخرت نصیب ایشان می شد .

اگرچه در واقع خلیفه و جانشین رسول گرامی علی بود و چرخ و پر خلافت
بدور محور وجود علی می چرخید چنانچه گویا حضرت صادق علیه السلام می فرماید : (لنا
حق فی کتاب الله المحکم لو محوه و قالوا لیس من عند الله اولم یعلموا انه سواء)
از برای ما در کتاب خدا حقی میباشد مسلم که اگر دشمنان ما آنرا از نظر ظاهر
تابود نمایند و از قرآن بردارند یا انکار نمایند فرقی بحال ما نمی کند و آن حق
بحال خود باقی است .

منظور حضرت از حق همان ولایت میباشد که ایشان از طرف خداوند قبل از
خلقت نوع بشر چنانچه در گفتار خودشان بعد از این می آید معلوم شده و ایشان
برگزیده از برای این منصب آسمانی میباشند و قابل تغییر نیست و اراده بشر در آن
دخالت ندارد و تا پایان عالم این ریاست عامه که مقام خلیفه الهی است ویژه ایشان
است و برقرار خواهد بود .

و بدست با کفایت دوازدهمین وصی رسول گرامی اسلام حضرت بقیه الله بر نامه های

آن اجراء خواهد شد و سیر کمالی و معنوی خود را خواهد کرد و ثمره آن که
کمال دین و برنامه خاتمیت است بمرحله بروز و ظهور خواهد رسید.

آری آن منصب خدائی از برای حجج الهی ثابت و پا برجا است و کسی
نمی‌تواند تغییرش دهد.

منتهی خانه نشستن امیرالمؤمنین از برای اجتماع بشری‌گران تمام شد.
چون بعد از پیغمبر اکرم بلا واسطه علی بر کرسی خلافت قرار میگرفت
و اجراء قوانین تشریحی را آنطور که شایسته بود مینمود دنیا رو بسعدت میرفتند
و دنیای اسلام طور دیگر پیشرفت میکرد و همان عدالت اجتماعی زمان خود
پیغمبر گرامی روز بروز گسترش پیدا مینمود و عقب نشینی نمیکرد و آن چراغ
فروزان صدر اسلام خاموش نمیگردید، بر نور و ضیاء آن اضافه میشد و شبستان
بشری چنین بی نور نبود.

آری از این جهت عالم انسانیت ضرر کرد و سیر قهقرائی پیش آمد و حالت
رکود و وقفه پیدا نمود دست حق بسته گشت و حقیقت از میان رفت و نور الهی که
باید بر جهان بتابد در پشت حجاب انزوای پنهان شد. باطل در لباس حق درآمد و
اثر میشوم خود را در جهان انسانیت بودیعه نهاد. شیرازه وحدت از هم گسیخته
گردید. برادری و مساوات جای خود را بنفاق و عداوت داد. عدالت واقعی رخت
بر بست. فاصله طبقاتی شروع شد. اسلام مخالف با تراکم سرمایه صورت خود را عوض نمود
تبدیل بتمرکز سرمایه گردید مظاهری چون طلحه و زبیر بروز و ظهور نمود.
دادگاه قرآن و برنامه احمدی که مظهر حقیقت و عدالت بود و از برای آن خویش
و بیگانه و سیاه و سفید و حر و آزاد و فقیر و غنی عجم و عرب شرقی و غربی
یکسان و بحق حکم صادر میشد و هیچگونه مراعاتی خلاف حق حقیقت و عدالت در میان
نبود. بصورت حکومت استبدادی و تعصب فامیلی درآمد. قاضی بر حق و مظهر فضائل

و تقوای که ذره‌ای خلاف حق و حقیقت و عدالت کاری انجام نمیداد. در کنج
 بیکی و بی‌باری و مظلومیت زندانی و خانه نشین گشت. و بجای او مردی بی اطلاع
 از قوانین قرآن که جز پر خوری و انباشتن درهم و دینار کاری نداشت بر کرسی
 قضاوت تکیه زد. آنچنان در پر خوری و شکم چرانی افراط میکرد که علی رضی الله عنه
 درباره اش همی گوید: (الی ان قام ثالث القوم نافجاً حَضْبِیْهِ بَیْنِ ثَیْلِهِ وَ مَعْتَلْفِهِ
 وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أُمَیْیَهِ یَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَةَ الْإِبْلِ نَبْتَةُ الرَّبِیْعِ إِلَى أَنْ أُتِکَّتْ فَتْلَهُ
 وَ أُجْهِزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ کَبِتْ بَطْنُهُ . ترجمه اجمالی میفرماید من با رنج صبر کردم تا
 اینکه زمان آن دو نفر سپری گشت نفر سوم که بیان از عثمان است قیام بامر
 خلافت نمود این قدر پر خوری میکرد که دو پهلوی او باد مینمود که همیشه یا میخورد
 یا بجای دیگر کار داشت که لازمه پر خوری است نثیل روث را گویند معتلف جائی
 را میگویند در عرب که علف میریزند از جهت چهار پایان در فارسی آخور
 می گویند . باری حضرت میفرماید عثمان و خویشان او همدستان شدند بیت المال
 مسلمانان را مثل شتری که علف بهاری را بخورد خوردند یعنی همانطور که شتر از
 علف نازک بهاره سیر نمی شود بیت المال ایشان را کفایت نمیکرد با اینکه در زمان
 عثمان خرمن های طلا و نقره رویهم قرار می گرفت جواهرات ایرانیان بطرف مدینه
 سیل آسا سرازیر شده بود . ولی عثمان قناعت نداشت طوری بیت المال را که آنروز
 پول رایج دنیا دینار طلا بود بخویشان خهیش داد که صندوق دار بیت المال کلید
 بیت المال را آورد به منبر پیغمبر آویخت که عثمان در بیت المال پولی نگذاشته است
 در هر صورت حضرت میفرماید کار بجائی رسید که اعمالش دامن گیرش گردید و او را
 بقتل رسانید .

آری دنیای اسلام چنان تیره و تار گردید که غبار خلاف چهره حقیقت را تاریک
 نمود و روی خورشید درخشان آئین قرآن را ابرهای بیدادگری گرفت. و روز بروز

این ظلمت و سعت پیدا نمود تا کار باینجا رسید که امروز بدیده می آید . و هنوز هم ابرهای جهل و ستم در دنیای اسلام هر لحظه و آن چهره خود را عبوس تر نشان می دهد و بر زمختی خود می افزاید .

اگر آنروز که در خانه علی که در خانه خدا بود بسته نمی شد امروز چنین گرفتار نبودیم و اشخاصی که ریزه خوار سفره احسان تعالیم عالیّه قرآن بوده اند از ما جلو نمی رفتند .

اما بشر دنیا بداند که دولت حقه قرآن فرا میرسد و شاهنشاه عالم انسانیت بر سریر عدالت تکیه میزند ظلم و ستم ریشه کن میشود . فساد و بیدادگری از میان میرود . فاصله طبقاتی و تراکم سرمایه که چون نهنک گرسنه دنیا را بکام خویش فرو برده برداشته میشود . فقر و بیچارگی که چهره خود را درهم کشیده و بر چهره بیچارگان سایه انداخته رو بزوال میرود . و آنروز فرا میرسد که خورشید تابان درخشان از مشرق واقعیت و حقیقت طلوع نماید و پرتو اتحاد و برادری و انصاف را بر صفحه جهان بیاندازد و عالم بشری را روشن نماید .

آری سراسر دنیا را بر نامه و آئین قرآن اصلاح میکند مجری قانون کتاب آسمانی احمدی آشکار می شود و حجاب و آئین و قوانین قرآن را در تمام دنیا گسترش می دهد و مردم دنیا پس از مشاهده حق و حقیقت در کمال سرعت و از روی اشتیاق از حکومت او استقبال می کنند .

از سخن دور شدیم و بجای دیگر افتادیم . این مطالب در جای مناسب خویش بیان می شود .

باری اگر غاصبین امر خلافت از وظیفه خویش خارج شدند و حق مسلم علی را غصب کردند . اما خود اقرار داشتند بفضائل علی و در برابر او از نظر علمی خاضع و خافض بودند . و در هنگام گرفتاری و اضطرار دست تمسک بذیل عنایت امیر المؤمنین

دراز میکردند. و گفته لولا علی لهلك عمر را مکرر بر زبان جاری مینمودند. و اظهار عجز و ناتوانی خود را در برابر دوست و دشمن بر ملاء میساختند. و از حضرتش استمداد و حل مشکل میکردند چه در احکام تشریحی و چه در مراحل جنگی.

چنانچه در زمان حکومت و خلافت عمر پنج نفر مجرم را که خلاف عفت رفتار کرده بودند. احضارشان کردند. حاکم زمان دادگاه تشکیل داد. وعده از مؤمنین و مردم مسلمان طبق دستور قرآن که میفرماید. و ليشهد عذابهما طائفة من المؤمنین حاضر شدند. امیر المؤمنین هم حضور دارد.

ولی متأسفانه قاضی حکم خلاف صادر نمود. و هر پنج نفر را که هر کدام حدی داشتند بیک حد یعنی بکنواخت محکوم نمود. امیر المؤمنین عليه السلام ناظر اصدار حکم است.

فرمود خلیفه این حکم خدا نیست که تو دستور میدهی.

ولی خلیفه اگرچه از حکم اطلاع ندارد انصاف را رعایت نمود و ادب را از دست نداد.

با کمال خضوع عرض میکند یا علی شما فرمان و دستور حکم را اصدار نمائید خوب مطلب را دقت نمائید. شخص چقدر باید فروتن باشد علی الظاهر در صورتی که خود را خلیفه و حاکم قانونی زمان میدانند. اقرار و اعتراف در حضور مردم بنادانی و جهل خویش می کند و در برابر او امر حق علی الظاهر تسلیم میگردد کسی که چنان ریاست مطلق و عامه را از آن خویش پندارد ولی در برابر منطق حق و حقیقت سر فرود می آورد.

باری امیر المؤمنین امر نمود یکنفر را گردن زدند دومی را سنگسار نمودند سومی را صد تازیانه زدند چهارمی را پنجاه تازیانه و پنجمی را چند تازیانه زدند.

خلیفه از اجراء حدود مختلفه در فعل و حدائی دچار تعجب میشود. عرض میکند یا ابوالحسن عمل یکی است اختلاف حدود چرا است .

امیر المؤمنین علی علیه السلام میفرماید آنکس راکه امر کردم با شمشیر گردن زنند کافر ذمی بود از وظیفه خویش خارج شده و بازن مسلمان عمل منافی عفت انجام داده حکم او شمشیر است و باید با شمشیر سر از بدن چنین کسی گرفت و آنرا که فرمان دادم سنگسارش نمایند مرد زن دار زنای محصنه کرده بود و آنکس راکه گفتم صد تازیانه بزنند مرد بی زن بود حکمش تازیانه است و آنرا که فرمودم پنجاه تازیانه بزنند عبد بود و نصف آزاد حد او است و آنرا که گفتم چند تازیانه زدند مجنون بود و تکلیف ساقط است از وی مگر چند تازیانه تحذیراً .

باری خلیفه جمله لولا علی را تکرار کرد و انصاف را از دست نداد . اقرار بنادائی خویش و فضائل علی میکند و روح وجدان را نمیکشد .

اگر چه از مظلومیت امام بر حق استفاده میکردند و از طرفی هم طبق مصالحی که از دیده مردم عمیت اعیینهم پوشیده بود حضرت از حق مسلم خویش صرف نظر میکرد و ایشان را مصداق (والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنهما) قرار نمیداد . و این جهت را خوب میدانستند که دست بشمشیر نمیبرد . لذا بر غضب خلافت جری شدند .

اگر چه گاهی از جمله ان رمت وأصحابك بشيء من ذالك لاسقین الارض من دمائکم خائف بودند و بر خویشتن میلرزیدند .

اما مغرور به جمله لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر بوده و ایشان را به یاری آن امام مظلوم جری ساخته و می دانستند که شمشیر نمی کشد . چون عده پیروان واقعی آنحضرت از چهار نفر و حد اکثر از هفت نفر تجاوز نمی کرد و از طرفی هم مأمور بصبر و استقامت بود و این جهت را نیز فهمیده بودند .

امام اگر بخواهد قیام بجننگ نماید تمام مقتضیات را باید در نظر بگیرد تا اینکه بمصلحت دین تمام شود و چنانچه مصلحت دینی ایجاب کرد حتی يك لحظه هم خودداری نمیکند اگر چه بدانده کشته می شود .

بجهت اینکه هر گاه امر دائر شود بین کشته شدن امام و باقیماندن دین باید امام کشته گردد و دین باقی بماند .

چون منظور از خلقت انسان عبادت و معرفت خدا است .

خلاصه گفتار امیر المؤمنین را بی کسی و مصالح دیگر خانه نشین کرد . و اشخاصی که همه میدانند براریکه خلافت و فرمانروائی تکیه زدند و مسیر حقیقت را از در خانه حق عوض کرده و مردم روی بیاطل رهسپار شدند و کشتی نجات و رستگاری را در دریای تعصب و خود خواهی انداختند و در موجهای ضلالت و گمراهی طوفانی و غرق نمودند و در اثر بیدادگری نوح و ناخدای حقیقت را خانه نشین و در انزوای مظلومیت و تنهایی قرار دادند .

اما پوشیده نماند چنانکه پیش از این اشاره نمودیم ایشان یقین داشتند علی علیه السلام از طرف خدا امام منصوب و تصرف در امور کونی دارد و نیز یقین داشتند که اعمال خارق العاده و اعجاز آور از وی ساخته است .

چنانچه در زمان حکومت خلیفه نخستین یکروز زلزله عجیبی آمد که مردم از خوف و ترس بوحشت افتاده و راه خانه خلیفه را در پیش گرفتند و خیال کردند چون خلیفه در مسند پیغمبر قرار دارد کارهای پیغمبر از او ساخته است . بعلت اینکه در زمان حیات رسول اکرم و صدر اسلام اعمال و افعال اعجاز آور از وی مشاهده کرده بودند . از قبیل سخن گفتن سنگ ریزه و سبز شدن درخت خشک و میوه دادن آن . یا پلان نمودن سنگ راهنگامیکه خواست سلمان را از تحت رقیبت مرد یهودی رهائی دهد و او را بخرد و آزاد نماید و حرف زدن سوسمار بیابانی و

سایر معجزات آنحضرت .

ولی متأسفانه گاهی که مردم درب خانه خلیفه رفتند مشاهده کردند خودش با دیگران از خوف و ترس عازم حضور امیرالمؤمنین میباشند . آن عده هم بهمراه خلیفه خدمت علی علیه السلام رفتند و عرض کردند یا علی بداد ما برس . زلزله ما را تهدید بمرگ و خطر می کند .

حضرت علی امر کرد از مدینه خارج شوند .

مردم بامر مبارك حضرت از شهر خارج شده و بفرمان حضرت روی زمین بلندی که در آن اطراف قرار دارد قرار گرفتند .

وقتی که مردم آماده شدند . امیرالمؤمنین زبان را بذكر پروردگار بحرکت آورد و دست روی زمین نهاد و فرمود ای زمین آرام باش . زمین آنآ از حرکت و لرزه خویش قرار و آرام گرفت . مردم از تصرف علی علیه السلام در امور تکوینی زیاد مشاهده کرده بودند .

اما بدبختان و بیچارگان این اعمال را بعضی حمل بر سحر و کهنانت میکردند و بر سیاهی قلب و شك و تردید خویش می افزودند . و بیشتر دچار انحراف و گمراهی می شدند .

پوشیده نماند که ذکر بعضی از کلمات امیرالمؤمنین استشهادی بود از جهت لزوم حجت در عالم و مزیت حجت از سایر بشر .

چنانکه پیش از این اشاره کردیم حجت از حیث نظر ولایت تکوینی قدرت بر خلع و لبس اشیاء دارد باذن خداوند .

جز صفراء الهی که از روز نخست کاندید نمایندگی خدا شده اند دیگری حق کرسی نشینی ندارد از جهت خلافت و حجیت و امر و نهی مردم . بجهت اینکه جز خداوند کسی علم بحقایق امور ندارد مصالح و مفاسد مخلوق را نمی تواند

عهدہ دار شود.

حجج الہی در ہر زمان تربیت شدہ مکتب توحید بودہ و از ہر حیث مجہز بجهاز رہبری و ارشاد و از سایر بشر ممتاز بودہ اند .

اجمالی از صفات حجت و فرق میان نبی باوصی

آنچہ مسلم است حجت خدا یا پیغمبر است یا وصی پیغمبر .

نبی یا پیغمبر بر حجتی گفتہ میشود کہ علت محدثہ دین باشد یعنی جنبہ شارعیت و قاتونگذاری را از طرف خداوند داشتہ باشد . بہ بیان روشن تری پیغمبر بر کسی گفتہ میشود کہ خداوند وظایف عباد را در ہر زمان توسط ملائکہ بر او نازل فرماید و تا در قید حیات می باشد آن وظایف را کہ بیان از احکام است بامتان خود برساند .

وصی بر حجتی گفتہ میشود کہ علت مبقیہ احکام و قانون نسبی خویش بودہ باشد . بہ بیان روشن تری وصی شخصی میباشد کہ بعد از نبی حافظ قانون و در ضمن مردم رادعوت باحکام آن نماید . و حق جعل حکم یا کم و زیاد در آن قانون ندارد و آنچه را از نظر وظایف بشر انجام دہد . باید از طرف خدا و نبی دستور داشتہ باشد اما در سایر صفات چہ ذاتی و چہ عرضی با نبی فرق ندارد .

و نیز شخص وصی ہم باید از طرف خدا برگزیدہ شود و نبی حق تعیین خلیفہ از طرف خود ندارد مگر بدستور خداوند .

صفات لازمہ حجت

اینک از جهت توضیح صفات حجت را بطور مطلق بیان میکنم . اگر چہ پیش از این اجمالا اشارہ کردیم حجت باید طیب مولد داشتہ باشد (یعنی نباید مشہور بزنا زادگی باشد) چہ خود و چہ در سلسلہ انساب او از ہر طرف (یعنی

پدر و مادر او) سابقه کفر و الحاد نداشته باشد از عیوب و نواقص روحی و جسمی پاک باشد در تمام صفات کمالیه سرآمد مردم زمانش بوده باشد. به بیان روشن تر باید اعلم اهل زمانش باشد.

از نظر شجاعت باید اشجع از همه مردم فرداً فرد بوده باشد از حیث زهد و پرهیزکاری سرآمد سایر بشر روی زمین باشد از نظر تقوای انقی مردم باشد. از جهت سخاوت و بخشش باید از همه مردم سخی تر باشد از نظر فصاحت فصیح ترین مردم روی زمین بوده باشد از نظر بلاغت بلیغ ترین مردم باشد. با هر زبان و منطق باید تواند به بهترین وجه سخن بگوید با هر خط و نوشته‌ای باید آشنائی کامل داشته باشد هم در خواندن و هم در نوشتن در نزد بشر دیگری نباید درس خوانده باشد همانطوری که از پیش روی می بیند از قفا هم باید به بیند. همانطوری که در بیداری می بیند و میداند در خواب هم باید به بیند و بداند باید مختون بدنیا آید باید سایه نداشته باشد مدفوعش را نباید کسی ببیند اگر کسی دید از دیده بی نصیب میگردد و نابینا میشود و زمین مأمور است به بلعیدن آن اگر دعا کرد مستجاب شود اگر کسی از وی سئوالی نمود باید از روی حقیقت جواب گوید چنانکه قبلاً هم اشاره کردیم قدرت خلع و لبس داشته باشد باید بتواند مرده را زنده نماید چنانچه از برای ائمه ما اینگونه مطالب پیش میآید خلاصه گفتار در آنچه امکان پذیر است باید توانائی داشته باشد و عجز از خود نشان ندهد مگر از جهت مصالحی دیگر و باقی صفات حجج الهی بعد از این بیان میشود بیاری خداوند.

و اگر کسی ادعای حجیت نمود و از آنچه بیان گردید وصفاتی که بعد از این بیان میشود عاجز بود. در ادعای خویش کاذب است و نیز در گفتار خویش باید صادق باشد. یعنی اگر مطلبی را گفت و خلافش ثابت گردید حجت نیست.

چنانچه راه بانان توحید از روز نخستین باین صفات متصف بوده اند و مردم

بویژه دانشمندان و خردمندان هیچگاه بدون دلیل و برهان عقلی زیر بار نرفته و ادعائی را نپذیرفته اند و خود این گرویدن عقلاء و دانشمندان بانبیاء و اوصیاء بزرگترین برهان است از برای مردم بعد از زمان ایشان .

البته پوشیده نماند بسیار از مذاهب باطله ناحق در دنیا ظهور کرده است . ولی غالباً آنها را اغراض شخصی و سیاستهای باطله یا جهال بوجود آورده اند . منظور ما از گرویدن مردم خردمند و بی غرض میباشد و گرنه دست غرض شخصی از اینگونه روشها زیاد پرورانده است و می پروراند .

می توان گفت بزرگترین برهان برحقانیت دین اسلام بعد از قرآن همانا گرویدن آن اعراب اشد کفراً و نفاقاً صدر اسلام است . اعراب صدر اسلام اگرچه دین آسمانی در بین ایشان نبود و از همین جهت خوانده میشد زمان جاهلیت اما از جنبه فصاحت و بلاغت و فن شعر و خطابه در حد اعلا قرار داشتند و از روی بینش و دانش تشخیص حقانیت دین اسلام و قرآن را دادند و سپس قبول کردند .

بشر از روز نخست تشنه حقیقت بوده و از جهت بدست آوردن آن جستجو کرده است . منتهی اگر خلاف حقیقت قدمی بر داشته است . در تشخیص خطا و اشتباه رفته و باطل در لباس حقیقت از برای او نمود کرده است و الاهیچگاه تعمداً خلاف حقیقت راهی را نمی رود و طالب باطل نیست . اگر کسی حقیقت را تشخیص داد و خلاف آن را انجام داد به سبب اغراض دیگری است و در پیشگاه وجدان خود شرمنده است و از خلاف خویش رنج میبرد .

باری اگر هیچ برهان دیگری برحقانیت دین اسلام از برای ما نبود همان اسلام آوردن اعراب با آن تعصب شدید فامیلی و عقیده ای ما را کفایت می کرد . راستی دست از عقیده برداشتن کار مشکلی است . اگر پیرزنی را بند از بندش جدا نمایند از آئین خویش صرف نظر نمی کند و همان حقانیت آئین و برنامه احمدی بود که چون مغناطیس قلوب خشن و زمخت مردم دنیای عرب آنروز را مجذوب و نرم

نمود که از جان و هستی خویش دست کشیدند و بسوی اسلام رهسپار شدند. آری حقیقت را دیدند که بت پرست و یهود و نصرانی و زردشتی عرب و عجم سیاه و سفید بنده و آزاد مرد و زن پیر و جوان سراسیمه در زیر پرچم توحید و یکناپرستی گرد آمدند و از هر گونه فداکاری دریغ نداشته و سینه را در برابر تیرهای زهر آلود دشمنان اسلام و جفای مشرکین سپر کرده و نصرت و حمایت خود را نسبت به محمد و آئین قرآن اعلان کردند. خورشید معنویت و ایمان چنان قلوب ایشان را روشن نمود که هر چند سپاه مصائب و مشکلات و گرفتاری و رنج برایشان شبیخون میزد. بردباری و استقامت آنان در برابر آنها بیشتر و شدیدتر می شد.

ایمان چنان بر قلوب مسلمانان صدر اسلام پرتو خود را افکنده و رسوخ کرده بود که بعضی از افراد مسلمان در زیر ریگهای سوزان با تن عریان زیر تازیانه های سرمایه داران زبانشان گویای ذکر یا احد و یا صمد بود و جان می سپردند.

آیا پایداری و نجات قدم ایشان را و نیز صبر و تحمل بر اذیت و رنج را جز حقیقت و ایمان نسبت به محمد و قرآن بحساب چیز دیگری می توان گذاشت ابد ابد. آری نسخه کامل قرآن و طبیبی چون محمد بیماریهای قلوب مردم تازه مسلمان صدر اسلام را شفای حقیقی بخشید. سلامت و سعادت ابدی نصیب ایشان گردید و پیروز و رستگار شدند.

در دانشگاه قرآن درس توحید و اتحاد و آزادی و برادری و مساوات را آموختند. شهادت و جوانمردی و فداکاری و گذشت را از برای جهانیان بیادگار گذاشتند.

آیا خبر رسیدن بحقیقت می تواند چنان انقلاب عقیده ای و ایمانی را بوجود آورد که اعمال و رفتار مؤمنین و پیروان محمد و قرآن در آئینه زمان و تاریخ

منعکس گردد. و مردم خردمند و دانشمند شرق و غرب را بعد از گذشت زمان طولانی بخود متوجه سازد. ابدأ ابدأ.

هر کس از روی دقت طرفداری و گذشت مردم مدینه را که انصار گفته می شدند نسبت بمحمد و مهاجرین مکه مورد بررسی قرار دهد. می داند که تا چه پایه و اندازه فداکاری و از خود گذشتگی از خویش نشان داده اند. آیا نیروی دیگری غیر از حقیقت می تواند چنین اقدامی نماید. ابدأ ابدأ.

لزوم قانون از برای حجت خدا

مطلب دیگری که باید درین کتاب یادآوری شود قانونی است که باید از طرف خداوند در هر زمان در بین مردم بوده باشد و توسط حجت زمان اجراء و وظایف بشر را عهده دار گردد.

قانونی که از طرف خداوند به سبب رهبران توحید اجراء میشود باید در حد اعلای جامعیت و جمیع مصالح و مفاسد بشر را از جهت امر و نهی چه راجع بامور زندگانی و جسمانی از هر حیث و چه از جهت امور عبادی و اخلاقی و بطور خلاصه آموزش و پرورش را در بر داشته که احتیاجات مردم از هر حیث تأمین گردد و با زمان و مردم زمان سازگار باشد.

باری پیش از این بیان شد که حجت یا پیغمبر است یا وصی پیغمبر در هر دو صورت باید دارای صفاتی باشد که ویژه او است چنانچه قبلاً بطور اجمال اشاره کردیم.

صفات مشترک بین حجت و دیگران

و نیز باید صفات حمیده‌ای که امکان دارد در بشر عادی هم وجود داشته باشد در شخص حجت بطور مسلم بوده و حجت متصف بآنها باشد. اینک به بعضی از صفات مشترکه شخص حجت و سایر مردم اشاره میکنیم.

یکی از آن صفات صفت خیر است که دارای مصادیق کثیره است و بسیار عظمت دارد چنانچه امیر المؤمنین (علیه السلام) میفرماید: **افعلوا الخیر ولا تحقروا شیئاً فان صغیره کبیر و قلیله کثیر** . بجای آوردن کار خوب و پسندیده را و کوچک شماری از آن را که چه بسا کوچک آن در نظر خدا بزرگ است و کم و اندک آن زیاده نخست از مصادیق خیر **ملکه ایمان** است . ایمان از سه جزء تشکیل میشود نخستین اقرار بزبان . دوم اعتقاد بقلب . سوم عمل بأركان . چنانچه حضرت صادق (علیه السلام) در جواب اشخاصی که از آن حضرت سؤال کردند نوشت و اینک عین گفتار آن حضرت را بیان میکنیم: **سألت رحمک الله عن الايمان - والایمان هو الاقرار باللسان وعقد فی القلب و عمل بالارکان تا اینکه میفرماید: فقد یكون العبد مسلماً قبل ان یكون مؤمناً** . باری ایمان را که خلاصه اش نمائیم اعتقاد ثابت و جازم است بمبدء و معاد و کمال آن بلکه حقیقت و ارزش و قبولی آن در پیشگاه مقدس خداوند بستگی دارد بولایت یعنی ایمان و عقیده باینکه بعد از خاتم انبیاء دوازده نفر که اول ایشان علی بن ابی طالب است و آخر ایشان حضرت بقیه الله حجت بن الحسن که الساعة در قید حیات است و حجت خدا او است . خلیفه و اوصیای آنحضرت باذن خداوند بدون واسطه احدی بوده اند و تا پایان عالم خواهند بود . و اگر کسی بدون این عقیده بوده باشد بوئی از ایمان نداشته و ندارد و در اسلام چنین شخصی هم علی الظاهر محل اشکال است در عقیده ما « ای نگارنده ج ج » اگر چه در ظاهر از جهت عدم عسر و حرج بر کسانی که ولایت ندارند مسلمان گفته میشود .

و دیگر از مصادیق خیر . صفت تصدیق است . یعنی اگر مؤمنی سخنی را گفت حمل بر صحت نماید و قبول کند مگر خلاف آن ثابت گردد . و دیگر از مصادیق خیر صفت امیدواری میباشد . یعنی شخص هر چند معصیت کار است از رحمت و بخشش خداوند مأیوس نگردد و امیدوار باشد . دیگر از مصادیق خیر صفت

عدل است عدالت صفتی را گویند که هر گاه شخصی دارای آن بود حد وسط هر امری از امور دنیوی یا اخروی را اختیار میکند . چه در عقاید قلبی و چه اعمال ارکانی . مثلاً در توحید بین تعطیل و تشبیه . و در صدور فعل از بشر بین جبر و تفویض . و در عبادت بین کسالت و ترهب (ای انزوا و گوشه گیری) و در بخشش وجود . بین قبض و بسط زیاد و در اطلاق بین عبوس و هرزگی و بی عاری و خندهای نامناسب . و در شجاعت بین ترس و جبن و تهور و بی باکی و شقاوت و در کارهای دنیوی بین بیکاری و بی عاری و یکسره غور در دنیا که انسان از کارهای اخروی فرو ماند . و دیگر محبت و دوستی درباره علی بن ابیطالب است که شیعیان گاهی افراط در محبت میکنند که بدان جهت از دین خارج میشوند از قبیل کسانی که غالی می گردند یعنی علی را خدا می دانند و این اشخاص فراوان هستند . یا بطور کلی بیگانه میشوند که اسماً شیعه میباشند ولی اجمالاً ائمه را نمیشناسند و حتی از اسما ایشان اظهار بی اطلاعی میکنند مگر بعضی از ایشان را آن هم بطور ناقص .

البته این طور اشخاص بیشتر در بین جهال دیده میشوند که گاهی از اوقات برای خود اینجانب پیش آمده که از اشخاصی سؤال کرده ام مثلاً حضرت عباس امام چندم میباشد آن شخص یا اشخاص بعد از فکر زیاد گفته اند امام اول یا من باب مثل سوم و نیز با اشخاصی برخورد کرده ام که نمیدانسته اند چند نفر امام دارند یا اصلاً امام را بچه منظور امام میگویند . از این قبیل اشخاص الساعة فراوان هستند .

در صورتی که همین اشخاص راجع بامور مادی بسیار آگاه و زیرک میباشند که انسان از دقیق بودن این تیپ دچار تعجب میشود نسبت بامور دینی .

باری بگذریم از این مقوله .

و نیز در عبادت حد وسط را بگیرد و مراعات نماید . نه تارك نماز باشد و هیچ نماز نخواند یا گاهی بخواند و گاهی نخواند یا اگر میخواند مراعات صحت و

سقم آن را نمیکند نه رکوعش درست است نه سجودش و نه تمام اوقات خود را غرق در عبادت نماز نماید که در امور زندگانی محتاج شود.

و نیز در نظافت و پاکیزه بودن حد وسط را مراعات نماید نه اینکه اینقدر که وسواس داشته باشد و نه بحالت جنابت باقی بماند.

خلاصه گفتار در تمام امور دنیوی و اخروی میانه رو باشد.

ولذا خداوند در تمام نمازهای یومیه امر کرده است سوره حمد را بخوانند بطور وجوب که نمیشود در جای سوره حمد دیگری قرائت شود *يك علت این تذکر امر عدالت در کارها میباشد که در ضمن جمله اهدنا الصراط المستقیم بیان و اشاره نموده است.*

باری صفت عدالت و میانه روی در امور بزرگترین صفات انسانیت میباشد که بیان از شیوه درستی و راستی است و نظام خلقت و ثبات آن بر عدالت میباشد. و نیز از مصادیق خیر صفت رضا است که انسان در برابر خدا تسلیم محض باشد و راضی بقضای الهی شود. اگر این صفت در انسان زنده گردید هیچگاه رنج نمیبرد و از عوارض دنیا نگران نیست و در برابر پیش آمد های روزگار استقامت می کند. مثلاً مریض شد خشنود است. فقیر شد خشنود است. پدر و مادر و فرزندانش از دنیا رفتند پریشان و غمناک نمیشود و شکیبائی خود را از دست نمی دهد.

چنین شخصی هیچگاه در برابر مصائب تعکس نمی خورد و در نتیجه کمتر دچار درد و مرض میشود بجهت اینکه بیشتر امراض روانی و جسمانی در اثر رنج و خفت است.

چنانچه یکنفر خدمت امام عرضه می دارد یا بن رسول الله من فقر را از غنی و مرض را از صحت بیشتر دوست می دارم. حضرت فرمود ما آل محمد اینطور نیستیم ما آنچه از طرف خدا بر ایمان پیش آمد راضی و خشنود میباشیم و آنچه را او بخواهد

خواهان آن هستیم .

و نیز از مصادیق خیر صفت شکر گذاری می باشد انسان در برابر نعم الهی سپاسگذار باشد . و نیز در برابر مصائب وارده بر او صبر و شکیبائی را از دست ندهد و راضی بقضای الهی باشد .

و باید آگاه بود که شکر گذاری امکان پذیر نیست تا معرفت درباره منعم پیدا نماید . همانطور که بر هر فرد خردمند معرفت منعم حقیقی واجب است . معرفت اسباب ایصال نعم بسوی او واجب و لازم است . بعلمت اینکه معرفت ذات منعم چنانکه پیش از این بیان کردیم برای احدی از مخلوق امکان پذیر نیست . پس باید نظر در کائنات و نظام آنها نمود تا از اثر پی بمؤثر برده شود و معرفت حاصل آید . هر گاه معرفت منعم از روی بصیرت باشد شکر او پسندیده و مورد پذیرش منعم خواهد .

باری هنگامیکه معرفت کامل از برای شخص حاصل شد . ایجاد میشود در قلب وی حالات نفسانیّه از قبیل ذلت و کوچکی و انقیاد در پیشگاه خداوند که منعم حقیقی و واقعی او است و خوشحال میگردد از نعمتهای او . نه از جهت اینکه آن نعمتها موافق اغراض نفسانی و خواهش دنیوی او است که در این صورت متابعت نفس کرده است و قناعت کرده بر خوشنودی او . بلکه از حیث اینکه آن نعمتها عنایتی میباشد از طرف خداوند بدون استحقاق از و نزدیک شدن بر رحمت بی پایان حق . و نشانه این حالت خوشحال نبودن بنده است از امور دنیوی . مگر آنچه او را نزدیک میکند بخدا در دنیا و آخرت و این حالت شکر است در حقیقت امر . و باعث میشود بر خیر و صلاح هر گاه در نفس حاصل شد و نفس نشاط میگیرد بر عملی که سبب میشود قرب حق را و خود این عمل نیز شکر است .

و مکان ظهور و بروز چنین شکری قلب و زبان و ارکان است . اما شکر

قلب و کار آن توجیه و قصد است به تعظیم و تحمید و تهلیل خداوند و فکر نمودن درباره مصنوعات و افعال ذات باری جلّ اسمہ و نیز توجه و تفکر در انعام و احسان و اکرام او و رسانیدن خیر و صلاح بکافه عبادش .

اما کار زبان بیان و اظهار تمجید و تسبیح و تهلیل و امر بمعروف و نهی از منکر و غیر ذالک .

اما کار و شکر ارکانی به کار زدن نعمتهای ظاهره و باطنه در طاعات و عبادت پروردگار است . چون نظر نمودن و مصرف کردن نور چشم در آیات الهی و آثار صنع او ، و مصرف نمودن قوای سمعی در استماع و فراگرفتن احکام تشریحی و براهین و وظایف عبودیت و بندگی و نیز قیاس شود سایر اعضاء و جوارح .

هرگاه شناخته شود شکر ، شناخته میشود کفران که ضد آن میباشد .

کفران نیز حالتی است نفسانی که گاهی منشاء آن قلب است از قبیل سرپیچی از فرمان حق و سوء ظن نسبت باو و دور شدن از رحمت او . و نیز خوشنود شدن از نعمتهای دنیوی بجهت اینکه موافق اغراض نفسانی او است . اما اعمال زبانی مانند افتراء و شکایت و مذمت و گفتار کفر آمیز . اما ارکانی مانند ترك نظر در آنچه او را راهنمایی میکند بخداشناسی و یکتا پرستی و آشنائی بوظائف بنده گی . این بود اجمالی از بیان شکر ممدوح .

دیگر از مصادیق خیر طمع است . طمع در اینجا تکرار امیدواری است راجع به ثواب خداوندی و کارهای اخروی .

و دیگر از مصادیق خیر توکل است . یعنی خردمند و عاقل امور خویش را بخداوند واگذار نماید و تکیه گاه وی خدا باشد . گفته میشود (وکل فلان فلاناً اذا استکفاه امره ثقة بکفایته . و لذا یکی از نامهای خدا وکیل است) وهو القیم بارزاق العباد) در هر صورت توکل حالت فاضله‌ی میباشد از برای قلب که باعث

میشود شخص خردمند کارهای خود را بخدا واگذار نماید و از غیر خدا قطع امید کند حتی بخویش اعتماد نداشته باشد *

البته از برای هر صفتی از صفات مبدء و منشی میباشد . مبدء و منشاء توکل علم بوحدانیت حق است که بنده بدانند خداوند شریک ندارد و عالم بتمام امور میباشد و هیچ شیئی از او پوشیده نیست در زمین و آسمان و نیز بدانند بر هر امری قدرت دارد و کارهای وی از روی حکمت است و در حکم خویش جور و ستم روا ندارد و او مهربان است نسبت ببنندگان خویش . درین صورت چاره ندارد بنده مگر اینکه راضی بقضاء خدا باشد .

اگر بنده بخواهد حقیقت توکل را برسد باید مراتبی را از علم بداند و نردبان علمی را پله به پله طی نماید تا به بام توکل قدم بگذارد *

مرتبۀ نخست بدانند که کفیلی بغیر خدا از جهت مهمات خویش ندارد . مرتبۀ دوم بدانند که هیچ امری بر خدا پوشیده نیست و تمام اشیاء در پیشگاه مقدس باری عریان محض میباشند و حجابی در میان نیست . مرتبۀ سوم بدانند که آسمانها و زمینها و آنچه بین آنها میباشد از روحانیات و حیوانات و نباتات و جمادات و امور کائنه تمام مسخرات هستند بامر پروردگار خویش و بدانند خدا عاجز نیست از کفایت امور وی . مرتبۀ چهارم بدانند خدا ستم نمیکند در اجراء امور خویش مرتبۀ پنجم بدانند آنچه را خدا گفته است بمصلحت او بوده است از نظر احکام تشریعی . مرتبۀ ششم بدانند از برای خدا آسانست آنچه از برای مخلوق مشکل است . پس هر گاه بنده یقین باین امور پیدا نمود و قلب او بنور معارف حقه روشن گردید و معارضه نکرد با او وهم و ترس و ضعف بصیرت . و با این کیفیت نیز تأمل کرد در حال حیوانات از پرندگان و چرندگان و روندگان و خزندگان که چگونه به رزق خویش میرسند و در فرار گرفتن ارزاق خویش مجبورند . چنانچه امیر المؤمنین ع

میفرماید (الا ينظرون الى صغير ما خلق كيف أحكم خلقه و اتقن تركيبه و فلق له السمع والبصر و سوى له العظم والبشر .

أنظروا الى النملة في صفر جثها و لطافة هيئتها لا تكاد تنال بلحظ البصر و لا بمستدرك الفكر ، كيف دبت على أرضها و صبت على رزقها تنقبض الحبة الى جحرها و تعدها في مستقرها ، تجمع في حرها لبردها ، وفي ورودها لصدورها مكفولة برزقها ، مرزوقة بوقفها ، لا يفقلها المنان ولا يحرمها الديان ولو في الصفا اليابس والحجر الجامس) باری درباره حشرات ریز تفکر نماید از نظر شعور و ادراک آنها علاوه بر آنچه گفته شد که در رسیدن برزق مجبورند و نیز تفکر نماید در حالات خویش از زمانی که در شکم مادر جنین بوده و از روی اضطرار برزق خویش می‌رسیده درین صورت حاصل می‌شود از برای او حالت شریفه دیگری که وثوق او در امور خویش بخدا میباشد *

در این حال امیدش از دیگران قطع می‌گردد از هر حیث . حتی بخوابش اطمینان ندارد و یقین از برای او حاصل می‌شود که قدرت و قوه‌ای نیست مگر بخدا و خود را مشاهده می‌کند مانند کودک که چگونه بمادر احتیاج دارد و سکون و آرامش او بوسیله مادر است ، یا مانند شمع و مومی که در اختیار مصور است هیچگونه قدرت و اختیاری برای خود نمی‌بیند که بهر شکلی که بخواهد او را صورت بندی می‌کند آری اگر چنین حالتی از برای خویش دید یعنی تسلیم محض شد در برابر خالق خویش . این حالت نامیده می‌شود به توکل .

این مقام بلند از مقامات ره‌روان راه حقیقت و خدا پرستی است ، و درجه عظیمه از درجات مقربین و منزل رفیعه از منازل متقین است که نمیرسد باین مرتبه مگر کسی که قلبش اطمینان پیدا کرده است بایمان خدای توانا که مخلوق و بندگانش در تحت قدرت او بیچاره اند و قدرتی از خویش ندارند . آری این حالت

متفاوت است بحسب تفاوت علوم مذکوره که بیان گردید * و نیز بحسب تفاوت نورانیت و صفاء قلب .

پس از برای این حالت نیز علائمی است . اول آنها اعتماد بخدا است و نیز اعتماد بکفالت و کفایت و عنایت او . با در نظر گرفتن باینکه هر امری که بخواهد حصول پیدا نماید سبب لازم دارد . و تمسک او باسباب بقدر حاجت است * اما در عین حال امید و اعتقادش باین است که سبب و حصول امر از طرف خدا و توفیق و عنایت او است و کارش را به سبب واگذار نمیکند . و سبب را گرفته است از جهت جریان عادت بر آن و این اندازه توجه باسباب منافی توکل نیست * از بیان حالات دیگر قلب خودداری میشود .

و دیگر از مصادیق خیر صفت رأفت است . و رأفت حالتی است که میکشاند شخص را بسوی کار خوب و حسن خلق و باز بودن چهره در برابر مؤمن که باشخص روبرو شود و نیز گفتار نیک و کثرت حیاء و لطف و مهربانی نسبت بدیگران و دوری کردن از مناهی .

و دیگر از مصادیق خیر رحمت است . رحمت صفتی را گویند که علم بقباحات طغیان و بدی دشمنی حاصل آید و نتیجه این صفت مهربانی بر خلق است و لطف و احسان نسبت بمؤمنین و ترحم به بندگان خدا .

و دیگر از مصادیق خیر صفت علم است . و از برای آن مراتبی است * نخستین عبرت است (فاعتبرو یا اولی الابصار) و بسوی این معنی اشاره نموده است امیرالمؤمنین علیه السلام جائی که میفرماید (من اعتبر أبصر) دوم مرتبه تجلی و انکشاف است سوم ادراک است بطور مطلق چهارم ادراک مطابق واقع است چون اعتقاد بمعارف حقّه الهیه و احکام شرعیه و این قسم گاهی واجب است بر تمام افراد

و گاهی مختلف میشود باختلاف اشخاص . پس آنچه واجب است بر جمیع افراد و اشخاص مانند علم باینکه خدا واحد است و حی است و قدیم است و غیر ذالک از اصول عقاید و علم بنماز و روزه و وضو و غسل و شرایط آنها و نیز مفاسد آنها از آنچه مشترك میباشد در آن جمیع مکلفین . و آنچه واجب است بر بعضی مانند علم باحکام حج و زکوة از برای غنی و ثروتمندان و نیز علم باحکام عقود از برای تجار و سوداگران و نیز هر کاری که بر کسی واجب است علم آن بر آن کس واجب میشود . و علم از حیث اینکه متعلق است بحق و حقیقت راه یگانهای میباشد . و جهلی که در مقابل این علم قرار گرفته است دارای طرق متعدده میباشد . و هرگاه جنگ وجدال واقع شود بین عقل و جهل در میدان و زمین قلوب استمداد میکند جهل از جهلی که جزو جنود خویش قرار گرفته و نیز استمداد میکند عقل از علم . پس در این هنگام عقل غلبه میکند بر جهل و آن را شکست میدهد بمصدق کریمه « کم من فئۃ قليلة غلبت فئۃ کثیرة » باذن الله والله مع الصابرين »

دیگر از مصادیق خیر فهم است و فهم در اینجا فضیلتی است از فضائل حقه که نفس سرعت انتقال پیدا میکند از جهت فرا گرفتن علوم الهیه و معارف حقیقیه بدون اینکه تأمل و درنگی نماید چون زمین قلب بنور ایمان روشن است و نفس ملکوتی احاطه به ماسوای خویش دارد بعلمت آن اتصالی که بمبدء پیدا کرده است ، که امام ع میفرماید مؤمن اتصالش بخدا شدیدتر است از ضوء خورشید بخورشید تأمل و درنگ از کدورت و ظلمت قلب است و آن ظلمت در قلب مؤمن نیست بویژه مؤمن واقعی که بیان از معصوم است .

و دیگر از مصادیق خیر عفت است و عفت را معنی کرده اند که اگر کسی اکتفا نمود بر آنچه مأمور شده از طرف شرع و تجاوز نکرد دارای صفت عفت میشود که بزرگترین فضیلت از فضائل است .

و اینک با خواست خداوند ما پرده و حجاب را از رخسار مطلب گرفته و آنرا روشن می‌کنیم .

باری چون در عالم ماده و طبیعت بقای نوع و شخص احتیاج دارد بر تناکح و تناسل . و نیز احتیاج دارد آن بقای بمصرف غذا و بردن لذت از نوشیدن و خوردن تا اینکه ساختمان بدن که مرکب است از عناصر مختلفه از بین نرود و باندک زمانی آن مرکب پراشیده و فرسوده نگردد . لذا خداوند منان بمقتضی حکمت بالغه خود نیروی شهویه را در وجود انسان قرار داده . تا اینکه منشاء و مبدء شوق بسوی خواهش غذا و نوشیدن و خوردن گردد و نیز اشتیاق پیدا نماید بسوی تناکح و تناسل که در واقع بزرگترین رنج نوع بشر است .

و بشر در داشتن نیروی شهوت درسه مرتبه و درجه قرار گرفته است .

باری اگر آن نیروئی که بیان از قوه شهوی میباشد بحرکت آمد در حد اعتدال و قرار گرفت در وسط مانند مرکز گردید و تجاوز به هیچ حدی نکرد از آنچه شارع مقدس برای وی قرار داده است و آن فرمان شرع را بحکم عقل تقویت نموده و اکتفا کرد بآنچه مأذون است از طرف خالق و نیز سرکوبی نمود خواهشهای نفس امّاره را . حاصل میگردد از برای وی فضیلت عفت که بزرگترین سرباز فرمان بردار عقل است و همیشه منقاد است در برابر حکم او و تابع است امر و نهی سلطان عقل را .

و چنانچه آن نیرو بحرکت آمد بطرف افراط و سرپیچی کرد از فرمان عقل و شرع و مرتکب شد آنچه را منعش کرده اند . حاصل میشود از برای او صفت بی‌حیائی و پاره می‌کند حجاب و پرده شرافت و عزت ذاتی را و در صف اشرار و فجّار قرار میگیرد و جزو لشکر جهل شمرده میشود و چنانچه خارج گردید بطرف تفریط و ترك نمود آنچه را عقل و شرع اجازه داده اند که از برای وی ضرورت

است و اختیار نمود مشقت و بلایت را رهسپار می‌گردد براه بدبختی و هلاکت و از لذات مشروع بی‌نصیب و بی‌بهره میشود و آن نیروی شهوت مشروع از میان برداشته می‌گردد و قوای خویش را تحلیل و فرسوده مینماید مانند افرادی که غار نشین هستند و حالت رهبانیت را بخود گرفته و اعتدال را از میان برداشته • باری چنین شخصی نیز جزو پیروان جهل قرار گرفته و از مسیر انسانیت خارج و منحرف شده است و بمنظور شارع نرسیده و ثمری که باید از خلقت وی استفاده شود گرفته نشده و بيمصرف و عاطل و باطل هدرگردیده و از مزایای اخروی بی‌حظ و نصیب گردیده است •

و نیز از مصادیق خیر صفت زهد است •

زهد صفتی را گویند که هنگامی که در شخصی از اشخاص بروز نمود و تقویت گردید قلب را بنور ایمان روشن میکند و زنده میشود بمشاهده احوال آخرت و حالت غفلت و فراموشی از منزلگاه ابد گرفته میگردد و نفس از دنیا و زخارف آن اعراض می‌نماید و حب آن در قلب میمیرد و آتش آن خاموش میشود و بطور کلی التفات او بطرف خداست و از غیر خدا دیده می‌پوشد و توجهی ندارد مگر باندازه ضرورت و همیشه هر غی را مانند که در قفس گرفتار شده و می‌خواهد از قفس آزاد گردد و بطرف آشیانه خود پرواز نماید و همیشه کوشش دارد آنچه مانع است از رسیدن بوصول دوست از سر راه خویش بردارد، آری دنیا مغرور نمیشود و متاع آن او را گول نمی‌زند. چنانچه بعضی از بزرگان اشاره باین موضوع نموده و گفته‌است: **الزهد ثلاثة أحرف زاء و هاء و دال . فالزاء ترك الزينة والهاء ترك الهوى والدال ترك الدنيا .** و آنچه انسان عاقل را انگیزش میدهد بسوی این راه یعنی راه خدا پرستی و آخرت خواندن قرآن مجید است و تدبیر آیات آن بجهت آن که خواندن قرآن و تدبیر در آیات و معانی آن قلب را زنده میکند

و میرویند در آن میوه دوستی خدا را و زمین قلب را سرسبز و پر از گل‌های عشق
 یکتا پرستی می‌نماید. و توجه مؤمن را بسوی آخرت جلب می‌کنند و لوح سینه را
 از چرك دنیا پرستی و زینت آن شستشو میدهد و خبث رذائل دنیوی را از صفحه دل
 پاک میکند. آری قرآن آئینه دل را غبار میزداید تا حقایق و رموز عشق خدا پرستی
 در آن صورت بندد و پر تو حسن یار در آن متجلی و جلوه گر آید و هر چه بیشتر آئینه
 دل صفا یابد میل و رغبت بسوی آخرت و سر منزل معشوق پریدار آید. آری درین
 صورت قدم در جاده آخرت گذارد و از چاه طبیعت بیرون آید و از دام دنیا رهائی
 یابد چنانچه شاعر پارسی زبان گوید :

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک دوسه روزی قفسی ساخته اند از بدنم
 ای خوش آن روز که پرواز کنم تا بر دوست بهوای سر کویش پر و بالی بزدم

دیگر از مطالبی که مؤمن را از دام دنیا پرستی نجات می‌بخشد و دلبستگی
 را از دست میدهد نگاهی در احوال پیشینیان می‌باشد و دفتر زندگانی ایشان را
 باز نماید و دقت فرماید تا به چشم و دیده دل ببیند که چنان ترك زخارف دنیوی
 کردند و از دام شهوت چهیدند و در فضای عالم دیگر پر و بال زدند بدنهایشان در
 قبور پوسیده و متلاشی شده و جانیشان در قصور عالیة آخرت بر کرسی‌های زرین
 تکیه زن شده است. و باز بان حال می‌گویند ای کاش خویشاوندان ما می‌دانستند و
 می‌دیدند که چنان پروردگار ما ما را در کنف رحمت خویش جای‌گزین کرده و غریق
 نعمتهای خود قرار داده است.

سپس شخص خردمند دقت و تأمل نماید در احوال رهبران دینی و حضرات
 انبیاء علیهم السلام و اوصیاء ایشان با اینکه در کمال تمکن بودند اگر می‌خواستند
 از نعمتهای دنیوی بهره برداری نمایند مانعی و رادعی در میان نبود. اما بداعتنائی
 نکردند و از روی رغبت دل بشوای الهی بستند و ترك لذت گفتند.

آری احوال ایشان بزرگترین برهان است بر ذم دنیا و عیوب آن. آری

باید نظر نمود در احوال کلیم خدا هنگامی که در کنار چاه آب مدین قرار میگیرد و از خدا جز پاره نانی درخواست نمیکند موسی کلیم اینقدر از سبزیجات بیابانی خورده بود که رنگ سبزی از بدن نمایان بود اگر چه این موضوع از نظر ماقابل قبول نیست چون غذا هر چه و بهر رنگی باشد تجزیه و تحلیل می شود و ثابت نمی ماند باری نظر در احوال هر يك از انبیاء و اوصیاء اگر شود برای مؤمن عبرت حاصل آید چنانچه زهد و رعایشان بویژه حضرت داود و حضرت عیسی در آفاق مشهور و در دفاتر مسطور است ، چنانچه حضرت امیر در نهج البلاغه اشاره باحوال ایشان کرده است جائی فرماید « فان الله سبحانه جعلهم أعلاماً للعباد و اظلمهم علی قبايح الدنيا و أحوال الآخرة » .

باری هرگاه زهد را دانستی رغبت بدنیا که ترا دور نماید از نعمتهای آخرت پیدا نمیکنی .

چنانچه بعضی از عرفاء می گوید . رغبت بدنیا انسان را میکشاند بسوی زشتی اخلاق و درنده خوئی و ارتکاب منکرات که آنها حجاب شوند و مانع گردند از صفات حمیده و پسندیده و جوانمردی که منظور از خلقت بشر بوده اند . هرگاه انسان غرق دریای دنیا گردید متصف می شود بصفات زشت از قبیل کبر و خودخواهی و فخر و برتری بخل و ستمگری و کوچك شمردن فقیران اهل دین و تواضع در پیش توانگران و ثروتمندان .

باری دنیا دریای بی پایان پر خطری است که اگر فرض شود شخصی از صفات مذموبه تهی است و متصف است بصفات حمیده باز هم در هر قدمی که بردارد خطری در پیش آید . یا اهل الایمان اقتصروا من الدنيا علی مقدار الضرورة والله ولی الزاهدین .

دیگر از مصادیق خیر صفت رفیق است .

رفیق در لغت بمعنای نرمی و لطف آمده که شخص مؤمن برفیق خویش

مهربان و رؤف باشد و نیز درباره دشمنان خویش نرم و ملایم باشد بجهت اینکه
 این صفت به محبت می‌افزاید و دشمنی را از میان بر می‌دارد و همچنین با
 اشخاصی که رفت و آمد دارد و محشور است رؤف باشد و مساوات را بین ایشان
 مراعات کند در گفتار و نشستن و اشاره و تحیت و سلام و احسان و سایر چیزها تا
 عداوت در میان ایشان پیدا نشود. و اگر کسی بر دیگران امارت دارد باید نسبت
 برعیت خویش رؤف و مهربان باشد و فرق میان ایشان نگذارد. از جهت اینکه
 این صفت دخالت دارد در جلب قلوب ایشان و نفوذ حکومت او و اطاعت رعیت در
 برابر امیر خویش از روی رضا و رغبت خواهد بود. و خطری از جانب رعیت به
 شخص امیر متوجه نخواهد گشت در اثر مهربانی و نرمی گفتار و مساوات بین ایشان
 از هر جهت که معنی رؤف است. چنانچه امیر المؤمنین علی علیه السلام فرماید: گاهی که
 فرزند ابی بکر را والی مصر نمود فاخفض لهم جناحك و ألن لهم جانبك و ابسط لهم
 وجهك و آس بینهم فی الحظة والنظرة فروتن باش از برای رعیت و با نرمی بایشان
 روبرو شو و با صورت محبت و چهره باز رعیت را به بین و مساوات را در میان
 ایشان رعایت کن - حتی لا یطمع العظماء فی حیفاك لهم، و لا یأس الضعفاء من عدلك
 علیهم - تا اینکه بزرگان و ثروتمندان در قدرت و ظلم تو طمع نیارند بر علیه
 مظلومین و ضعیفان و مستمندان از عدالت تو مأیوس نشوند بر نفسشان - فان الله
 تعالی یسائلکم معشر عباده عن الصغیرة من أعمالکم و الکبیرة و الظاهرة و المستورة :
 فان یعذب فانتم أظلم و ان یعف فهو اکرم . بدرستی و راستی بدانید خدای بزرگ
 پرسش می‌کند بندگان خود را از کوچک و بزرگ اعمالشان و نیز از اعمال آشکار
 و پوشیده ایشان درین صورت اگر عذاب نماید شما را پس شما ستم زیاد بخویش
 روا داشته‌اید و تقصیر از شما است و اگر عفو کند شما را او کریم و مهربان است
 بدون اینکه شما استحقاق داشته باشید عفو و بخشش او را .

دیگر از صفات مؤمن و مصدیق خبر صفت رهبت است :

رهبت را معنی کرده اند بمعنای ترس میباشد و ترس بر سه قسم است ترس از خدا و ترس از خلق و ترس از نفس اماره . و تمام این سه قسم ثمره حکمت است منشاء و سرچشمه آنها معرفت بخدا است و علم بآیات خدا و صفات او و خطر هائی از نفس برجید می آید . و نیز از علم بامور دنیوی از خوبی ها و بدیهای آن و نیز علم بضررهای اخلاقی و منافعهای آن و بطور کلی ترس از خوبی و بدی امور دنیوی و اخروی توسط علم بآنها پیدا می شود - اما ترس از خدا باعث می شود که انسان بخدا و نعمتهای او نزدیک شود چنانچه این جهت از اخبار استفاده می شود هر گاه بلرزد بدن بنده از ترس خداوند گناهان او میریزد همانطور که در ایام خزان برگهای درختان می ریزند . پیدا و روشن است این حالت باعث قرب بحق می شود اما ترس از مخلوق باعث می شود که انسان از ایشان دوری کند . هنگامی که دوری نمود ضرری از طرف ایشان بانسان نمیرسد همانطوریکه شخص از دزد و درنده اگر فرار نمود محفوظ میماند و از طرف دیگر مسلم است وحشت از خلق انس بخدا پیدا می گردد و توفیق شخص از برای عبادت و بندگی زیادتر خواهد بود .

اما ترس از نفس اماره باعث می شود تهذیب آنرا ، بجهت اینکه بنده هنگامی که از نفس سرکش خویش بترسد او را مواظبت می نماید که از راه راست منحرف نشود و تمام حرکات او را تحت نظر قرار می دهد که هر جا خواست تجاوز نماید او را سرکوبی می دهد و با قدرت علم و اختیار با او در جنگ و ستیز بیرون می آید چنانچه او را مهار نمود ظاهر و باطن وی از اعمال رذیله پاکیزه می شود و از همین جهت است که بعضی از اهل عرفان می گوید (الخوف نار تحرق

به الوسوس والهواجس فی القلب) و مسلم است خوف از نفس خوف از خدا است .

باری خوف از نفس مراتب بسیاری دارد مانند خوف از مرگ پیش از توبه

از گناهان و نیز خوف از شکستن توبه یا خوف از قبول نشدن آن یا خوف انحراف و خروج از فضل خدا باینکه عبادت و بندگی یا خوف اینکه بجهت نیروی غضبیه و حس انتقام جوئی دچار انحراف از راه حقیقت شود یا خوف از نیروی شهویه مبتلا بمعصیت گردد. یا خوف آخر زندگانی و خاتمه کار که دچار انحراف و خروج از جاده پرهیزکاری شود یا خوف اینکه در علم ازلی در زمره اشقیاء باشد اگر چه ظاهراً در لباس دین و پرهیزکاری ملبس شده ولی پوشیده است بر او که آیا قلم تقدیر در لوح محفوظ چگونه جاری شده است.

چنانچه حدیث نبوی بیان این کیفیت را نموده (السعيد سعيد في بطن امه والشقى شقى في بطن امه) و از طریق عامه بیان این حدیث این طور است:

السعيد من سعد بقضاء الله، والشقى من شقى بقضاء الله.

باری یا خوف از سکرات مرگ و سختی های آن یا خوف از سؤال در قبر و نیز عذاب آن.

البته پوشیده نماند در عقیده ما قبر بیان از عالم برزخ است که واسطه است بین دنیا و آخرت نه این حفره ای که بدن را می سپارند در آن. و نیز در عقیده ما پس از مفارقت روح از بدن روح احتیاج بآن ندارد تا قیامت که رجوع ارواح است بآبدان دنیوی روی مصالحی که از نظر ما پنهان می باشند و امکان دارد از جهت این باشد که روح در این بدن دنیوی عبادت و معصیت کرده.

اگر چه این جهت از نظر ما اعتبار ندارد. چون ماده این عالم همیشه در حال تغییر است و ثابت و پا برجا نیست و ماده بدن عوض می شود و می توان گفت از دوران کودکی تا هنگام فرا رسیدن مرگ صد ها بدن که در حکم لباس است عوض می شود.

مگر گفته شود که ذرات اصلی در بدن قابل تغییر نیست و محفوظ می ماند

و در قیامت خدای توانا بزر بدن اخروی قرار میدهد .

در هر صورت چون ما عقیده داریم که انسان در قیامت با همین بدن دنیوی مورد رحمت و عقاب قرار میگیرد کیفیت حفظ آن را بهر نحوه که خدا بخواهد قدرت دارد .

یا خوف پرده برداشتن از روی اعمال قبیحه و رسوای شدن او در قیامت و بعد از مرگ و نیز خوف از گذشتن صراط و کیفیت آن یا خوف از آتش عذاب الهی و اغلال و سلاسل آن یا خوف از حرمان بهشت و نقصان درجات آن .

و نیز خوف از حجاب انوار جمال و جلال حق که بزرگترین خوف است .
خوف از فراق و حجاب انوار جمال و جلال حق خوف عارفین است . آری عارفین کوی حقیقت کسانی می باشند که نظر در انوار عظمت و جلال کبریائی دارند همیشه در میان مردم بحال انزوای زندگانی می کنند و اهل دنیا از حال ایشان بی خبرند . اما قلوب ایشان بنور مصباح هدایت ربانی روشن و غرق در معارف الهیه می باشند و از مردم شهوت پرست کنار گرفته اند و وحشت دارند و خوی با خدا گرفته اند و به جز خدای در دل ایشان چیز دیگری راه ندارد . و می گویند :

نیست در خانه دلم جز یار لیس فی الدار غیره دیار

آری شب ایشان روز است و دلشان از آتش عشق دوست پرسوز است و بندگی ایشان در برابر حق جهان افروز است و یقین دارند حزب خدا در دو جهان پیروز است . (الا ان حزب الله هم الغالبون) .

شب مردان خدا روز جهان افروز است روشنان را بحقیقت شب ظلمانی نیست
عابد و زاهد و صوفی همه طفلان رهند مرداگر هست بجز عالم ربانی نیست
(عارف)

طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

دیگر از مصادیق تواضع است.

تواضع از بزرگترین و شریفترین صفات حمیده است و گرامیترین صفت است از مکارم اخلاقیه و محاسن نفسانیه انسانیه. تواضع صفتی است که انسان به سبب آن به رفیعترین مدارج قرب خدائی میرسد و صعود می کند بسوی اقصی مدارج عزت و عظمت و جلالت. ولی تواضع مورد دارد آن تواضعی که انسان را از چاه طبیعت بیرون می آورد و بر تخت شرافت و مجد و بزرگواری می نشاند. تواضع در پیشگاه مقدس حق است و سپس در برابر مؤمنین و بندگان خداست. اینک باید بدانیم حقیقت تواضع چیست و سپس در پیرامون آن حقیقت تفصیلاً گفتگو شود.

اما حقیقت تواضع هیئت نفسانیه ای می باشد که حاصل می شود از برای کسی که خود را از دیگران کوچکتر و کمتر بداند و در این حالت یقین پیدا نماید و این یقین را شك و وهم مشوب نسازد.

البته هر چیزی که بخواهد وجود پیدا نماید ناگزیر آنرا سببی لازم است. نخستین باید از برای شخص متواضع معرفت در باره عظمت خدا پیدا شود جلال و کبریائی او را اعتراف نماید از روی حقیقت و بداند که تمام موجودات و ممکنات مقهور و مغلوب قهر و غلبه او می باشد. و سپس خویش را بشناسد و معرفت در باره نفس خود پیدا نماید و بداند که در منتهی درجه احتیاج است در پیشگاه مقدس باری جل اسمه، و نیز بداند که اگر يك آن نظر لطف و مرحمت خود را از وی بگیرد و بردارد نیست محض می شود. و کفایت می کند او را از جهت حصول این معرفت دقت در قول خدای تعالی جائی که می فرماید: « ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طین ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحماً ثم انشأنا خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین

ثم انکم بعد ذالک لمیتون ثم انکم یوم الفیامۃ تبعثون و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق
وماکننا عن الخلق غافلین . باری اگر دقت نماید انسان در این آیه میداند دراصل
نیست محض بوده و اثری از او در عالم وجود نبوده است . ولم یکن شیئاً مذکوراً .
سبب خدای بزرگ او را از خاک خلق نموده (البته از حیث بدن) و در مراتب
دیگر از نطفه که حیث ترین اشیاء است از نظر ظاهر کماکان فی الکتاب مسطوراً
پس از آن او را در عالم رحم از حیث بدن قرار داد و مدنی در آن نشئه ماند تا
لیاقت از برای عالم دنیا پیدا نمود . سپس او را از عالم رحم بعالم دنیا نقل مکان داد
و رباه صغیراً و کبیراً و جعله صحیحاً و سقیماً و غنیاً و فقیراً و قویاً و ضعیفاً از عالم
صباوت او را آورد بعالم جوانی از جوانی او را کشانید بعالم پیری تا اینکه روح
کمال خود را گرفت (چنانچه رو بمعرفت که منظور خلقت است برود) و این
قفس را شکست و رو باشیانۀ ابدی خویش پرواز نمود .
باری اگر این معرفت از برای او حاصل آید بدانند که ضعیف است و قدرت
بر هیچ امری ندارد (لا یملک لنفسه نفعاً ولا ضراً ولا موتاً ولا حیوة ولا نشوراً)
آری می فهمد که بیچاره محض است و از خویش قدرتی ندارد .
در این هنگام خواهد فهمید که تمام کمالات و قدرتها منحصر است از برای
پروردگارش هم از نظر ذات و هم از نظر صفات و افعال و تمام صفات کمالیه در او
فعلیت دارد و عقلش شهادت می دهد که باید در پیشگاه مقدس او متواضع باشد .
هر شیئی در عالم اصلی دارد و فرعی یا فروعی . پس فروع و لوازم این
حقیقت چیست ؟

هر گاه این حقیقت که بیان از ملکه فروتنی باشد در قلب منزل گرفت * درختی
را مانند که در شاخسار روئیده است که باید از شاخه و میوه و سایه آن بهره برداری
شود . لوازم و فروع این صفت از این قرار است .

بعضی از آن لوازم و فضائل عبادات قلبیه و بدنیه است از قبیل ذکر و نماز و روزه بعضی از آنها مجالست با مردم فقیر و محبت درباره ایشان از قبیل احسان و اکرام و بایشان غذا خوردن است یا اینکه ایشان را در ورود بمنزل و خروج از آن مقدم بر خویشتن داشتن است. و بعضی از آن فضائل نر می سخن و حسن معاشرت و رفق بمردم حاجتمند است. یا شکر گذاری هنگامی که نعمتی از برای او حاصل شد یا اینکه دفع رنج و مشقتی از برای شخص پیش آمد و نیز اگر باشخص یا اشخاصی برخورد کرد ابتدا بسلام و احترام نماید و نیز در گفتار ترك مر آء و جدل کند.

و در این باره از کتاب و سنت زیاد سفارش شده است «كقوله تعالى واخفض جناحك لمن اتبك من المؤمنین . وقوله تعالى تلك الدال الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقین . و نیز رسول گرامی اسلام می فرماید : ان التواضع یرید صاحبه رفعة فتواضعوا یرفعکم الله .) فرمود رسول گرامی فروتنی بزرگی صاحب خویش را زیاد میکند پس فروتنی کنید تا بلند گرداند شما را خدای بزرگ .

دیگر از مصادیق خیر صفت حلم است .

حلم هیئتی است نفسانیه که حاصل میشود از برای انسان از اعتدال نیروی غضبیه که نامیده شده است بروح درنده خوئی آن روحی که ذات و حقیقت آن غضب است و همیشه میل دارد بلند پروازی نماید و بر دیگران مسلط شود بویژه در هنگام غضب . و زیاد میل دارد دیگران از او بترسند و فرمان او را بپسند و متابعت از او نمایند .

باری نیروی حلم حاصل میشود از اعتدال نیروی سبعیه هر گاه نیروی از عقل نمود و در پیشگاه وی تسلیم گردید و مطیع و منقاد او شد و از فرمان وی خارج نگشت و تجاوز نکرد .

بروز و حصول این نیرو هنگامی ثابت میشود که اگر کسی بوی اهانت کرد و مکرر و ناگواریهایی را تحمل نمود و در صدد انتقام بر نیامد و نیز شرمنده و منفعل نگشت و اظهار رنج و اذیت نکرد مسلم است متصف باین صفت بزرگ میباشد باری از برای صفت حلم آثار زیادی میباشد .

من جمله عظمت و شخصیت خویش را از دست ندهد در هنگام ورود مصائب و بلیات و باکمال شهامت در صدد چاره جوئی امور ناپسند و مکرر و مکرر بوده باشد و خویشتن را نیازد و تا سرحد امکان ناگواریها را از خود دفاع نماید .

دیگر از آثار صفت حلم صفت نجده است . یعنی همیشه اوقات باحالت وقار

و عظمت رفتار نماید و حرکات ناپسند و غیر منظم از وی بروز و صدور ننماید .

دیگر از آثار صفت حلم علو همت و بلندی طبع او است و شناخته میشود

این صفت در زمانی که از بذل و بخشش خودداری نکند . یا اگر امور خوفناکی از

برای وی پیش آمد نمود و عجز و ناتوانی از خود نشان ندهد و استقامت را از دست

نیفکند حتی در هنگام مرگ و اعدام .

دیگر از آثار این صفت یعنی صفت حلم سکون و عدم اضطراب شخص است

در هنگام مؤاخذة و بازجوئی که چه بسا شده است باثر بی قراری و رنگ پریدگی

و اضطراب و عدم سکون حق غیر مسلمی را از برای شخص بدون جهت ثابت

کرده اند بویژه در محاکم حقوقی و قضائی .

دیگر از آثار حلم فروتنی است و شناخته میشود این صفت بزرگ که انسان

در برابر دیگران خاضع و خاشع باشد هر چند دارای مقام و شخصیت است و اظهار

ریاست و مقام خود را ننماید اگر چه بر دیگران شخصیت و مقام او مخفی پوشیده است

دیگر از آثار این صفت حمیت است و شناخته میشود این صفت در زمانی که

اگر چیزی باید محفوظ بماند و حفظ آن واجب است از قبیل دین و ناموس و امور

مالی و جانی و آبرویی چه از خود و چه غیر حمایت خویش را از دست ندهد و سستی را شعار خود نسازد. و در صدد دفاع بر آید که بسا امور واجبه و مهم باثر سستی و بی‌اعتنائی پامال اغیار و دشمنان و بیگانگان شده. بویژه شخص غیور باید نسبت بوطن خویش مهربان باشد چنانچه بیگانه یا غیر بیگانه خواست بمیهن عزیز او خیانت روا دارد دفاع و حمایت خود را تا سرحد امکان از دست نگذارد اگر چه با جان او تمام میشود و نیز درباره دین خویش شخص غیور چنانچه قبلاً اشاره گردید باید همین باشد. چه بسا در اثر استقامت و حمایت مردان غیور و رهبران خردمند دین و کشوری از شر دشمن و بیگانگان محفوظ مانده است.

و دیگر از آثار حلم رقت قلب و اظهار هم دردی است. هنگامیکه برای فردی از برادران دینی یا خویشان و اقربای او مصیبتی و دردی یا پیش آمد دیگری که ناگوار است پیش آید.

باری از برای صفت حلم فائده‌های بسیاری میباشد در دنیا و آخرت. امثادر آخرت چنانچه از روایت استفاده میشود (ان الرجل لیدرک بالحلیم درجة الصائم) اما در دنیا کفایت میکند فرمایش امیر المؤمنین علی علیه السلام که میفرماید: الحلیم عشیره) یعنی همانطوری که شخص اگر خویشان وفاداری داشته باشد احترام بیشتری در میان مردم دارد و دشمن نمیتواند نسبت باو زورگوئی نماید خویشان او از وی حمایت میکنند و در هنگام بروز ناگواری از او یاری مینمایند. حلم هم شخص را از این گونه بلیات حفظ مینماید: و لذا گفته شده (الحلیم اکتساب المدح من الملوك والثناء من الملوك) :

دیگر از مصادیق خیر صفت صمت است. صمت را معنی کرده اند بمعنای خاموشی میباشد خلاف پرگوئی که از صفت جهال است. همانطوریکه خاموشی که ایجاد ضرر و مفسدهای ننماید از خصال و صفات انبیاء و مرسلین است و روش عقلاء

و اخلاق کاملین میباشد *

در هر صورت خاموشی منافع زیادی را در بردارد . که من جمله شخص ساکت و خاموش تفکر میکند در معارف عقلیه و نقلیه و شخص را زینت میکند به حکمت نظریه و علمیه . بجهت اینکه سکوت و خاموشی دلیل بر تفکر است و باعث بر سلامتی انسان است از ارتکاب معاصی . چون ضررهای گفتار و معصیت زبان از حد و حصر خارج است و چه بسا گفتار بیجا و سخن بیمورد باعث دشمنیها شده اند و خونهای ناحق ریخته شده است و نیز گفتار بی جا شخص را میکشاند به عذابهای اخروی . چنانچه رسول گرامی اسلام میفرماید در جواب معاذ بن جبل : (عن معاذ بن جبل قال قلت يا رسول الله انؤاخذ بما نقول . قال ص تكلمك امك وهل يك بالناس علي مناخرهم الا حصائد السنتهم) .

دیگر از مصادیق خیر استسلام است *

استسلام اطاعت و انقیاد است در برابر اوامر حق از روی مبالغه . و این صفت از فروع علم و حکمت است و میشود گفت از فروع عدالت میباشد که حاصل میشود از توسط این نیرو و نیروی غضبیه و شهویه جمعاً . بجهت اینکه استسلام ضد استکبار است که آن صفت رذیله تمرد از فرمان حق است و در بردارد ترك اطاعت را و این صفت زشت هیئت نفسانیه است که حاصل میشود از تصور اینکه شخص خود را اکمل و اشرف از دیگران بداند و استسلام خلاف آن میباشد *

دیگر از مصادیق خیر تسلیم است *

تسلیم بذل رضا و خشنودی است به پذیرفتن اوامر خدا و رسول خدا و نیز اوامر اوضیای رسول گرامی فرضاً شخص مصلحت آن اوامر را نداند و نیز خلاف طبع او باشد . و این صفت شریف از فروع عدالت است و علامت ایمان میباشد *

و گفته شده است مراد به تسلیم اعتقاد قلبی است بصدق قول خدا و پیغمبر

خدا و ائمه هدايات مهدين و باين معنا مى شود گفت تسليم علم بحقيقت گفتار خدا و رسول خدا است *

ديگر از مصاديق خير صفت صبر است .

اينك قدرى درباره اين صفت حميده قلمفرسائى ميكنم . اقول ومن الله التوفيق
انسان تا زمانى كه در اين نشئه دنيا و در اين زندان پر رنج در دام شهوت گرفتار
است مورد حملات مصائب و محل وائى است و مكلف است اطاعت
پروردگار خويش را نمايد . از قبيل نماز خواندن ، روزه گرفتن . حج رفتن ، جهاد
با دشمن نمودن ، زكوة دادن ، زن گرفتن و عهده دار سختى هاى زندگاني شدن ، با
زحمت كار دست بگريبان شدن در بين مردم و با افكار مختلفه روبرو بودن ، رنج
زن و فرزند كه بزرگترين بليات است تحمل نمودن عوارض ناگوار از قبيل مريض
خود و زن و فرزندان ديدن ، مرگ عزيزان خويش ديدن رنج و اذيت دشمنان و
ناسزا از ايشان ديدن و شنيدن باقواى نفسانى جنگ و ستيز كردن با فقر و بيچارگي
و پيري و ناتواني وضعف و پریشانی پنجه در پنجه گرفتن ، ترك منهيّات و شبهات
گفتن ، از محرمات دورى كردن . خلاصه گفتار در اين دريائى عميق جهان طبيعت
كه صدها هزار خطر از براى انسان بيچاره در كمين گاه دام تزوير افكنده اند و
منتظر فرصت هستند از براى سرنگون كردن او بسيار سخت و مشكل است . درين
صورت بايد نيروى ثابت و راسخ در وجود انسان بوده باشد كه توسط آن بتواند
خويش را از اين پرتگاه ها حفظ و نگهدارى نمايد تا ناگهان سرنگون نگردد و در
ميدان مبارزه شكست نخورد و با نابودى روبرو نشود *

و آن نيرو صفت صبر و بردبارى است كه اگر در شخص مؤمن بوجود آمد
مى تواند چون كوه راسخ در برابر اين شدايد استقامت نمايد و درين نبرد پيروز شود
اين صفت دريست از دره هاى بهشت و مقامى است از مقامات روندگان بسوى

خدا و از برای آن چهار رکن است *

یکی از آن ارکان شوق خدا است. دیگری شفقت و مهربان بودن به بندگان

خدا می باشد و نیز زهد است و همچنین اشتیاق بمرگ است *

مؤمن هنگامی که یقین به بهشت و نعمتهای بهشت داشت اشتیاق بمرگ دارد

و علامت شوق بمرگ این میباشد که از شهوات دوری میکند و روح خویش را پاکیزه

نگه میدارد و سرعت میکند بسوی کارهای خیر و صلاح .

آری شخص صابر را خدا دوست دارد و کمك کار او است و همیشه با او است

چنانچه خود فرماید : (ان الله مع الصابرين) و نیز در جای دیگر می فرماید :

(انما يوفي الصابرون اجرهم بغير حساب)

دیگر از مصادیق خیر صفت صفا است .

صفا در جائی گفته می شود که شخص در صورتی که قدرت دارد و می تواند

از شخص خطاکار و گناهکار انتقام بگیرد صرفنظر نماید و طرف را به بخشد و عفو

نماید . (صفا زیدٌ عن عمرٍ اذا عرض عن ذنبه و عفى عن عقوبته) .

صفا از فروع حلم است و منشاء آن از اعتدال قوه غضبیه است و از صفات

انبیاء و اوصیاء است و از مناقب حکماء و عقلاء و از مفاخر علماء است * چون

دانشمندان و حکماء الهی از تجاوز و انتقام فرضاً بحق غفلت دارند و فکر ایشان

بلندتر از آنست که در صد کینه جوئی و انتقام باشند . این نوع از اشخاص چنانکه

پیش از این اشاره کردیم بر نفس مسلط میباشد و مصداق (انه كان ظلوماً جهولاً)

هستند . آری این دسته از افراد بشر ستم به نفس را روا داشته و از خواهشهای آن

فراموش کرده اند *

و رغبت بر این صفت را از قرآن و گفتار رسول گرامی اسلام گرفته و پژوهش

نموده اند . (قال الله تعالى : والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين .

و قال النبي ﷺ : من كظم غيظاً وهو يقدر على انفاذه ملاء الله قلبه أمناً و ايماناً

و منافع این صفت زیاد است من جمله از آنها دوست و کمک کار و نام نیک در

زمان خود و بعد از خود در میان مردم چنانچه شاعر میگوید :

فمفوك في الايام كالمسك فائح و صفحك في الاسلام كالنجم زاهر

دیگر از مصادیق خیر صفت غناء است .

غناء از حیث لغت بی نیازی را گویند و ضد فقر است و منظور ما از غناء

در اینجا توانگری از نظر درهم و دینار نیست . چون غناء از این جهت امر عرضی

است و ثباتی از برای آن متصور نمیباشد و امری که ثابت نباشد نمی شود آن را

مورد بحث و گفتگو قرار داد .

بلکه منظور ما غناء و بی نیازی قلب است از اینکه توجه و میلی بآنچه خواهش

نفس است نماید در صورتی که از طرف ممنوع مولی باشد با اینکه بر انجام آن امکان هم

داشته و شدیداً هم نفس محتاج و آرزومند بآن امر بوده ، باری غناء منظور ما

سعادت ابدی و فقر آن هلاکت است و نزدیک باین معنا میباشد قوله ﷺ :

ليس البلية في أيامنا عجباً ان السلامة فيها اعجب العجب

ليس الجمال بأثواب تزيئها ان الجمال جمال العلم والادب

ليس اليتيم الذي قدمته والده ان اليتيم يتيم العقل والحسب

و نیز سید الوصیین می فرماید : « الغنى والفقر بعد العرض على الله » و حاصل

نمیشود این صفت مگر پس از ریاضت نفس و قناعت بآنچه از برای شخص مقدر باشد و

خشنود باشد بآنچه موجود است و صبر نماید بآنچه مفقود است و نیز دوری کردن از دنیا

و رو آوردن بر مولی و قطع آرزوهای بی مورد و ترك گفتارهای بی جا و بی نتیجه

و چنان زندگی نماید شخص که در کمال احتیاج خیال نمایند مردم که غنی ترین افراد

است و مأیوس باشد از آنچه در دست دیگران است اقبال و ادبار دنیا در دیده

او یکسان باشد و چنان عفت نفس داشته باشد که اشخاصی که او را نمی شناسند گمان کنند که غنی ترین افراد است در حین گرفتاری و احتیاج چنانچه قرآن بیان این منظور را می نماید: (یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یستلون الناس الحافاً . باری حقیقت غنی هنگامی حاصل میشود که با توجه بحق از غیر حق بی نیاز باشد .

اگر شخص باین حد از بی نیازی رسید از حسیض مذات خارج شده و بسوی اوج کمال رسیده است و در نظر او جز خدا چیز دیگری وجود ندارد: دیگر از مصادیق خیر صفت تذکر است .

تذکر در اینجا از انواع علم است و از فروع اعتدال قوه عاقله است . و مراد یادآوری قیامت و شدائد آن میباشد و بدترین شدائد هنگامی است که پرده از روی اعمال زشت او برداشته شود و از طرف دیگر در اثر کوتاهی از اعمال نیک در فقدان آن نعمتهای ابدی قرار گرفته که بجز حسرت نصیبی ندارد و نیز یادآوری از مرگ و سكرات آن و پیش آمدهای عالم برزخست و چگونگی رهائی از شدائد و اسباب نجات از آنها و نیز یادآوری از مقام رفیعی که نفس پیش از تعلق باین بدن خاکی داشت و در اثر مجاورت و الفت به بدن از یادبرد و فراموشی حاصل گردید چنانکه گفته شده .

أُنفَت و ما أُنست فلما واصلت	أُلفت مجاورة الخراب البلقع
و أظننها نسیت عهداً بالحمی	و منازلأ بفراقها لم تقنع
تبکی وقد ذکرت عهداً بالحمی	بمدامع تهمی و لم تتقطع

باری هنگامی که در اثر ریاضت مشروع طبق دستور دینی حجاب بر داشته شد یادآوری حاصل میشود و بیقراری نفس شروع میگردد و امکان دارد خود نفسم نداند که این بیقراری برای چیست و اسباب آن از کجا است البته در غیر معصوم .

و نیز از مصادیق خیر صفت حفظ است.

حفظ در اینجا مراد نگهداری توحید فطری است که نوع بشر بر آن خلق شده اند و ما انشاءالله در آینده در همین کتاب در اطراف آن بیشتر قلم فرسائی خواهیم نمود:

دیگر از مصادیق صفت خیر صفت تعطف است.

عطف از حیث لغت بمعنای میل است و تعطف از انواع عدالت است (وعلیکم ایها الاخوان ان تکونوا اخواناً متعاطفین ای متبازلین متواصلین متألفین بالنسبة الی کل احدٍ من المسلمین وان لاتفرقوا بین الغنی والفقیر والقوی والضعیف) خلاصه گفتار وحدت بطور کلی بین مسلمانان از هر جهت که مانند اعضاء جوارح یک پیکر در غم و شادی یکدیگر شریک باشند و ترغیب باین موضوع را باید از قرآن گرفت. گاهی که می فرماید (انما المؤمنون اخوة) و نیز می فرماید: (فاعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا) و این فضیلت شریفه از فضائل اخلاق حمیده است که متصف نمی شود باین صفت مگر کسی که قلبش را خداوند بنور ایمان و تقوی روشن و امتحان نموده است.

و پاکیزه نموده آنها را از خودخواهی و غرور و حسد و امراض روحی دیگر. و در بردارد این صفت صفات دیگر حمیده را. از قبیل فروتنی و نرمی گفتار و باز بودن چهره و ستم نکردن بر احدی در هیچگاه و کفایت میکند در این مقام فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام من لان جانبه کثر أعوانه و قوله علیه السلام من رفع عن الناس يوماً واحداً رفعت عنه أبداً کثیرة. و نیز رسول گرامی اسلام فرمود سزاوار نیست از برای احدی از افراد مسلمان که مفارقت و هجران او از سایر برادران دینی و ایمانی خودش از سه روز بیشتر طول بکشد (البته در صورت امکان).

دیگر از مصادیق خیر صفت قنوع است.

قنوع بضم در اینجا مصدر است و بمعنای قناعت میباشد. و این صفت خوشنودی بامور اندک می باشد از متاع دنیوی و اکتفا نمودن بقدر کفایت و کمتر از آن در صورت تعذر. و از رسول گرامی اسلام رسیده است تفسیر قناعت که آنچه از امور دنیوی که انسان را برسد در برابر اندک قناعت و شکر برزیادی آن.

شیخ طوسی رحمه الله علیه تفسیر کرده است صفت قناعت را پس از آنکه آنرا از صفات مندرجه تحت صفت عفت گرفته که تماماً حاصل شده اند از عدالت قسوای شهوانی. باینکه قناعت صفتی است که رضایت نفس از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و زوجیت و سایر مایحتاج حاصل آید از هر حیث که اتفاق افتد. بآن اندازه که سد خلل و رخنه های خواهشهای نفس شود باندازه ضرورت. و کفایت میکند این منظور را بیان خداگاهی که می فرماید (ولا تعجبك أموالهم ولا اولادهم) و نیز (ولا تمدن عينيك الى ما متعناهم ازواجاً منهم زهرة الحياة الدنيا) و فرمایش حضرت باقر العلوم و حضرت صادق علیهم السلام (من قنع بما رزقه الله فهو أغنى الناس و فرمایش حضرت امیر عليه السلام که می فرماید: (القناعة مال لا ينفد ولا يغنى) و از طریق عامه (القناعة كنز لا ينفد).

خلاصه گفتار قناعت صفتی است که انسان را از بسیاری خطرهای نجات میدهد از قبیل دخالت در کارهای خلاف و آلوده شدن بحرام و شبهات و از صفات پست از قبیل تملق و التماس از اشخاص پست و یا خوردن رشوه و از ستایش بی جا اشخاصی را که دارای صفات مورد ستایش نمیباشند و بسیار مکروهات دیگر که خلاف شئون انسانیت و دیانت میباشد.

و در تصدیق این معنی کفایت میکند شخص با بصیرت را احوال انبیاء و اوصیای گرامی ایشان بویژه احوال حضرت رسول گرامی اسلام و نحوه زندگانی آنحضرت و فرزندان او.

دیگر از مصادیق صفت خیر صفت مواساة است.

مواساة بمعنی معاونة از خویش و بیگانه است. از نظر معاش زندگانی. یعنی شخص ثروتمند و توانا شريك ثروت خویش قرار بدهد کسانی را که فقیر و پیریشان هستند باندازه قدرت و امکان خویش.

این خصلت از خصال مردان خدا و جوان مردان عالم است. و خوی عقلاء و کاملین و مردانی که قلوبشان بنور یقین و ایمان و عقل روشن شده نیز صفت شیر مردان عالم انسانیت است.

باری این صفت بزرگی است که خدای بزرگ صاحبان آنرا تمجید میفرماید در کتاب خویش که بیان از قرآن است. (الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منّا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون. دیگر از مصادیق صفت خیر صفت مودة است.

مودة بمعنی محبت است.

چون انسان در زندگانی احتیاج بسوی تمدن دارد که آن تمدن بیان از اجتماع افراد نوع او است. باید اگر میخواهد از تمدن خویش بهره کامل ببرد و دود باشد یعنی آنچه از برای خویش دوست دارد از برای سایر افراد هم دوست داشته باشد و بخواهد زیرا که آنچه او احتیاج دارد و از ضروریات زندگانی او میباشد بدوش دیگران نهاده شده است و مایحتاج و خواسته‌های هر فردی بر آورده نمیشود مگر در صورت اجتماع و تعاون افراد و این اجتماع و تعاون مورد استفاده قرار نمیگیرد مگر در ضمن کمک و همدردی نسبت بهم از روی حقیقت و محبت.

و این صفت از صفات کاملین و عاقلین است زیرا عاقل میداند محبت او سبب میشود از برای محبت سایر افراد نسبت بهم.

دیگر از مصادیق صفت خیر صفت وفاء است.

وفاء صفتی است از صفاتی که حاصل میشود از عدالت و از برای آن مراتبی است. نخست وفاء بشهادت و حدانیت حق است و فائده آن حفظ نفس است از شرك و گمراهی دوم وفاء بعبادات واجبه و مستحبه است و فائده آن ثواب اخروی است سوم وفاء بترك كبائر و اجتناب از گناهان صغائر است و فائده آن حفظ از عذاب دنیا و آخرت است چهارم وفاء بفضائل نفسانیه و اجتناب از رذائل اخلاقیه است و فائده آن ترقی بسوی عالم روحانیه است .

پنجم وفاء بعهده است و فائده آن عظمت و وقار در بین مردم است . ششم از آنچه مترتب است بر این صفت بزرگ وفاء بر عهد است است که شخص خویش را در اثر عبادت و زهد از این غرائز نفسانی نجات بدهد و روشن شود بانوار جلال و جمال حق و غرق شهود گردد بطوریکه از خویش فراموشش آید تا چه برسد باغیاری و فائده و ثمره آن فوز در کرامت است در خانه بقا .

دیگر از مصادیق صفت خیر صفت اطاعت و بندگی حق است .

اطاعت اقرار و انقیاد است در برابر اوامر خدا و رسول خدا و اولی الامر منکم . بجهت اینکه بوسیله اطاعت شخص مؤمن بلند میشود بسوی ابرار و مستعد میگردد از برای مرافقت اخیار همانطور که خدا می فرماید (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و قال و من یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً .

دیگر از مصادیق خیر صفت خضوع است .

صفت خضوع بمعنی نرمی در گفتار و فرمان بردن است از روی میل و رغبت . این صفت از صفات خردمندان مؤمنین است . زیرا شخص خردمند معرفت پیدا میکند به سبب نور بصیرت که تمام موجودات در برابر ذات اقدس ربوبی خاضع و

کوچک هستند و احتیاج تمام ممکنات بسوی آن ذات بی پایان و نیز تمام در برابر او مقهوره و بلکه نیست محض میباشند.

باری خردمند می داند فزع هر گرفتاری بسوی خدا است و هر قدرت و بی نیازی منتهی میشود بقدرت و بی نیازی او .

هنگامی که شخص خردمند معرفت باین معارف و فضائل پیدا کرد . مبرسد بمقام فزع بسوی خدا از روی خضوع و خشوع و کوچکی و فروتنی و صفای پاکیزه گی قلب در همه احوال .

آری خردمند درین حال حاصل میشود از برای او قلب خاضع و روشن و اشک جاری و آمادگی از برای ارتحال یعنی توجه بمرگ . و این حالات در اعضاء و جوارح او اثر می گذارد . اعضاء و جوارح هم متابعت میکنند از قلب . در این گاه زبان شخص مؤمن پس از رجوع بقلب است و از او صادر میگردد اعمال نیک بطور کلی . و از برای چنین فردی از افراد که دارای صفت خضوع شده است مراتبی است از فضائل که بهترین آنها وصول برحمت الهی است و فناء مطلق و پرواز میکند بطرف حظیره قدس با پر و بال کمال و در صف مقربین قرار میگیرد .
دیگر از مصادیق خیر صفت سلامت است .

این صفت یعنی سلامت بودن مربوط به بدن نیست . بلکه مراد سلامتی قلب است از امراض باطنی نفسانی از قبیل کفر و شرک و خودخواهی و بزرگی منشی و کینه و حسد و نفاق و اذیت مردم که بدترین صفت زشت است که امکان دارد این صفت زشت شخص را از دین خارج نماید . چنانچه امیر المؤمنین بیان این موضوع را مفهوماً نموده است المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه .
دیگر از مصادیق خیر صفت حب است .

حب صفتی است از صفات خردمندان . چون شخص خردمند میداند که نظام

دین و دنیا بستگی دارد باین صفت و این صفت مراتبی را در بردارد نخستین مرتبه حب مؤمنین و برادران ایمانی میباشد و این معنا شناخته میشود باینکه نفس خویش را میزان قرار دهد شخص محب* . اگر آنچه را برای خویش دوست دارد برای دوست خود هم دوست دارد و آنچه را برای خویش بد دارد برای دوست بد دارد . در دوستی خویش راستگوی میباشد . مرتبه دوم دوستی محمد و آل محمد است برای خدا و آن شرافت ذاتی که در ایشان وجود دارد که به سبب آل محمد میباشد که وصول نعمتهای ظاهره و باطنه حق بآنهاست و ایشان واسطه در ایصال خیر و خوبی هستند بسوی مخلوق بویژه شیعیان و پیروان خویش در دنیا و آخرت .

و اظهار دوستی آل محمد هنگامی خواهد بود که از روی حقیقت بطریقه و سنت خاتم انبیاء عمل شود و زنده نگهداشته گردد و دوست نگذارد سستی وضعی بر آن راه بیابد و آنرا یاری نماید بهر چه اقتضاء نماید از بذل مال و جان و امر بمعروف و نهی از منکر و وقوف در حدود ایشان .

مرتبه سوم که شدیدترین مراتب است دوستی خدا میباشد . و دوستی خدا هنگامی حاصل میشود که شخص معرفت پیدا کند به عظمت و کمال اوصاف او و خروج ذات مقدس او از نقص به کمال . و نیز معرفت پیدا نماید بر کمال قدرت و عظمت احسان او نسبت بمخلوق بویژه مؤمنین در دنیا و آخرت .

هنگامی که این حالت پیش آمد از برای شخص نور حقیقت عرفان قلب او را روشن میکند و باران رحمت الهی زمین قلب وی را سرسبز و خرم میگرداند و آئینه قلب او را از کدورت صیقل میبخشد و پردهها از روی قلب او برداشته میشود و عنایت پروردگار او را جلب بسوی بساط قرب میکند و او را آبیاری میکند از آب محبت و از سراب پندار نجات پیدا میکند .

دیگر از صفات و مصادیق صفت خیر صفت صدق است .

صدق صفتی را گویند که مطابق با واقع باشد و فضیلتی است از فضائل مندرجه تحت فضیلت عفت و خداوند مدح کرده کسانی را که متصف باین صفت باشند. چنانچه می فرماید : هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم *

دیگر از مصادیق خیر صفت حق است .

حق صفتی را گویند که مطابق با واقع و حقیقت و ثابت و پا برجا باشد و راه مستقیمی است که شخص را میرساند بر رحمت الهی و توجه بسوی خدا حاصل آید و از لغزش و انحراف محفوظ ماند *

دیگر از مصادیق خیر صفت امانه است .

امانه مصدر است از أمن الرجل امانة فهو أمين .

و این صفت هنگامی در شخص واقعیت پیدا میکند که رعایت نماید حقوق مؤتمن را و أداء آن حقوق در زمان خود بدون اینکه در آن خیانت و تأخیری باشد. و تمام اعضاء و جوارح عهده دار حفظ این صفت میباشند . بعلا این که هنگامی که قلب بنور ایمان روشن گردید هر عضوی راهنمایی می شود برای خویش و حفظ آنچه مأمور است و أداء آن در زمان خود .

باری درباره امانه گفتگوی بسیاری است ، از آن جمله آنچه مشهور است

در بین مردم که فرمود رسول گرامی نگاه نکنید به نماز خواندن و رکوع و سجود شخص بلکه نگاه کنید باداء امانت او و صدق گفتارش و نیز گفته اند منظور از امانه نماز است . هنگامیکه امیر المؤمنین علیه السلام بنماز می ایستاد بدنش میلرزید و رنگش زرد میگشت . از وی سؤال میکردند سبب چیست میفرمود هنگام أداء امانه پروردگار رسیده است نمیدانم بطور خوبی أداء میشود یا نه .

و نیز گفته اند مراد از امانه ولایت است که عده ای غصب آنرا نمودند و روزگار

ها سیاه شد .

و نیز گفته شده است که مراد از امانه تکلیف است که خدای بزرگ بر تمام موجودات عرضه داشت و هیچ يك قبول آنرا نکرد چون استعداد نداشت اما انسان باین استعداد ذاتی که داشت دامن همت بر کمر زد و قبول نمود چنانچه قرآن کریم می فرماید : (انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال ما بين ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً) .

دیگر از مصادیق صفت خیر صفت خلوص است .

خلوص مصدر است از خلص الشيء . ای صاف خالصاً صافیا غیر ممتزج بغيره . باری خلوص بر عمل خالصی که مجرد باشد از غیر خود گفته میشود و گفته شده مصداق خوب و تمام آن بر عملی گفته میشود که مؤمن انجام دهد در حالت پنهانی از مردم و آن عمل صرفاً برای خدا باشد و از علائق پاکیزه بود و علاوه بر این در برابرش مزدی توقع نداشته باشد بجا آورنده آن . چنانچه امیر المؤمنین (علیه السلام) فرماید : « ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك ولكن وجدتك أهلاً للعبادة فعبدتك » .

باری اگر بنده در عبادت خویش صرفاً برای رضای خدا باشد و نیز اطاعت اوامر و تقرب بسوی او طیران میکند به پر و بال قبولی بسوی منازل قرب و خطیره قدس . درین صورت خدای بزرگ او را می پوشاند لباس تقوی و پرهیزکاری . و اگر تمام بشر روی زمین با او مخالفت نمایند باکی ندارد و با خدا انس میگیرد از مخلوق رهنده و رحمت زده میشود . عبادت و بندگی سه قسم است .

قومی هستند که خدای را ستایش و عبادت میکنند از ترس عذاب و آتش آخرت این عبادت عبادت عبید و بندگان میباشد و قومی هستند خدای را عبادت می کنند از روی طمع در نعمتهای بهشتی و اخروی این عبادت عبادت تجار و سودای گران است . و قومی هستند خدای را عبادت میکنند از روی محبت و دوستی این عبادت

عبادت احرار و جوانمردان عالم است که بهترین عبادت است .
باری اگر عمل از روی خلوص باشد و صرفاً برای خدا انجام گیرد توسط نور
عقل راهنمایی شده است چون همیشه میل دارد پرواز نماید بسوی عالم قدس و
قصدها تسخیر است ملك و ملكوت را و خلوص عبادت او را كَمْكَ می نماید در
مقصودش وفقنا لله بهذا .

دیگر از مصادیق خیر صفت شهامت است .

محقق طوسی رحمت اله علیه فرموده است شهامت از انواع شجاعت حاصله
از عدالت قوه غضبیه است که شخص فرو رود در کارهای مهم برای خدا در صورتی که
فاقد وسائل کافی باشد که اغلب مردم جرئت دخالت در چنین کاری را نداشته باشد.
چون هنگامی که شخص متصف بصفه شهامت گردید روح او علو همت پیدا
میکند ترس و خوف در کاری که برای خدا باشد در او راه ندارد .

دیگر از مصادیق خیر فهم است .

مراد از فهم در اینجا آمادگی ذهن است برای گرفتن علوم . و عبارت دیگر
ادراك خطاب است بسهولت و آسانی .

دیگر از مصادیق خیر صفت معرفت است .

معرفت چراغ روح است و به سبب آن شخص می بیند خیر و شر خود را . و
تمیز میدهد نفع و ضرر خود را از حیث امور دینی .

معرفت در اینجا شناسائی اوصیای گرامی پیغمبر اسلام است و نیز دانستن
فضائل و علو مقام و منزلت ایشان را . و این چنین معرفتی از اکمل فضائل شخص عاقل
است . چون شخص خردمند می شناسد بنور معرفت خود که ایشان ارکان دین میباشند
و نیز راهنمایان آن . نیز میداند که علم و فضیلت و رسیدن بسوی نور حکمت و
اسرار شریعت میسر نیست مگر بوساطتهم و عنایتهم .

باری ائمه یعنی اوصیای گرامی پیغمبر اسلام بشر را بسوی حقیقت و یکتا پرستی بعد از خود پیغمبر دعوت نمودند و هیچگاه از راه مستقیم بسوی بسار و یمین منحرف نشده‌اند و رفیع‌ترین مرتبه از مراتب معرفت معرفت پروردگار از حیث صفات و آثار صفات و افعال او است .

امکان دارد این شبهه پیش آید که معرفت از نظر لغت شناسائی بعد از فراموشی

میباشد و با شناسائی پروردگار و صفات جمالیه و جلالیه او مابین است*

جواب می‌گوئیم شناسائی بعد از فراموشی در اینجا آنسب است . شناسائی

نخستین در عالم ذره و ارواح بوده هنگامی که اخذ میثاق نموده بوحدانیت خود و

نبوت انبیاء و بویژه نبوت محمد بن عبدالله و اوصیای آنحضرت که اول ایشان

علی بن ابیطالب و آخر ایشان حضرت بقیه الله میباشد . بعداً باثر گرفتاریها از هر حیث

چه از جهت تعلق ارواح بابدان و از جهت حمله و ر شدن قوای نفسانی و غرایز

حیوانی و شهوانی فراموشی حاصل شده . و سپس که قدم در وادی تکلیف نهاد و در

مکتب توحید نزد استادان ربانی درس یکتا پرستی آموخت و از مواظب الهیه بهره

برد و قلب او منور بنور علم و هدایت گردید و از خواب غفلت آگاهی حاصل شد

و حجب و استار غرائز نفسانی را از روی آئینه قلب گرفت و قلب را از غبار وهم

و پندار غلط زدود و ذهن او بضوء اطاعت روشن گردید و مطیع و منقاد اوامر مولی

شد . حاصل می‌شود از برای وی نور معرفت (البته غیر معصوم و حجج الهیه)

بر عکس کسی که عنان خویش را بدست هوای نفس و غرائز حیوانی و شهوانی داده

و از علم و فضائل حقه بهره ور نگردد و اعراض از اوامر الهیه نمود روز بروز

بر تجاوز و طغیان او افزوده میشود و از خدا دور می‌گردد بطوریکه

از هیچ جنابتی پروائی ندارد چنانچه خدای فرماید (و من أعرض عن ذکری فان

له معیشتة ضنکا و نحشرة یوم القیامة أعمی قال ربی لم حشرنی أعمی وقد کنت بصیراً

قال كذلك انتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى . .)

دیگر از مصادیق خیر صفت مداراة است .

مداراة صفتی است از نوع اعتدال قوه غضبیه یعنی ترك مجادله نماید چه با دوست و چه با دشمن و نیز با جاهل و عاقل و دیوانه .

و این صفت از صفات انبیاء و اوصیای ایشان علیهم السلام است . باری اگر ستمی از هر حیث چه جانی یا مالی یا گفتاری از قبیل اینکه در بحث علمی حقی از شخص ضایع شود* بهر طور که منجر به فساد نگردد باید رفتار نماید فرضاً حق وی پامال گردد . البته این مداراة تا اینجا راجع بحق شخص است . اما اگر کوتاهی شود در حقوق الهیه و احکام شرعیه واجب است بهر نحوی که هست دفاع بحکمت و موعظه حسنه من باب امر بمعروف و نهی از منکر اگر چه احتیاج پیدا نماید به خشونت باندازه ضرورت و در جلب طبایع جهال بسوی حق و حقیقت لازم است بطور تدریجی حاصل شود*

و امکان دارد طبایع جهال بجهت خشونتی که از جهل و محیط فاسد حاصل شده به سبب گفتار و موعظه حسنه نرم نگردد و قبول حق و حقیقت ننمایند* لازم است بهر طور که امکان پذیر هست با ایشان رفتار شود اگر چه باظهار حق صورت باطل مانند استدلال حضرت ابراهیم بعد قوله هذا ربی علی نقضها المنافی لالهیتها . ای الهیت ستارگان .

دیگر از مصادیق خیر کتمان است .

باری از شأن عاقل این میباشد که اسرار خویش را افشاء نکند حتی با وثق برادران و رفقای خویش از جهت اینکه شخصی که نتواند حفظ اسرار خویش نماید از دیگران چه توقع و انتظار دارد . فرمود امیر المؤمنین علیه السلام من کتم سره کان الخیر

بیده . و نیز فرمود اگر چیزی در دست داری و میتوانی دست دیگری خبر
نگردد بجای آور (البته این گفتار بر سبیل مبالغه است) و نیز حضرت فرمود که
اگر ناچاری که باید سر خود را بازگو نمائی بکسی بگویی که مکرر او را آزمایش
نموده‌ای و من اشعاره عنه .

لا تودع السر الا عند ذی کرم والسر عند کرام الناس مکتوم
والسر عندی فی بیت له غلق قد ضاع مفتاحه والباب مختوم

و نیز عیوبی اگر دارد تا می‌تواند به پوشاند و نیز چنانچه شخص دارای کرامات
میباشد کتمان نماید و اظهار ندارد . چه بسا اظهار آن باعث میشود زوال آنرا و
نیز دین خود را کتمان نماید هر گاه بترسد ضرر را . چنانچه شاعر میگوید :

فلا تعدون سری و سرک ثالثاً الا کل سر جاوز الاثنین شایع

چه بسا دروغ توریه بهتر از راست مفسده انگیز می‌باشد .

دیگر از مصادیق خیر صفت نماز است .

پیدا داشتن نماز بحدود و شرائط آن از بهترین فضائل و ملکات عقل است .
بجهت اینکه نماز کامل باعث میشود بر طرف نماید از قلب خود خواهی و رذالت
اخلاقی را و نیز انسان متصف شود بصفات پسندیده ملکیه و شخص عروج نماید
بمقام لاهوتیه . همانطور که معتبر است در ثبوت آن اعمال بدنیه از قبیل پوشیدن
بدن و پاکیزگی آن و رو آوردن بسوی خانه خدا و گفتن تکبیر و خواندن سوره‌های
قرآن و اذکار و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم . نیز معتبر است در آن اعمال قلبیه
در برابر اعمال و حرکات بدنیه و میشود گفت اعمال و حرکات بدنیه بمنزله بدن است
و اعمال و اعمال قلبیه بمنزله روح است . اما طهارت قلب رهائی آن از غیر خدا
و اما استقبال او مطالعه جلال و جمال و قدرت و کمال حق است و اما قیام اقرار و
اعتراف باینکه او عاجز است و محتاج بین یدی رب جلیل و تکبیر او اعتقاد
باینکه پروردگارش بزرگتر است از اینکه کسی بتواند توصیفش نماید و نیز قرائت

او کنایه از این جهت است که او مستحق ثناء است و جامع است تمام کمالات را و نیز رکوع حالتی است که شخص اقرار و اعتراف می کند بیچارگی خود در برابر عظمت و کبریائی حق و نیز سجود حالتی است که شخص اقرار میکند که تمام موجودات در برابر عظمت و رفعت جلال او نیست و مقهور قهر او میباشند و نیز تشهد و بیان تفرّد ذات مقدس او است بالو هیت و توحدا و است بر بوبیت و منزّه است از اینکه دیگری را در پرستش او شریک قرار دهد و نیز سلام او بیان از این است که شخص عارف کامل قطع منازل ناسوتیه نموده و رسیده است بیاب قرب و رحمت الهی و می بیند که تمام مقربین از ملائکه و انبیاء منتظر فیض فیاض مطلق هستند و تمام غرق شهود جلال و جمال او هستند و تمام خاشعین از هیبت و عظمت کبریائی حق جل جلاله شده اند . باری شخص نماز گذار که فارغ از نماز میشود سلام میکند بر ایشان تحیه . اگر نماز با شرایط آن بجای آورد شخص عارف بالله مجرد میشود از جلایب بشریه و سیر در عالم توحید ربوبیه میکند .

آری این نماز است که خود ذات باری میفرماید : « ان الصلوة تنها عن الفحشاء والمنکر » و قوله تعالى : « قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون » و قوله ص : (الصلوة عماد الدین) و قوله ص : (الصلوة مفتاح الجنة . و قوله ص : (من صلی رکعتین و لم يحدث نفسه فیهما بشیء من الدنیا غفر الله ذنوبه : و قوله ص : قره عینی فی الصلوة و قوله ص : (الصلوة قربان کل تقی) . باری الصلوة معراج المؤمن . نماز از گرامی ترین عبادات است که شخص به سبب آن بخدا نزدیک میشود . دیگر از مصادیق خیر روزه است .

روزه حالتی است که شخص مؤمن را در هنگام خود ممنوع میکند از خوردن و نوشیدن و جمیع آنچه در کتب فقهاء عظام ذکر شده . بلکه مراد از امساک آنها و جمیع آنچه شخص را از خدا دور میکند و روزه فائده ندارد مگر بامساک تمام اعضاء و جوارح ظاهره و باطنه از آنچه مکروه یا حرام است از قبیل اذیت نوکر

و خدمتگذار و نیز اذیت همسایگان و سایر مردم و حفظ نماید چشم را از آنچه نظر بآن جایز نیست و نیز قلب توجه نداشته باشد بغیر خدا و گوش ممنوع شود از آنچه شنیدن آن جایز نیست و زبان ممنوع گردد از آنچه جایز نیست بیان آن از قبیل دروغ و هذیان و غیبت و بهتان و قسم و مراء و جدل و انشاد شعر در شب و روز مگر موعظه و مرثی و نصایح و سایر اشعاری که جنبه هجو و مبالغه و دروغ ندارد و شکم را نگهدارد از خوردن غذای شبهه ناک و حرام و نیز از پر خوری بطوریکه انسان دچار کسالت و سستی اعضاء و جوارح شود و از فیوضات شب زنده داری فرو ماند و نیز زبان را حفظ نماید از گفتار بی جا از قبیل ذکر مطالبی که در آن فائده نیست و در عین حال بین خوف و رجاء باشد که آیا مورد قبول خدا می شود یا نه و برعکس تا می تواند از تلاوت قرآن و خواندن نمازهای مندوبه و ادعیه خودداری نکند و شبها را به بیداری بروز برساند.

روزه با این صفت که بیان گردید از بزرگترین خصال است که در بر دارد جهاد با نفس اماره و درهم کوبیدن قوای شهویه را که منشاء بروز اعمال زشت ناپسند میشوند و فائده های بی شمار دیگری چه راجع بدنیا و چه راجع با آخرت در بردارد.

دیگر از مصادیق خیر جهاد است.

جهاد مصدر است از جاهدت العدو اذا قابلته فی تحمل الجهد.

زیرا هر يك از متخاصمین بذل نیرو میکند در از پای در آوردن حریف خویش.

جهاد پنج قسم است جهاد با دشمن (قال الله وجاهدو بأموالکم و أنفسکم

فی سبیل الله . و نیز جهاد با دشمن مخفی . قال الله تعالی : (ان الشیطان لکم عدو

فاتخذوه عدواً) و جهاد با أصحاب باطل به سبب علم و حجة قال الله تعالی (و جادلهم

بالتی هی أحسن) و جهاد با اهل فسق از اهل ایمان به سبب امر بمعروف و نهی

از منکر . قال الله تعالى: (والمؤمنون والمؤمنات بعضهم أولياء بعضی یا مرون بالمعروف وینهون عن المنکر) و جهاد با نفس اماره . قال الله تعالى: (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) و این جهاد بزرگترین قسم است از اقسام جهاد .

چنانچه پیغمبر اکرم عده‌ای را بجهنگ فرستاده بود هنگامی که از آن جنگ برگشتند فرمود مرحبا بمردمی که جهاد کوچک را انجام دادند و باقیمانده است جهاد بزرگ عرض کردند یا رسول الله معنی جهاد اکبر چیست فرمود جهاد با نفس . باری جهاد با نفس اماره شخص عاقل را حفظ می‌کند از خطرهای دریای عمیق دنیا که بسیاری از دانشمندان غرق شده‌اند جهال که جای خود دارند و می‌کشاند او را بسوی بهشت برین و می‌نشاند وی را بر کرسی‌های زرین و ماهم عنها بمنخرجین . جهاد با نفس اماره کار مردان خدا است که نفس را سرکوبی می‌دهند و او را ذلیل و مطیع و منقاد می‌نمایند تا قناعت کند با بهره‌اندک از دنیای غدار آنها بقدر ضرورت و احتیاج و زرق و برق این جهان طبیعت ایشان را از وظیفه عبودیت و بندگی خارج نمی‌کند . همیشه قلوبشان بنور ایمان روشن است و از خدا فراموشی ندارند بدنهایشان در این دنیا و قلوبشان در آخرت سیر می‌نمایند .

دیگر از مصادیق خیر صفت اشتیاق زیارت خانه خدا است که بیان از حج است حج بمعنای قصد است و مراد در اینجا حج بیت الله میباشد و از صفات عقلاء است که وفای بعهده را انجام می‌دهند .

بجهت اینکه خدای بزرگ چون اراده نمود که عهد و میثاق بگیرد از بندگان خویش در این مکان گرفت و حجری که در دیوار نصب است ملکی است که بآن صورت میباشد . که هر کس زیارت بیت الله رفت آن ملک در روز قیامت شهادت می‌دهد از برای او بوفای عهد و هر کس ترك نمود حج بیت الله را بحکم قرآن از دین خارج شده و کافر از دنیا میرود .

و امکان دارد که مراد بميثاق و عهد و وفای آن آنچه اجابت نمودند دعوت
ابراهیم را در أصلاب آباء و ارحام امهات بقولهم لبيك اللهم لبيك باشد •
اما حج حقیقی و واقعی بیان از توجه مؤمنین است بآنمه هدایت مهديتن . و
فراگرفتن ایشان از علوم آل محمد و أخذ معارف حقه . بجهت اینکه خداوند
امر به تمسك ذیل عنایت ایشان کرده است •

دیگر از مصادیق خیر صفت بر والدین است .

گفته شده البر بالكسر الاحسان . بر ضد عقوق است و هو الاسائه والتضييع
لحقهم يقال بریر فهو بار و جمعه بررة و جمع البر ابرار .

در هر صورت بر صفت اولیاء الله و عباد و زهاد است . بر و نیکوئی به پدر
و مادر از بزرگترین صفات انسانیت است نیکوئی به پدر و مادر این است که در
هنگام سخن با ایشان از روی نرمی و مهربانی باشد . اگر احتیاجی دارند پیش
از اظهار روا و بر آورده نماید چنانچه قرض دارند ادا نماید و همیشه فرزند در صد
باشد که از طرف وی رنجی بخوابد ایشان نرسد اگر چنانچه او را زجر نمایند
اف بصورت ایشان نکوید و نرنجانند ایشان را اگر چه او را آزار نمایند و چشمان
خود را بصورت ایشان از غضب پر نمایند اگر ایشان نسبت بوی غضبناك شوند صدا
را از صدای ایشان بلندتر فسازد و بایشان پر خاش نماید و بدون اجازه پدر و مادر
بمسافرت نرود اگر چه جهاد در راه خدا باشد •

احسان درباره پدر و مادر روادارد چه زنده باشند یا نباشند . چنانچه حضرت
باقر علیه السلام فرماید : (قال ان العبد لیکون باراً بوالديه فی حیوتهما ثم یموتان فلا
یقضى عنهما دینهما ولا یتغفر لهما فیکتبه الله عز وجل عاقاً و انه لیکون لهما فی
حیوتهما غیر باراً بهما فاذا قضی عنهما دینهما واستغفر لهما فیکتبه الله عز وجل باراً)
و نیز فرقی نیست بین اینکه فاسق باشند یا متدین . لما رواه عنبة بن مصعب

عن ابی جعفر علیه السلام قال ثلثة لم يجعل الله عز وجل فيهن رخصة اداء الامانة الى البر والفاجر والوفاء بعهد للبر والفاجر وبر الوالدین برین کانا او فاجرین ولاین ان یكونا مؤمنین او مخالفین او کافرین .

دیگر از مصادیق خیر صفت حقیقت است .

از برای هر چیزی حقیقتی است . اگر کسی عملی را برای خدا انجام دهد حقیقت آن چیست . حقیقت عمل برای خدا خلوص آن عمل است یعنی آن عمل صرفاً برای خدا باشد . طلباً لمرضانه .

دیگر از مصادیق خیر صفت تقیه است .

تقیه از صفات عالیه است که متصف است بآن اولیاء الله و آن دین خدا است در میان بندگان خدا و سنت الهی است در میان بندگان خدا در مملکت او .

باری تقیه سپری است که اهل ایمان را از بلیات و گرفتاریها نگهداری میکند و نمی گذارد مکر مکر کنندگان بایشان اذیت برساند و پناه گاهی است که اهل حق و حقیقت از سهام کید کنندگان محفوظ و در امان می باشند و حصار نیست محکم که از تجاوز ستمکاران در امان می باشند . باری تقیه از آثار عقل است که صاحب خود را در همه حال از حیث جان و مال و دین و آبرو و جان و مال دیگران نگهداری میکند .

روایت شده شخصی از رسول گرامی اذن ورود منزل گرفت پیش از آنکه وارد منزل شود حضرت او را عیب جوئی فرمود هنگامی که وارد شد رسول اکرم از او استقبال فرمودند با صورت باز و چهره خندان و شروع کرد باوی سخن گفتن . تا اینکه از منزل بیرون رفت . فقیل له یا رسول الله انت تذکر هذا الرجل بما ذکرته و اقبلت علیه بوجهک وبشرک . فقال رسول الله ان من شر عباد الله من یکرّم لفحشه . و

تقیة الائمة من اهل الجور مشهورة .

و روایات مبارکات درین باره زیاد است . قال الله تعالى الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان درباره عمار بن یاسر این آیه نازل شده است هنگامی که اهل مکه او را مجبور کردند و قال اولئك يؤتون أجرهم مرتين بما صبروا . قال الصادق عليه السلام بما صبروا على التقية .

در هر صورت در خانه آل عصمت و طهارت را نه بستند مگر اشخاصی که از روی جهل و نادانی اسرار ایشان را بدشمنان ایشان گفتند که درین مختصر جای بیان آن مطالب نیست .

باری حضرت صادق نیز می فرماید : (الحسنه التقية والسيئة الاذاعة) . وقال الصادق عليه السلام : (ما قتلنا من اذاع حديثنا قتل خطاء ولكن قتلنا قتلا عمداً) .
دیگر از مصادیق خیر صفت حیا است .

درباره این صفت قلمفرسائی زیاد شده است که حقیقت آن چیست هر کسی از فلاسفه و حکماء و علماء سخنی گفته و وجهی را بیان کرده است .

آنچه از بیان بزرگان روی هم استفاده میشود از این قرار است که حاصل می شود از برای شخص متدین ملکه ای که از بجای آوردن قبایح منزجر است و ما اینک عین عبارات تعریف آن حضرات را در اینجا بیان میکنیم با توفیق خداوند (وللحیاء مراتب متفاوتة اکملها و افضلها مانیزجر به الجوارح الظاهرة والباطنة کلها من ارتکاب القبایح) .

دیگر از مصادیق خیر صفت حکمت است .

حکمت چیست : آنچه از بیان حکماء و فلاسفه استفاده می شود و مشهور می باشد از این قرار است که با توفیق خداوند بیان می کنم و سپس نظر خود را درین باره اظهار می دارم .

الحكمة علم بحقایق الاشياء والتصديق باحوالها .

اگر حکمتی که از صفات و مصادیق عقل و خیر است این باشد که حکماء و فلاسفه تعریف نموده اند شامل می شود حکمت نظریه را باقسامش از قبیل الهیات یا حکمت علیا یا فلسفه اولی ، و ریاضیات و یا حکمت وسطی ، و طبیعیات یا حکمت سفلی ، و حکمت عملی مشتمل است بر سیاست مدن و اخلاق و تدبیر منزل .
و آنچه مورد نظر فلاسفه بود و ارزش برای آن فائل بودند همان حکمت نظری بود که در مقدمه آن ادبیات و منطق را می آموختند اما از تعریفی که نموده اند حکمت بر تمام شقوق گفته می شود که قبلا اشاره کردیم .

این نحوه از علوم بخود کتاب تکوین و اگذار است که بشر در هر زمان از جنبه احتیاج دنبالش میرود و آنرا فرا می گیرد و احتیاجات خویش را تأمین می نماید و می شود گفت بیشتر از اقسام آنها صنعت است که حتی علم بر آنها گفته نمی شود تا چه برسد به حکمت .

منظور از حکمتی که ما نظر داریم و از مصادیق خیر و عقل است علم و عملی است که انسان را بخدا نزدیک می کند و قلب را نورانی می نماید و هنگامی که قلب نورانی گشت شخص حکیم آنچه را اصلح و انفع است فرا میگیرد تا او را برساند بفیوضات الهیه . و از انوار جلال و جمال برخوردار شود و آسان گردد برای او دشواریهای خط سیر الهی بطوری که بفهمد مقاصد شرعیه را و راهنمایی گردد بسوی وظایف دینیه و حجاب شك و ریب و پندار غلط از روی قلب وی گرفته شود .
مقام یقین برای او حاصل آید تا وارد گردد در منزل قدس ابدیت .

هرگاه چنین احوالی پیش آید دیگر اعتنائی ندارد با آنچه دیگران از برای آن در آتش آرزو و طمع می سوزند و سراسیمه می دوند و جز رنج و بدبختی سودی نمیبَرند . قلم از حد خود تجاوز نمود .

باری حکمت منظور اهل حق و حقیقت را در جمله کوتاهی خلاصه می‌کنم
و به اطاله گفتار خاتمه می‌دهم .

الحكمة ما يمنع من الجهل ، والحكيم من منعه عقله منه .

یکی دیگر از مصادیق خیر صفت سعادت است .

قال الله تعالى : فمنهم شقى و سعيد فاما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير
وشهيق خالدین فيها مادامت السموات والارض و اما الذين سعدوا ففى الجنة خالدین
فيها مادامت السموات والارض .

سعيد حقیقی بر کسی گفته می‌شود که از روی ایمان واقعی ایمان بخدا و توحید
او داشته باشد و نیز ایمان بانبیاء و رسل و ملائکه و ماجاء به النبی القرشی و دوری
نمودن از کیدهای شیطانی و وساوس نفسانی و لذات جسمانی و مستعد شود از برای
اینکه قلبش منور گردد بانوار معارف ربانی و متصف شود بمکارم اخلاقی بطوریکه
نظر نماید بدیده تفکر در آیات الهی و عجایب مخلوقات و بدایع مصنوعات و سیر آب
گردد از زلال رحمت پروردگار و بیندازد از بر لباس شهوانی و اجتناب نماید از
هموم دنیائی و علائق جسمانی و بداند که تمام عازیت است و بجز حسرت و گرفتاری
در آخر کار از برای او چیزی نخواهد بود و گاهی عبرت بگیرد از آیات قرآنی
و پند بگیرد از نعمة آسمانی و بر لوح دل نقش نماید بی اعتباری این دنیای فانی
و بفهمد و یقین پیدا نماید که باحدی وفا نکرده چنانچه می‌بینی و میدانی اگر از
روی حقیقت دقت نمائی و بخوانی : « کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و
مقام کریم و نعمة كانوا فيها فاکهين كذلك و أورثناها قوماً آخرین فما
بکت علیهم السماء والارض و ما كانوا منظرین ، ابدأ دل بستگی باین جهان و زخارف
آن پیدا نمیکند و بخدا آماده میشود از برای سفر آخرت و قلبش روشن میگردد

بنور معرفت و چون شمع فروزانی می شود برای دیگران و عده‌ای را از گرداب دریای خروشان دنیا نجات می بخشد ولی فصل اخیر این سعادت ولایت است که مکمل توحید است که بدون آن کسی راه بجائی نمیبرد. یعنی همانطور که سعید ایمان بخدا دارد و ایمان بر رسول خدا باید ایمان داشته باشد که بعد از رسول گرامی اسلام حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب با یازده نفر از فرزندان او که اول ایشان حضرت امام حسن مجتبی است و آخر ایشان حضرت بقیه الله حجة بن الحسن امام زمان جانشین و اوصیای گرامی آنحضرت هستند و بوده اند تشریحاً و تکویناً چنانچه انشاء الله در جای خود می آید. و نیز شقی واقعی و حقیقی (من کفر بالامور المذكورة) و چنین شخص بطور یقین (وقع فی مهاری الضلالة و مهالك الغواية و بعید من السعادة والهداية و ان لم یسترشد فهو فی عذاب الجحیم، و من استوی فی الامران فهو فی خطر عظیم و كان الله هو الغفور الرحیم).

دیگر از مصادیق خیر صفت توبه است.

صفت توبه در شرع ترك گناه است از جهت قبح آن در نزد عقل و از جهت اینکه گناه امریست که هر کس مرتکب آن گردید دور میشود از رحمت الهی. حقیقت و معنای توبه یعنی بازگشت و توبه منظور ما یعنی برگشت از گناه بسوی ثواب و رحمت پروردگار.

و از برای ثبوت آن شرائطی است که از آن جمله پشیمانی و ندامت از اعمال قبیحی که انجام داده است و نیز عزم بر ترك گناه از روی حقیقت. و دیگر اینکه تدارك نماید آنچه را انجام نداده است از امور واجبه و نیز رد نماید مظالمی را که برگردن دارد یا این که اگر نمیتواند و از عهده رد مظالم بر نمی آید بهر نحوی که هست تحصیل برائت از صاحبانش کند و رضایت ایشان را بدست آورد فرضاً بدادن صدقه و طلب مغفرت. هرگاه این امور که بیان شد بطور اجمال فراهم

گردید توبه علی الظاهر حاصل میشود .

توبه از اهم قواعد اسلامی است و از نخستین مقامات رونده گان راه ربانی است و تمام بزرگان اسلامی از فریقین بر وجوب آن فوراً اتفاق دارند . توبه حقیقی شخص را بخدا نزدیک میکند و نیز او را محبوب خدا می نماید و مورد لطف و عنایت و محبت خدا قرار میدهد . چنانچه خود ذات مقدس فرماید . (ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين) .

باری در صفت توبه فضل عظیم است و شرف بی شمار . پس از آنکه شخص در زمره هالکین بوده . چنانچه حضرت باقر العلوم فرماید . قال الباقر عليه السلام ان الله أشد فرحاً بتوبة عبده من رجل ضل راحلته و زاده في ليلة ظلماء فوجدها فالله أشد فرحاً بتوبة عبده من ذلك الرجل براحلته حين وجدها :

خوب توجه کن ای خردمند در این حدیث شریف و علو مضمون آن چنانچه از روی دقت توجه کردی هر آینه ترا کفایت میکند در ترغیب این صفت و تحریم بر آن اگر مدرك دیگری نبود . لکن این قدر آیات مبارکات و اخبار و احادیث درین باره رسیده است که از حد و حصر خارج است و این صفت از صفات خردمندان است که شوق لقای خدا را در سر دارند و همت ایشان نزول در ساحت عز خدائی می باشد . و مسلم است این مقام پیش نمی آید تا اینکه خود را با آب توبه شستشو نماید و از خداوند پوزش نخواهد .

باری شخص خردمند باید از فرصت استفاده نماید و از خواب غفلت بیدار گردد پیش از آنکه انقضاء مدت فرارسد و کاروان مرگ بحرکت آید و کوس رحیل زده شود . دیگر از مصادیق خیر استغفار است .

استغفار از غفر است بمعنی ستر یعنی پوشیدن .

همانطور که قبلاً اشاره نمودیم . علاوه بر سایر قوای بدن دو نیرو حکومت

میکنند در کشور بدن انسانی که از سایرین قویتراند . یکی بنام عقل که در حکم پادشاه عادل است که ارزش انسان بستگی بآن دارد از نظر ثواب و عقاب و عترت و شرافت در پیشگاه خداوند و آن نیروئی است قدسی که از طرف ذات باری بانسان عطا شده است و آن هیچگاه منشاء خلاف نمیشود چون ذاتش اقتضاء خلاف را ندارد و وظیفه اش راهنمایی است بسوی سعادت ابدی .

دیگر نفس اماره است که در حکم وزیر او است که در مملکت بدن حکم فرما است و قدرت و اختیار با او است باین معنی که اعضاء و جوارح که در حکم افراد اجتماع کشورند که بعضی از آنها در مراتب عالیه قرار دارند و در حکم افراد رئیسه کشور هستند و بعضی دیگر در حکم افراد کارگر میباشند . مطیع و منقاد نفس اماره هستند که بهر طرف فرمان داد آنها میروند و فرمان نفس را اجراء میکنند . چنانچه نفس اماره که وزیر پادشاه مملکت بدن است از اطاعت سلطان خارج

گشت و تمرد سلطان را نمود خلاف کار و متجاوز شده است .

و نیز چنانچه بهمان خلاف خویش و تجاوز باقی بماند در پیشگاه خدای بزرگ مبعوض خواهد بود و باید مجازات شود یعنی در عذاب الهی معذب گردد و در آتش قهر خداوند بسوزد و از رحمتهای اخروی بی نصیب باشد .

ولی چون قدرت و اختیار با او است میتواند برگردد و روشن شود و از افعال ناروای اعضاء و جوارح که بفرمان او عمل کرده اند پشیمان گردد و پوزش بخواهد و از روی رضا و رغبت بطرف خداوند برود و تمسك جوید بذیل عنایت خداوند و طلب نماید از وی اقاله را و استغفار نماید طالباً لغفران الذنوب و سترها علی الکرام لئنلا یفتضح بها عندهم بعد الموت و یوم القيامة و لعفوها بالطف العمیم لئنلا یعذب بسلاسل فی الجحیم .

باری بخواهد از خدای که گناهان او را از لوح نفس محو نماید و آئینه قلب

او پاکیزه شود از کدورات گناه تا اینکه بعد از رسیدن به بهشت و نعمتهای آن خجل نشود در نزد اهل بهشت . چنانچه خود خداوند میفرماید : (استغفروا ربکم انه کان غفاراً یرسل السماء علیکم مدراراً) .

باری خدای بزرگ عذاب را در دنیا و آخرت بآثر استغفار از مؤمن بر میدارد همانطور که روایت شده . ان الله تعالی یقول انی لاهم بأهل الارض عذاباً فاذا نظرت الی عمار بیوتی و الی المتحابین والمستغفرین بالاسحار صرفه عنهم . (ما حصل معنای کلمات این است که هر گاه بخواهم بآثر گناه عذاب خود را بفرستم بسوی اهل زمین چون نظر نمایم بعمران کنندگان خانه های خویش (که بیان از مساجد است) و نیز به اشخاصی که استغفار میکنند بویژه اشخاصی که در سحر گاهان بطرف من می آیند و پوزش میکنند از روی حقیقت که دیگر پیرامون گناه نکردند عذاب را از ایشان بر میدارم یعنی نمیفرستم .

درین صورت باید شخص گناهکار از گناه خویش عذرخواهی نماید و دیگر بطرف گناه نرود تا خداوند او را مورد لطف و مرحمت خویش قرار دهد که اگر پس از بیداری باز هم خیره گی نمود و بطرف گناه قدم برداشت چه انتظار از رحمت الهی دارد .

باری شخص مؤمن هنوز که فرصتی دارد برود در خانه خدای بزرگ . و پوزش بخواهد .

استغفار حاصل نمیشود بمجرد لفظ آن . بلکه شرائطی را در بردارد که از عهده بر نمی آید مگر مردان و زنانی که صابراً و مجاهدند در راه خدا . همانطور که فرمایش امیر المؤمنین بیان آن را در بردارد . هنگامی که از برای گوینده لفظ استغفار میگوید . قال الفائل بحضرتہ استغفر الله فقال **بیت** تکلتک أمک أتدری

ما الاستغفار ان الاستغفار درجة العليين و هو اسم واقع على ستة معان . اولها الندم على ما مضى والثاني العزم على ترك العود ابدأ والثالث تؤدي الى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله اُملس و ليس عليك تبعة والرابع ان تعمد الى كل فريضة ضيعتها فتؤدي حقها والخامس ان تعمد الى اللحم الذي نبت على السحت فتذيبه بالاحزان حتى يلصق الجلد بالعزم و ينشاء بينهما لحم والسادس أن تذيب الجسم الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية فعند ذلك تقول أستغفر الله (واذا عرفت هذا عرفت ان الاستغفار (ينجيك من عذاب شديد) .

باري استغفار اگر آنطوریکه أمير المؤمنین عليه السلام میفرماید انجام شود انسان را از گناه بازگشت بثواب می دهد و بخدا نزدیک میکند . و مصداق قوله تعالی استغفروا ربکم انه كان غفاراً قرار میگیرد .

لولم تردنیل ما ارجو و اطلبه من جودکفیک ما علمتنی الطلبا

دیگر از مصادیق خیر صفت سخاوت است .

سخاوت از حیث لغت بمعنای بخشش است و در اصطلاح ملکه ای است که ایجاب میکند آن انفاق اموال و سایر چیزها که از جای خود بگیرد و در جای مناسب خود بگذارد .

اما اگر مثلاً مالی را از حرام داد بکسی که فقیر و محتاج است و نیز مال حلالی را داد بکسی که شرعاً نباید باو کمک نمود . بچنین کسی سخی گفته نمیشود . سخاوت فضیلتی است نفسانیه که مندرج است تحت صفت عفت و صفت عفت حاصل میشود از عدالت قوه شهویه .

مندرج میشود تحت صفت سخاوت فضائل بسیاری . که من جمله از آنها صفت کرم است و صفت کرم آسان میکند بر شخص بخشش زیاد را در اموری که منافع آنها عمومی است بر وجهی که مقتضای حکمت عقل است و از آن جمله صفت ایثار است و آن صفتی است که بر نفس آسان میکند بخشش آنچه را فقراء و مساکین

احتیاج بآن دارند. و از آن جمله است نیز صفت مساوات و آن صفتی است که آسان
 میکند بر نفس که شریک نماید محتاجین را در آنچه دارد از ثروت و سایر چیزها
 و نیز صفت مسامحه است و آن صفتی است که آسان میکند بر نفس ترك آنچه
 واجب است ترك آن بر او. و از آن جمله است صفت عفو و گذشت و آن صفتی
 است که آسان میکند ترك انتقام را در حین قدرت و تمکن. و از آن جمله مروت است
 و آن صفتی است که میباشد از برای نفس رغبت از روی حقیقت بسوی بذل و
 بخشش بر آنچه سزاوار و جایز است در پیشگاه عقل و وجدان و نیز از آن جمله
 است ابتهاج و خوشحال بودن بمدوامت اعمال نیکو و پسندیده. و از آن جمله
 است صداقت و صداقت صفتی است که نفس همت دارد بر این که با دوست و رفیق
 احسانی نماید چه مالی و چه آبرویی و چه جانی که قدرت دارد و میتواند و انجام
 میدهد. و از آن جمله الفت است الفت صفتی را گویند که شخص توجه نماید از
 روی رغبت و میل و صداقت بسوی تدبیر معاش دوست و رفیق و خویش و بیگانه و
 از آن جمله است وفاء و آن صفتی است که شخص خود را موظف نماید از جهت
 معاونت و مساوات و برادری از برای گرفتاران و درماندگان مؤمنین و اگر وعده‌ای
 داد عمل نماید. و از آن جمله است شفقت و آن صفتی است که از روی صداقت
 همت نماید بر دفع مکروهات از دیگران. و از آن جمله است مکافات و آن صفتی
 است که در برابر احسان دیگران احسان نماید بیشتر از آنچه نسبت با و انجام
 داده اند و از آن جمله است شرکت و آن صفتی است که شخص مراعات نماید عدالت
 را در معامله با غیر و از آن جمله است مودت و آن صفتی است که شخص اظهار
 محبت نماید از برای اقران و اهل فضل و دانش با صورت خوش و مهربانی و از آن
 جمله است صلۀ رحم و آن صفتی است که شخص مراعات نماید حقوق اقرباء و

خویشان خویش را از اعمال خوب دنیوی و اخروی و از آن جمله است توکل و آن صفتی است که شخص واگذار نماید کارهای خود را بخدا و نیز از آن جمله است صبر و آن صفتی است که شخص بی تابی و جزع ننماید در گرفتاری و مصائب و نیز از آن جمله است صفت قناعت و آن صفتی است که شخص قناعت نماید بر آنچه کفایت میکند احتیاجات او را نسبت بزندگانی دنیا از روی عدالت و میانه روی و از آن جمله وقار است و آن صفتی است که شخص از روی آرامش قلب در امور رفتار نماید بدون اضطراب .

و از آن جمله است صفت ورع و آن صفتی است که شخص اجتناب نماید از اعمال و افعال زشت و قبیح در نزد شرع و عقل و نیز از آن جمله است حریت و آن صفتی است که شخص اکتفاء نماید بر اکتساب ثروت و سایر حقوق از راه خوب و مشروع بدون خوف و تملق .

باری از همین جهت است که سخاوت از اعمال نیک و پسندیده نزد خداوند است و از صفات برجسته انبیاء و اوصیاء گرامی ایشان میباشد .

این صفات مذکوره جمع نمیشود تمام در غیر حجج الهی ، چون حجج الهی از طرف خداوند برگزیده شده اند که مری باشند عباد الله را و بسوی حقیقت و معرفت ارشادشان نمایند و از شأن خدا دور است که مری اجتماع را مجهز بتمام جهاز خیر و صلاح ننماید .

حجج الهیه باید متصف بصفات کمالیه من جمیع جهات بوده باشند، که اگر دارای آنچه بیان شد و آنچه بیان نشد نباشند باید بحد آنها متصف باشند و ضد آنها از عیوب است و ایشان از عیوب مبرا میباشند چه عیوب روحی و چه جسمانی . پوشیده نماند بر ارباب فضل و دانش که این صفات که بیان گردید صفات مشترک است بین حجج الهیه و اشخاص عادی که امکان دارد بعضی از آنها در اشخاص عادی هم

وجود پیدا نماید .

ولی صفات مختصه ایشان با توفیق خداوند درآینده نزدیک در همین کتاب بیان خواهد گردید .

یکی از مطالبیکه باید باخواست پروردگار در این کتاب شریف قلمی گردد. نحوه حکومت نمایندگان الهی است در این جهان طبیعت . که باید مأموریت خود را تا آمدن حضرت بقیه الله توسط اسباب عادی انجام دهند و مأمور بظاهر میباشند . چه درین زمان که زمان غیبت است و چه هنگامیکه ائمه هدی مہدین در میان اجتماع بوده اند باین معناکه اگر کسی مرتکب امر خلافی شد میبایست در نزد امام یا نائب او بوسیله بیّنه و اسباب عادی ثابت شود تا در دادگاه شرع حاکم بمقتضای جرم حکم صادر نماید .

روی همین جهت بود که در اغلب زمانها حکومتهای دینی باشکست روبرو میشدند . چون موانع ایشان را نمیگذاشت آنطور که شاید و باید در مقاصد خویش پیش روی نمایند .

اما انشاء الله در زمان ظهور حضرت بقیه الله موانع عادی برداشته میشوند و آن حضرت مأمور بواقع و باطن خواهد بود .

بسمه تعالی - اینک نگاه اجمالی در سبب پیشرفت حکومت اسلامی که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم بنیان گذار آن بوده بنمائیم . با اینکه پیشروی آئین محمد از نظر ظاهر . از چند جهت در آن زمان مشکل بلکه محال مینمود .

نخستین بیکس بودن و فقر آنحضرت دوم شدت تعصب بت پرستی بت پرستان سوم مخالفت رؤسای مقتدر قریش .

پوشیده نیست بر ارباب دانش و سیر تاریخ که هر اصلاحی در جهان بشری

بوجود آمده است پس از فشارهای بیرحمانه توانگران و ارباب قدرت بوده بویژه فشارهای اقتصادی که بر پیکر مستمندان و ضعیفان وارد شده و از راه بیدادگری و زورگوئی بیدادگران عرصه را بر مردم بینوا و مستمند تنگ کرده‌اند بطوریکه بیچارگان در تنگنای زندگانی قرار گرفته‌اند و دادرسی از برای ایشان نبوده است چون امر مسلمی است که هرگاه موضوعی از هر جهت که فرض شود از قبیل جهان‌داری امور اقتصادی و توانگری و سرمایه‌داری و تجارت و کار سیاست و فرمانروائی ظلم و ستم جنایت و بدبختی عمران و خرابی فقر و مرض قهر و غلبه بیماری و تندرستی پیری و جوانی خلاصه آنچه در لباس امکان قرار دارد و مورد عوارض میباشد از هر حیث هنگامی که بحد نهائی خود و بمدارج عالیه رسید بر میگردد و بضد خود تبدیل میشود و راه عوض شدن را در پیش میگیرد و دگرگون میگردد. چون جهان ماده همیشه در عوض شدن و تغییر جزو نوامیس طبیعت است و هیچگاه هیچ امری ثابت و پا بر جانیست و دورنگی در عالم کون و فساد حکفرما است و بقدری این تغییر و عوض شدن شدت دارد که عده‌ای از فلاسفه و حکما را عقیده است که بهیچ چیز نمی‌توان گفت می‌باشد و هست. باید گفت می‌شود هر چه را بنگری بیک اعتبار هست و بیک اعتبار نیست و آنچه را انسان ثابت می‌بیند و می‌داند حقیقتی ندارد و یک اشتباه بصری بیش نیست و شدن نتیجه کشمکش اضداد است و باین سبب جنگ در عالم ضروری است و همیشه کشمکش اجزاء عالم را باهم سازش می‌دهد و اضداد برای یکدیگر لازم می‌باشند اما این اضداد باید در حال تناسب بمانند و تعادل را از دست ندهند.

بازی جهان ماده در بیقراری بسر میبرد از حیث جواهر و بزبان ساده‌تری از حیث ذوات و أعراض تابع جواهرند فلاسفه جهان را تشبیه برودخانه‌ای کرده‌اند که همیشه در سیر و حرکت است و عوض میشود. یکنفر که در کنار رودخانه نشسته

است رود را یکنواخت می بیند در صورتی که آب رودخانه در حال عوض شدن است و آب این لحظه غیر آب لحظه بعدی می باشد منتهی چون ذرات مانند یکدیگرند و توارد امثال می باشند آب رودخانه يك نواخت مشاهده می شود ولی با اندك توجه و دقت تغییر آن معلوم است .

اما عالم طبیعت باین وضوحی نمیباشد اگر نه در واقع تغییر و عوض شدن آن از رودخانه سریع تر انجام میگیرد .

باری زندگی هر شی ای مرگ شی ای دیگر است و نیستی آن هستی این میباشد فیلسوف شرق صدزالمثالین نیز حرکت در جواهر را قائل بوده است که تا اندازه ای میشود گفت روی مبنای حقیقت و واقع است . حکیم بزرگوار عقیده مبارکش از این قرار است که اشیاء همیشه در ذات خویش عوض می شوند . مرتبه ای را رها می کنند و مرتبه ای را فرامیگیرند و این عوض شدن چنانکه گفتیم بطریق توارد امثال و بر وجه اتصال است .

خلاصه گفتار بیقراری در عالم حکفرما است . چگونگی و عوارض و کیفیت از قبیل جنگ و آشتی نشیب و فراز صلح و فساد نظام و بینظمی فقر و توانگری صحت و مرض و تمام تغییرات تابع این ماده بیقرار بوده و می باشند این قافله چنین آمده است و می آید آنچه ثابت و پا برجا است خدا میباشد و اگر بخواهیم این موضوع را تفصیل دهیم از حد و حصر خارج است .

اینك نظری به برنامه احمدی شود که بدانیم آیا پیغمبر گرامی اسلام در چه احوال از زمان قدمردانگی را علم نمود و پرچم یکتاپرستی را بر فراز جهان بشر در اهتزاز در آورد و شرك و گمراهی را تبدیل بیکتاپرستی نمود و دنیای تاریك بشر را توسط خورشید درخشان علم و توحید و حقیقت روشن کرد و کاخ ظلم و ستم و بیدادگری را بانیروی بیمانند خدائی درهم کوبید و ویران نمود و در جای آن بنای کاخ حقیقت و داد

را استوار کرد و خارستان کفر و بت پرستی و نفاق و عداوت و اختلاف و جاه طلبی و خون ریزی و شقاوت و خودخواهی و هوا پرستی را آتش زد و خاکستر آنرا بیاد داد و تبدیل به گلزار حقیقت و انسانیت و عدالت و مساوات و وحدت و برادری و انصاف و جوان مردی و فداکاری و از خود گذشتگی در راه صلح و آرامش و امنیت و صفا نمود .

آری در آن زمان شرر بار فتنه بار که نه بوئی از عاطفه بمشام میرسید و نه رنگی از انصاف و رحم و عطوفت بر چهرهٔ زمان و مکان میدرخشید . اجتماعی بود پر از فساد اخلاق و زورگوئی و بیدادگری و فاصلهٔ طبقاتی و شراب خواری و می‌گساری و ربا خواری و سرقت و خون ریزی که بجز شمشیر و سنان و نیزه و آدم‌کشی شرافت و فخری در میان نبود و معبودی بجز بت و پسر پرستش نمیشد . آری چنان زمانی که هیچ قید و شرطی از جهت طغیان و تجاوز در میان نبود و تا سرحد امکان از پی بی‌بند و باری میرفتند و قدم بر جادهٔ غرور و خودخواهی می‌نهادند و بر مرکب غرائز حیوانی سوار بودند و با افسار گسیختگی در میدان شهوت پرستی تاخت و تاز داشتند .

بیداد در زمانی است که جهل و نادانی حکمفرما باشد و شهوت پرستی آزاده و قدرت و توانائی دست اشخاصیکه از دین و جوانمردی خبری نداشته باشند .
زمانی است خطرناک و اُسفناک و آتشبار و فتنه انگیز .

باری محمد ﷺ آن یگانه شخصیت بی‌نظیر و سفیر بیمانند الهی و رهبر خردمند فرزانهٔ یکتا پرستی و آزادی و برهم‌زن اساس سیه بختی و بیدادگری در چنان زمانی که بیان شد پرچم پیروزی در کف پیروزمندان خود گرفت و قدم در میدان نبرد مخالفت با سیه روزی بشر گذاشت و اعلان خطر بر علیه حکومت ستمگران و جفاپیشگان نمود و بر هبران تجاوز و بیدادگری فهماند که باید این رژیم خودسرانه

و خودخواهانه تعدیل و منطبق با برنامه و آئین عادلانه شود.

باید با دیده تحقیق و تفکر ملاحظه گردد که چه نیروئی باعث شد که چنان انقلابی در چنان محیطی بوجود آمد و آن رژیم سیه بختی و بیچارگی را از میان برچید و نابود کرد.

آیا چه قدرتی يك فرد بیکس و تهی دست از حیث قدرت مالی و در حال بیچارگی و تنگدستی را از حیث ثروت ظاهری بر جهان بیدادگری مسلط نمود فردی که نه چهره پدر را دیده و نه از بهار رخسار مادر بدرستی گلی چیده و بهره‌ای برده نه خویش و فامیل دلسوزی داشته و نه برادر و خواهری از برای وی بوده بجز يك عموی پیر فقیر عائله‌مندی که پریشانی خودش او را کفایت میکرد و نمی توانست از برادر زاده خویش آنطور که شاید حمایت نماید.

باری چه نیروئی چنان قدرت بی نظیری را باو بخشید که در مدت کوتاهی امپراطوریهای عظیم را درهم شکست و مطیع و منقاد نمود. باری آئین قرآن قدرت‌هایی را درهم شکست که از هر حیث و هر جهت بی‌مثل و مانند بودند. چه از حیث ثروت و سرمایه داری چه از حیث جمعیت و افراد و لشکر داری و چه از حیث سیاست و تمدن و نیز از جهت وسائل جنگی.

خلاصه از هر حیث که حساب میشد طرف نسبت با وضع ظاهری اسلام نبود آن هم در آن شرایطی که پیغمبر گرامی اسلام قرارداد داشت که از تمام وسائل پیشرفت علی‌الظاهر بی‌بهره و نصیب بود. که اگر کسی دیگر در آن وضعی که پیغمبر اسلام بود می‌بود از اصلاح زندگی شخصی خویش عاجز بود تا چه برسد باینکه بخواهد آن مردم شقاوت شعار را تحت فرمان آئین خویش قرار دهد و با افکار و عقاید مذهبی که در خون و گوشت و پوست آن مردم متعصب خشن جای کرده اند مبارزه نماید. آن هم در آن محیطی که از تمام وسائل پیشرفت بی‌بهره و نصیب بود با آن

تنهائی و بی‌باری طاقت فرسا . ایکاش بهمان بی‌کسی و بی‌باری آنحضرت را واگذار
مینمودند و با آن همه عداوت‌های سرسخت از آن دشمنان غدار روپرو نمیشد .
آنهم چه دشمنان بیرحم سنگین دل از قبیل ابوجهل و ابوسفیان و عقبه و شیبه و
ابولهب عموی پیغمبر گرامی اسلام بویژه هنده زن ابوسفیان و نیز زن ابولهب که
منشاء و مظهر کینه با محمد ﷺ بودند و هر لحظه و هر آن آتش غضب مردان
خود را دامن میزدند و ایشان را بر علیه رسول گرامی تحریک و تشجیع میکردند
باری دشمنانی در برابر پیغمبر گرامی اظهار عداوت و دشمنی میکردند که
نه بوئی از انصاف در دل ایشان بود و نه بهره‌ای از دانش و انسانیت داشتند و قلوب
ایشان از عاطفه و صفات حمیده بطور کلی خالی بود .

و بلائی بدتر از برای شخص از دشمن جاهل و بی‌ایمان و عقیده نیست .
معاشرت شخص نادان خود دردیست بی‌درمان تا چه برسد بدشمنی او و تعدد بر
اذیت و آزار شخص . آنهم شخصی که در برابر اینگونه اذیت‌ها بدون دفاع است و
پناه‌گاهی بجز خدا ندارد و چاره‌ای ندارد جز اینکه صبر نماید و هرگونه رنج و
اذیت را تحمل نماید .

باری رسول گرامی اسلام با تمام آن رنجها دست بگریبان بود . حقیقتاً اگر
شخص منصف در زندگانی پیغمبر دقت نماید میفهمد که آنحضرت در چه شرائطی
قرار داشته و چه وضع خسته کننده و هلاک‌کننده‌ای داشته است که اشخاص عادی
نمی‌توانسته‌اند در برابر آن همه مصائب استقامت نمایند .

باز تا هنگامی که أبو طالب عموی آنحضرت در قید حیات بود کفار قریش
حیا میکردند و کمتر با آنحضرت اذیت مینمودند چون حضرت ابوطالب رئیس قبیله
بنی‌هاشم بود و محمد در تحت حمایت آن قبیله قرار داشت . اما همینکه حضرت
ابو طالب عمرش پایان گرفت و ابولهب رئیس قبیله بنی‌هاشم گشت . از برای مشرکین

دشمنان رسول خدا فرصت مناسبی بدست آمد که بر دشمنی و کینه خودشان نسبت بمحمد و آئین او گسترش دهند.

لذا کفار قریش آمدند نزد ابو لهب که از محمد دعوت نماید و با وی گفتگو نمایند مگر دست از دعوت خود بردارد و چنانچه از منظور خویش منصرف نشود او را از حمایت قبیله‌ای طرد نماید تا بدین وسیله بمنظور خویش برسند یعنی محمد ﷺ را بقتل برسانند چون در میان اعراب رسم و سنت بود که اگر کسی از حمایت قبیله‌ای طرد میگشت دیگر از برای او ارزش قائل نبودند و اگر کسی او را میگشت سنت حمایت قبیله‌ای درباره وی جاری نمیکشت یعنی از وی دفاع نمیکردند و خون شخص مطرود هدر بود و کسی مطالبه نمیکرد.

ابو لهب که با مشرکین هم عقیده و هم پیمان بود از محمد (ص) برادر زاده خود دعوت کرد، و از طرف دیگر مشرکین که از این دعوت خبردار بودند بمنزل ابولهب آمدند و درباره خودداری کردن محمد از دین جدید خویش بسیار گفتگو نمودند. و در ضمن از محمد (ص) سؤالاتی نمودند که بدان وسیله ابوجهل را تحریک نمایند بر طرد محمد از حمایت قبیله که من جمله از آن سؤالات این بود که آیا اقرباء و اجداد تو که اقرباء و اجداد ابو لهب بودند که باحالت بت پرستی از دنیا گذشته اند طبق آئین و دین تو در جهنم میباشند یا در بهشت؟ محمد که از منظور مشرکین اطلاع دارد سخنی در جواب ایشان نمیگوید جز این که آیه‌ای از قرآن خواند.

ماکان للنبي والذین آمنوا ان یتغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قریبی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم . منظور کفار این بود که محمد (ص) بگوید ایشان که باحال بت پرستی از دنیا گذشته اند در جهنم هستند تا بر کین ابو لهب بیفزایند. و طرد محمد از سنت حمایت قبیله در نظر ابو لهب مسلم شود ولی رسول گرامی اسلام بنخواندن آیه قرآن هم در جهنم بودن ایشان را بیان نمود و هم

تصریح نکرد .

باری مشرکین سعایت کردند تا ابولهب محمد را از حمایت قبیله‌ای طرد کرد
طرد محمد از حمایت قبیله برای مشرکین اهمیت بسزائی داشت بعلمت اینکه
اذیت یا توهین یا قتل یکنفر از افراد قبیله . در حکم اذیت و توهین و قتل تمام
افراد قبیله بشمار میرفت . لذا از این جهت مشرکین نمیتوانستند محمد را بقتل
برسانند .

اما هنگامی که ابو لهب محمد برادر زاده خود را طرد کرد دیگر مانعی از
برای قتل محمد در سر راه مشرکین نماند و لذا تشکیل جلسه دادند تا در باره قتل آن
حضرت تصمیم بگیرند .

نظر ما از بیان این موضوع تاریخی این بود که پیغمبر گرامی اسلام تا این
حد بی‌کس و بی‌یاور بود و علاوه بر بی‌کسی فاقد تمام وسائل پیشرفت از هر جهت
بود . آنهم در چنان محیط که تعصب و جهل و شرك و بت پرستی چنان شدت داشت
که از حد احصاء خارج بود . یکنفر بی‌کس و بی‌معین از نظر ظاهر چنانکه اشاره
نمودیم . با تمام عقاید و افکار مذهبی و ملیت و سنن دیرین آن مردم آشد کفراً
و نفاقاً علناً مخالفت و مبارزه نماید . بدون اینکه ترزلی یا خوف و ترسی در وجود
وی باشد و کوچکترین پشیمانی و یا ندامت از خود نشان دهد چه نیروئی باید
مددکار او بوده باشد و باعث شود که بر علیه تمام شئون و عقاید آن مردم قیام نماید
و همه آداب و رسوم و ملیت و آئین ایشان را بمسخره گیرد و زیر پا قرار دهد . و
قدرت نداشته باشند که کوچکترین اعتراضی در برابر او نمایند و مخالفتی را از
خود نشان دهند و در پیش دیده ایشان خدایان ایشان را از طاق حرم فرو ریزد و
بشکند و از حرم بیرون افکند و از فراز کعبه بانگ الله اکبر بسپهر برین رسد
آن همه عرب متعصب بدیده خویش بنگرند و بگوش بشنوند و جرئت مخالفت نداشته

باشند و علاوه بر اینکه اعتراضی ننمایند پس از مدت کوتاهی دست اطاعت بردیده
نهند و از روی ایمان و اخلاص واقعی اغلب ایشان فرمانبردار و امر پذیر گردند و
از بذل جان و مال دریغ نداشته باشند و در برابر آئین قرآن مطیع و منقاد شوند
و در برابر آن تسلیم گردند بطوریکه بهر مشکلی تن در دهند که اگر فرمانی رسد
که در آتش بسوزند روا دارند و در دریا غرق شوند بیجان پذیرند، آیا چه دیدند
که از روی رغبت و رضایت بدست خویش طوق بندگی در گردن افکندند •

آیا غیر حقیقت دیدند که دست از دین خود کشیدند و بمحمد صلی الله علیه و آله گرویدند.
آری بشر تشنه زلال حقیقت است. محمد و آئین او حقیقت بود پس از
تشخیص آنرا فراموش کردند.

ای خواننده گرامی دقت باید کرد اگر پیرزنی را بند از بندش جدا نمایند که
دست از دینش بردارد امکان پذیر نیست چطور شد که در مدت کوتاهی آن مردم متعصب
از روی ایمان در برابر آئین احمدی سر تسلیم بر زمین نهادند و پذیرفتند آنرا
نخستین کعبه دل را تهی از آله باطل نمودند و سپس اقرار بخدائی خدا کردند. و
یا صدای بلند گفتند (لا اله الا الله).

و آن فاصله طبقاتی تبدیل بوحدت واقعی گردید بطوری که اعراب بآن نخوت
و غرور در برابر معبود حقیقی سر بر روی خاک مذلت گذاشتند ثروتمند و فقیر؛
سیاه و سفید بنده و آزاد زن و مرد پیر و جوان در يك صف قرار گرفتند فرق و فصل
و تمیز را از میان برداشتند برابر و بردار وار همه با حال خضوع و انکسار بوظیفه
بندگی و خدا پرستی قیام نمودند تمام با يك زبان و يك آهنگ نغمه توحید را
بفلك رسانیدند.

بطوری آن فاصله از میان گرفته گردید که گویا همه اعضاء يك پیکر واحد
بودند. آیا میتواند غیر حقیقت آن افکار متباین را چنان وحدت بدهد که هیچگونه

مضایقه‌ای نسبت بیکدیگر نداشته باشند و هرگونه فداکاری را برای هم روا، و از روی حقیقت انجام میدادند.

اگر هیچ دلیل و برهانی از برای حقانیت آئین احمدی نباشد گرویدن همان اعراب آن روز از برای شخص دانشمند منصف کافی است.

بعلمت اینکه اعراب آنروز ساده‌زیر بار اسلام نرفتند. تا قدرت داشتند جستجو نمودند. آنچه توانستند از درخواست معجزه کوتاهی نکردند. هر سؤال و پرسشی که بذهن و خواطرشان رسید از مطالب غیرعادی پرسش نمودند و درخواست کردند. دیدند جز حقیقت و واقعیت چیز دیگری نیست این بود که پذیرفتند و قبول کردند.

آری حقیقت در مردمی اثر نمود، که خود بزرگترین اعجاز بشمار میرود. آری چه مردمی، اینک به بعضی از صفات آن مردم اشاره میشود باری چنانچه اشاره گردید فاصله طبقاتی چنان حکم فرما بود. که زبان از بیان آن کوتاهی میکند، و قلم از نگارش عاجز است. یکعده در کمال قدرت مالی و از مزایای زندگانی برخوردار بودند. و بوئی از رحم و شفقت و انسانیت در قلوب ایشان نبود و از هیچ جنایتی دریغ نداشتند رباخواری شیوه و رفتارشان بود قماربازی و شراب خواری کردارشان بود. قتل و غارت و خون‌ریزی امری عادی بشمار میرفت دزدی و راه‌زنی جزو افتخاراتشان قرار داشت زنا و فحشاء و هرزگی از برای ایشان امری ساده محسوب میگشت. و هیچ ننگ از آن نداشتند، غرور و خودخواهی بطوری بود که غیر از افراد قبیله حق نداشت در میان قبیله زندگی نماید. فقرا حق نداشتند در مجالس ایشان شرکت نمایند و ارزش اجتماعی نداشتند و فقارت بزرگترین نقص و عیب در عقیده ایشان بشمار میرفت از دختر بد داشتند. اگر عربی در مسافرت بود و بمنزل خویش مراجعت میکرد و باو خبر میرسید زنش دختر زائیده است رنگ او تغییر

میکرد و سیاه میشد چنانچه قرآن باین موضوع خبر میدهد و اذا بشر احدکم بالانثی ظل وجهه مسوداً وهو کظیم (۱) نوزادان دختر را زنده در گور دفن میکردند .

چنانچه خلیفه دوم در زمان جاهلیت که هنوز اسلام نیاورده بود دختر یازده ساله خویش را زیر خاک پنهان کرد و اثری از رحم و عاطفه از خویش نشان نداد . خلیفه دوم ذاتاً شخص خشنی بود و ابهت عجیبی داشت که از اشخاص عادی درین جهت برتری میجست ، چنانچه حضرت امیر المؤمنین در باره اش همی فرماید هنگامیکه خلیفه نخستین او را از جهت جانشینی تعیین نمود .

فیصرها فی حوزة خشناء یغلظ کلامها و یخشن مسها و یكثر العشار فیها والاعتذار منها فصاحبها کواکب الصعبة أن اشق لها خرم و ان أسلس لها تقحم ترجمه . بطور خلاصه حضرت میفرماید ایبیکر خلافت را وصیت نمود از برای عمر و قرارداد آنرا در ذاتی خشن که غلیظ بود گفتارش نمیشد دست زد آنرا و بسیار در گفتارش اشتباه میکرد و پس از بروز اشتباهش ادب را رعایت میکرد و عذرخواهی می نمود و اقرار میکرد بنادرستی آن . باری بقدری خشن بود که مانند شتر سرکش که اگر مهار آن را میکشید بینی های آن پاره میگشت و اگر مهارش را مست ورها نماید آنکس که سوار آن است که بیان از صاحبش باشد بزمین افتد . از گفتار خویش باز نمائیم این نمونه ای بود از رفتار عرب آن روز .

ابداً رفتارشان رفتار انسان نبود و از هر صفت زشتی خودداری نمی کردند در هنگام حج زن و مرد لخت و عریان دور خانه کعبه میچرخیدند و رقص میکردند و نفیر میکشیدند . مردمی که این طرز عبادتشان بود سایر رفتارشان معلوم است که چسان بوده .

امروز که دوره درخشان علم و دانش است و هزار و چهار صد سال است تعالیم

عالیه اسلامی برنامه دینی و دستور زنده گانشان بوده و میباشد و رفت و آمد بادیای متمدن پیدا کرده اند اگر کسی از نزدیک بطرز رفتار و حرکاتشان نظر نماید میداند که هنوز بعضی از اعمالشان اعمال درستی نیست تاچه برسد بر رفتار آنروز اعراب باری رفتار عرب آنروز بویژه طبقه اشراف و ثروتمند بقدری وحشیانه و بیرحمانه بود که زندگی بر مردم فقیر و مستمند تنگ گشته بود و چاره جز صبر و شکیبائی نداشتند. مردم فقیر و مستمند در نظر ثروتمندان ارزش اجتماعی نداشتند و هیچگونه حق حیاتی از برای ایشان متصور نبود.

بطوری ثروت در پیشگاه عرب آن روز اهمیت داشت که حتی پیغمبر گرامی بعد از مرگ عمویش ابوطالب و نیز همسرش خدیجه چند روزی بشهر طائف که جنبه بیلافی دارد مسافرت نمود که شاید داغ عزیزانش را فراموش نماید و در ضمن دعوتش در اهل آنجا اثر نماید.

هنگامیکه وارد طائف شد رفت بمنزل عبد یا لیل که گویا از اهل مکه و از قریش بوده و در ضمن رئیس مردم طائف بود عبد یا لیل از محمد سؤال کرد اهل کجا میباشی محمد در جواب فرمود اهل مکه هستم ، عبد یا لیل گفت از چه طائفه هستی محمد فرمود از قریش هستم عبد یا لیل گفت از چه قبیله ای محمد فرمود از بنی هاشم میباشم عبد یا لیل پدرت کیست محمد فرمود پدرم از فرزندان عبدالمطلب بوده عبد یا لیل اسمت چیست محمد اسمم محمد است .

عبد یا لیل مگر تو آن کسی هستی که ادعای پیغمبری کرده ای محمد فرمود بلی من از طرف خداوند به رسالت برگزیده شده ام عبد یا لیل با خنده ای که از روی تمسخر بود گفت هیچکس در قریش نبود که خداوند تو شخص فقیر و درویش را انتخاب از برای رسالت کرد .

منظور از بیان این موضوع این بود که حتی اعراب آن روز پیغمبری را در ضمن

پول و ثروت قائل بودند و شخص فقیر و بی پول از نظر خداوند هم ارزش وجودی نداشت در عقیده اعراب .

و این عقیده منشاء اش از عقاید یهودیها میباشد که الساعه بر همین عقیده میباشند و در نظر یهود مؤمن کسی میباشد که بتواند پول و ثروت فراهم نماید بهر طور که ثروت پیدا شد مانعی ندارد چه از راه مشروع و چه نامشروع . روی همین اصل مذهبی است که یهودی برای بدست آوردن ثروت از هیچ جنایتی پروا ندارد . چنانچه أعمالشان الساعه در دنیای متمدن شهادت بهمین معنا میدهد از راه جنگ و آدمکشی مانعی ندارد از راه فروش داروهای بی مصرف و قلابی مانعی ندارد از راه فروش اغذیه قلابی و سمی مانعی ندارد . از راه دامن زدن آتش جنگ برای فروش اسلحه و ماشین آلات مانعی ندارد . از راه ایجاد مرض در میان نوع بشر و حیوانات و نیز مزارع دیگران و در ضمن فروش دارو و محصولات خود را بهر طور که اقتضاء نمود از برای یهود مانعی ندارد . خلاصه بهر طریق که ثروت بکف آرند خویش را مسئول نمیدانند و از محاسن خویش پندارند و این جنایات را جزو افتخارات مذهبی و دینی بحساب آرند .

باری پرسش درهم و دینار از نظر عرب آن روز از عقیده یهود کمتر نبود و چنان اشخاص فقیر در نظر ایشان بی ارزش و مقدار بود که از حد خارج و بحساب نمیآمد . فقراء از نظر اعراب آن روز از بردگان هم کم ارزش تر بودند بجهت این که بردهگان اقتسابشان سرمایه داران بود و امکان داشت از این جهت مورد توجه بیشتر باشند .

پوشیده نماند بیشتر اجتماع را در هر زمان مردمان بینوا و پریشان تشکیل میدهند ، بویژه آن زمان در عربستان چون معلوم است آن صحرای پرریگ و باد که هیچگونه منشاء بدست آوردن ثروت در دست نیست مخصوصاً آن روزگار

که نه کارخانه و نه تولید کار و درآمد زراعی بود مگر آن اشخاصیکه قدرت داشتند در مدت سال یکی دو مرتبه مسافرت میکردند چه بطرف شامات و چه سایر ممالک آن هم اشخاص معدودی از عهده این کار بر میآمدند و بیشتر اشخاص بمزدوری و رنج و بدبختی زندگی میکردند.

باری مسلم است فقراء تاچه اندازه رنج میبردند. چون از نظر خوی انسانیت فقیر و ثروتمند ندارد آزردگی خاطر برای هر فردی از افراد بشر هست، بویژه هنگامیکه فقراء بچشم خویش مشاهده میکردند طبقه اشراف و ثروتمند از تمام مزایای زندگانی برخوردار میباشند و برای ایشان جز حسرت و محرومیت چیز دیگری نیست کودکان خود را مشاهده میکردند چهره هازرد و پریده غذا و لباسی ندارند و از طرفی هم هیچ پناهگاهی از برای ایشان نیست کسی گوش بگفتارشان نمیدهد درهای سعادت تمام بروی ایشان بسته است و نسیم فتح و رستگاری از هیچ طرفی نمیوزد حس حقارت و بیچارگی در ایشان بوجود آمده راه بجائی نمیبرند دستشان از همه جا کوتاهست در محدوده جریره العرب گرفتار شده اند. گاه گاهی در اطراف اغنیاء دورا دور می نشستند مگر رحمی بدلشان افتد توجهی بایشان نمایند. اما هیئات که شخص غرق در ناز و نعمت و مدهوش از پول و شراب از خواب غفلت بیدار شود و بفکر ستمدیدگان باشد. آنچه شخص را از خودخواهی و غرور بیرون میآورد خدا پرستی و عقیده بجهان دیگر است. نه بت پرستی و شراب خواری و قمار بازی و سایر فحشاء و منکرات.

مسلم است شخص گرفتار همیشه منتظر است دری از نجات بروی وی باز شود شاید از رنج و بدبختی رهائی یابد.

این بود که فقراء جزیره العرب منتظر نسیم پیروزی بودند و دیده برآه انتظار داشتند که شاید طبیب دردمندان برسد و بدردهای ایشان شفائی بخشد و خورشید خوشبختی از مشرق سعادت سرزند و چهره بر چهره ستمدیدگان اندازد و رنج شب دیجور را از میان بردارد و پرچم موکب شاه دادگستر از دور نمایان گردد و پادشاه

دادگستری بر سریر داد تکیه زن شود و دست جفاگستران را کوتاه و سینه‌های پر از رنج را تهی از رنج سازد .

آری هر گرفتاری همیشه چشم براه می‌باشد که شاید فریادرسی از برای او برسد و گرفتاریش را بر طرف سازد و هر مظلومی بامید دفع ظلم انتظار میکشد که شاید منتقم و مصلحی آید و ستمش پایان یابد و یا دست غیبی از آستین بدر آید و بر سینه نامحرم خورد .

روی قاعده فطرت هر زمانی که بشر در چنگ ستم گرفتار شده . منتظر فرج بوده است که مسیحا نفسی برسد و دل‌های مرده را زنده نماید و خواه و ناخواه در عقب هر شب تاری روز روشنی وجود دارد و در عقب هر بیدادی دادی فرا رسد و هر یسری پس از عسر است نیک و بد دوام ندارد و از طرفی هم چنانچه پیش از این اشاره کردیم هر چه بانتهای سیر خویش رسید بصد خود بر میگردد .

خلاصه گفتار تمام عوامل دست بدست یکدیگر دادند تا اینکه خورشید جمال حقیقت پهلوئی ابر باطل را درید و چهره تابناک خویش را ظاهر ساخت .

یعنی یگانه رهبر عالیقدر جهان و یکتا سفیر الهی و آفتاب سپهر خاتمیت پرچم توحید و عدالت را بر افراشت و مردم جهان را بعدل و حقیقت دعوت نمود . هنگامیکه مردم بویژه فقرا دیدند . این یگانه مرد الهی . برنامه و سنت او مساوات و برادری و برابری و عدالت است فرق و تمیز را از میان برداشته رباخواری و شراب نوشی و می‌گساری را بدیده غضب مینگرد و اکیداً ممنوع مینماید عیاشی و نحوه زندگانی را قانونش تعدیل میکند و از حد بیرون روا نمیدارد . روش و سنت او با فساد و ظلم و ستم مخالفت و مابینت دارد و ستم‌دیدگان را در آغوش محبت می‌پروراند . و چهره خود و برنامه اش بر رخساره دردمندان خندان است و دیده بیداد و جنایت در برابر آئین او گریبان است آئین مقتدر بی نظیرش ضعیفان را در

دامان نوازش می‌پروراند . دادگاهش از برای فقیر و ثروتمند و بنده و آزاد یکسان است بر رخساره مظلومین و محتاجین بچشم عطوفت و مهربانی نظر دارد و از حد افزون مهربان است . با ستمکار و متجاوز و مشرك از در ستیز و عدوان است طرفداری از مظلوم و ستمکشیده روش و شعار او است حقوق ضعیفان و بیچارگان را رعایت و نگرهبانی کار او است . بانخوت و غرور و خود سری سخت غضبناک است بر تریبهای بی جا و بی مورد را مسخره میکند مزیت و جاه طلبی را دور می‌اندازد شخصیت و بزرگی را در سایه تقوی میداند علم و دانش و فضیلت را دوست میدارد دانشمندان را بدیده احترام مینگرد صداقت و امانت را ملاک ایمان و دیانت داند .

با کذب و ریاء و عجب عداوت میورزد . عجم و عرب ترك و فارس سیاه و سفید برده و آزاد شرقی و غربی ثروتمند و فقیر اگر دارای ایمان باشند با هم برادر و برابرند .

هر کس تقوایش بیشتر باشد در نظر او و آئین او گرامیتر است بر تری و شرافت و عزت را در ضمن درستی میداند پول داری و احتکار را شدیداً تعدیل مینماید با بیکاری و بیعاری مخالف است . با فقیر و ضعیف و یتیم مهربان است زیر بار ظلم و ستم نمی‌رود تواضع و ادب را از کمال میداند سر فرازی را در بندگی خدا میداند بزرگی و مقام را در رعایت و کمک بزرگستان پندارد . از نسب پرستی و مباهات به نژاد و عشیره بیزاری جوید تن بخاری و مذات نمیدهد ثروتمند را از برای ثروتش احترام نمیکند در برابر مؤمن خفض جناح می نماید از مریض چه فقیر و چه ثروتمند و چه آزاد و چه بنده و بلکه یهود و نصاری عیادت می کند با فقراء و محتاجین فاصله نمیگیرد خویشتن را با این عظمت از دیگران برتر نمیداند . در خوی انسانیت و جوان مردی شهره روزگار است غذای خویش را بمحتاجین مینخورد در بذل و بخشش بمستمندان دریغ ندارد چشم طمع بدست رنج دیگران

بدون جهت نمیکشاید .

بعهد و وعده وفا میکند امانت را خیانت نمیکند در برابر جماد سجده نمی نماید خدای یکتارا پرستش میکند بهار روی مادران را قدردانی میکند از نعمت روی پدر تشکر می نماید معلم و آموزگار را با چشم عظمت می بیند و در برابر ایشان سپاسگذاری دارد با خویش و بیگانه مهربانی جوید با همسایگان بدیده احسان بنگرد از خویشان خویش دلجوئی و تفقد روای دارد.

شوکت و عظمت را در ضمن اتحاد و عدالت می داند . از حقوق انفرادی و اجتماعی دفاع را واجب می داند پراکندگی و پریشانی و تفرقه را مایه خاری و مذلت می شمارد .

و هزاران از محاسن و محامد دیگر که بیان قاصر و قلم عاجز است از وصف و نگارش آن .

باری هنگامیکه ستمدیدگان و مستمندان خویش را در پناه چنین برنامه قانونی مشاهده کردند که بدست رهبر عالیقدری مانند شخصیت توانا محمد بن عبدالله پایه گذاری شده . یک دفعه خویش را از سیاه چاه ستم و بیدادی بیرون آوردند و زنجیر اسارت و سیه بختی را پاره و در زیر لوای نصر من الله و فتح قریب گرد آمدند و بر علیه حکومت جابرانه جهل و بی ایمانی قیام نموده و چون صف پولادین در برابر بیدادی صف آرائی و از حقیقت و یکتا پرستی طرفداری نمودند و در مدت بسیار اندکی انقلاب عقیده ای بوجود آمد و رژیم بیدادی عوض گردید . آری ستمدیدگان نخستین علت پیشروی آئین آسمانی شدند .

دومین علت پیشروی آئین آسمانی احمدی

توجه عبید و بردگان بود

پیش از ورود در احوال برده‌گان مقدمه ای را عنوان میکنم تا منظور ما رسا تر و روشن تر آید. و در این باره از خداوند یاری جوییم.

علاوه بر اینکه آئین و قانون عهد بن عبدالله شامل تمام خوبیها و مصالح اجتماعی و انفرادی کافه بشر است و نسخه کامل علاج بیماریهای جسمانی و روحی اجتماع بشریست اگر توسط طبیبان خردمند حاذق اجراء گردد. چنانچه در صدر اسلام بدست توانای خودش تا اندازه ای اجراء گردید. و علاوه بر وظائفی که از طرف خداوند داشت. ذاتاً روح عطوفت و مهربانی در وجود مبارکش غلبه داشت و شخص با محبت و کریمی بود بویژه نسبت بفقرا و ضعیفان و ایتام و پیران و مساکین و عبید و اماء و مریضان و ستمدیدگان.

و آنهم علت اساسیش این بود که شخصاً از روز نخست و صباوت و کودکی رنج دیده و محنت کشیده بود و از رنجهای متعددی آگاه و بآنها رسیده بود. از قبیل یتیمی و فقر و پریشانی و بی کسی و نیز رنج کار و مزدوری.

پدرش عبدالله پس از ازدواج با مادرش آمنه بنت وهب که هنوز سه چهار روز بیش از شب عروسی نگذشته بود مسافرت شام از برای تجارت اختیار نمود و در مراجعت از شام مریض شد و در مدینه از دنیا گذشت و چهره زیبای فرزند خود عهد را ندید و فرزندش که او را جدش عبدالمطلب عهد نامگذاری نمود با حالت یتیمی

پای بدنیا نهاد . ندیدن رخسار پدر عقده بزرگی در روحیه كودك ایجاد میکند و روح افسردگی را در وجود كودك از روز نخست ایجاد مینماید . چون تا كودك حس نمود که پدر ندارد متوجه میشود ملجاء و پناه گاه خود را از دست داده . از این جهت همیشه با حالت پژمرده گی و غم و اندوه بسر میبرد .

فرزند خورد سال اگر از نعمت وجود پدر بی بهره و نصیب شود آغوش پر از مهر و محبت مادر از برای وی تسکین دهنده میباشد و بهار خرم روی مادر نونهال وجود فرزند را زنده و شاداب نگهداری میکند و كودك خورد سال زیادرنج نمیبرد و نسیم بهار مادری گل رخسار كودك را شکفته و خندان تا اندازه ای نوازش می دهد گرد و غبار آن را میزداید و طراوت و تازه گی بآن میبخشد .

اما محمد از نعمت بهار روی مادری در سنین خورد سالی که كودکان احتیاج زیادی بآن دارند بی نصیب و بهره گشت . مادرش آمنه در سن پنج سالگی با شش سالگی محمد چشم از جهان پوشید و يك دفعه پر و بال محمد فرو ریخت و گل رخسارش زرد گشت و نونهال وجودش خزان گردید و دنیا در دیدگان او تیره و تار شد و چون مرغ بی بال و پری خود را در برابر يك دنیا غم و اندوه مشاهده نمود و بطور کلی کاخ امیدش درهم کوبیده گشت و سپاه غم و افسردگی بر سراسر وجودش شبیخون زد و دفتر خاطرش را اوراق و پریشان نمود . آری محمد ناگهان خود را را در بیابان تنهایی تهی از بهار روی مادر دید .

داستان مرگ مادر جوانش آمنه بنت وهب از این قرار بوده .

آمنه پس از مرگ شوهر جوانش عبدالله فرزند برومند عبدالمطلب بسیار غمگین گشت . تصمیم گرفت سفری نماید بسوی مدینه که خویشان وی در آنجا بودند و در ضمن از قبر شوهرش عبدالله دیدنی نماید . آمنه از جهت سفر بسوی مدینه آمد نزد عبدالمطلب تا کسب اجازه نماید که خود با فرزندش محمد

بدانست رهسپار شود . عبدالمطلب آمنه را اجازه مسافرت داد .

آمنه پس از کسب اجازه با کودك خویش محمد و ام ایمن که کنیز او بود بطرف مدینه رهسپار گردید . چند روز در بین راه بودند بطور تحقیق معلوم نیست آمنه با محمد و ام ایمن مدت یکماه در مدینه توقف نمودند . پس از دیدن خویشاوندان خویش و زیارت قبر شوهرش عبدالله بطرف مکه مراجعت نمودند . هنوز از مدینه فاصله‌ای نگرفته بودند . آمنه در دهی بنام ابوا مریش گردید و بزودی حالتش وخیم شد بطوری که صحت زن جوان مشکل گردید . ام ایمن از گیاه بیابانی که هنوز در دهات معمول است میجوشانید که استفاده داروئی نماید و با آمنه میداد . اما آمنه در روزهای اخیر کاسه دوا را پس میزد و رد میکرد . از همه چیز برای آمنه بهتر فرزند خورد سال خود محمد بود که دست کوچک او را در دست میگرفت و صورت او را میبوسید و نگاه حسرت آمیز بر خسار وی میکرد در آن ده زنی بود که کاهنه بود ام ایمن آتن را آورد که شاید عیلاجی بنخاطرش رسد . هنگامیکه زن کاهنه چشمش بر خسار آمنه افتاد حالت وی را پریشان دید گفت شوهر این زن کیست او را حاضر کنید گفتند شوهر ندارد و شوهر این زن از دنیا رفته است . گفت شوهر این که بوده و نامش چیست گفتند شوهرش یکی از فرزندان عبدالمطلب بنام عبدالله بوده . زن کاهنه بمحمد نگاهی نمود و گفت این فرزند عبدالله است ام ایمن در جواب گفت آری . زن کاهنه دیگر حرف نمیزند .

محمد را در آغوش میگیرد نخست خنده‌ای مینماید و سپس شروع بگریه میکند آیا بشر از روزگار و آینده خویش خبر دارد ابدأ . می تواند از سر نوشت و تقدیر خویش بداند نه و نباید بداند و خبردار باشد و مصلحت در حجابی است که بر روی سر نوشت و آینده‌وی کشیده شده است و از دیده او پنهان است می دانید آن زن که بود .

آن زن دختری ثروتمند و دانشمند بود از اهل مکه و بسیار زیبا بود آن روزی که عبدالمطلب فرزند خود عبدالله را از برای قربانی برد تا بنذر خود وفا کند آن دختر که نامش فاطمه خنعمیه بود چشمش بعبدالله افتاد دیدن و تماشای قربانگاه تبدیل بدیدار عشق و دلباختگی گردید. عبدالله از قربانی شدن نجات پیدا کرد. اما آن دختر هدف تیر عشق گردید. باری پس از رسیدن خبر که عبدالله در مراجعت از شام بمکه از دنیا گذشته است فاطمه دختر ك گرفتار عشق ثروت خویش را واگذار بمستمندان نمود و آمد و باین کوه پناه برد. آه از عشق که بروز بشر چنین می کند. باری آن زن فاطمه خنعمیه اسیر عشق بود:

بگذریم آمنه از دنیاگذشت محمد خورد سال در این ده مادر خود را از دست داد روی سینه مادر سر نهاد و می گفت مادرم چرا با من سخن نمیگویی • مادر تو بهار آرزوی من بودی و تمام غم های من با دیدن روی تو از خاطر مسترده میشد با من حرف بزنی ولی آمنه گذشته بود و بار پاسخی نمی داد.

خویشاوندان آمنه او را دفن نمودند و از دیده محمد و روزگار پنهان گردید. محمد مادر خود را در سن کودکی از دست داد و بطور کلی بهار آرزویش خزان گشت و دیگر امیدی از مادر هم نداشت.

باری محمد رنج یتیمی و بی مادری را خود دیده بود و از رنج آن آگاه بود و می دانست هجران روی پدر و مادر یعنی چه. محمد از تمام رنجها آگاه بود.

محمد در سن کودکی باین فقر و بدبختی کار میکرد. چون عمویش ابوطالب که سرپرست وی بود مرد عائله مند فقیری بود که نمی توانست بطور کفایت عهده دار مخارج برادر زاده خویش باشد و از طرفی هم خود محمد روحیه ای داشت که تا می توانست نمیخواست خود را تحمیل به دیگران نماید.

محمد رنج فقر را هم دیده بود و از درد فقرات آگاه بود و می دانست چه اثری

در روح كودك و جوان میگذارد .

آری محمد از تمام بدبختیها و رنجهای روزگار آگاه بود و از مزایای زندگانی بی نصیب و بهره بود . برادر و خواهری هم نداشت که از رنج او تخفیف دهد . از طرف دیگر مردم هم باین گونه افراد . بیشتر بی التفات میشوند . بنای مردم جهان غالباً بر این پایه و اساس است .

هنگامیکه كودك و یا شخص جوان نرسی خود را مواجه با این گونه رنجها دید حس حقارت در روحیه او بوجود می آید و خویش را در برابر سایر مردم كوچك می پندارد . و این جهت درد بزرگی از برای اشخاص میباشد و ضربه ای است بر پیکر كودك و جوان که جبران آن مشکل است .

محمد چون خود ستم کشیده بود . از حال ستم کشیدگان آگاه بود و بایشان عطوفت و مهربانی میکرد . چون تا شخص خودش رنجی را مشاهده نماید نمیتواند حقیقت آنرا بفهمد و بداند چه اثری دارد . آری درد کشیده میداند درد چیست دیگران ناله ای از دور میشوند . اما خبری از دور ندارند .

روی همین جهت بود که هر گاه محمد یتیمی را یا شخص فقیر بویژه جوانی را فقیر و پریشان میدید مورد توجه و تفقد و نوازش قرار میداد و آن دوران یتیمی و فقرات و بدبختی در یادش بود و از نظرش نمیرفت . آری آگاه بود .

علت دیگری که به پیشروی آئین محمد و قرآن کمک

مؤثری نمود چنانچه اشاره کردیم توجه بردگان و کنیزان بود

برده گان هیچگاه فکر نمیکردند که روزی فرار رسد و زمانی آید و شریعت و قانونی باشد که با دیده احترام و عطوفت بسایشان بنگرد و دردی از دل ایشان بردارد و آنان را بحساب و شمار دیگران آرد . اما همین که شنیدند پیغمبری آمده

است با این عظوفت و مهربانی و سنت و قانونش میگوید . سیاه و سفید عرب و عجم بنده و آزاد از يك اصل و يك حقیقت هستند مزیت و برتری در ضمن تقوا میباشد ثروت و سلطنت اموریست اعتباری و از نظر آئین او ملغی است . ابناء بشر تمام أعضاء و جوارح يك پیکرند شاه و رعیت از دیده قانون یکسان است . شرافت در ضمن دین و ایمان و دانش و پرهیزکاریست و این صفات امور عرضی میباشند و همه کس شایان آنها هستند و میتوانند فراگیرند . لذا روح امیدواری در پیکر برده گان دمیده گشت و نیز تا این زمان پناه و ملجاءای از برای ایشان نبوده است و الساعه خود را در پناه دینی چون اسلام مشاهده میکنند و حمایت کشی چون محمد رسول گرامی اسلام دارند . این جهت برده گان را برق آسا بسوی دعوت محمد (ص) رسول اکرم اسلام سیر داد .

امکان دارد کسی بگوید چرا آئین اسلام برده گان را بطور کلی آزاد نساخت و حریت مطلق بایشان نبخشید تا بطور همیشه آزاد شوند و طوق بنده گی از گردن آنان برداشته شود و باین سنت خلاف وجدان خاتمه داده شود . اینك در پاسخ چنین اشکالی گفته میشود .

نخستین باید تذکر دهم که آئین اسلام دوش بدوش تکوین و طبیعت قدم بر میدارد و برخلاف طبیعت نیست . و امور تکوینی تدریجاً پدیدار می گردد و پیشروی میکند .

و از طرف دیگر موضوع برده در دنیای صدر اسلام موضوع سرمایه بحساب می آمد و برده گان جزو ثروت اشخاص مقتدر بشمار میرفتند و در قدم نخستین مخالفت با ثروت و هستی اشخاص کار مشکلی بود .

زندگانی و عیاشی توانگران بدوش برده گان دور میزد . زحمات منزل و خرید و فروش بازار و سرپرستی کشت زار و مزارع و سرپرستی اطفال بعهده برده گان

بود و گاهی از جهت فرار نکردن ایشان را در غل و زنجیر می بستند . برده گان اُس
اساس زنده گانی بودند . برده گان کارگرانی بدون مزد بودند اجرت و مزد آنان فقط
منحصر بود به همان غذا و لباس آن هم نه بطور اشباع بلکه سد جوعی بیش نبود .
درین صورت اگر اسلام در بدو خویش بطور وجوب مخالف با برده فروشی
میکشت باشکست روبرو میشد .

این بود که در ضمن وعده های اخروی و سایر افعال که شاید بطور اجمال
اشاره بآنها شود راه را برای آزادی برده گان بطرق زیادی باز کرد و کسی هم مخالفت
نکرد بلکه از جهت رسیدن بثواب های اخروی مردم مسلمان در خرید و فروش
برده گان برای آزادی سبقت می گرفتند و منظور عملی گردید .
باری اگر کسی دنیای پیش از اسلام را راجع به برده گان مطالعه نماید
میداند اسلام در آزادی و عظمت برده گان چقدر اقدام نموده است بقدری برده گان
پیش از اسلام بی ارزش بودند که از حد و حصر خارج بود .

برده گان قبل از اسلام علاوه بر رنج کار و زحمات زندگانی اربابان ، وسیله
تفریح خان ها و اربابان بودند . بویژه در روم و ممالک فرنگ خوانین خائن روم
در روزهای تفریحی در مراکز مخصوص بن خود قرار می گرفتند . این بدبختان تیره روز
را به نبرد و ستیز وادار مینمودند یعنی دو نفر از برده گان را بحکم اجبار متخاصم
یکدیگر قرار می دادند و هر یک از برده گان حربه جنگ از قبیل نیزه و شمشیر
بدست خود می گرفت و بجان آن دیگر می افتاد و پس از مدتی یکنفر از آن دو نفر
حریف خود را از پای درمی آورد آن بدبخت بیچاره بدون گناه در خون خویش
غرقه میکشت و جان می داد و آن نفر دیگر از مجروح و نیم جان قرار می گرفت
و در گوشه ای نفس میزد و باثر زخمهای حریف پس از مدت دیگری از دنیا میکشت
ولی از طرف دیگر آن ارباب و خان بی عاطفه سنگین دل قاه قاه می خندید و

صدای قهقهه خنده و شادی فضای آن میدان را آکنده میکرد.

باری برده‌گان پیش از اسلام از حیوانات پست‌تر بودند و در ردیف کالا قرار داشتند و اربابان بی‌مروت حق هرگونه ستمی را درباره آنان داشتند و نسبت ببرده خود هر عملی را انجام می‌داد می‌توانست و برده حق نداشت بکسی شکایت نماید و اگر هم شکایتی میکرد کسی بحرف او گوش فرا نمی‌داد و میبایست با این وضع رقت بار بمانند تا بمیرند.

مردم جنایت‌کار از جهت عیاشی و کامرانی خود از ناز و نعمت و لباسهای فاخر زیبا و استراحت در خوابگاه‌های نرم این بدبختان را از راه جنگ و خون‌ریزی در قید اسارت می‌کشیدند تا زحمات زندگانی را بدوش آنان بگذارند و خود مشغول عیاشی شوند و از لذائد بهتر کامیاب گردند.

این بود یکی از هزارها بدبختی بردگان پیش از اسلام.

تا اینکه عصر درخشان اسلام فرا رسید. و چهره تابناک حقیقت نمودار گشت آئین احمدی طلوع کرد و چون خورشید فروزان جهان بشر را روشن نمود. اسلام آمد تا به جهانیان بفهماند که تمام بشر از یک اصل و یک حقیقت میباشد و هیچیک مزیت بردیگری ندارد و تمام اعضاء یک پیکرند. اسلام آمد تا بگوید (انتم بنو آدم و آدم من تراب) اسلام آمد تا بگوید ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لاسود علی أحمر و لا لاحمر علی اسود الا بالتقوی هیچکس را بردیگری امتیازی نیست مگر به پرهیزکاری و لوازم آن.

اسلام آمد تا بگوید بیکمشت مردم زورگوی، که این جنایت کاریست که عده ای از افراد بشر را بیگناه تحت قید اسارت بکشید و از وجود ایشان بطور ظالمانه بهره برداری نمائید این کار ظالمانه و وحشیانه است ترك نمائید.

لذا از جهت این عمل وحشیانه تصمیماتی گرفت تا تدریجاً از میان بردارد

نخستین برده‌گان را از صورت کالا به مرتبه انسانی رسانید . لذا حضرت رسول ص در آغاز هجرت بین چند نفر از اشراف اصحاب با برده‌گان عقد برادری بست . بین بلال حبشی با خالد بن رویحه ، و بین زید بن حارثه با عموی خود حمزه و بین خارجه بن زید با ابوبکر و بطوری این پیمان برادری محکم شد که در بین ایشان توارث برقرار گردید . و باین حد اکتفا نکرد مرحله ازدواج را در میان آورد . لذا دختر عمه خود زینب بنت جهم را بهم‌سری زید بن حارثه درآورد . و جای هیچگونه تردیدی نیست که موضوع ازدواج يك امری بسیار حساسی میباشد چون پای نسب و پیوند درکار است . اما هدف رسول گرامی اسلام این بود که بفهماند بسایر مردم که برده‌گان با ایشان فرقی ندارند . و این حس حقارت را از برده‌گان بردارد .

باز باین حد اکتفا نکرد زید بن حارثه را با مارت برگزید با مارتیکه رؤسای عرب را تحت فرمان او قرار داد .

و باین اعمال رسول گرامی پیشرو بهره اعراب خود خواه فهماند که هیچکس مالك کس دیگر نیست مگر خدا که مالك حقیقی است و اساس بردگی را امیال بشر بوجود آورده است و باید از میان برداشته شود .

اسلام با امور مذکوره اکتفا نکرد . طریق دیگری از برای آزاد ساختن برده‌گان قرارداد که بیان از عتق است .

عتق از حیث لغت بمعنای آزاد ساختن و رها کردن است و آن اقسامی دارد . یکی از آن اقسام مباشرت است یعنی شخص مالك بدون قید و شرطی بنده اش را در راه خدا آزاد سازد . لذا رسول گرامی درین قسمت پیشقدم گردید و بردگانی را که تحت اختیار داشت آزاد ساخت . و نیز اصحاب آنحضرت بوی اقتدا کردند و برده‌گان خود را آزاد ساختند . دیگر مکاتبه است یعنی برده با مالك خود قرار

بگذارد کتباً که مبلغی بمالك بدهد و خود را آزاد نماید یعنی بخرد . دیگر تدبیر است و آن از این قرار میباشد که مالك وصیت نماید برده اش بعد از مرگ او آزاد باشد. دیگر کنیز است که از مالك خویش فرزند آورد آزاد میشود . و دیگر سرایت است یعنی اگر برده ای بعضی از او آزاد شود تمام او آزاد میشود . دیگر مالك شدن است یعنی هرگاه کسی پدر و مادر و سایر خویشان نسبی خود را مالك شود تمام آزاد میشوند .

اسلام موارد دیگری از برای آزادی قرار داده است که جای تفصیل آنها نیست از قبیل کفاره گناهان یا قتل نفسی .

اینک اجمالی درباره مکاتبه توضیح میدهم تا دانسته گردد که اگر اسلام در قدم اول بردگی را تحریم میکرد باین آسانی آزاد نمیشدند .

مکاتبه از این قرار میباشد که هرگاه برده ای میلش قرار گرفت آزاد گردد با مالك خود قرار میگذازد که مبلغی را بمالك خود بپردازد مالك او را آزاد نماید . هرگاه برده مبلغ معلوم را آورد. باید مالك بدون چون و چرا برده را آزاد نماید . هرگاه مالك تأخیر نماید در آزادی . حکومت اسلام آزادی او را اجباراً . هرگاه برده ای درخواست کرد آزادی خود را از مالك . مالك باید اجازه دهد برده کار نماید تا اجرت آن کار را بمالك بدهد و آزادی او را . فرق نمیکند این کار از برای شخص مالك باشد یا دیگری . چنانچه برده از برای مالك کار کند اجرت کارش باید در برابر آزادی باشد . چنانچه نتوانست کار نماید یا کسر آورد از نظر اجرت باید مبلغ معلوم از صندوق دولت بمالك داده شود و برده آزاد گردد .

خواننده گرامی انصاف بده . اگر دولت اسلامی نخستین قدم بردگان را آزاد میکرد بطور اجبار باین آسانی آزاد میشدند .

البته چنانچه اشاره کردیم موارد دیگری از جهت آزادی بردگان در قانون

اسلامی هست که فعلا جای بیان نیست.

اگر کسی اشکال نماید که چرا دولت اسلامی پس از غلبه‌اش بر جهان بشر بطور کلی اساس بردگی را تحریم نکرد گفته میشود. تحریم نکردن اسلام بردگی را بطور کلی احتیاطی بود از جهت گروگان جنگی هر کس میخواهد بداند بکتب فقهی اسلامی توجهی نماید.

باری دولت اسلامی صددردنود بردگان را بطور رضایت آزاد ساخت که اروپا بعد از چندین قرن از اسلام تقلید نمود.

وده درصد را هم که باقی گذاشت چنانچه اشاره گردید از جهت احتیاط گروگان جنگی بود تا معامله بمثل عمل شود و باعث عسر و حرج نباشد که شرح آن بطول میانجامد.

جهت دیگر از برای پیشرفت اسلام احترامی بود که اسلام برای زنان قائل گردیده است.

همه میدانند پیش از طلوع خورشید درخشان اسلام در دنیا بویژه اروپا از برای زنان ارزشی نبود و احترامی نداشتند. زنان پیش از اسلام جزو تجملات مردان بشمار میرفتند و شخصیتی و حقوقی را از برای آنان قائل نبودند. حتی تا هزار و دوست سال بعد از اسلام در اروپا بحث میکردند که آیا زن جنس بشر است یا نیست اگر جنس بشر است آیا برده است یا آزاد. تازه اگر او را آزاد میدانستند ارزشی نداشت. چنانچه بعضی از زنان که دارای احترامی بود نه از برای خودش بود. بلکه از جهت صفاتی بود که داشت و اسباب عیاشی و کامرانی مردان بود تا آنگاه که کارخانجات صنعتی بوجود آمد زنان بحکم اجبار وارد کارخانجات شدند. ولی این انقلاب زندگانی را واژگون نمود و پیوند زندگانی عائلی را در اثر کار از هم گسیخت، زنان و کودکان برق آسا از ده وارد شهر شدند و در کارهای صنعتی

شرکت نمودند و این ورود بشهر از ده فرصتی مناسب بود برای بعضی از زنان و مردانیکه عفت را مراعات نمیکردند زیرا ده اجتماع محدود است و بی‌عفتی کار آسانی نیست اما شهر بویژه شهرهای بزرگ که کسی را نمیشناسد. این اعمال زشت آسان‌تر بنظر میرسند و نتیجه بد آن جبران ناپذیر است زیرا هنگامیکه اطفاء شهوت بطور آسان از راه حرام حاصل گردید. دیگر مشکل است بعضی از افراد زیر بار زندگانی بروند در نتیجه بر تعداد زنان بی‌باعت افزوده میشود.

باری بارسنگین کار روی دوش زنان قرار گرفت. و صاحبان کارخانه جات حد اکثر استفاده را با حقوق کم از زنان میکردند. با اینکه دوش بدوش مردان کار میکردند اما از حیث مزد شاید نصف مردان بودند.

دراثر ورود زنان بکارخانه و سایر مشاغل علاقه ایشان نسبت بخانه داری و تربیت فرزندان که وظیفه فطری زنان است گرفته شد، و آن عشق و محبتی که زنان پیش از انقلاب صنعتی بخانه داری و شوهر دوستی و تربیت اولاد داشتند، بعداً برق آسا از میان برچیده گشت.

و حق را هم در این جهت باید بایشان داد. بعلمت اینکه اوقاتشان صرف کار و بدست آوردن معاش بود. و فرصتی از برای خانه داری و تربیت فرزندان نداشتند.

بویژه هنگامیکه جنگ بین‌المللی اول زبانه کشید و ملیونها مرد جوان را بکام خود کشید. و در نتیجه زحمت سنگین کار بدوش زنان نهاده شد و بیش از پیش وارد کار شدند.

و از طرفی هم صاحبان کار و کارخانها نمیتوانستند حد اکثر استفاده اقتصادی را از وجود زنان میکنند. با اینکه مزد زنان را نمیتوانستند تقلیل میدادند. و هیچگونه عاطفه ای نسبت بزنان از خود نشان نمیدادند چون نداشتند.

این وضع رقت بار زنان روز بروز شدت مییافت و کسی ب فکر ایشان نبود تا اینکه ب فکر افتادند از حق خویش دفاع نمایند و ناچاراً وارد میدان مبارزه گردیدند .

نخستین اعتصاب عمومی را اعلان نمودند و درهجامع بزرگ سخنرانیها ایراد کردند . سپس درمراکز تشریحی و قانون گذاری شرکت جستند . و نیز حق رأی دادن را درخواست کردند . خورد خورد حق نمایندگی را مطالبه نمودند . و نیز در امور فرهنگی وارد شدند و چون مردان گواهی نامه های درسی بدست آوردند . و درضمن بکارهای اداری مشغول شدند .

و پس از هزار ها مشکل و زحمات طاقت فرسا صدیک از حقوق و استقلالی را که اسلام هزار و دوویست سال پیش بزنان داده بود بطور جبر زمان بدست آوردند . اینك نگاهی بز ن از نظر قانون اسلام بنمائیم . تا ببینیم اسلام در هزار و چهارصد سال پیش درباره زنان چه نظری را ابراز داشته است آیا اسلام زن را زندانی کرده چنانچه عده ای این عقیده را ابراز میکنند . یا اینکه از سیاه چاه مذلت او را بیرون آورده و بر تخت عظمت نشانده است .

نخستین نگاهی در خلقت زن از نظر آئین اسلام می افکنیم . و سپس اجمالی از حقوق زن را در اسلام گفتگو مینمائیم .

اسلام زن را از جنبه خلقت با مردان یکسان میدانند چنانچه قرآن در این باره میگوید : یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجلاً کثیراً و نساء (۱) ای مردم بترسید از خدای خویش که آفرید شما را از آن يك نفر همسر او را و از آن مرد وزن پراکنده کرد در جهان مردان و زنان فراوان را .

(۱) سوره نساء

هنگامیکه در اصل خلقت مرد و زن یکسان بودند . در احکامی که عارض میشوند بر آن اصل یکسان خواهند بود مگر بعضی از موارد که آنها مصالحتی را در بر دارد .

چنانچه از نظر حقوق اسلام مرد و زن را برابر میداند . قرآن در این باره میگوید: للرجال نصيب مما ترك الوالدان والاقربون وللنساء نصيب مما ترك الوالدان والاقربون . از برای مردان بهره میباشد از آنچه باقی گذاشتند پدر و مادر و خویشان و از برای زنان بهره میباشد از آنچه باقی گذاشتند پدر و مادر و خویشان که بیان از ارث میباشد .

و نیز هر کس از مرد و زن دست رنج او بهره خودش میباشد . چنانچه قرآن درین باره میگوید للرجال نصيب مما اكتسبوا وللنساء نصيب مما اكتسبن .

باری اسلام در تمام امور از نظر حقوق و امور اقتصادی و نظامات زندگانی زن را مستقل قرار داده و در بعضی از مطالب زنان جلو ترند از مردان از قبیل مخارج ایشان که اسلام بدوش مردان یعنی شوهران قرار داده و مردان حق هیچگونه مطالبه کار از زنان ندارند حتی اگر زن امر کرد که باید شوهرش غذای او را آماده نماید از برای مصرف کردن حق دارد . میشود گفت مرد نوکر و خدمت گذار زن است .

اسلام حاکمیت زنی را درباره مالکیت او بطوری محکم قرار داده که هرگونه تصرفی را میتواند در اموال خودش نماید از قبیل خرید و فروش و اجاره و وقف و صلح و سایر تصرفات و هیچ فرقی میان زن با مرد در اینگونه تصرفات نیست .

اسلام نه تنها زن را در امور مالی صاحب اختیار نموده بلکه در قسمت زناشویی که حساسترین نظامات زندگانی است او را صاحب اختیار نموده که بدون

اذن او نمیتوانند اولیاءاش او را شوهر بدهند و شخصاً خودش حق دارد از برای خود همسری انتخاب نماید.

دیگر از افتخارات زنان در آئین اسلام فرا گرفتن دانش است که دوش بدوش مردان بر او فرض شده که در هیچ دینی از ادیان این حق از برای زنان منظور نشده است و خود بزرگترین سبب است از برای ترقی و تعالی زنان .

باری زنان را اسلام در اکثر امور اگر مقدم نداشته است عقب تر نمیباشند . مگر در بعضی از خصائص که تکویناً فرق دارند که فعلاً ما در صدد بیان آنها نیستیم ارفاق اسلام درباره زنان روشن تر از آن میباشد که جای انکار باشد .

هر کس میخواهد تفصیلاً و تحقیقاً عظمت زن را در اسلام بداند بکتاب فقهی اسلام و نیز کتب اخلاقی نظر نماید (بویژه کتب شیعه) .

باری سخن ما در باره تأثیر زنان در پیشرفت اسلام بود . تأثیر زنان نسبت به پیشرفت اسلام از دو جهت بوده است . یکی حسن استقبال خودشان از جهت عظمت و ارفاقی که اسلام برای زنان قائل شد . دیگر تأثیر تبلیغاتشان بر له اسلام . چون زنان تأثیر گفتارشان بی اندازه است و مردان مسحور سخنان ایشان قرار میگیرند . لذا در میدان جنگ مردان بیمناک را انگیزش میدادند بچنگ دشمن و اکثراً بدین سبب پیروزی نصیبشان میگشت .

یکی از زنان تبلیغ کننده بر له اسلام که چهارمین زن مسلمان بود در صدر اسلام از باب نمونه نام میبریم .

غذیه یکی از زنان بادیه نشین بود که اسلام آورده بود و پس از پذیرفتنش دین اسلام را . شروع کرد به تبلیغ کردن مردم را بدین اسلام بطوری گفتارش در روحیه دیگران اثر میگذاشت . که مخالفین را بوحشت انداخت . غذیه زنی بود دلاور و شجاع . چون ذاتاً زنان بادیه نشین دلیر و باشهامت میباشند . آنچه مشرکین

مکه او را تهدید و تحذیر نمودند اثر نکرد و بتبلیغ خود ادامه میداد . تا اینکه مشرکین او را گرفتند و باهل کاروانیکه از مکه خارج میشد سپردند . تا او را در بیابان در اثر تشنگی و گرسنگی بدست هلاکت بسپارند . اهل کاروان طبق دستور مشرکین او را بشتر بستند و سه شبانه روز آب و نانی باوندادند در شب چهارم که گمان برده بودند بهلاکت رسیده است دیدند در کمال نشاط و سلامتی میباشد . علت را از او پرسیدند گفت منکه از شدت تشنگی و گرسنگی بیحال شده بودم . دیدم یکنفر آمد نزد من و جام آبی بمن داد که هرگز چنان آبی نه نوشیده بودم . بمجرد نوشیدن آن آب تمام تشنگی و گرسنگی و خستگی من برطرف گردید و در بهترین حالت از سلامتی قرار گرفتم .

اهل کاروان از دیدن این منظره تمام مسلمان شدند .

باری هنگامیکه زنان دیدند . اسلام بایشان عظمت و شخصیت و استقلال بخشیده است و از آن وضع رقت بار نجاتشان داده از روی رغبت و میل تمام سیل آسا بسوی اسلام گرویدند . و در ضمن باعث تشویق مردان گردیدند ! چنانکه آنفاً اشاره نمودیم .

دیگر از علل پیشرفت آئین اسلام بر دباری شخص رسول گرامی اسلام بود که در برابر آن همه اذیت‌های زیاد استقامت از خود نشان داد . از طرف دیگر هنگامی که مردم میدیدند محمد (ص) در برابر آن رنج و مشقت صبر و تحمل از خود نشان میدهد . پی بحقیقت دعوت او میبردند و با خود اندیشه میکردند اگر از طرف خدا نباشد چه چیز او را وادار باین همه تحمل رنج میکند .

از جهت نمونه بیعضی از اذیت‌های آن سرور اشاره میکنم .

رسول گرامی اسلام بیشتر از نیایش خود را در کعبه انجام میداد . ابوجهل که از دشمنان سر سخت آن حضرت بود از طرفی هم میدانست که در کعبه اداء

فریضه میکند. تصمیم گرفت در پنهانی آن حضرت را بقتل رساند. ابو جهل شکمبه‌ای از شتر را با همان آلودگی بطور سرعت بسر محمد پیچید و فرار نمود زنی که ناظر این جریان بود فوراً این حرکت ابو جهل را بدختر محمد رقیه خبر داد رقیه با سرعت آمد بطرف کعبه اما پدرش بی حال شده بود آن شکمبه را از سر پدر بیرون آورد.

فردای آنروز نیز حضرتش از جهت نیایش بکعبه آمد و مشغول انجام وظیفه عبادی گردید و غرق در نیایش بود بطوریکه از خود بی خبر بود. یکی از دشمنان محمد صلی الله علیه و آله بنام عقبه بطور آهسته قدم در کعبه نهاد و با مشت‌های پی‌درپی بسر و صورت محمد میزد و عقیده‌اش کشتن او بود. اما محمد بنماز خود خاتمه داد و خویش را از چنگ عقبه نجات داد.

روز دیگری یکعه از اراذل و اوباش بتحریرك ابو جهل با خود او محمد را در میان کوچه بطوری زدند که خون از سر و صورت آن حضرت جاری گردید و بی حال در میان کوچه نشست. یکنفر که ناظر این جریان بود بعد از چند دقیقه دید عمومی آنحضرت که هنوز اسلام نیاورده بود از شکار می‌آید آن شخص رفت جلو حمزه را گرفت و با او چنین گفت: شجاعت جوان عرب آن نیست که پرندگان را شکار نماید. حمزه از این بیان در شگفت افتاد. و پرسید مگر چه خبر شده است. آن شخص مزبور گفت چه خبر باید شود از آن مهم‌تر که تو عمومی محمد و جوان شجاع عرب باشی و ابو جهل تحریک نماید عده‌ای را که تابتوانند برادرزاده تو را زجر و اذیت نمایند بطوریکه خون از سر و صورت او جاری شود.

حمزه از شخص مزبور پرسید برادرزاده من در آن حال چه گفت. آن شخص چنین گفت. محمد هیچ نسبت بایشان سخنی نگفت. مگر اینکه سر بسوی آسمان کرد و گفت خدایا تو شاهد باش که این مردم بناحق بمن ستم میکنند.

پس حمزه گفت حال خواهی دانست که جوان عرب شجاعت دیگری هم
غیر از شکار پرندگان دارد و بسوی کعبه روان شد چون میدانست ابو جهل در آنجاست
حمزه بدون اینکه جریان را بازگو نماید نخست با همان کمان که در دست
داشت بسر ابو جهل کوبید و سپس گفت بدانید از امروز من بآئین برادرزاده خود
گرویده‌ام . و اگر کسی باو متعرض گردید با شمشیر سزایش را خواهم داد.

حمزه در حضور عده‌ای کمان خود را از دست انداخت و سپس با گفتن شهادتین
اسلام اختیار نمود .

آری بردباری رسول گرامی اسلام از حد فزون بود و یکی از علل پیشرفت
آئینش گردید .

دیگر از علل پیشرفت اسلام خلق نیکوی رسول گرامی بود .

محمد (ص) همیشه خوش خوی بود . در گفتارش نرم و درشتی از وی دیده
و شنیده نشد و هیچگاه کسی را کوچک نمیشمرد و اُنْدَکْ نَعْمَتِی را تعظیم میکرد و
هیچ نعمتی را مذمت نمینمود . خوردن و آشامیدن را ستایش نمیکرد . از جهت
امور دنیوی بغضب نمیآمد . اما برای خداچنان بغضب میآمد که کسی او را میشناخت
و اکثر خندیدن آنحضرت تبسم بود قهقهه از وی شنیده نگشت . و هر کسی را
بقدر دانش او احترام میکرد و در خور احتیاج هر کس باو کمک می کرد و همیشه
درباره محتاجان سفارش می کرد که باو معرفی نمایند . و کسی را بلغزش سخنش
نمیگرفت از دشمنان خود در حذر بود . اما از ایشان دوری نمیکرد . خوش روئی و
خوشخوئی را از ایشان دریغ نداشت . و هیچگاه از حال مؤمنین غافل نبود که ناگاه
روی بیاطل گرایند و هر کس از وی حاجتی میخواست روا می کرد (در صورت امکان)
کسی را مذمت نمیکرد عیب کسی را بازگوی نمی نمود . مگر بطور نصیحت آنهم
بقسمی که بوی بر نخورد .

چنانچه روزی جوانی بآنحضرت عرض نمود که یا رسول الله بمن اجازه بده
زناکنم . أصحاب از گفته جوان در غضب شدند و خواستند او را کیفر نمایند .
حضرتش مانع گردید . سپس بآن جوان چنین گفت . آیا تو دوست داری کسی
بخواهر و مادر و زن و دختر و عمه و خاله و سایر خویشان تو زنا کند . جوان عرض کرد
نه یا رسول الله . حضرت فرمود همه کس چون تو میباشند .

سپس حضرت دست مبارك را بسینه آن جوان گذاشت و فرمود . اللهم اغفر
ذنبه و طهر قلبه و حض فرجه دیگر آن جوان زنا نکرد و تائب گشت . جوان متنبه گردید .
باری بقدری خلق مبارك آن حضرت نیکو بود که مردم مشرك در برابر خوی
عظیم او تسلیم شدند و سر فرود آوردند و اثر بزرگی در پیشرفت اسلام نمود .

دیگر از علل پیشرفت آئین آن حضرت حقانیت آن آئین بود . زیرا
بشریکه قلبش از غرض و تعصب و شرك و الحاد خالی بود . همیشه در پی حقیقت
روانست و جستجو میکند . هنگامیکه برخورد با حقیقت نمود . اثر آنرا میگیرد
و امکان ندارد دست از دامان حقیقت کوتاه نماید . و خلاف آن قلبش نقش دیگری
را بپذیرد . بشر همیشه تشنه زلال حقیقت بوده و میباشد .

آری آئین احمدی آفتاب حقیقتی بود که قلوب عرب و عجم سیاه و سفید
بنده و آزاد پیر و جوان زن و مرد را روشن نمود و در اندک زمانی در خون و
گوشت و پوست آن مردم اثر گذاشت و تمام از روی میل و رغبت تمام تسلیم گشتند و
پذیرفتند و سراسیمه روی بکعبه مقصود نهادند و دست از کیش خویش کشیدند .
هر گونه رنج و ستم را از بهر خود خریدند . و در برابر بلیات و اذیت های طاقت فرسا
بردباری نمودند و تن بخواری سپردند . بخدا حقیقت دیدند . که از کفر میدند و
بحق گرویدند .

بلال حبشی غلام یکی از توانگران مکه بشمار می آمد که رفته رفته با آئین

و برنامه احمدی آشنائی پیدا نمود و حقانیت آن برای او روشن گردید و پذیرفت
آری بلال صورتاً سیاه بود ولی سیرتاً سفید و درخشان .

مولای او از اسلامش آگاهی پیدا کرد و بوی گفت باید از دین محمد برگردی .
بلال گفت من حقیقت را جسته ام و هیچگاه دست از آن بر نمی دارم . مولایش او
را از شهر مکه خارج نمود و در برابر آفتاب سوزان عریانش کرد و او را روی زمین
داغ بچهار میخ کشید . و گفت باید دست از دین محمد برداری . یا اینجا اینقدر
بمانی که هلاک شوی . بلال با اینکه میدانست مولایش بگفته خویش عمل میکند
دست از اسلام برنداشت . ابوبکر از آنجا گذر نمود و بحال آن غلام رقت کرد و
با قیمت گران او را از مولایش امیه بن خلف جمعی خرید و آزاد نمود .

آیا جز حقیقت میتواند کسی را در برابر این اذیتها تسلیم نماید ابداً .
عمر خلیفه دوم پیش از آنکه اسلام بیاورد دو کنیز داشت که هر دو بدین محمد
گرویده بودند . هنگامی که عمر اطلاع پیدا نمود که کنیزان او مسلمان شده اند
تهدیدشان کرد که باید دست از این دین بردارید کنیزان قبول نکردند ، شروع باذیت
آن کنیزان نمود هر چند آزارشان کرد ایشان دست برنداشتند . باری تا نزدیک بهلاکت
زجر کشیدند نیز آندو کنیز را ابوبکر خرید و در راه خدا آزاد نمود ، آیا جز حقیقت بود .
ابوجهل کنیزی داشت بنام (سمیه) اسلام اختیار کرده بود ابوجهل فهمید
که سمیه مسلمان شده گفت باید دست از دین محمد برداری سمیه که حقیقت را
درک کرده بود ، گفت من دست از دین حق بر نمی دارم و از طرفی هم سمیه چون
زنی بود قابله ابوجهل نمی توانست از او صرف نظر نماید لذا گاهی که ابوبکر
بدستور پیغمبر آمد که او را خریداری نماید ابوجهل حاضر نگشت او را بفروشد
و عاقبت وی را آورد نزدیک کعبه بعد از زجر فراوان نیزه خود را در سینه اش فرو
کرد تا از پشت در آمد و شهید گشت و سمیه اول زنیست که در راه دین شهید شد .

باری سمیه حقیقت را دریافته بود و فدای آن گشت .

پس از اسلام آوردن حمزه رؤسای قریش بيمناك شدند دیدند هر روز بر توسعه دین جدید (اسلام) افزوده میشود در (دارالندوه) که مجلس شورای قریش بود انجمن کردند که چاره ای بیندیشند ولی از شورای خود نتیجه نگرفتند .
عمر که شخص خشن و با اراده بوگفت من محمد (ص) را از میان برمیدارم و بأصل موضوع خانمه میدهم .

رؤسای قریش میدانستند که عمر بگفته خود عمل خواهد نمود . لذا او را مأمور قتل محمد نمودند .

آنروز محمد و پیروانش در تبه صفا منزل داشتند . عمر شمشیر خود را گرفت و روان شد . تارسید بدکان اسحاق شراب فروش . اسحاق عمر را غیر عادی و آشفته دید . پرسید عمر چه اراده داری . عمر در جواب گفت نظر دارم محمد را بقتل رسانم چون باعث توهین خدایان ما شده است .

اسحاق شراب فروش گفت در این تازه گیها شراب را هم تحریم کرده است تو میدانی اگر شراب نباشد عشق نیست و اگر عشق نباشد شعر نیست .

عمر در پاسخ میگوید من هیچگاه بدون شراب نمیتوانم بمانم . اسحاق آیه تحریم شراب را از عقب دکان آورد . و در اطراف آن دقت نمودند بویژه در اطراف کلمه (فاجتنبوه) که از لحاظ لطافت و زیبایی سخن و نحوه بلیغ و فصیح بودن آن دارای اهمیت بود مورد تحقیق قرار داده بودند و دچار تعجب گشتند . که چقدر زیبا است .

در آنگاه نعیم بن عبدالله که بدون اطلاع قریش اسلام آورده بود و هنوز کسی نمیدانست عمر را دید و از او پرسید که چه اراده داری و بکجا میروی . عمر که در گفتار خود بلند و بی پروا سخن میگفت چنین پاسخ داد . ای

نعیم از روزی که من متولد شده‌ام بخاطر ندارم کسی با اندازه محمد بما توهین کرده باشد حتی بزرگترین دشمنان ما باین اندازه توهین نکرده است.

این مرد با دین جدیدی که آورده بین سکنه مکه نفاق انداخته است و به تمام اجداد ما ناسزا میگوید و عقیده پدران ما را با خاک برابر میکند و میگوید باید ما پرستش خدایان خود را ترک کنیم.

ما تا امروز شکیبائی کردیم و بمناسبتی که محمد از قریش است صبر را از دست ندادیم ولی امروز از بیباکی او و توهین‌هایی که روا دارد نسبت بعقیده نیاکانی ما بتنگ آمده ایم و اینک من میروم او را بقتل برسانم و مردم مکه را از وی در امان بدارم تاکی و تا چند مقدسات ما را بیاد مسخره گیرد.

نعیم میدانست که عمر مردی است متعصب و میشود او را با جملهای فعلا منصرفش کرد و آن جمله این بود که گفت من با تو حرف دارم گوش فراده و توقف کن. عمر توقف کرد و نعیم بن عبدالله بوی نزدیک شد و گفت. انسان باید پیش از اصلاح اجتماع خانه خود را اصلاح نماید. عمر که از این گفته در شکفت افتاد پرسید مگر در خانه من چه شده است.

نعیم گفت خواهرت فاطمه با شوهرش سعید بن زید دین جدید را اختیار کرده اند. خوب است ابتداء خانه خود را تنظیم نمائی و سپس بچاره دیگران باشی عمر چون این جمله را از نعیم بن عبدالله شنید تغییر در اراده خویش داد و از راه (صفا) منصرف گردید و بخانه خواهرش فاطمه رهسپار شد تا اینکه نخست خانه خود را یعنی خواهرش را اصلاح نماید و سپس چاره دیگران نماید.

هنگامیکه عمر وارد خانه خواهرش گردید دید خواهرش فاطمه و شوهر او سعید و مرد دیگری بنام جناب مشغول قرائت کلماتی هستند عمر با تازیانه بخواهرش حمله ور گردید و او را بشدت مضروب و خونین کرد بطوریکه از سر و صورت او خون

جاری گشت .

سعید بن زید که شوهر خواهرش بود آمد جلو عمر که خواهرت تفصیر ندارد خانه از من است اینک من از برای مجازات آماده هستم . جناب جناب پیش قدم گردید و گفت این دو نفر تفصیر ندارند معلم من هستم .

عمر از سبقت هر يك از این سه نفر بمرگ دچار حیرت گردید و پرسید این کلمات چیست که شما قرائت می کردید خواهرش گفت آیاتی از قرآن خدا است که بر رسول گرامی خود فرستاده است .

عمر گفت بدهید تا نظر کنم . گفتند چون تو مسلمان نیستی این آیات بدست غیر مسلمان داده نمیشود . عمر گفت شما بخوانید تا من گوش فرادهم . سعید بن زید شروع کرد بقرائت این آیات (ما خلقنا السماء والارض وما بينهما باطلا ذالك ظن الذین كفروا فویل للذین كفروا من النار) .

باری عمر از شنیدن آیات قرآن متأثر گشت دید این کلمات عادی نمیباشند و بشر از عهدۀ اینها بر نمی آید و با خود اندیشه کرد که محمد برحق است و این آیات از طرف خدا است لذا از آن سه نفر عذر خواهی نمود بویژه از خواهرش فاطمه . باری حقیقت در قلب او اثر نمود و تغییر عقیده داد . همان طبیعتی که بقصد قتل محمد از جای حرکت نمود چنان مسخر حقیقت گردید که با اشتیاق هر چه بیشتر بزبانت محمد بطرف تبه صفا رهسپار شده

بعضی از مورخین نوشته اند که پیغمبر در آن روز با اصحاب خود در خانه ارقم بود . در هر صورت عمر وارد گشت نزدیک منزل رسول گرامی اجازه ورود خواست بعضی از ورود عمر اکراه داشتند . حمزه عموی پیغمبر که جوان شجاعی بود تازه اسلام اختیار کرده بود . چنین گفت در را بگشاید تا عمر وارد شود ، چنانچه بطور انسانیت آمد که چه بهتر و چنانچه از درستی بود با شمشیر بزندگانی او خاتمه می دهد .

خلاصه گفتار عمر واردگشت و در برابر رسول گرامی اظهار ارادت ورزید ،
حضرت فرمود عمر ترا چه چیز باعث شد که باینجا آمدی عرض کرد حقیقت تو
یا رسول الله مرا باینجا آورد .

رسول گرامی اسلام دست زد بسینه عمر و فرمود خدایا غل و غش را از سینه
عمر دور گردان .

عمر آن شب را در محضر پیغمبر ماند ، فردای آنروز عرض کرد یا رسول الله
نیایش دست جمعی را باید در خانه کعبه بطور آشکارا انجام دهیم .
باری مسلمانان بهیئت اجتماع آنروز از معابر مکه عبور نمودند و بخانه
کعبه رسیدند در حالی که دو نفر جوان شجاع بنام حمزه و عمر نظر رؤسای قریش
را بنخود جلب کرده بود تا رسیدند بخانه کعبه و مشغول نماز جماعت شدند .
هنگامی که نماز تمام گشت عمر خطاب بر رؤسای قریش کرد و گفت بعد ازین
اگر ایرادی بمحمد و اسلام دارید بمن مراجعه کنید زیرا از امر و زمن مسلمان شده ام .
بطوری بزرگان قریش از عمر می ترسیدند که جرئت نکردند پاسخ او را
بدهند . محمد و اصحابش بعد از خروج از کعبه بخانه های خویش رفتند .
در آن روز عمر رسول گرامی را تا منزلش بدرقه کرد و کسی جرئت نکرد
بمحمد رسول خدا توهین نماید چون عمر مرد شجاع و غیوری بود و در عقیده
خویش راسخ و وفادار .

بزرگان قریش هنگامی که دیدند عمر حمایت پیغمبر اسلام را عهده دار شده
است بیش از موقعی که حمزه عهده دار بود بیمناک شدند .

باری حقیقت رسول گرامی اسلام قلبی چون قلب خشن عمری را مهربان و
رؤف میکند . حقیقت کارش همین است و بشر دنبال آن میرود . اما بشر خالی از
غرض و تعصب آری حقیقت اثر دارد . اگر حقیقت نبود و آن عرب های متعصب

آن را مشاهده نمی‌کردند یکدفعه انقلاب مذهبی و اقتصادی و اخلاقی در جزیره العرب
بوجود نمی‌آمد .

و مردم تحمل آن همه رنج را نمی‌کردند بویژه در سه سال شعب ابیطالب .
یافتن بسوی حبشه یا مهاجرت از وطن بسوی مدینه ، که دست از زندگانی وهستی
خود بردارند و آن همه اذیتها را استقبال نمایند و در راه اسلام جان و مال خود
را فدا سازند . حقیقت دیدند که قبولی آنرا امضاء نمودند و انگشت اطاعت بر
دیده نهادند و هرگونه ستمی را استقبال کردند . آری حقیقت علت بزرگی بود از
برای پیشروی اسلام .

دیگر از علل پیشرفت اسلام روحیه تپ جوان بود که از عقاید پیران خسته
و منزجر شده بودند . گاهی که میدیدند در برابر بتها زانو بزمین میزدند . بتپائی
که بدست خویش از فلز و چوب و سنگ می تراشیدند و می ساختند و میدیدند
کهن سالان از هرگونه عاطفه ای بی نصیب و عاری میباشند و هرگونه ستمی را نسبت
بکودکان و ضعیفان و مریضان مسلمین روا دارند بویژه هنگامیکه در شعب ابیطالب
محصور بودند حتی از آب نسبت بایشان مضایقه داشتند .

چون در روحیه جوان عاطفه بیشتر حکمفرما است و به حقیقت نزدیکتر است
آری جوانان باعث شدند که محمد و یاران او از شعب ابیطالب بمکه (یعنی
شهر مکه) مراجعت نمایند و فرمان قریش ملغی و از اعتبار ساقط گردد .

آن فرمان یا صحیفه عبارت بود از چند ماده که اینک از نظر خوانندگان میگذرد
گاهی که رؤسای قریش از شاه حبشه درخواست کردند که مسلمین پناهنده
او بمکه مسترد شوند و شاه حبشه درخواست ایشان را پذیرفت و از پناهندگان
خویش نگهداری کرد . در صدد برآمدند نفوذ اسلام را در مکه ریشه کن نمایند
و در نظر رؤسای قریش از میان بردن اسلام در مکه با طرد محمد و مسلمین

حاصل میشد .

این بود که صحیفه‌ای بر دیوار خانه کعبه نصب کردند و روی صحیفه نوشته بودند که محمد و پیروان او از امروز از مکه طرد میشوند مفاد آن از اینقرار بود

- ۱ - هیچ يك از اهل مکه اجازه ندارد با يك مسلمان چه مرد و چه زن صحبت نماید ۲ - هیچ يك از اهل مکه اجازه ندارد بدن يك مسلمان را لمس نماید درین صورت پلید خواهدگشت ۳ - هیچ يك از اهل مکه اجازه ندارد با يك مسلمان خرید و فروش نماید ۴ - هیچ يك از اهل مکه اجازه ندارد از يك مسلمان زن بگیرد یا بدهد ۵ - هیچ يك از اهل مکه اجازه ندارد اگر به يك مسلمان بدهکار است باز بپردازد و این مقررات بحال خود باقی است تا زمانی که محمد دست از دین خود بردارد یا قبیله هاشم دست از حمایت محمد بردارد تاقریش بتواند محمد را بقتل رساند .

باری تیپ جوان بخود آمدند و عده‌ای مسلحانه شعار دادند که باید محمد از شعب برگردد . و این قرارداد قریش ملغی شود و از میان برود خوشبختانه آن قرارداد را موریانه با امر خدا ملغی کرده بود . آری تیپ جوان دخالت داشتند در تقویت اسلام .

دیگر از علل پیشرفت اسلام تأثیر آیات قرآنی بود در قلوب بویژه هنگامی که خود رسول گرامی اسلام قرائت میکرد ، چنانچه یکی از رؤسای قبایل یثرب که بعداً بمدینه موسوم گشت آمده بود با قبیله خود بمکه از برای انجام حج عمره . رسول گرامی از وی دیدن نمود و در ضمن چند آیه از قرآن بالحن جذاب خود قرائت نمود . رئیس قبیله منقلب گشت و تحت تأثیر قرآن قرار گرفت و نیز قبیله او منقلب شدند و تمام مسلمان شدند و پس از مراجعت به یثرب شروع به تبلیغ نمودند و نیز هنگامیکه ابوبکر در خانه خویش قرائت قرآن میکرد چنان مردم

تحت تأثیر قرار می‌گرفتند که بی‌اختیار میشدند و از رفتار فرو می‌ماندند بطوریکه راه عبور بردیگران تنگ میگشت .

بویژه اثر قرآن در قلوب اهل بادیه بیشتر و قوی‌تر بود بعلمت اینکه اهل بادیه و مردم بیابان نشین صفای روحی را بیشتر دارند و ذهنشان آماده‌تر است از برای پذیرفتن حقایق و مطالب ، از چند جهت نخست اینکه از هنگام انعقاد نطفه ایشان در مکان آرام و ساکت و خالی از ناراحتیهای عصبی و نیز خالی از کدورت‌های اخلاقی و جسمانی است و از طرف دیگر بیابان همیشه از نظر نظافت هوای و نبودن جنجال و سروصدا بهتر است از برای تصفیه ذهن و روشن شدن آن . بویژه اهل بادیه بیشتر اوقات در حال تنهایی بسر می‌برند و نفس تنهایی اثر عجیبی در روحیه از نظر صفا و معنویت ایجاد میکند مخصوصاً در سحرگاهان که خود سحرگاه دارای اُسراریست که هر کس اُنْدک توجهی نماید میداند . در گاه سحر هر کس دچار دردیست آن درد ورنج سبک میگردد هر کس را خواب نمیبرد در آن گاه بخواب میرود یا اگر کسی دچار بیهوشی میباشد در هنگام سحر بیهوش می‌آید . و لذا اسلام دستور داده است به بیداری در هنگام سحر و استغفار در آن گاه .

باری بیابان نشینی اثر عجیبی دارد از حیث استعداد و پذیرفتن اسرار و حقایق و معنویت .

و از همین جهت است که اغلب دانشمندان در هردانشی اهل دهات بوده‌اند و میباشند و صفت نیک در آن عده بیشتر است .

خلاصه گفتار قرآن در قلوب بدویها بیشتر اثر گذاشت و باعث گردید تا اندازه‌ای که گسترش پیدا کند .

دیگر از علل پیشرفت اسلام بذل و بخشش دو نفر یکی مرد و دیگری زن بنام ابوبکر و خدیجه بود که هر چه داشتند در راه آئین قرآن فدا کردند بطوریکه

خویش را بفقر و پریشانی دچار ساختند باوصف آنکه هر دو نفر از تجار عمده مکه بشمار میرفتند .

دیگر از علل پیشرفت اسلام همت انصار و مهاجرین بود که عقل در استقامت و برد باری ایشان در برابر بلیات حیران است بویژه انصار که هر چه داشتند تقدیم پیشگاه مقدس اسلام نمودند و دریغ نکردند از بذل هستی خویش و مهاجرین را که بادیست خالی از مکه بسوی مدینه آمده بودند چون جان شیرین در آغوش مهر و محبت گرفتند و از پیغمبر و اسلام یاری کردند .

باری انصار حقیقتاً انصار بودند و دین را یاری نمودند و مهاجرین از روی حقیقت هجرت کردند یعنی از باطل بطرف حق رهسپار شدند . درود بر روان پاک ایشان باد .

اینک نگاهی بقدرت حجت الله که آنرا اعجاز میگویند نمائیم .

معجزه بر امری گفته میشود که حجت خدا انجام دهد و دیگران یعنی مردم عادی از اتیان آن عاجز باشند و لذا گفته اند (اعجزه الشیئی فانه ولم یقدر علیه . باری خدای بزرگ در هر زمان هر یک از نمایندگان و حجج خود را که برای اصلاح بشر برگزیند از هر حیث کامل میباشد و چنان قدرتی بایشان می دهد که هر کاری را که بخواهند انجام دهند می دهند ، و اگر غیر ازین باشد از شأن خدای حکیم نیست که یکنفر را نماینده خود گرداند و او عاجز باشد از آنچه دیگران از وی درخواست نمایند .

همانطور که قبلاً اشاره کردیم و بعد ازین انشاء الله می آید حجت خدا باید قدرت بر خلع و لبس داشته باشد .

و نیز باید دانسته شود که اعجاز بویژه در انبیاء باید نظیر و شبیه اعمال دانشمندان هر زمان بوده باشد . تا مردم آشنائی داشته باشند و از عهده پذیرفتن بر آیند

مثلاً در زمان حضرت موسی سحر و کهنات شایع بود، و سحره عجیب و ماهر در آن فن در میان مردم بودند، لذا بحضرت موسی عصا و ید بیضاء داده شد در زمان حضرت مسیح اطباء حاذق فراوان بودند، که امراض سخت را درمان میکردند، لذا حضرت مسیح امراض صعبالعلاج را از قبیل جذام و برص و کور مادر زاد را شفاء میداد و نیز مرده را زنده میکرد.

و در زمان حضرت محمد فصحاء و بلغاء از مرد و زن فراوان بودند که در سرودن قصاید و اشعار از جنبه فصاحت و بلاغت بی مانند بودند، حتی دوشیزگان اعراب از نظر فن شعر و خطابه بسیار و بی نظیر بودند.

لذا بزرگترین معجزه رسول گرامی اسلام قرآن بود و میباشد که در اعلا درجه فصاحت و بلاغت قرار دارد و داشت.

قرآن مجید از جهات بسیار دارای اعجاز است. قرآن بویژه از نظر فصاحت و بلاغت چنانچه اجمالی اشاره خواهیم نمود مکرراً تحدی نمود. و فصحاء و بلغاء عرب زانو بزمین زدند و در برابر آن عاجز شدند، و اینک ما بعضی از آیات تحدی قرآن اشاره میکنیم.

فأتوا بسورة من مثله - قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات - فأتوا بحديث مثله - فأتوا بسورة من مثله قل لئن اجتمعت الانس والجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهیراً .

باری تحدی نمودن قرآن و عاجز شدن اعراب از آوردن مانندش ما را کفایت مینماید در معجزه بودن قرآن، با آن همه کثرت دشمنان قرآن، اگر آورده بودند بما میرسید مانند سایر مطالب.

چنانچه اشاره نمودیم قرآن در اعلا درجه فصاحت و بلاغت است، از جهت شامل بودن آن بر جمیع فنون فصاحت و بلاغت از حیث مطابقت مقتضیات احوال

و صنوف استعارات و تشبیهات و ضروب تمثیلات افاده معانی کثیره بلفظ موجز و حسن مطالع و مقاطع در فواتح و خواتم سور، و حسن فواصل و تقدیم و تأخیر فصل و وصل و سایر وجوه که تمام در اعلا درجه میباشند و هر کس بفنون فصاحت و بلاغت اندک اطلاعی داشته باشد میدانند قرآن در چه حد از فصاحت و بلاغت است باری ارباب دانش و کمال هر یک از حیث اعجاز قرآن نظری داده است.

اینک ما بقدر توانائی خویش درباره اعجاز قرآن مطالبی را بعرض خوانندگان گرامی میرسانیم. و نیز درباره اصل قرآن گفتگو میکنیم که آیا قرآن مجید بچه منظور از طرف خدای منان برای بشر توسط یگانه سفیرش فرستاده شده است تا راز نزول قرآن از پرده و حجاب افکار بیرون افتد.

آنچه را دانشمندان و فقهاء اسلامی بویژه بزرگان شیعه رضوان الله علیهم اجمعین بیان فرموده اند درباره اعجاز قرآن بر دیده ما قرار گرفته. ولی آنچه مسلم است معجزه قرآن از نظر ما جامعیت آن میباشد. چه از جهت آنچه بیان شد و چه در برداشتن آن معارف و فضائل حقه را از قبیل توحید و مبدء و معاد و اخبار مغیبات از گذشته و آینده و نیز فضائل اخلاقی و توجه عقول بشری را بآیات الهی و آثار آفرینش و نیز جامعیت قرآن از حیث احکام قضائی و حقوقی و آنچه بشر احتیاج دارد از جهت اصلاح اجتماع بطور اصلح در قرآن میباشد و آنچه از برای نوع بشر مفسده دارد شدیداً منع گردیده.

نمیشود در جهان بشر و قوانین بشری حکمی را پیدا نمود که از برای اجتماع صلاحیت داشته باشد و بطور اصلح و احسن آن در قرآن نباشد و نیز چنانکه اشاره گشت نمیتوان مفسدهای را تصور نمود از برای اجتماع که نهی آن شدیداً در این کتاب مقدس آسمانی نباشد.

باری اگر تمام قوانین بشری را در یکطرف بگذارند و قرآن را در طرف دیگری

قرآن اصلح و أقوم است از حیث حفظ نظام بشری و ایجاد عدالت اجتماعی و زندگانی توأم با انضباط از هر جهت . دنیای بشر اگر بخواهد رو بکمال اخلاقی و انسانیت جلو برود و ترك درنده خوئی و آدم کشی و خونریزی و وحشی گری نماید . نیازمند باسلام و قرآن میباشد .

قرآن نسخه‌ای هست که تمام امراض جسمانی و روحی را شفا بخش است . قرآن قانونی است که از روز تولد انسان تا ابد سعادت او را عهده دار میباشد . قرآن از نظر احکام قضائی و حقوقی و اخلاقی و نظام اجتماعی و مساوات و برادری بطور صراحت بیان کرده است و اما از حیث احتیاجات انسانی روز بروز و ماه بماه و سال بسال و در امتداد زمان توجه انسان را بسوی آفرینش جلب و بکتاب تکوین واگذار نموده است ، (یعنی عقل و فکر انسان) و مکرر بطور اشاره و کنایه میگوید بشر چرا تفکر و تدبر در خلقت و نحوه آفرینش نمیکند ما همه چیزی را از برای شما خلق کرده ایم نظر نمائید در آثار قدرت پروردگار خویش . دیگر از قرآن یا سایر کتب دینی نباید انتظار داشت که احتیاجات زمان و برنامه فنون و صنایع را از قبیل اختراعات در هر زمانی بویژه امروز را برای انسان موبم و شرح و تفصیل دهد . اینهارا بکتاب تکوین عقل و هوش و استعداد بشر واگذارند .

باید تمام مسلمین جهان افتخار نمایند که هیچ دین و آئینی چون اسلام و قرآن بشر را دعوت بسوی علم و فراگرفتن دانش نکرده است .

نخستین سوره قرآن بلکه نخستین جمله آن امر بفراگرفتن دانش است .. آنطوریکه قرآن و برنامه احمدی بشر را دعوت بفراگرفتن دانش کرده است بهیچ فریضه دیگر نکرده است .

برنامه احمدی خواب دانشمند را بر عبادت غیر دانشمند برتری داده است .

برنامه احمدی امر نموده است تمام موجودات از برای دانش پژوه استغفار و طلب سعادت نمایند از پروردگار. برنامه احمدی نگاه کردن بصورت دانشمندان را عبادت شمرده است. برنامه احمدی مراد دانش پژوه را در راه فراگرفتن دانش شهادت بحساب آورده است. برنامه احمدی یکساعت نشستن دانش پژوه را در خدمت استاد از نظر فراگرفتن دانش برتر از یکسال عبادت قرار داده است.

ما اگر بخواهیم از برای مدعی خویش بیان مدارك نمائیم این کتاب را گنجایش نیست. هر کس میخواهد بداند اقلاً بکتاب علم کافی توجهی نماید *

(و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه)

سفراء الهی در هر زمان از حیث زبان رسمی و نیز از حیث برنامه و قانون باید بزبان عشیره و مردمی باشند که در میان ایشان قیام بوظیفه نموده اند. فرضاً آن قانون جهانی باشد.

امکان دارد کسی اشکال نماید قانونی که جهانی باشد از برای مردمی که با آن زبان بیگانه میباشند حجت نیست چون نمیتوانند حقیقت و واقعیت آنرا تشخیص بدهند میگوئیم هنگامیکه اهل فن و زبان تصدیق نمودند از برای دیگران حجت میباشد. چون همیشه در هر امری اشخاصیکه بآن امر اطلاع ندارند رجوع باهل خبره و اطلاع میکنند:

دیگر از مطالبیکه باید بطور اختصار در اینجا بیان شود از قرار ذیل است وصی پیغمبر که حجت بعد از حجت است باید همان قانون پیغمبر خودش را بدون کم و زیاد تبلیغ نماید، و هیچگونه حق جعل حکمی را از طرف خود ندارد.

امکان دارد کسی ایراد نماید: «طبق عقیده شیعه دوازده امامی» شما قائلید در هر سال بلکه در هر هفته و شبانه روز احکام عوارض و حوادث یومیه را، ملائکه عرضه میدارند بر حجت زمان، و پیغمبر دخالت در آنها ندارد.

در پاسخ میگوئیم این احکام از روز نخستین مجعوله میباشند، و در هنگام عرضه داشتن آنها را بر حجت زمان پیش از آن بر روح پیغمبر عرضه میشوند،

و سپس بر حجت زمان . باری حوادث یومیه از نظر جعل مربوط بحجت و وصی پیغمبر نمیباشند و تفصیل این موضوع بعد از این میآید انشاءالله .

بطوریکه پیش ازین اشاره کردیم و بعد از این تفصیلا بیان خواهد شد (انشاءالله) هیچگاه زمین بلکه عالم از حجت خالی نبوده و نمیباشد ولو يك آن . نخستین شخص از بشر در روی زمین باید حجت خدا باشد و آخرین فرد بشر که از دنیا می رود باید حجت خدا باشد یعنی شخص حجت خدا پیش از خلق و باخلق و بعد از خلق باید در جهان بوده باشد ، و چنانچه عالم منحصر بيك فرد انسان گشت باید آن يك فرد حجت خدا باشد .

عن اسحاق بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول ان الارض لا تخاوا الا وفيها امام ، - عن عبد الله بن سليمان العامري عن ابي عبد الله ع قال ما زالت الارض الا والله فيها الحجة - عن أبي بصير عن ابي عبد الله ع قال ان الله اجل وأعظم من أن يترك الارض بغير امام عادل - قال الصادق عليه السلام ان آخر من يموت الامام لنزلا يحتج أحد على الله عز وجل أنه تركه بغير حجة لله عليه .

ماحصل تمام اخباری که بیان گردید ، این است که خدا بزرگتر است از آنکه جهان را بدون حجت قرار دهد :

دیگر از مطالبی که لازم است بیان آن بقرار ذیل است ، هیچگاه در جهان دو حجت یا بیشتر در عرض یکدیگر نمیباشند و حجت خدا همیشه منحصر بفرد است ، اگر دو نفر در قید زندگانی هستند که هر دو باید حجت خدا باشند یکی از ایشان ساکت است و تابع ، عن الحسين بن أبي العلاء قال قلت لابي عبد الله عليه السلام يكون امامان قال لا الا وأحدهما صامت .

هر انسانی بشهادت وجدان و خرد ، باید در پیشگاه خداوندگار خویش فرمان پذیر باشد یعنی بامر خودش (یعنی خدا) وظایف و مقررات بندگی را اطاعت نماید و انجام

این موضوع میسر نمیباشد مگر بعد از معرفت ذات مقدس او و نیز معرفت پرورگار بطور کامل امکان ندارد مگر بمعرفت حجج او و دوستی ایشان و بیزاری از دشمنان ایشان . چون در هر زمان حجت زمان واسطه است بین خدا و مخلوق در ایصال نعم و فیوضات از طرف خدا بمخلوق که اگر وجود حجت نباشد خداوند دریغ خواهد داشت فیض را از مخلوق ، بعلت اینکه سایر مخلوقات استعداد از جهت گرفتن فیض را از فیاض ندارند و حتی درکیانشان و دواشان احتیاج بوجود حجت الهی دارند . باری از منظور دور نشویم . سخن در این بود که معرفت خداوند نیز قبولی عبادات از عباد بستگی بمعرفت حجت الهی در هر زمانی دارد .

قال الصادق عليه السلام انما يعبد الله من يعرف الله فأما من لا يعرف الله فانما يعبده هكذا . حضرت صادق میفرماید عبادت می کند خدا را کسی که خدا را بشناسد و کسی که خدا را نشناسد عبادت او برخلاف میباشد . أبو حمزه از حضرت صادق سؤال میکند چگونه است معرفت خدا . آنگاه حضرت در جواب او میفرماید :

تصديق الله عز وجل و تصديق رسوله صلى الله عليه وآله و موالاته علي و الاهتمام به و بأئمة الهدى والبراة الى الله عز وجل من عدوهم هكذا يعرف الله عز وجل .

باری معرفت کاملی که باعث پذیرش طاعات میشود ، هنگامی است که پس از معرفت خداوند و معرفت حقیقت محمدیه و تصدیق نبوت و خاتمیت آنحضرت . معرفت درباره اوصیای گرامی رسول اکرم که حجج الهیه یکی پس از دیگری می باشند . تا روز قیامت که اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان حضرت بقیة الله حجت بن حسن است حاصل آید ، یعنی شخص مؤمن اعتقاد داشته باشد تمام ایشان از طرف خداوند برگزیده شده اند . و هر يك سمت نمایندگی دارند از جانب او در میان مخلوق . بلکه هر يك در زمان خودش قطب و هسته مرکزی میباشد ، و متصف بصفات کمالیه است چنانکه اجمالی از آن صفات ذکر شد و پس

از این هم اجمالی بیان میشود .

تنها معرفت سبب نجات و قبولی طاعات بشر نیست . باید ایشان را دوست داشت و با دوست ایشان دوست و با دشمنشان دشمن بود . و نیز در برابر اوامرشان مطیع . چنانچه حضرت صادق ع میفرماید . من عرفنا كان مؤمناً ومن انكرنا كان كافراً . و در جای دیگر میفرماید أفضل ما يتقرب به العباد الى الله عز وجل طاعة الله وطاعة رسوله وطاعة أولى الامر . وقال حبنا ايمان و بغضنا كفر .

حضرت صادق رئیس مذهب شیعه میفرماید مردم باید اقرار داشته باشند که ما آل محمد در هر زمان ناظر بر اعمال ایشان میباشیم . و ما باید ایشان را تصدیق نمائیم . و نیز میفرماید هر کس انکار ما نماید در دنیا . ما منکر او خواهیم بود در آخرت . و نیز میفرماید ما آل محمد ولایة امر الله هستیم در دنیا و نیز خزانه علم و مرکز وحی و خلیفه های او در زمین ، بسبب ما آل محمد حجت خدا بر مردم تمام میشود .

عبدالله بن سنان از حضرت صادق ع سؤال میکند از قول خدای تعالی و عبدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم . حضرت میفرماید منظور از خلفاء الهی در روی زمین ما آل محمد میباشیم قال الله تعالی فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا . چرا حجت الهی تشبیه بنور شده است .

پیش از آنکه وجه شبه را بیان کنیم . اجمالی درباره نور گفتگو شود . بشر از روز نخستین که قدم در عرصه زندگانی نهاده . در اطراف آفرینش گفتگو و بحث تحقیق ممکنات را در میان آورده است . و خواسته از حقایق موجودات کسب آگاهی و معرفت نماید ولذا هر يك از انواع موجودات را که در دسترس فکر او بوده عنوان و در پیرامون آن قلمفرسایی و سخن گفته است .

زم این مباحث تحقیقی را فلسفه نهاده .

من جمله از آن مباحث بحث نور میباشد .

در اطراف نور گفتگو کرده اند که آیا جوهر است ، یا عرض ، نخستین باید

فهمید جوهر چیست و عرض کدام است .

جوهر بر شیئی گفته میشود که در وجود و بقایش تکیه بدیگری نداشته

باشد ، مانند کاغذ که قیام بذات خویش دارد ، عرض مانند نقشی که روی آن کاغذ

میکشند : که اگر کاغذ نباشد آن نقش وجود پیدا نمیکند . یا مانند گچ که سفیدی

بر آن عارض شده . ماده گچی جوهر و آن سفیدی عرض است .

امکان دارد گفته شود : اگر نور جوهر باشد باید پس از قطع شعاع از منبع

روشنائی بحال خود باقی باشد در جواب میگوئیم امکان دارد در اثر لطافت مجذوب

اشیاء دیگر شود .

باری دانشمندان زمانهم درباره نور گفتگوئی دارند . عده ای بر آن میباشند

که نور منشاء تمام رنگها است و اشیاء تمام بیرنگ هستند . منتها هر شیئی اقتضائی

دارد . در ابراز آن یا جذبش .

اشیاء از نظر کیفیت و کمیت باهم فرقهائی دارند که آن فرق و تمیز باعث

میشود بعضی از رنگها را ظاهر سازد و بعضی را فرو دهد یا رد نماید .

مثلاً آنچه را ما سیاه مبینیم تمام رنگها را فرو می دهد و در خود جذب

می نماید و آنچه را ما سفید می بینیم تمام رنگها را رد می کند و هیچ بک را نمی پذیرد

در اینجا بگفتار رسول گرامی اسلام باید دقت نمود .

در هزار و چهار صد سال پیش فرمود از لباس سیاه دوری نمائید که پوشیدن

آن شدیداً مکروهست و برعکس لباس سفید را تمجید نمود و فرمود بیوشید که

مستحب است .

چنانچه پیش از این اشاره کردیم . نور خورشید در اثر شکافتن توده‌های کره خورشید میباشد . یعنی متصلا آن توده‌ها در حال انفجار اند . و شکی نیست . انواری که پرتاب میشوند ، با زیانهای انمی همراه میباشند و در نتیجه آنکه لباس سیاه را می پوشید یا مریض میشوید . یا به سوختن و احتراق نزدیک است .

آنروز این وسائل علمی نبود که تجزیه و تحلیل نور در میان باشد این لابراتوارها ، این دوربینها ، این تلکسکوپهای خیره کننده . این عظمت علمی ، این عکسبرداریها از کرات دور نبود . خلاصه زمانی بود که یکستاره درخشان در آسمان علم و صنعت وجود نداشت .

درین صورت آیا گفتار رسول گرامی اسلام غیر وحی و الهام چیز دیگری میباشد که فرمود لباس سیاه را نپوشید آنهم در عربستان سوزان و برعکس لباس سفید مستحب است . اگر انصاف باشد خردمند میگوید جز حقیقت بینی خاتم انبیاء توسط نیروی الهی که بیان از نمایندگی خدا بود چیز دیگری نبود . آری وحی و الهام بود که هر چند علم و دانش ترقی نماید بر عظمت گفتار خاتم انبیاء افزوده میشود و حقیقت او روشن تر میگردد .

چه نور جوهر باشد و چه عرض و چه نور منشاء رنگها باشد و چه نباشد سبب است از برای تمیز رنگها از هم . توسط نور اشیاء از هم جدا و مشخص میشوند توسط نور حیوانات از انسان و انعام و درندگان و چرندگان و پرندگان و حشرات بوظیفه خویش آشنا و براه خود میروند و به هدف خویش میرسند .

و نیز نور باعث میشود که موجودات از نباتات و حیوانات و اشجار ترقی و رشد مینمایند و مثمر ثمر قرار میگیرند و بسیرکیانی خود ادامه میدهند . اگر نور نبود دستگاہ خلقت و آفرینش عاطل و باطل بود .

آری تمام موجودات امکانیه از حیث بقاء و وجود احتیاج بنور دارند و بر محور

آن دور میزنند نور است که عالم بر مدار آن میچرخد و نظام هستی بستگی
بآن دارد. بی جهت پروردگار عالم در کتب آسمانی بویژه قرآن این همه تذکر بان
نمیدهدگاهی که میفرماید (الله نور السموات والارض) و سایر آیات که فعلا از
بیان آنها خودداری میشود.

بویژه شخص خردمند باید در اطراف خورشید که ملیاردها سال است میسوزد
و هیچ تمامی ندارد تفکر نماید که آیا این کره ملتهب سوزان از چه ساخته شده
که منشاء این همه آثار و منبع این همه انرژی قرار گرفته است که طبق بررسیهای
علمی پنجاه هزار فرسنگ شعله‌های آن از هر سمت زبانه میکشند با آن همه
حرارت که از حیث درجه سرسام آور است. انسان خردمند باید در اطراف این
آیت بزرگ الهی دقت نماید و سر تسلیم در برابر عظمت خالق بر زمین گذارد.

از منظور خویش دور شدیم. سخن در تشبیه امام بنور بود. اینک به بینیم
وجه تشبیه چیست؟

خداوند بزرگ از چند جهت حجت را تشبیه بنور کرده است نخستین همانطور
که نور باعث تغییر رنگها از هم میباشد حجت سبب تمیز حق و باطل کفر و ایمان
میگردد و نیز حجت که بیان از نماینده خدادار زمین است باعث میشود که هر کس
برشد و صلاح خویش در دنیا برسد و سعادت ابدی نصیب او شود چون راه رسیدن
بسعادت را راهنما لازم است و آن راهنما حجت خدا است و برهوز رشد و صلاح
واقف و آگاهست. چون از طرف خدا برگزیده شده است حجت خدا خورشید
سپهر سعادت است و نور حقیقی او است.

دیگر از وجوه تشبیه حجت بنور. همانطور که نور ظاهری سبب رشد تکوینی
اشیاء میباشد. حجت از نظر ما سبب راهنمایی اشیاء تکویناً که هر صنف از
اصناف بره خویش روند میباشد. و نیز حجت خدا از نظر ما سبب نظام و بقای

عالم امکان است .

همانطوریکه اشیاء از نظر خلقت علت مؤجده احتیاج دارند . بعلت مبقیه نیز نیازمند میباشند، و آن علت بامر خداوند وجود حجت است .
از نظر ظاهری اشیاء در نظر ما ساکت و خاموش دیده میشوند . اما از نظر واقع اگر حجاب و پرده‌های غفلت از دیده و گوش انسان گرفته شوند ، میدانکه تمام در پیشگاه خالق خود مطیع و منقاد ، و بوظیفه فرمانبرداری آشناء میباشند و آئی از پرستش و تسبیح خداوند غفلت ندارند ، و کریمه آسمانی بهترین برهان ما است ، گاهی که میفرماید (و ان من شیء الا یسبح بحمده) .

و زمزمه و ناله‌های موجودات را در پیشگاه ربوبی می‌شنود ، و باذرات جهان کیان همرازمی‌گردد و باسرار آفرینش آگاه میشود . آری انسان چشم حقیقت را می‌گشاید و پرتو غیبی وی را روشن می‌نماید .

چنانچه ادیب حقیقت بزبان شاعر پارسی زبان سخن می‌سراید و میگوید :

گر تو را از غیب چشمی باز شد	با تو ذرات جهان همراز شد
از جمادی سوی جان جان شوید	غلغل اجزای عالم بشنوید
فان تسبیح جمادات آیدت	وسوسه تاویلها بزدایدت
نطق خاک و نطق آب و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل
جمله ذرات در عالم نهان	با تو میگویند روزان و شبان
ما سمیع و ما بصیر و ما هشیم	با شما نا محرمان ما خوامشیم

باری انسان خردمند اگر از چاه غفلت درآید و طناب طبیعت و شهوت و غرائز نفسانی را از میان جان بگشاید ، و قفس خودپرستی و غرور را بشکند ، و کبوتر معنی را در فضاء عشق الهی به پرواز آرد و بر فراز غلغل تقوای اوج گیرد و طیران نماید ، غبار ظلمت و پندار را از چشم قلب زداید و بر اسرار آفرینش

واقف آید . که تمام طوق بندگی را در گردن نهاده و رو بسوی کمال رهسپاراند .
انسان اگر از در خانه حقیقت رو بکوی واقعیت پیشروی نماید خواهد
دانست که تدبیر امور عالم را ، پس از خدا جز حجت خدا نشاید .

وجه دیگر تشبیه خداوند حجت خود را بنور از جهت عظمت و بزرگی از
اوست ، چون یکی از موارد تعظیم هنگامی است که شخص را بطور صراحت نام
نبرند و در ضمن مطالب متشابه و مجهول و بطور کنایه باشد چنانچه در بعضی از
موارد اگر کسی را باسم صدا زدند ناگوارش میآید .

و امکان دارد از جهت عدم اطلاع دشمنان ایشان باشد ، تا اسامی آنان را از
قرآن برندارند . که اگر میدانستند نام ائمه را از کتاب خدا میزدودند و در آن
تحریف میگشت و با توراة و انجیل فرق نداشت و از اعتبار و حجیت میافتاد و دیگر
در برابر جهانیان ، نمیتوانست شخص مسلمان سرفرازی بقرآن نماید . چنانچه
اسامی ائمه را خداوند بطور وضوح در کتاب خویش بیان میکرد علاوه بر آنها آیات
فضائل و مکارم اخلاقی را که مربوط به حجج الهی بود باثر عداوت بر میداشتند . و
بطور یقین قرآن از علمیت برکنار میشد و بحساب عظمت قرآن خاتمه داده میشد .
بوثره آن عداوتی که نسبت بأمیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام داشتند .

باری خداوند . اسامی ایشان را گاهی بنام نور و گاهی وجه وید و صراط مستقیم
و آب معین و نبأ عظیم و کتاب مبین و میزان و شجره و طیبات و طیبین زیتون و طین
لیل و نهار و صبح و ماه و خورشید و ستاره و خلیفه و سایر الفاظ در کتاب خویش
بیان نموده . و حال آنکه دشمنان ایشان را خبری نیست که هست .

خلاصه حجج الهیه و ائمه هداة مهتدین انوار خدائی میباشد که تمام موجودات
بوسیله ایشان راهنمایی میشوند بویژه شیعیان ایشان چنانچه با خالد کابلی راجع بقول
خدای تعالی که میفرماید ایمان بخدا و رسول خدا و توری که نازل کردیم بیاورید

از حضرت صادق سؤال میکند . حضرت در جواب میفرماید : ای ابا خالد منظور از نور ما آل محمد هستیم در روی زمین و در آسمانها تا روز قیامت. ای ابا خالد همانطور که خورشید از نظر ظاهر جهان را روشن می‌کند امامان از جهت معنا روشن میکنند قلوب شیعیان خویش را .

و هر کسی نمیتواند ما را دوست داشته باشد و قلوبی که ما را دوست دارند از روز نخستین پاک سرشته شده اند و پاک سرشته نمیشوند مگر اینکه در برابر ما تسلیم میباشند و هر گاه تسلیم ما شدند خدا آنها را ایمن نگاه میدارد از عذاب شدید روز قیامت .

عن صالح بن سهل الهمدانی قال - قال أبو عبدالله **عليه السلام** في قول الله تعالى: الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة . فاطمة ع فيها مصباح الحسن - المصباح في زجاجة ، الحسين الزجاجة كانهما كوكب دري ، فاطمه كوكب دري بين نساء أهل الدنيا : عن محمد بن الفضيل ، عن أبي الحسن ع قال : سألته عن قول الله تبارك وتعالى ؛ « يريدون ليطفئوا والله بأفواههم » قال يريدون ليطفئوا ولاية أمير المؤمنين **عليه السلام** بأفواههم ، قلت قوله تعالى : « والله متم نوره » قال : يقول والله متم الامامة والامامة هي النور وذلك قوله عز وجل : فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا قال النور هو الامام .

باری بیان از نور وجود امام است تا روز قیامت و تمامت آن تمامت امامت است انشاء الله در زمان ظهور امام زمان حضرت بقیة الله .

اقول و من الله التوفيق .

امام در عالم بمنزله جان عالم است .

اینک از جهت توضیح بمطالبی نیاز ما است .

كان الله ولم يكن معه شيء ، خدا بود و با او هیچ نبود :

ارباب سخن و فلاسفه روزگار از مسلمان و غیر مسلمان هر يك در باره فاعلیت حق عقیده‌ای داشته و سخنی گفته است و تمام این عقاید که برگشت آنها بنقص است نسبت بذات اقدس الهی جهتش این است که از فکر خویش سخن گفته‌اند و در خانه آل محمد که در خانه وحی و الهام است نرفته‌اند و خبری ندارند و تمام در محدوده قاعده الواحد لا یصدر عنه الا الواحد خود رازندانی و در قید افکنده‌اند و این قاعده در جائی امکان پذیر است که فاعلیت حق متعال بطور فیضان و ترشح و تنزل باشد که درین صورت صدور اشیاء کثیره و مرکب از ذات مقدس باری متعال امکان پذیر نیست.

اما عقیده ما در فاعلیت حق متعال همان عقیده‌ای می‌باشد که خود ذات مقدسش بیان کرده است. یخلق ما یشاء و هو العلیم القدیر - قل ان ربی یبسط الرزق لم یشاء و یقدر ولکن اکثر الناس لا یعلمون - ینزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر ذات باری خود را فعال ما یشاء و قدیر و حکیم معرفی کرده است. قدرت در جائی گفته می‌شود که اگر بخواهد با اینکه در کمال بساطت است و وحدت او وحدت حقیقیه است. مخلوق کثیر و مرکب را در مرتبه واحده خلق و ایجاد نماید که اگر غیر از این باشد. نفی قدرت و اختیار از او خواهد شد. تعالی شأنه العزیز - ما قدر الله حق قدره.

خدای بزرگ مخلوق را بقدرت و مشیت خویش خلق نموده است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیه. اگر انصاف باشد سوره توحید کفایت میکند شخص خردمند را. و دیگر فاعلیت حق را بطور فیضان و ترشح نمیداند. قال الحسین علیه السلام ان الله قد فسّر الصمد فقال لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد. باری آنچه از روایات و اخبار آل محمد و حجج الهیه استفاده میشود از اینقرار

میباشد که اول چیزی که خدا آفرید جوهری بود بنام آب. بدون اینکه آن آبر را از چیز دیگری خلق نماید یعنی بطور ابداع خلق نمود و آن جوهر را مبدء صنع خویش قرار داد بحدود و اعراض مختلفه بزبان روشن تری. یعنی هر چه خواست خلق نماید از همان آب خلق کرد و تمام اولیاتها که در اخبار و روایات مبارکات بچشم میخورند. از قبیل عقل و نور و روح مقدس خاتم انبیاء و اوصیاء گرام او و سایر چیزها در مقام تفصیل و امتیاز بوده اند.

در هر صورت جمیع اشیاء را از دنیا و آخرت ابدان و ارواح از آسمانها و زمینها بهشت و جهنم خلاصه آنچه مخلوق شده است از همان آب خلق نموده تمام عالم خلقت بهم ارتباط دارد از يك ماده خلق شده و در حکم يك انسانست همانطوریکه يك فرد انسان علاوه از هم بدن دارای نیروی عقلست که تکلیف و ثواب و عقاب و کمال انسانیت و فضائل و معنویت و اخلاق حسنه و جمیع صفاتی که شخص را بخدا نزدیک مینمایند بستگی بآن دارند و هم دارای روح قدسی است که مدبر بدن است و اعمال و افعال توسط آن انجام میگیرند و شخصیت انسان بستگی بآن دارد، که اگر روح قدسی توجه خود را از بدن بردارد بدن تعادل و شخصیت خود را از دست میدهد و در اندک زمانی میپوسد و از بین میرود؛ نیز این عالم دارای این دو نیرو میباشد، یعنی هم دارای عقلست و هم دارای روح است.

باری عقل عالم نور خاتم انبیاء و حقیقت محمدیه است که محیط است بتمام اشیاء و علت میباشد از برای موجودات امکانیه و روحانیت و جنبه معنوی او این اقتضاء را دارد. آری حقیقت محمدیه عقل کلی است که پرتو افکن است بر تمام موجودات عالم امکانیه. چنانچه اعرابی از امیر المؤمنین سؤال میکند - یا علی - ما العقل - قال **عقلهم** جوهر در اک محیط بالاشیاء من جمیع جهاتها عارف بالشیء قبل کونه فهو علة للموجودات و نهاية المطالب :

آری حقیقت محمدیه است که علت غائی عالمست و میوه درخت آفرینش
او است و چنانکه پیش از این اشاره نمودیم نظر باغبان بمیوه درخت است و باقی
طفیلی میباشد .

سر خیل نوئی و جمله خیلند مقصود نوئی همه طفیلند
باری علت غائیه در علم فاعل سبقت دارد که گفته اند اول الفکر آخر العمل .
و از همین جهت است که حضرت خاتم الانبیاء مخاطب بن خطاب آمد - لولاك
لما خلقت الافلاك .

منظور از مطالبی که بطور اختصار بیان نمودیم این است که عالم بطور کلی
بمنزله یکفرد انسانست . یعنی هم دارای عقل است چنانکه بطور اجمال از نظر
گذشت . و هم دارای روح است که انشاءالله بطور اجمال اشاره میشود .

همانطوریکه تدبیر بدن یکفرد انسان بستگی بروح او دارد . تدبیر این عالم
بستگی بوجود امام ع دارد .

همانطوریکه اگر روح یکفرد انسان توجه خود را از بدنش بردارد ، بدن
او نظام و تعادل خود را از دست میدهد و اعضاء و جوارح او از کار می افتد و بطور
کلی بدنش متلاشی می گردد و از بین میرود . امام اگر توجه خود را از عالم بردارد ،
عالم نظام و تعادل خود را از دست میدهد و متلاشی می گردد .

علاوه بر اینکه امام یا بطور کلی حجت مدبر عالمست . نیز واسطه دروصول
فیوضات از طرف خداوند بسوی مخلوق می باشد .

هیچ يك از معانی از باطن بظاهر نمیرسد مگر بفرمان حجت خدا ، و هیچ
امری از امور از ظاهر بیاطن نرود مگر باراده و حکم حجت خدا ، اگر چه در لباس
غلبه بشریت باشد .

باری حجت خدا نعم و فیوضات را از يك دست از خدا میگیرد ، و از دست

دیگر بمخلوق خدا میبخشد. و واسطه است بین وجود واجب، و وجود ممکن، و چنانکه پیش از این اشاره کردیم، ممکن محض از واجب محض بدون واسطه نمیتواند کسب تکلیف نماید و یا مورد ورود فیوضات و نعم شود.

اگر چه مطلب از این مهم تر و برتر میباشد. چنانچه حضرت صادق رئیس مذهب شیعه علیه السلام میفرماید: نحن صنائع الله والناس بعد صنائع لنا.

آری آنچه بر ما فرض است. این میباشد که حجج الهیه بویژه محمد

و آلش را مخلوق و از مرتبه الوهیت تنزل دهیم و الا کجا قدرت از برای بشر عادیست که راه بردار بساحت مقدس محمد و اوصیاء گرامی آنحضرت باشد.

چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید - قال علیه السلام نزلونا عن الربوبية ثم قولوا في فضلنا ما استطعتم فان البحر لا ينزف وسر الغيب لا يعرف وكلمة الله لا توصف.

و نیز در جای دیگر میفرماید: نحن أسرار الله المودعة في هياكل البشرية. و نیز

حضرت صادق علیه السلام میفرماید: اجعلوا لنا رباً نؤب (۱) الیه ثم قولوا فی فضلنا ما شئتم:

باری حجت خدا هر تصرف و تغییری در ممکنات بخواهد بدهد قدرت دارد

و اختیار با او است از جهت سلطنتی که خدا بوی مرحمت کرده است و تصرف و

تغییر ماهیت در اشیاء توسط ائمه علیهم السلام مکرر دیده شده است از قبیل سنگ

را طلای احمر نمودن حضرت رضا علیه السلام هنگام توجه آن حضرت از مدینه بسوی

خراسان برای یکی از اقربای خویش که اظهار فقر و پریشانی نمود و نیز عکس

پرده یا فرش را شیر واقعی کردن آنحضرت و از هم دریدن و خوردن آنها و زیر

مأمون را در حضور عده ای از بزرگان درباری. و نیز فرستادن مأمون غلامان خود

را، و با شمشیرهای زهر آلود ریز ریز نمودن بدن آن حضرت را بطوری که مأمون

مجلس عزا از برای او چید و سپس آنحضرت را سالمأ در منزل خودش دیدند که

۱ - نؤب قصد و پناه بردن بدیگریست و منتهی شدن بغیر خود.

مشغول عبادت است .

و هنگامیکه فرد در طبیعت وجود خارجی پیدا نمود در باقی امور امتناع را از دست میدهد و امکان پذیر است و تبعیض بردار نیست .

باری حجت از جهت قوه عماله‌ای که خداوند با او عطا کرده است هرگونه تصرفی را در عالم کون اگر بخواهد انجام دهد میدهد و قدرت دارد، از جهت آنکه از شأن خدا دور است یکنفر را از طرف خویش نماینده‌گی دهد و چنین ریاست عظیمی را با او واگذار نماید و با چنین قدرتی را فدهد :

آری موجودات علوی و سفلی مسخرات حجج الهی میباشند . چنانچه قرآن مجید این موضوع را تصریح مینماید : «سخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بأمره ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون و ما ذرالكم في الارض مختلفاً الوانه ان في ذلك لآيات لقوم يذكرون : (حجج الهیه غایت قصوی و ثمره علیای عالم آفرینش میباشند . بویژه محمد و آل محمد علیهم السلام .

خداوند بخاطر محمد و آلش عالم را آفریده است ، که اگر آنان علت نمیشدند، موجودات تمام در صحرای عدم بحالت نیستی آرمیده بودند ، و هیچ موجودی را خلق نمیکرد ، چنانچه خود ذات اقدسش گویای این موضوع است : خلقت الاشياء لأجلك و خلقتك لأجلی . ای حبیب من تمام اشياء را طفیلی وجود تو آفریدم ، و تو را از برای خویش ، و نیز حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بعلی میگوید : یا علی لولا نحن ما خلق الله آدم و لا حوا و لا الجنة و لا النار و لا السماء و الارض :

غرض توئی نه وجود همه جهان ورنه لما تكون فی الكون کائن لولاك

چنانچه آنفا گذشت بعد از آفرینش جوهر اولی را در مقام امتیاز و تفصیل نور و عقل و روح نقد و اوصیاء گرامی او را در نخستین مرتبه آن ماده قرارداد : که آن ماده در حال اجمال و تفصیل منوره و محیاة بآن انوار و ارواح بوده و

میباشد ، قدم بقدم لحظه بلحظه باید پرتو جمال احمدی و اوصیاء گرامی آنحضرت
برچهره عالم امکان بدرخشد ، تا نظام و بقای آن برقرار باشد .

بویژه باید روح ولایت مطلقه ناختم دایره امکان بر پیکر این جهان طبیعت
گاهی پنهان و گاهی پیدا تعلق بگیرد تا نظام و تعادل برقرار باشد . حتی رهبران
توحید را در گرفتاریهای آنان مددکار باشد و یاری نماید . چنانچه رسول اکرم
بعلی فرماید - قال رسول الله ﷺ لعلي يا علي ان الله تعالى قال لي يا محمد بعثت
علياً مع الانبياء باطناً و معك ظاهراً . ترجمه اجمالی رسول خدا فرمود بعلي يا علي
خدای متعال فرمود از برای من (در شب معراج) بر انگیختم علی را با سایر
انبياء در واقع و پنهانی و بانو در لباس تقدیر و تعیین و ظاهری .

از اینجا که بعلي سر الله گفته میشود درك گردد .

و اينك بعضی از اسرار را از زبان خود علی بشنوید . فقال ع في جواب من
سأله عن فضله . والله كنت مع ابراهيم في النار و أنا الذي جعلتها برداً و سلاماً ،
و كنت مع نوح في السفينة فأنجيتهم من الغرق و كنت مع موسى فعلمته التوراة و كنت
مع عيسى فأنطقته في المهدي و علمته الانجيل ، و كنت مع يوسف في الجب فأنجيتهم
من كيد اخوته و كنت مع سليمان على البساط و سخرت له الريح :

حضرت فرمود در جواب کسی که از فضائل او پرسش نمود . من بودم با
ابراهيم و آتش سوزان را از برای او سرد و سلامت کردم . من بودم با حضرت
نوح در کشتی و از غرق شدن نجاتش دادم . من بودم با موسی و درس توراة تعلیمش
کردم . من بودم با مسیح و سخن گویش کردم و انجيل را تعلیمش نمودم ، و من بودم
با يوسف در چاه کنعان که انیسیش بودم و او را از شر برادرانش نگهداری کردم و
من بر بساط سلیمانی نشستم و باد را مسخر وی کردم .

باری أمير المؤمنين و نیز فرزندان او از نظر وجود تعینی محدودند ولی از نظر

جنبه روحانیت سعه کلی دارند و محیط بر زمان و مکان میباشند و از همین جهت است که خودشان چنانچه پس از این میآید میفرمایند جهان از برای ما بمنزله کف دست ما است یا بمنزله ظرفیست که در مقابل صورت قرار دارد.

در برابر ائمه هداست مهدیین عقول بشری حیران است .

یکروز پیغمبر اسلام با یکنفر از طائفه بنی جان صحبت میکرد . ناگاه

امیرالمؤمنین وارد شد شخص جنسی . تا نظر کرد بیمناک و وحشت زده گشت . رسول

گرامی بوی فرمود علت ترس و خوف تو چیست ؟ عرض کرد یا رسول الله من بالشکر

حضرت سلیمان همراه بودم و یکروز فرار اختیار کردم و رفتم بدریا هر کس آمد

اطاعت او نکردم . ناگاه همین شخص را دیدم روی سر من قرار دارد در حالتیکه

شمشیری در دست داشت و با آن شمشیر بشانه من زد که هنوز اثر جراحت آن بر

شانه من است ، رسول گرامی فرمود الساعه با وی بیعت کن تا زخم تو را علاج کند ،

شخص مزبور با علی بیعت کرد و حضرت دست بشانه او کشید و زخمش خوب گشت :

باری امام در عالم توسط نیروی عماله هر قدرتی را دارد . و از برای او بعد

زمان و مکان مفهومی ندارد .

حجت در عالم اگر بخواهد جهان را بطور کلی با چشم ظاهری به بیند میتواند

و قدرت دارد و هیچ حجاب از برای او نیست و چنانچه اشاره گردید بعد زمان و

مکان از برای وی مفهومی ندارد درحالتیکه در جای خویش قرار دارد .

چنانچه یکروز در مسجد کوفه امیرالمؤمنین بر فراز منبر قرار داشت . فرمود ایها الناس

اسئلونی قبل ان تفقدونی . اسئلونی عن طرق السموات فانی أعرف بهامنی بطرق الارض

یکنفر از میان جمعیت حرکت نمود و عرض کرد یا علی جبرائیل الساعه در

کجا است . حضرت نگاهی باطراف جهان نمود و سپس فرمود تو جبرائیل هستی ،

ناگاه سقف مسجد شکافته گشت و از میان جمعیت رفت ، مردم حیرت زده عرض کردند

یا علی از کجا دانستی که او جبرائیل بود فرمود ، چون بتمام عالم نظر کردم و او را ندیدم فهمیدم خودش جبرائیل میباشد . منظور از عالم نه این کره زمین است بلکه تمام کرات است .

باری در عقیده ما حجت اله قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق یعنی تا پایان جهان باید درین نشئه بوده باشد و يك آن نباید زمین از حجت خالی بماند، زیرا چنانچه پیش از این بیان گردید و بعد از این انشاء الله نیز گفتگو خواهد شد. حجت بمنزله قطب عالم است . چرخ و پر عالم بدور وجود حجت دور میزند . هر گاه خداوند عزیز بخواهد نظام را از این جهان بردارد . یعنی پایان دنیا شروع گردد نخستین حجت خود را بطرف نشئه دیگر که بیان از آخرت است میبرد .

در آن گاه نظام از جهان گرفته میشود . و انشفت السماء و کورت الشمس ، و انکدرت النجوم پدیدار گردد . هر گاه حجت از این جهان روی گردان شود . تجلیات الهیه اهل آخرت را شاید و تمام کمالات و محسنات از هر حیث و هر جهت با حجت بآخرت منتقل گردد . نعم الهیه در آن نشئه ربط باین جهان ماده کثیف ندارد . رحمت الهیه صد درجه است يك درجه از آن مربوط باهل این جهان میباشد که عمومیت دارد یعنی کافر و مؤمن فاسق و متدین را شامل شود . اما آنچه مربوط بآخرت است دایره مدار ایمان خواهد بود . هر کس ایمانش قویتر باشد رحمت الهیه از برای او فزون تر خواهد بود . مؤمنین پیوسته باید بدریافت جوائز و فیوضات الهی در آن نشئه امیدوار باشند و امید هر کسی در آن جهان باندازه خوف وی از خداوند در این نشئه خواهد بود . یعنی هر کس بیشتر درین جهان که دار تکلیف است و میتواند کسب معارف یقینیه نماید از خدای بترسد و از وظیفه بنده گسی خارج نشود امیدش فزون تر خواهد بود . چنانچه أمير المؤمنين میفرماید: فان العبد انما يكون احسن اظنه بربه علی قدر خوفه من ربه ، و ان احسن الناس ظنن

بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ - و نیز حضرت لقمان از برای فرزند خود چنین گوید .
خَفَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَيْفَةً لَوْجَيْتَهُ بِيْرِ الثَّقَلَيْنِ لِعَذْبِكَ وَ اِرْجَى اللَّهُ رَجَاءَ لَوْجَيْتِهِ بِذُنُوبِ
الثَّقَلَيْنِ لِرَحْمِكَ .

برگشت فرمایش امیرالمؤمنین و نیز حضرت لقمان بر مالکیت خالق و
مملوکیت مخلوق میباشد و کسیرا حق اعتراض نیست مالک هرگونه تصرفی را در
ملك خویش اگر نمود اختیار با او است .

در عین حال مؤمنین باید سعادت جاودانی را از خداوند امیدوار باشند
حجت درین جهان رکن است .

رکن بر چیزی گفته میشود که قوام اشیاء دیگری بستگی بآن داشته باشد و
نیز سکون و قرار به سبب آن از برای آن اشیاء حاصل آید و نیز اصل اشیاء را
رکن گفته اند و همچنین فرد شاخص و شریف هر اجتماعی را رکن نامیده اند .

باری حجج الهی از این جهت ارکان این جهان میباشد که نظام و تعادل برقرار
باشد و زمین اهل خود را هلاک ننماید .

ابوحمزه از حضرت صادق سؤال نمود آیا زمین بدون حجت باقی میماند ،
حضرت در پاسخ فرمود . اگر آن ولحظه ای زمین از حجت خالی بماند . قرار و آرامش
آن از بین میرود و اهلش رو به نیستی رهسپار میشوند و همچنین حضرت باقر علیه السلام
گوید : اگر یکساعت حجت از زمین روی گردان شود . زمین مانند دریا بموج آید
و اهل خود را غرق کند .

و اینك ما عین گفتار ، رهبران دینی را درین باره بیان میکنیم . و از نظر
خوانندگان گرامی میگردد - قال السجاد ع لولا ما فی الارض منّا لساخت باهلها -
و قال الباقر علیه السلام لو ان الامام رفع من الارض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر
بأهله - وقال الصادق ع لو خلت الارض طرفة عین من حجة لساخت باهلها .

سعید أعرج میگوید . من با سلیمان بن خالد وارد شدیم ، بحضرت صادق حضرت ابتدا نمود بسخن بدون اینکه ما حرفی زنیم ، روی بمن کرده و فرمود: ای سلیمان . آنچه از ناحیه جدم امیر المؤمنین مطلبی برسد . عقیده و انجام بآن فرض است ، و آنچه او نهی کرده است ، باید از آن دوری نمود ، جریان داشت علم از طرف خدا ، از برای او ، مانند آنچه جریان داشت از طرف خداوند برای پیغمبر . و از برای پیغمبر بود برتری از هر حیث بر تمام خلق روی زمین . هر کس پیروی نماید جدم امیر المؤمنین را مانند کسی میباشد که خدا و رسولش را پیروی کرده است « از حیث احکام ، و هر کس رد نماید او را در حکمی از احکام مانند کسی میباشد که رد بر خدا و رسولش کرده است و در حدشرك خواهد بود تا جائی که میفرماید : کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه باب الله الذی لا یؤتی الامنه ، و سبيله الذی من سلك بغيره هلك . و بذالك جرت الائمة عليهم السلام واحد بعد واحد . جعلهم الله ارکان الارض ان تمید بهم ، والحجة البالغة علی من فوق الارض و من تحت الثرى .

باری حجت خدا رکنی است قویم و پایگاهی است عظیم که قرار و ثبات عالم امکان بستگی بوجود مقدس او دارد . حجت در هر زمانی قطب هسته مرکزی جهان آفرینش است که نظام و تعادل عالم طفیلی او است . حجت چهره فروزان و درخشان حق است که هر کس بخواهد خدا را بشناسد باید بدر خانه او رهسپار شود ، حجت در جهان خلقت آب زندگانی است که هر کس از زلال او برخوردار شود ، تا ابد زندگانی و سعادت نصیب وی گشته است .

حجت باب نجات و راه رسیدن بحقیقت است ، حجت را کسی نمی تواند بشناسد

مگر کسیکه جانش بجان او اتصال دارد و آن عده چه بسیار اورد کنند .

و اینك بعضی از صفات حجت را از زبان خودش گوش کنید و چون در در گوش نهید عبدالعزیز بن مسلم میگوید : من با جمعی در مسجد جامع مرو اجتماع

کرده بودیم و در اطراف امامت گفتگو داشتیم و هر کس سخنی میگفت و بیان اختلاف
 افکار دیگران و خویش همیکرد ، پس از این اجتماع وارد شدم بر حجت خدا و
 امام خویش علی بن موسی الرضا علیه السلام و آنچه مذاکره گشته بود از امر امامت و
 اختلاف افکار بعرض آن حضرت رسانیدم ، حضرت تبسمی نمود و سپس همی فرمود
 بدان ای عبدالعزیز گمراه شدند مردم و مگر ورزیدند در افکار خویش ، خداوند
 پیغمبر خویش را از جهان نبرد مگر بعد از آنکه دین او را کامل نمود و
 کتابی فرستاد از برای آنان که در بردارد آنچه را احتیاج بشر است تا روز قیامت
 فقال عز و جل : « ما فرطنا فی الكتاب من شیء » و نازل کرد که در حجة الوداع که
 آخر عمر پیغمبری بود این آیه را « الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی
 و وضیت لکم الاسلام دیناً » و امر امامت از کمال دین است و هر کس گمان نماید که
 دین او ناقص است کتاب خدا را انکار نموده است و کسی که کتاب خدا را انکار نماید
 کافر است تا جائی که میفرماید آیا می شناسند مردم قدر امامت و محل و منزلت
 آنرا ابدأ ، آیا اختیار دارند در اطراف امامت دخالت و گفتگوئی نمایند از طرف
 خویش ابدأ . امامت اجل و أعظمست از آنکه بتوانند غور در آن نمایند ، یا عقول
 ایشان راهبردار بسوی آن باشد یا بتوانند از طرف خویش نصب امامی نمایند .
 این امر مربوط بن خدا است و دیگران را حقی در آن نیست . این منصب در میان
 اولاد ابراهیم و ویرگان خدا دور زده است تا اینکه رسیده است بمحمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله و از آن حضرت واگذار شده بعلی بن ابیطالب علیه السلام و واگذار شده بفرزندان
 علی تا روز قیامت . فمن این یختار هؤلاء الجهاد . امامت مقام خلیفة اللهی است ، و
 نظام دین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است به سبب امام قبولی نماز و زکاة و روزه
 و حج و جهاد است ، حدود و احکام الهی توسط امام بانجام میرسد . امام است که
 حلال میکند حلال خدا را و حرام میکند حرام خدا را . امام است که حدود الهی

را اجرا میکند و دفاع میکند از دین خدا امام است که مردم را بصلاح دعوت میکند
(بالحکمة والموعظة الحسنة ، والحجة البالغة :)

الامام كالشمس الطالعة المجللة بنورها للعالم وهي في الافق بحيث لاتنالها
الايدي والابصار .

الامام البدر المنير ، والسراج الزاهر ، والنور الساطع والنجم الهادي في
غياهب الدجى ، ولجج البحار ، الامام الماء العذب على الظماء والداال على الهدى ، و
المنجى من الردى ، الامام النار على اليفاع « اليفاع ما ارتفع من الارض » الحار
لمن اصطلى به والدليل في المهالك من فارقه فهالك تا جائيكه ميفرمايد ، الامام
أمين الله في خلقه وحقته على عباده وخليفته في بلاده والداعى الى الله « باذنه »
والذاب عن حرم الله ، ونيز ميفرمايد الامام واحد دهره ، لا يدانيه احد و لا
يعادله عالم ، ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير ، مخصوص بالفضل كله من
غير طلب منه له ولا اكتساب ، بل اختصاص من المفضل الوهاب .

تا اينکه نيز فرمايد : فمن ذا الذي يبلغ معرفة الامام ، أو يمكنه اختياره .

هيهات هيهات ، ضلت العقول ، وتاهت الحلوم وحارت الالباب وخسئت العيون (۱)
و تصاغرت العظماء و تحيرت الحكماء و تقاصرت الحلماء و حصرت الخطباء ، وجهلت
الالباء ، وكلت الشعراء ، و عجزت الادباء ، و عييت البلغاء ، عن وصف شأن من شأنه ،
او فضيلة من فضائله : و أمرت بالعجز والتقصير - تا جائى كه ميفرمايد فأين الاختيار
من هذا ، و أين العقول عن هذا ، و أين يوجد مثل هذا . تا اينکه ميفرمايد :
أتظنون أن ذلك يوجد في غير آل الرسول محمد ﷺ كذبتهم والله أنفسهم .

هيهات كه مردم عادى بتوانند امام را بشناسند . مگر كسانى كه امتحان كرده

۱ - تاهت و خسئت اى بعد ، وكل هذه العبارات متعارفة المعانى اى لا طريق للعقول
بكنه الامامة ومعرفة الامام .

است خداوند قلوب آنان را بنور ایمان و نور ایمان آن قلوب را روشن نموده است.
امام بدر منیر ، و چراغ فروزان و نور ساطعی است که از طرف خدا در بین
بندگان او راهنما است که به سبب او مردم از وادی هلاکت و ضلالت نجات پیدا
میکنند و بشاهراه مستقیم میروند ، امام ستاره درخشنده ای است که نشانه و علامت
رستگاریست و از دریای موج جهل و شرک ، مانند کشتی نجات رهروان حقیقت را
بساحل میرساند و نجات بخش است .

امام آب گوارائی میباشد که تشنه گان زلال خدا شناسی را سیراب مینماید ،
و راهنمای طریق توحید است ، و آن آتش شعلیست که مردم توسط آن هدایت
میشوند .

امام دلیل در مهالك است که هر کس از وی جدا گردید هلاك میشود و باران
نافعی است که اراضی قلوب را سیر آب و زنده میسازد و خورشید فروزانیست که
بوجود او ظلمت از بین میرود .

امام انیسی و رفیقی است که با او بنده خدا وحشت ندارد ، و پدر مهربانی
است که سعادت فرزند همی جوید ، امام حجت و خلیفه در میان عباد و داعی الی الله
است و دافع حریم او ، امام پاك از گناه و بری از نقص است ، امام فرید روزگار
و علم ویژه او است امام فردی است که عدیل و نظیر ندارد ، و جامع فضائل است
و فضائل او اکتسابی نیست .

هیئات هیئات عقول درباره او گمراه و حیران و راه بجائی نمیرند ، بزرگان
دانش و حکمت کوچکتر از آنند که بتوانند شأنی از شئون و فضلی از فضائل او را
بدانند .

امامت موهبتی است آسمانی و منصبی است الهی ، و ویژه ویشگان خدا است
و هر کسی شایان این منصب نیست ، و بشر درین باره اختیار ندارد ، و اگر کسی

طمع درین ریاست الهی نماید جز حیرت و بد بختی نصیبی از برای او نیست ،
خود و دیگران را از راه راست و حقیقت خارج و از رحمت پروردگاردور نموده است
چنانچه عده‌ای غصب این مقام را نمودند ، (وزین لهم الشیطان أعمالهم
فصدهم عن سبیل الله) و گمان بردند که بشر درین باره اختیاری دارد و ندانستند
که این منصب عطای خدائی میباشد ، آری بل هو فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذوالفضل العظیم .

امام عالمیست که جهل بر وی راه ندارد و حافظی است که ترس و خوف در
او نیست . امام از علم و خزون خدائی بهره ور است که احدی را جز او حظی و
نصیبی نمیباشد . عده‌ای حسد ورزیدند و این موهبت الهی را از آن خودپنداشتند
و بذر جهل و شقاوت بیش از پیش در قلوب خویش و دیگران کاشتند و محصول
خویش را برداشتند . چنانچه خدای عزیز در کتاب خویش همی گوید : «ام یحسدون
الناس علی ما آتاهم الله من فضله .»

باری امام مرضی خداست و ظرف علم و حکمت او است ، هر که اطاعت
از امام نماید اطاعت از خدا کرده است و هر که معصیت امام نمود معصیت خدا
کرده است ، و مخالف امام نیست مگر اولاد زنا ، « من أطاعهم أطاع الله و من
عصاهم عصی الله : »

باری هر لحظه و هر آن نعمه آسمانی طنین انداز است ، و بشر را دعوت
براه حقیقت نماید : « أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم فلیس یجهد
حق الامام الا شقی . ولا یصدعنه الا جری علی الله جل و علا . »

امام نشئه راه توحید است

راه یا ظاهری و مادی است، و یا باطنی و معنوی، و هر يك از این دو انتهائی و غرضی را در بردارد.

راه ظاهری و مادی از قبیل، مسافرت‌هایی که شخص مسافر مینماید از برای تجارت و سیاحت و کسب‌دانش و معرفت و علاج بیماریهای جسمانی و روانی یادیدن دوستان و خویشان و سایر مطالب.

و راه باطنی و معنوی از قبیل پیروی نمودن و عقیده داشتن از مسالك و مذاهب و اُدیان، و هر يك از این دو راه را یا شخص سالك خودش باید از روی دقت بداند و بجزئیات آن آشنائی کامل داشته باشد تا بمنزل رسد، یا باید توسط راهنمای دانائی که راه را اشتباه نرود باین راه ادامه دهد، و در غیر این صورت دچار حیرانی و گمراهی خواهد گردید، و علاوه بر این امکان دارد، دچار راهزنان و درندگان شود یا در اثر ندانستن از راه منحرف گردد، و در ضمن از تشنگی و گرسنگی بهلاکت رسد.

از جهت توضیح‌گفتار راه دریا را مورد مطالعه قرار دهیم.

اگر ناخدائی بنخواهد کشتی خود را از اقیانوس بزرگی عبور دهد که هنوز این ناخدا به این اقیانوس مسافرت نکرده یا باید از روی نقشه دقیق و علائمی که در دریا نصب شده بویژه در این زمان که امکان دارد برج‌هایی در مسیر قرار دهند و از برای سیر کشتی در شب دستکاه‌های برقی شب‌نما بطور خود کار در آن برجها نصب شود، تا ناخدا دچار اشتباه نگردد و راه را غلط نرود، یا اینکه خود ناخدا

در علم هیئت دقیقاً وارد باشد . و از روی طلوع و غروب ستارگان در شب و از طلوع و غروب خورشید در روز جهت را تشخیص دهد ، تا بساحل منظور رسد .
و در غیر آنچه بیان گردید مسلم کشتی دچار موجهای خطرناک و گردابهای عجیب و غریب و جزایر و کوههای دریائی خواهد گردید ، و در ضمن غرق خواهد گشت و بزنگانی سر نشینان آن خاتمه داده خواهد شد .
باری هیچ راهی را بدون دلیل نمیشود رفت و بمنزل رسید .
در صورتیکه راه ظاهری دنیوی با این مشکلات روبرو شود و این گرفتاریها در پیش آید .

پس چسان میشود ، راه سعادت ابدی و رسیدن به نعیم آخری را ، درین دنیای خطرناک و این راه دور پر خطر که هر لحظه راهزنانی در کمین نشسته اند ، و درنگانی دهان باز کرده . و بیابانش را غبار جهل و غرور توسط بادهای هوس و خواهشهای نفسانی و خود خواهی فرا گرفته بدون راهنمای واقعی و نشانه علامت قطعی پایان رسانید ، و بدون خطر بمنزل رسید .

هیئات هیئات ، راهیکه شخص نرفته و نمیداند که چسان باید قدم بر دارد . و از روزیکه قدم باین جهان نهاده ، و تا زمانیکه چشم بهم می نهد با هزاران خطر روبرو میشود بتواند بدون دلیل طی نماید .

اینجا است که عقل و وجدان شهادت میدهند . که باید از طرف خداوند که مالک و اختیار دار بشر است ، و عالم بمفاسد و مصالح آنان میباشد ، راهنمایی که من جمیع جهات شایستگی از جهت راهنمایی دارد ، در میان بشر بوده باشد . و نیز قاعده لطف چنین اقتضائی را دارد .

و چنانچه برای همیشه نصب چنین راهنمایی از طرف خود خدا در میان عباد نباشد . نقض غرض که کمال انسانست بسوی سعادت ابدی و رسیدن به نعیم آخری

شده است ، و از طرفی خدای حکیم امر به محال کرده و عقلا چنین امری قبیح است :
و خداوند علیم و حکیم هیچگاه مرتکب قبیح نخواهد شد .

باری عقل و وجدان شهادت میدهند ، که در هر زمان باید راهنمایی از طرف خداوند
در میان بشر بوده باشد تا بشر بتواند این راه دور پرخطر را بی پایان برساند ، چون
بغیر خود خدا دیگران چنین حقی را ندارند .

و این راهنمایان محمد و آل محمد که بیان از اوصیای گرامی آنحضرت میباشند
تا صبح روز قیامت خواهند بود ، و اگر کسی غیر در خانه آل عصمت و طهارت را
اختیار نمود بطور مسلم هلاک میشود .

آری راه نما و علائم راه نجات ائمه ع میباشند و بس .
چنانچه حضرت صادق علیه السلام بداد جصاص میفرماید . و اینک ماعین گفتار
آنحضرت را در اینجا بیان میکنیم .

۱ - الحسين بن محمد الأشعري ، عن معلى بن محمد ، عن أبي داود المسترق قال
حدثنا داود الجصاص قال : سمعت أبا عبد الله ع يقول (و علامات و بالنجم هم
يهتدون « ۱ ») قال : النجم رسول الله ص والعلامات هم الأئمة عليهم السلام
۲ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء ، عن اسباط بن سالم
سأل الهيثم أبا عبد الله ع و أنا عنده عن قول الله عز وجل : « و علامات و بالنجم قال :
هم يهتدون (۲) فقال : رسول الله النجم ، والعلامات هم الأئمة ع

۳ - الحسين بن محمد ، عن معلى بن محمد ، عن الوشاء قال : سألت الرضا
ع عن قول الله تعالى : « و علامات و بالنجم هم يهتدون » قال نحن العلامات و بالنجم
رسول الله .

و نیز قرآن میفرماید هو الذى جعل لكم النجوم لتهتدوا بها فى ظلمات

البر والبحر (۱) •

۴ - قال رسول الله ص مثل أهل بيتي كمثل النجوم فانها أمان لأهل السماء

و أهل بيتي أمان لأهل الارض •

باری اوصیای پیغمبر اسلام که بیان از ائمه هدايات مهديين میباشد تمام تا

روز قیامت نشانهای خدا شناسی و علائم راه نجات بوده و میباشد •

بویژه امروز ستاره درخشان ولایت در سپهر نبوت وجود مقدس اعلیحضرت

حضرت بقية الله است که جهان در انتظار تشریف فرمائی آنحضرت میباشد و چقدر

دوستان آن حضرت اشتیاق دیدار او را در سر دارند و آرزو مند دیدار رخسار

حضرتش هستند •

حجت خدا علوم اولین و آخرین را میداند

« از پیغمبر اسلام به بعد »

آنچه مسلم است از نخستین روزیکه حضرت آدم عليه السلام طبق عقیده قرآن

از بهشت قدم بدنیا نهاده است علومی با او از طرف خدا بدنیا فرستاده شده، که

برنامه رسالت و دستور بروز انسانیت و نیز احکام عوارض و حوادث یومیه را در

برداشته، و پس از حضرت آدم که ابوالانبیاء والبشر بوده، هر يك از انبیاء که قدم

بعالم نهاده برنامه و سنتی از طرف خداوند برای وی فرستاده شده است تا رسیده

است بوجود مقدس خاتم انبیاء محمد بن عبدالله که علت غائی و ثمره درخت آفرینش

میباشد که تمام انبیاء مقدسه از برای وجود آنحضرت بوده اند •

باری علوم انبیاء بطور کلی بآنحضرت واگذار شده است .

پوشیده نماید هر پیغمبری که از پیغمبران اولی العزم مبعوث بر رسالت شده

است علوم گذشته یعنی تا دوره رسالت خودش باز واگذار شده، اما از علوم آینده

خبری نداشته مگر اندکی .

ولی پیغمبر گرامی اسلام فرا گرفته علوم ماکان و ما هو کائن الی يوم القيامة یعنی از روزی که خدا مخلوق را خلق کرده تا ابد گذشته و آینده را دارا شده است و تمام آن علوم را بعد از خویش واگذار نموده بوصی گرامی خود علی بن ابیطالب و از وجود مقدس علی بن ابیطالب و اوصیای خویش یکی بعد از دیگری واگذار شده که امروز آن علوم تمام نزد خاتم الاوصیاء حجة بن الحسن میباشد .

عن حسان بن سدير عن ابي جعفر ع قال ان لله علماً عاماً و علماً خاصاً ؛ فأما الخاص فالذي يطلع عليه ملك مقرب ولا نبي مرسل ؛ و أما علمه العام الذي اطلعت عليه الملائكة المقربين والانبياء المرسلين قد رفع ذلك كله الينا ؛ ثم قال أما تقرأ و عنده علم الساعة و ينزل الغيث . و يعلم ما في الارحام و ما تدرى نفس ماذا تكسب غداً . و ما تدرى نفس بأى ارض تموت :

حضرت باقر عليه السلام میفرماید از برای خدا دو نحوه علم است . یکی عام و دیگری خاص . اما علم خاص را احدی از ملائکه و انبیاء بر آن آگاهی نیست و ویژه خود ذات مقدس باری است .

اما علم عام آگاهی دارند بر آن ملائکه و انبیاء و تمام آن بما واگذار شده است ، البته روی سلسله مراتب .

پوشیده نماند تغییراتی که در عالم واقع میشوند ؛ در هر لحظه و آن از قبیل عوارض و حوادث یومیه همه را ائمه ع میدانند و نحوه دانستن ائمه آن علوم را بعد از این بیان میشود (انشاء الله) .

امامان یعنی اوصیاء پیغمبر اسلام از تمام انبیاء بغیر پیغمبر اسلام داناترند .

آنچه مسلم است ائمه ما از انبیاء غیر اولی العزم افضل و اعلم میباشند . سخن در افضلیت ایشان میباشد بر صاحبان عزم .

نخستین باید بدانیم عزم چیست و سپس در اطراف افضلیت ائمه گفتگو خواهیم شد بر صاحبان عزم .

از برای عزم چند وجه بیان شده ، یکی از آن وجوه ، جزم و جدیت بر امر است که شخص در کاریکه باو واگذار شده سعی و کوشش نماید تا آن کار بطور سریع انجام شود . بدون آنکه عیبی در آن دیده شود که خردمندان ایراد نمایند .
دوم وجهی که از برای عزم بیان شده جهانی بودن قانون است ، باین معنا انبیائی که مبعوث بر تمام بشر شده اند از جهت دعوت بسوی دین از قبیل حضرت موسی و عیسی و سایرین ، آنان را اولی العزم گفته اند .

سوم وجهیکه از برای عزم بیان شده ، میگویند کسانی که استقامت کرده اند از برای پیشرفت برنامه خودشان و بردباری بخرج داده اند و در برابر اذیت مردم و رنج رسالت صابر بوده اند ، آنها صاحب عزم میباشند ، ای اولو الثبات والصبر والجد .

وجه چهارم گفته شده است ، که هر يك از انبياء که مبشر بوده بآمدن حضرت خاتم الانبياء محمد بن عبدالله ﷺ و نیز مبشر بوده بقیام حضور حضرت بقیة الله و ظهور آنحضرت ، از این جهت اولی العزم نامیده شده است .
باری شکی نیست در افضلیت حضرت خاتم الانبياء بر انبياء اولی العزم ، از جهت اعلییت آنحضرت بر آنان .

چون خداوند درباره حضرت موسی ﷺ میفرماید : وکتبنا له فی الالواح من کل شیء . از نظر علم و ادب دانشمندان میدانند کلمات (هن) در این جمله از جهت تبعیض میباشد، درین صورت خداوند بعضی از حقایق و علوم را بحضرت موسی ﷺ داده است .

و درباره حضرت مسیح ع میفرماید : (ولأین لکم بعض الذی تختلفون فیہ) ﴿

البته مسلم است ما تختلفون فيه علوم وحقایق اشیاء است که در جای خود ثابت است .

اما درباره حضرت خاتم الانبیاء میفرماید - و جئنا بك علی هؤلاء شهیداً ،
وتزلنا علیك الكتاب تبیاناً لكل شیء - بروز و ظهور هر شیء شامل میشود تمام
حقایق اشیاء را از طرفی بطور مطلق است قید زمان را نیز زده است گذشته و
آینده را در بر دارد .

پس در این صورت پیغمبر اسلام از تمام علوم آگاهی دارد ، و شرافت و فضیلت
بستگی دارد بعلم ، افضلیت پیغمبر هیچ شکلی در آن نیست بر سایر انبیاء از
جهت اعلییت آنحضرت .

و علوم پیغمبر اسلام بطور کلی بعلی بن ابیطالب واگذار شده است ، و از علی
ابن ابیطالب علیه السلام بامام حسن و از امام حسن ع بامام حسین و از امام حسین بامام
زین العابدین ع و از زین العابدین بامام باقر ع و از امام باقر بحضرت صادق ع و از
حضرت صادق بحضرت موسی بن جعفر ع و از موسی بن جعفر بحضرت رضا ع
و از حضرت رضا ع بامام محمد تقی ع و از امام محمد تقی بعلی بن محمد ع و از علی بن
محمد بحضرت حسن بن علی العسکری ع و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بفرزند
بر و عمندش حضرت حجة بن الحسن امام دوازدهم صاحب العصر الحاضر عجل الله فرجه
الشریف واگذار شده است .

پس در این صورت هر يك از ائمه ما از انبیاء اولی العزم أعلم میباشد و چون برتری
بعلم است ائمه ما علیهم السلام از تمام انبیاء اولی العزم افضل میباشد و برتری دارند .
و نیز برتری خاتم الانبیاء بر تمام انبیاء از اولی العزم و غیر اولی العزم . همچنین
برتری اوصیاء آنحضرت از جهت علمیت ایشان نیز میباشد باین معنی که رسول گرامی

اسلام با اوصیاء اش علیهم السلام سبب شدند از جهت خلقت سایر اشیاء چنانچه قبلاً اشاره گردیده و شاید بعد ازین هم بیان شود انشاءالله . آری پیغمبر اسلام و اوصیاء آنحضرت باعث شدند که تمام اشیاء را خدا لباس وجود بخشید و همه طفیلی محمد و آل میباشند .

حجت های الهی از پیغمبر اسلام باین طرف باید

باعقاب منتهی باشند

امامت بعد از پیغمبر اسلام از پدر به پسر میرسد ، و هیچگاه در سایر اقارب و یا افراد دیگریکه غیر از اقارب میباشند منصب وصایت پیغمبر اسلام که بیان از امامت است قرار نگرفته و نخواهد گرفت .

مگر درباره حضرت امام حسن مجتبی ع و حضرت امام حسین ، که آن دو برادر بنص خدا و رسولش جدا میباشند .

عن الحسن بن ثوبان بن ابی فاخته ، عن ابی عبد الله ع قال : لا تعود الامامة فی أخوین بعد الحسن والحسین أبداً . انما جرت من علی بن الحسن کما قال الله تبارک و تعالی : وأولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله (۱) فلا تكون بعد علی بن الحسن ع الا فی الاعقاب و أعقاب الاعقاب .

حضرت صادق ع میفرماید امامت بر نمیگردد بدو برادر بعد از امام حسن و امام حسین هیچگاه . تا جائیکه میفرماید نمیباشد امامت بعد از حضرت زین العابدین مگر در اعقاب و أعقاب یعنی از پدر میرسد به پسر :

محمد بن اسماعیل از حضرت رضا ۴ سؤال میکند . آیا امامت در عمو و خال قرار میگیرد ، حضرت فرمود نه . دوباره سؤال کرد . در برادر قرار میگیرد حضرت

فرمود نه ، نیز سؤال کرد پس در چه شخصی ، منظور سائل بعد از خود حضرت رضاع بود ، حضرت فرمود در فرزند خودم و آنروز هنوز امام جواد علیه السلام بدنیای نیامده بود . و حضرت فرزند نداشت « یعنی فرزند ذکور » .

و اینک عین گفتار حضرت را بیان میکنم .

محمد بن یحیی . عن أحمد بن محمد بن عیسی ، عن محمد بن اسماعیل بن بزیع . عن أبي الحسن الرضا عنه سئل أتكون الامامة في عم أو خال : فقال لا . فقلت : ففي أخ : قال : لا قلت ففي من : قال ع : في ولدي ، و هو يومئذ لا ولد له .

باری تا روز قیامت امامت در فرزندان علی بن ابیطالب از پدر بفرزند قرار دارد . و اگر کسی جز این عقیده داشته باشد امامت را ندانسته و امام را نشناخته است .

دیگر آنکه فرزند بزرگتر امام ، امام بعد از امام است ، یعنی اگر امامی دارای چند نفر پسر است . جانشین او بعد از مرگش پسر اکبر است .

از اینجا استفاده میشود ، حضرت علی بن الحسین زین العابدین : فرزند اکبر امام حسین است :

دیگر آنکه حجت خدا ، از دو نظر باید در حد نازل زندگی قرار داشته باشد یکی آنکه فقراء از فقرات زیاد رنج ببرند .
دیگر آنکه اغنیاء ثروت و توانگری را مایه افتخار نداند .

چنانچه علی بن ابیطالب علیه السلام میفرماید : ان الله جعلني اماماً لخلقه فرض علي التقدير في نفسي و مطعمي و مشربي و ملبسي ، كضعفا الناس كي يقتدي الفقير بفقرى ، ولا يطفى الغنى غناه :

باری از همین جهت وجود مبارکش بطور ریاضت همیشه زندگی میکرد ، چنانچه خود فرماید : لا روضن نفسي رياضة نهش معها الى القرص ، اذا قدرت عليه

مطعموماً ، و تقنع ، بالملح مأدوماً ، ولادمن مقلتی کعین ماء نضب معینها (۱) مستفرغة
دموعها أتمتلی السائمة من رعیها فتبرک و تشبع الریضة من عشبها فتریضة . ویأکل
علی من زاده فیهبج ، قرت اذا أعینه اذا اقتدی بعد السنین المتطاولة بالبهیمة الهاملة
والسائمة المرعية - بطور اجمال حضرت میفرماید : هر آینه سختی بدهم نفس
خویش را که قناعت نماید بنان جوین و خوشحال باشد بآن هرگاه قدرتی بآن پیدا
نمود « یعنی بدست آمدن همان قرص » و قناعت نماید بنمک از حیث خویش ،
این قدرگریه نمایم که آب چشمانم تمام شود - آیا سیر شوند چهار پایان در
چراگاه خود قرار بگیرند در خوابگاه خویش ، و نیز سیر شوند گوسفندان و قرار
بگیرند در مرايض که بیان از آرامگاه آنها باشد .

باری منظور حضرت این است که علی هم چون حیوانات همت او خوردن
باشد و در خوابگاه خود بخوابد .

پس چشم علی روشن باشد که اقتدای بآنها نماید یعنی حیوانات .

بیان حضرت کنایه میباشد از برای دیگران ، یعنی ای بشر غافل توشریف
هستی و نباید هم تو مانند حیوانات خوردن و نوشیدن باشد . سپس میفرماید :

« طوبی لفس ادت الی ربها فرضها و عرکت (۲) بجنبها بؤسها ؛ و هجرت
فی اللیل غمضها (۳) حتی اذا غلب الکرى علیها افترشت أرضها و توسدت (۴) کفها
فی معشر ، أسهر عیونهم خوف معادهم و تجافت عن مضاجعهم جنوبهم » و اهمیت

۱ - ای آب جاری

۲ - یعنی در هنگام خواب ، روی زمین میخوابیدند و از ناهمواری زمین آزرده نمیشدند
و صبر بر اذیت میکردند .

۳ - غمض بمعنی خواب است و نیز کری .

۴ - ما حصل معنی چنین است در میان سایر خفتگان که میخوابیدند دستهای خود را
زیر سر مینهادند .

بذکر ربهم شفاهم و تقشعت (۱) بطول استغفارهم ذنوبهم - اولئك حزب الله لا الا ان حزب الله هم المفلحون .

کتب انبیاء گذشته بطور واقعی نزد ائمه میباشد

پوشیده نیست بر ارباب دانش ، و اشخاص خردمند از شیعیان دوازده امامی که بسوی علی بن ابیطالب واگذار شده است آنچه پیغمبر اکرم دارا بوده است . از حیث علم و مواریث انبیاء گذشته . که ویژه پیغمبران بوده ، و نیز مواریث شخص رسول گرامی اسلام که بطور تفصیل بیان خواهد گردید (انشاءالله) که من جمله از مواریث انبیاء کتب آن حضرات است که از طرف خداوند برای آنان نازل شده ، تمام آن کتب بدون کم و زیاد . بعد از علی بن ابیطالب بفرزندان آن حضرت یکی بعد از دیگری که بیان از ائمه هدایت مهتدین میباشد . رسیده است .

باری امامان بطور واقعی آنها را میدانند ، و بطور احسن از تنزیل و تأویل و اسرار و رموز و اشارات و کنایات و دقایق و حقایق آن کتب اطلاع دارند ، و بهمان زبان تکلم مینمایند .

چون حجت خدا باید بهر لغت و زبانی اطلاع کامل داشته باشد . که هیچگاه اهل آن زبان بخوبی او نتواند تکلم نماید .

چنانچه یکروز یک نفر مرد مسیحی بایک زن عیسوی . وارد شدند بموسی بن جعفر ع پس از ساعتی حضرت موسی بن جعفر سؤال نمود از مرد عیسوی . که دانائی تو تا چه اندازه است بانجیل عیسی بن مریم . آن عیسوی در جواب عرض کرد انا به عالم یعنی کسی باندازه من از انجیل اطلاع ندارد و من منحصرم بفهم نسبت

۱ - یعنی از کثرت استغفار و توبه از گناه پاک شدند ، و نور ایمان ایشان را روشن نمود ، و ابرهای گناه از چهره قلب ایشان برطرف گردید ، و تقشع النمام : انجلی -

بأن . البته اهل اطلاع میدانند تقدیم ظرف از برای انحصار است . پس حضرت فرمود كيف ثقتك بتأويله ، قال ما اوثقنى بعلمى فيه و معنایش چنین است ای انا واثق به و ثوقاً تماماً بما أعرف من تأويله . منظورش این میباشد که از همه حیث من اطلاع دارم از تنزیل و تأویل هر دو . فابتدا ابوالحسن ع یقراء الانجیل ، فآمن بریه او بریبه و حسن ایمانه ، و آمنت المرأة التي كانت معه .

خلاصه بعد از آنکه حضرت موسی بن جعفر شروع کرد بقرائت انجیل و بریه دید از وی بهتر است در صورتیکه بریه مدت پنجاه سال است در صدد یاد گرفتن آن بوده آنآ مسلمان گردید و آن زن هم که با بریه بود اسلام آورد .

فدخل الهشام و بریه و المرأة على أبي عبدالله ع فحكى له هشام الكلام الذى جرى بين أبي الحسن ع و بين بریه أو بریهه . فقال أبو عبدالله عليه السلام ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم ، فقال بریهه : انى لكم التوراة والانجيل و كتب الانبياء قال : هى عندنا و رائة من عندهم نقرؤها كما قرؤها و نقولها كما قالوا ، ان الله لا يجعل حجة فى أرضه يسأل عن شىء فيقول لا أدرى .

عن مفضل بن عمر قال : أتينا باب أبي عبدالله عليه السلام و نحن نريد الاذن عليه فسمعناه يتكلم بكلام ليس بالعربية فتوهمنا أنه بالسريانية ثم بكى فبكينا لبكائه ثم خرج الينا غلام فأذن لنا فدخلنا عليه فقلت : أصلحك الله أئيناك نريد الاذن عليك فسمعناك تتكلم بكلام ليس بالعربية فتوهمنا أنه بالسريانية ثم بكيت فبكينا لبكائك ، فقال : نعم ذكرت الياس النبى و كان من عباد أنبياء بنى اسرائيل فقلت كما كان يقول فى سجوده ، ثم اندفع فيه بالسريانية فلا والله مارأينا قسماً (١) ولا جاثليقاً أفصح لهجة منه به ثم فسرّه لنا بالعربية ، فقال : كان يقول فى سجوده : أترك معذبي و قد أظمأت لك هواجرى ، أترك معذبي و قد عفرت لك فى التراب وجهي ،

١ - قس بالفتح عالم النصارى ، والجاثليق يكون أعلم منه

أثراك معذبي وقد اجتنبت لك المعاصي ، أثراك معذبي وقد أسهرت لك ليلي .

خلاصه کلام : مفضل میگوید حضرت صادق شروع کرد با زبان سریانی دعا خواندن ، قسم بخدا هیچیک از علماء نصاری را ندیدم فصیح تر از حضرت صادق ، سپس آن جملات را تفسیر بزبان عربی نمود از برای ما ، و آن جملات را حضرت الیاس نبی در سجود خویش میگفت .

آیا عذاب خواهی نمود مرا و حال آنکه صورت خود را از عظمت توری
خاک مذلت قرار داده ام آیا عذاب میکنی مرا و حال آنکه از گناه دوری کرده ام
از جهت رضای تو ، آیا عذاب خواهی نمود مرا برای خاطر توشبهارا به بیداری
بروز میرسانیدم ، حضرت فرمود . وحی آمد از طرف خدا بسوی الیاس .
سر از خاک بردار من تو را عذاب نمیکنم .

دوباره حضرت الیاس عرض میکنند ، اگر گفتمی من تو را عذاب نمیکنم و سپس
مرا عذاب نمائی چه چاره کنم آیا من بنده تو نیستم و تو پروردگار من نمیباشی ،
یعنی اختیار در دست تو میباشد و من هیچ قدرتی از خود ندارم .

دوباره وحی آمد بسوی حضرت الیاس ، سر خود را بلند کن من تو را عذاب
نمیکنم ، آنچه را وعده کردم وفا میکنم بآن .

باری کتب انبیاء گذشته از خود حضرت آدم گرفته تا رسول گرامی اسلام بائمه ما
علیهم السلام واگذار شده اند بطور وراثت ، و حتی یک حرف از آنها فروگذار نشده
است ، و تمام آنها را ائمه بهمان زبانی که انبیاء گذشته قرائت کرده اند ، قرائت
نموده اند در هنگام لزوم .

آری حجت الهی باید بتمام اموریکه بشر روی زمین احتیاج بآنها دارد .
آگاهی داشته باشد .

اگر کسی گفت من حجت خدا هستم و عاجز از پاسخ سؤال دیگران بود
در ادعای خویش کاذب است . بعلت اینکه کسی را که خداوند نماینده خود قرار

دهد از هر حیث او را کامل می‌گرداند، و عجز بر او راه ندارد، چنانچه پیش از این گفتیم و سپس نیز بیان می‌شود.

چون وجود حجت در میان بشر از جهت راهنمایی بشر است بسوی سعادت ابدی، و سعادت نصیب بشر نمی‌شود، مگر در ضمن معارف حقه و معارف حقّه را بطور حقیقت کسی نمی‌تواند عهده دار باشد، مگر کسانی که قدرت آنان قدرت خدائی باشد و از طرف خدا برگزیده شوند و چنان افرادی لیاقت دارند، بشر را بسوی سعادت ابدی برسانند و این افراد بعد از پیغمبر اسلام جز اوصیاء گرامی آنحضرت نخواهند بود.

آری آل محمد برگزیدگان الهی و خزانه علم او بوده و تا قیامت خواهند بود اگر در خانه آل محمد بسته نمی‌شد، و حقوق ایشان پامال اغراض و تعصبات بیجا نمی‌گشت و باطل در لباس حق جلوه نمی‌کرد و امیر المؤمنین در جای پیغمبر مینشست دنیای بشر بهشت موعود بود و این همه مصائب بنام زندگانی مردم را احاطه نمی‌کرد بشر روی زمین غرق در نعمتهای مادی و معنوی میشد و یکعده مردم خون ریز درنده خوی بر دنیا مسلط نمیشدند، و حقوق ابناء انسان را صرف هوسبازی و عیاشیهای نامشروع نمی‌کردند.

آری اگر حق در مرکز قرار میگرفت: عدالت جهانی بمفهوم واقعی خود حکمفرما بود و این تراکم سرمایه که مانند آتش سوزان شعله ور گشته است دنیا را بکام خویش نمی‌کشید و در راه نابودی فرزندان بشر مصرف نمیشد؛ و ذخایر طبیعی و مادی خدا دادی، خرج موشکهای قساره پیما و بمبهای اتمی نمیگشت که هر لحظه و هر آن نو نهالان بشیر را در دامان جنگلها و کوهها بسوزاند و خاکستر آنها را پیاد دهد.

اسلام بمفهوم واقعی خود، همان روزگار نخستین بود.

دیگر بعد از پیغمبر اکرم ، مسلمانان وحدت افکار را از میان برچیدند و اختلاف عقیده در بین ایشان پدیدار گشت و جانشین پیغمبر در خانه مظلومیت و بی یاری جای گزین گردید ، و چهره درخشان حق در پشت ابرهای اغراض و دشمنیها پوشیده ماند و باطل چون پاره های شب تاریک بر رخسار دنیای اسلام کشیده شد . اما نباید غفلت ورزید . خدا بوعده خود وفا میکند ؛ مصلح و منتقم واقعی خویش را ظاهر میسازد و انشاءالله صبح سعادت طلوع مینماید ، و زمین بنور پروردگار آن روشن میشود و طولی نمیکشد که پرچم نصر من الله و فتح قریب بر فراز کره زمین باهتزاز میآید و ندای (جاء الحق و زهق الباطل) در جهان بشر طنین انداز میگردد ، ظلم و فساد جای خود را بحقیقت و داد میسپارد و پادشاه دادگستر جهانی عدل و انصاف و وحدت را در جهان بشر گسترش میدهد .

آری فرزند برومند ملکه ریحانه ، هجران دوستانش را بوصول تبدیل مینماید

علوم و معارف قرآن را بطور واقعی بغیر امام

کسی نمیداند

قرآن را بعد از پیغمبر اسلام کسی میداند از هر حیث که علمش نظیر علم پیغمبر بوده باشد و چنین فردی بشهادت دوست و دشمن پس از پیغمبر اسلام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام میباشد و پس از او فرزندان او که یکی بعد از دیگری بنام و نشان حجت های الهی در این جهان بوده و میباشند تا روز قیامت . چنانچه سلیم بن قیس هلالی از امیر المؤمنین روایت می کند ، هیچ يك از آیات بر پیغمبر نازل نگشت ، مگر آنرا پیغمبر بر من خواند و من بخط خود نوشتم از تنزیل و تأویل و تفسیر و نامح و منسوخ و محکم و متشابه ، و رسول اکرم از خداوند درخواست فرمودند ، که تمام حقایق و اسرار آیات را بمن عطا فرماید ، و من تمام حقایق و علوم قرآن را میدانم و هیچگاه فراموش نمیکنم آنها را ، تا

جائیکه میفرماید فما نسیت آیه من کتاب الله ولا علماً أملاًه علی فکتبته منذ دعا لی بما دعا و ما ترک شیئاً علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهی کان اویکون من طاعة او معصية الا علمنیه وحفظته فلم انس منه حرفاً واحداً ثم وضع یده علی صدری ودعا الله أن یملا قلبی علماً وفهماً وحکمة ونوراً الی ان قال قد استجاب لی فیک وفي شرکائك الذین یکنونون من بعدک : فقلت یا رسول الله و من شرکائی من بعدی : قال الذین قرنهم الله بنفسه و بی فقال : اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم : فقلت ومن هم : قال الاوصیاء منی الی ان یردوا علی الحوض کلهم هادین مهذبین لا یضرهم من خذلهم هم مع القرآن و القرآن معهم لا یفارقهم و لا یفارقونه بهم ینصر امتی و بهم تمطر و بهم یدفع عنهم البلاء و بهم یتستجاب دعاؤهم گفتم یا رسول الله نام ایشان را از برای من بیان بفرمائید : فرمود فرزندم حسن و دست مبارک را بر سر او نهاد و بعد فرمود فرزندم حسین و دست مبارک را بر سر او نهاد و بعد فرمود فرزند حسین که نام او علی میباشد . و زود است که قدم بدنیا نهد در زمان تو، هرگاه او را دیدی از من باو سلام برسان . سپس یکی بعد دیگری اوصیاء خود را نام برد . سلیم بن قیس هلالی میگوید : من عرض کردم یا امیر المؤمنین ایشان را از برای من نام ببر فرداً فرد اوصیاء خود را نام برد ، تا اینکه فرمود ، فقال فیهم و الله یا أخوا بنی هلال مهدي امة محمد الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً ، والله انی لاعرف من یبایعه بین الرکن و المقام و اعرف اسماء آبائهم و قبایلهم .

باری قرآن کتابی است که تاقیامت نظام اجتماعات بشری را عهده دار است و در بردارد علوم و معارف حقه را که احدی بجز راسخون در علم از عهده فهم مطالب آن بر نمیآید ، و راسخون بعد از پیغمبر اسلام اوصیاء گرامی آنحضرت میباشند .

من عبدالاعلی مولى آل سام قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول والله انى
لاعلم كتاب الله من اوله الى آخره كانه فى كفى ؛ فيه خبر السماء وخبر الارض ؛ وخبر
ماكان وخبر ما هو ما كائن ؛ قال الله فيه تبيان كل شىء

پوشیده نماید قرآنیکه تمام حقایق و علوم را دربردارد چنانچه پیش از این
بیان گردید همان قرآنى است که پیغمبر اکرم بأمر المؤمنین علیه السلام املاء
نمود ؛ و حضرت امیر تمام حقایق آنرا نوشت و آن قرآن الساعة در خدمت امام
زمان حضرت بقية الله میباشد و تا زمان ظهور آنحضرت در محل اجراء قرار
نخواهد گرفت .

برید بن معاویه گفت من از حضرت باقر العلوم سؤال کردم . از قول خدای
متعال که میگوید : قل كفى بالله شهيداً بينى وبينكم ومن عنده علم الكتاب .

حضرت فرمود خداوند ما را اراده کرده است نخستین فرد على بن ابیطالب
است که بعد از پیغمبر بهترین و دانا ترین مردم بود ؛ که علم کتاب را کلامیدانست
و بعد از امیر المؤمنین سایر اوصیاء گرامی پیغمبر عالم بعلوم قرآن بوده و میباشند و
غیر آل پیغمبر ص دیگران از قرآن بهره ای نداشته و ندارند . مگر کسانی که
از در خانه آل پیغمبر بهره برده اند .

کسانی که خواسته اند از پیش خود اسرار قرآن را بفهمند جز ضلالت و
گمراهی نصیبی نداشته، و حتى يك آیه بلکه يك حرف از حروف قرآن را نفهمیده اند
چنانچه حضرت صادق عليه السلام از أبو حنیفه سؤال میکند . (انت فقیه أهل
العراق فقال نعم : قال عليه السلام فبم تفتيمهم : قال بكتاب الله تعالى و سنة نبيه : قال
يا أبا حنیفه تعرف كتاب الله حق معرفته ، و تعرف الناصخ من المنسوخ : فقال نعم :
فقال عليه السلام يا أبا حنیفه لقد ادعيت علما و يلك ما جعل الله ذالك الا عند أهل الكتاب
الذى انزله عليهم . و يلك و ما هو الا عند الخاص من ذرية نبينا و ما أراك تعرف

من كتابه حرفاً ، فان كنت كما تقول ولست كما تقول ، فأخبرني عن قول الله تعالى
 سيرا فيها ليالي و أياماً آمنين : أين ذلك من الارض : قال أحسبه ما بين مكة
 والمدينة : فالتفت أبو عبدالله عليه السلام الى أصحابه ، فقال تعلمون أن الناس يقطع
 عليهم ما بين المدينة و مكة فيؤخذ أموالهم و لا يؤمنون على أنفسهم و يقتلون
 قالوا نعم : فسكت أبو حنيفة : فقال يا أبا حنيفة أخبرني عن قول الله عز وجل
 و من دخله كان آمناً أين ذلك من الارض : قال الكعبة : قال أفتعلم ان الحجاج
 بن يوسف حين وضع المنجنيق على ابن الزبير في الكعبة فقتله كان آمناً فيها ،
 فسكت « أبو حنيفة » .

باری نیست چیزی دورتر از برای عقول دانشمندان از فهم قرآن و تفسیر
 آن ، از جهت آنکه اول آیه در مطلبی گفتگو می کند و آخر آن در مطلب دیگری
 در حالی که آن کلام وحدانی و متصلی است و جز امام علیه السلام دیگری قدرت بر فهم
 قرآن ندارد از حیث تأویل و حقایق آن : قال الله تعالى و ما يعلم تأويله الا الله
 و الراسخون فی العلم - راسخون در علم ائمه علیهم السلام میباشند و بس .

قرآن دریائی میباشد که قابل ابعاد نیست ؛ و بغیر اشخاصی که در خانه آنها
 نازل شده است و علم ایشان از طرف خدا است ، دیگری اطلاعی ندارد و باین
 موضوع اشاره گردید .

قرآن دارای مراتبی است که هر مرتبه از آن مراتب اهلی دارد ، چنانچه
 رئیس مذهب شیعه حضرت صادق عليه السلام بیان فرموده : عن الصادق عليه السلام انه قال كتاب الله
 تعالى على أربعة أشياء العبارة والاشارة واللطائف ، والحقائق . فالعبارة للعوام
 والاشارة للخواص ، واللطائف للاولياء والحقائق للانبياء :

قرآن در حکم باغیست که دارای انواع گلها و اثمار بوده باشد و افرادی که
 هر يك دارای عقیده ای غیر عقیده دیگری باشد : وارد آن باغ شوند ، مثلاً کودکی

اگر وارد باغ گردد نظرش می‌رود روی زیبائی گلها یا اثمار باغ که چند دانه از گل‌های خوش رنگ را بچینند و دست بدست بگردانند و پر پر نماید و بعداً هم از دست دور افکند این کودکان بمنزله همان افرادی هستند که نظر بمبارات و طرز جمله بندی و نحوه قرائت قرآن دارند، که حضرت صادق فرمود فالعبارة للعوام .
 دسته دیگر مهندسینی میباشد که وارد باغ می‌شوند ، این افراد نظر بگلها و اثمار ندارند نظر آنان می‌رود روی هندسه باغ که بدانند از حیث مساحت و طرز مرز بندی و دیوار و درخت کاری آیا روی اصول صحیح این باغ بوجود آمده ، یا اینکه از روی بی‌نظمی میباشد این دسته بمنزله خواص میباشد که از فن فصاحت و بلاغت و کنایات و اشارات و تشبیهات و استعارات اطلاعی دارند ، و در قرآن نظر باین جهات می‌اندازند و توجه دیگری از برای آنان نیست که حضرت می‌فرماید **والاشارة للخواص .**

دسته دیگر علماء شیمی دان وارد باغ میشوند ؟ این دانشمندان نظر بر رنگ گلها یا طرز مساحت و هندسه باغ ندارند. نظر این افراد می‌رود روی خواص گلها و اثمار که بدانند از جنبه ترکیب چه اثر ثانوی بوجود می‌آید . و استفاده دارویی تا چه اندازه گرفته میشود و از برای چه مرضی مفید است ، این افراد نظرشان در قرآن از جهت بدست آوردن احکام خمس میباشد که از ظاهر آیات و اوامر و نواهی و سایر قواعد نتایج حکمی بگیرند ، که بیان از حضرات علماء و مجتهدین گرامی میباشد . که تا زمان آمدن اعلی حضرت حضرت بقیه‌اله پرچمدار دین و رهبران مردم مسلمان بوده و خواهند بود کثر الله امثالهم چنانچه حضرت می‌فرماید **واللطایف للاولیاء .**

دسته دیگری که وارد باغ میشوند حکماء الهی هستند این دسته نظر بآنچه نسبت بدیگران گفتیم ندارند ، در قدم نخستین توجهشان می‌رود روی درس توحید و

خدا شناسی که این گلها تمام با آن نقوش زیبا و رنگهای مختلفه هر يك حکایت میکند از وجود يك ذات مقتدریکه جامع تمام صفات زیبایی میباشد و نیز تمام حکایت مینمایند از يك منبع قدرت بی نظیری که از روی علم و ادراک اینها را بوجود آورده است و تمام این گلها بزبان معنی در برابر این مبدء بی مانند مطیع و تسبیح گویانند و تمام دارند تقدیس و تنزیه ذات مقدس او را مینمایند .

آری این دسته از حکماء از دیدن این مناظر و این باغ در برابر معبود سرفرود می آورند و جهانی را بسوی خدا شناسی دعوت میکنند و هر يك از این صفحات گل دفترست جداگانه در توحید از برای ایشان . این دسته بیان از ائمه هدی مهبیین میباشد که حقایق قرآن را هم میدانند و هم می بینند و احاطه به حقایق و اسرار و معارف قرآن دارند و علوم قرآن آنطوریکه خدا نازل کرده است در نزد ایشان میباشد و بس : که اولشان بعد از پیغمبر علی بن ابیطالب علیه السلام است و آخرشان حضرت بقیه الله حجت بن الحسن عجل الله فرجه الشریف که انشاء الله از همین قرآن یعنی قرآنیکه در نزد خودش هست دنیا را پر از عدل و داد خواهد نمود و ظلم و فساد را ریشه کن خواهد کرد ، چنانچه حضرت صادق فرمود و الحقایق الانبیاء :

البته مخفی نماید اینک حضرت فرمود و الحقایق للانبیاء ملاحظه و خودداری بوده که حضرت فرموده اند . یا از روی تقیه این بیان را نموده است یا نخواسته تصریحاً امامان را بگوید والا معلوم است که بعد از پیغمبر اکرم نبی و پیغمبری نبوده است که حقایق قرآن از برای ایشان باشد .

مسلم منظور حضرت ائمه علیهم السلام بوده .
باید آگاه بود که علوم ائمه منحصر بقرآن مجید نیست ، و از طرق بسیاری علوم و معارف حقه و اسرار و رموز را فرا میگیرند و از طرف پروردگار عالم بایشان

افاضه میشود .

منتهی نحوه وصول علوم بسوی امام چنانچه اشاره گردید راههای مختلفه دارد یکی از آنها در هر سال در شب قدر ملائکه بر حجت زمان نازل میشوند، و احکام امور حادثه را بر او عرضه می دارند ، و این معنا بطور تفصیل پس از این بیان می گردد انشاء الله تعالی .

دیگر از جهات وصول علوم بسوی حجت زمان عروج روح او است بعرض خداوند که با ارواح انبیاء و اوصیاء گذشته ملاقات میکند و در نزد قوایم عرش خدا را عبادت میکنند و صبح می نمایند ارواح انبیاء و اوصیاء گذشته با حالت سرور و خوشحالی و صبح میکند روح حجت زمان در حالی که بر علوم او افزوده شده مانند جم غفیر و رجوع میکند ببدن خویش که در این جهان است ، البته این معراج آسمانی از برای حجت وقت در شبهای جمعه می باشد .

عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من لیلة الجمعة الا ولایاء الله فیها سرور مفضل عرض میکند چگونه است یا بن رسول الله - قال : اذا كان لیلة الجمعة وافی رسول الله (ص) العرش و وافی الائمة علیهم السلام و وافی معهم فما أرجع الا بعلم مستفاد و لولا ذلك لنگد ما عندی :

باری علوم ائمه بطور اتصال از طرف خداوند افاضه میشود و تمام حقایق و اسرار یومیه از جزئی و کلی را می دانند ، بویژه حجت زمان :

امکان دارد کسی سؤال نماید که آنچه را از علوم امامان میدانند ، باید از ناحیه پیغمبر بدانند چون اوصیاء و ائمه جنبه حافظیت دارند و علت مبقیه هستند و مقام شاریت بعهده پیغمبر است .

در پاسخ چنین شخصی میگوئیم آنچه از علوم یومیه از طرف خدا بحجت زمان افاضه شود نخستین میرسد بروح پیغمبر و سپس میرسد بحجت زمان .

علی بن ابراهیم ، عن محمد بن عسی ، عن یونس بن عبدالرحمن عن بعض أصحابه
عن ابي عبدالله عليه السلام قال : ليس يخرج شيء من عند الله عز وجل حتى يبدأ
برسول الله ص ثم بأمر المؤمنين ﷺ ثم بواحد بعد واحد لكي لا يكون آخرنا أعلم
من اولنا :

حضرت صادق ع میفرماید نیست که برسد از طرف خدا علمی مگر اینکه
در ابتداء آن علم میرسد بروح پیغمبر بعداً بأمر المؤمنین و سپس بهر يك از امامان
گذشته تا برسد بحجت زمان تا تمام در علوم مساوی بوده باشند ، و هیچ يك بر
دیگری ترجیح نداشته باشد .

امام علمش در اختیار خودش میباشد

هرگاه شخص حجت خدا بنخواهد امر را بداند میداند ، و اگر خواست نداند
آن امر بروی پوشیده است .

جهان امکان در برابر حجت بمنزله کف دست است ، یعنی همانطوریکه يك
نفر احاطه بكف دست خود دارد ، امام بتمام عالم چنین احاطه ای را دارد ، بعد
مکانی وزمانی از نظر حجت مفهومی ندارد ، یعنی اگر امامی در شرق بوده باشد و بنخواهد
بداند در غرب مردم در چه حال میباشند ، مثل اینست که جناب عالی بنخواهی از کف
دست خود اطلاعی پیدا نمائی ، پرده و حجابی ، یا شب و روزی از برای امام متصور
نیست و مفهومی ندارد . امام تمام اشیاء را چه محسوسه و چه غیر محسوسه اگر
بنخواهد می بیند و میداند درحالتیکه در جای خویش قرار دارد .

امام آنچه را در بیداری می بیند و میداند ، در عالم خواب هم همانطور
میداند و میبیند خواب و بیداری از برای امام یکسان است از برای امام پیش روی
و قفا فرق نمی کند یعنی همانطور که از جلو صورت میبیند از پشت سر و قفا هم
می بیند .

امام اشیاء متعینه را بوجود تعینی و در قالب کیانی و در ضمن صورت شخصی یا نوعی آنها میبیند و میداند .

اما اشیاء مجرد و بسیط را که در خارج وجود خارجی و تعینی ندارند در ضمن صور مناسب آنها میداند و میبیند . مثلاً از قبیل حقیقت ایمان یا کفر یا حقیقت ملك باحقایق صفات از قبیل سخاوت و عظوفت و سعادت یا شقاوت .

خلاصه هر وقت و هر گاه شخص امام بخواهد حقایق مجرد را ببیند ، خداوند ایجاد میکند صور مناسب آنها را و امام در قالب آن صور آنها را میبیند . مانند اینکه اشخاص عادی دشمن را در عالم خواب بصورت مار یا درنده ، و نیز امراض را بصورت سیل یا دیدار احباء را بصورت انار یا سیب یا خوشحالی روز را بصورت آب صاف یا گل و سایر چیزهای مناسب میبینند و قبلاً باین موضوع اشاره کردیم باری از منظور خویش دور نگردیم .

علم امام ارادیت اگر اراده کرد بداند میداند ، اگر نه مطلب بر او مخفی است . عن أبي الربيع الشامي عن أبي عبدالله قال ان الامام عليه السلام اذا شاء ان يعلم علم ونيز عن أبي الربيع عن أبي عبدالله ع قال ان الامام اذا شاء ان يعلم اعلم .
عن أبي عبيدة المدائني . عن أبي عبدالله عليه السلام قال اذا اراد الامام ان يعلم شيئاً اعلمه الله ذلك .

عن أحمد بن سليم عن أبي محمد الهمداني عن اسحاق الحريري - قال كنت عند أبي عبدالله عليه السلام . فسمعته يقول ان الله عموداً من نور حجبه الله عن جميع الخلق طرفه عند الله و طرفه الاخر في اذن الامام عليه السلام فاذا اراد الله شيئاً او حاه في اذن الامام .

مفضل بن عمر از حضرت صادق سؤال کرد که آیا میشود امام در خانه خود نشسته باشد اگر بخواهد بداند در مشرق و مغرب چه خبر است بداند :

حضرت در جواب فرمود از برای امام روح القدس است ، وهو ثابت یری به ما فی شرق الارض و غربها و برها و بحرها .

قلت جعلت فداک یتناول الامام بیده ما به بغداد - قال نعم و مادون العرش - و فی خبر آخر - قال أبو الحسن علیه السلام - انما منزلة الامام فی الارض بمنزلة القمر «أوالشمس» فی السماء و فی موضعه هو مطلع علی جمیع الاشياء کلها .

خلاصه گفتار امام همانند ماه در جای خود قرار دارد و نورش روشن دارد تمام جهان را یعنی در جای خویش می بیند جمیع اشياء را و هیچ چیز بر او مخفی و پوشیده نیست اگر بخواهد ، چنانچه حضرت باقر العلوم میفرماید - الله اجل وأعز و أکرم من أن یفرض طاعة عبد یحجب عنه علم سمائه و أرضه ، ثم قال : لا یحجب ذالک عنه :

آری بخدا قسم امام چنان قدرتی دارد که اگر بخواهد علاوه بر علم او بر اشياء در جای خود که قرار دارد دست دراز نماید و تصرف کند در تمام عالم امکان مانند کسیکه از ظرف غذای خویش استفاده نماید میتواند و هیچ مانعی از برای او نیست .

عن سماعة بن مهران قال : قال أبو عبدالله علیه السلام - ان الدنيا تمثل للامام ع فی فلقه الجوز فما تعرض لشیء منها و انه لیتناولها من أطرافها كما یتناول احدکم من فوق مائده ما یشاء فلا یغرب عنه منها :

سیف تمار میگوید : در محضر حضرت صادق علیه السلام بودم . و شنیدم از آن حضرت که میگفت ، که اگر من در زمان حضرت خضر و موسی میبودم ، بایشان میگفتم من از شما دانایترم ، زیرا آنان از علوم گذشته اطلاع داشتند ، و از آینده بی بهره و نصیب بودند :

اما من از علوم گذشته و آینده باخبرم ، یعنی من الأذل الی الأبد : امکان دارد

کسی ایراد کند باینکه علوم غیبیه را بجز خدا کسی نمیداند :

پاسخ چنین شخصی را میگوئیم : ائمه علیهم السلام یا حجج الهی بطور کلی از طرف خویش غیبی را نمیدانند تمام از طرف خدا بایشان واگذار گردیده ، و خدا هر کس را بخواهد باسرار و علوم مخفیہ آگاه نماید قدرت دارد و اختیار با او است کسی را حق چون و چرا نیست .

باری علوم ائمه علیهم السلام ، چنانچه اشاره گردید از طرف خدا میباشد و هیچ قدرتی از خود ندارند ، تمام مواهب الهیه است .

و نیز باید دانسته شود که از برای خداوند دو علم است ، یکی عام و یکی خاص ، علم خاص خدا را احدی نمیداند از مخلوق حتی ملائکه مقربین و در نزد خودش مخزون و مکنون است ، که بداء از آن علم است ، یعنی علم مخصوص . اما علم عام خدا را ملائکه عرضه میدارند بر انبیاء و از انبیاء واگذار میشود بر اوصیاء .

ائمه ما خزّان علوم الهیه میباشند در آسمانها و زمین و ظروف معارف و اسرار خدا شناسی و توحید هستند .

عن علی بن أسباط عن ابنه أسباط ، عن سورة بن کلیب . عن أبي جعفر علیهما السلام - قال والله انا لخزان (علم) الله فی سمانه و أرضه :

اسم اعظم الهی را امام داراست

پوشیده نیست بر ارباب دانش و خرد در این جهان طبیعت که مدار پیشرفت امور در هر کاری بر اسباب است و هیچ کاری بدون اسباب از قوه بفعلیت نمیرسد ، هر کس در هر منصب و مقام که باشد باید اسباب و لوازم پیشرفت مقام و منصب خود را فراهم نماید و در غیر این صورت از عهده وی خارج خواهد بود ، و چنانچه اقدام باین جهت بدون سبب نمود عقلاء او را مذمت خواهند کرد .

باری امام علیه السلام درین جهان طبیعت دارای مقام خلیفة اللہی است و نماینده خدا است و نماینده خدا باید کار خدا را انجام دهد و قدرت او قدرت خدائی باشد ، درین صورت باید دارای وسائل و اسباب کارهای خارق العاده بوده باشد .

من جمله از آن اسباب اسم اعظم الہی است . واسم اعظم هفتاد و سه حرف است که یکی از آن حروف مختص ذات احدیت است و هفتاد و دو حرف دیگر بآئمه ما واگذار شده که هر گاه خواستند کار خارق العاده ای را انجام دهند آن حروف را ترکیب مینمایند و خدا را میخوانند خداوند دعاء ایشان را مستجاب مینماید و آن امر انجام میگردد .

وانبیاء علیہم السلام هر يك بعضی از آن حروف را دارا بودند ، چنانچه حضرت صادق ع میفرماید : حضرت مسیح ع دو حرف و حضرت موسی ع چهار حرف و حضرت ابراهیم هشت حرف را و حضرت نوح پانزده حرف و حضرت آدم ع بیست و پنج حرف را دارا بود .

از حضرت صادق ع روایت شده که چون حضرت خضر و حضرت موسی راجع بخراب نمودن کشتی و اصلاح دیوار و کشتن غلام مشاجره میکردند ، ناگاہ دیدند مرغی از هوای آمد و از دریا بمنقار خود آب گرفت و پاشید بطرف مشرق ، دوباره از دریا آب گرفت و پاشید بطرف مغرب و سه باره گرفت و پرت کرد بطرف آسمان و در مرتبه چهارم از دریا گرفت انداخت بسوی زمین در مرتبه پنجم از دریا گرفت و انداخت در دریا ، دو نفر پیغمبر دچار تعجب شدند ، و از یکدیگر سؤال کردند لکن پاسخی نشنیدند : در آن گاہ دیدند صیادی بطرف ایشان آمد ، و گفت چیست که شما را حیرت زده میبینم .

داستان مرغ را بازگو نمودند .

صیاد گفت چطور می شود ، دو نفر پیغمبر اولی العزم از اعمال مرغی آگاه نباشند ، فرمودند ما نمیدانیم مگر آنچه را خدا بما خبر دهد که نیز همان علم

ارادی میباشد . باری شخص صیادگفت . منظور از آب گرفتن مرغ از دریا و باطراف پرتاب نمودن این است که در آخر الزمان پیغمبری مبعوث خواهد شد که علوم شرق و غرب و اهل آسمان و زمین نسبت به علوم آنحضرت نسبت این قطرات است بدریا و تمام آن علوم را بعد از خودش واگذار می نماید بعلی بن ابیطالب وصی خویش .

باری ائمه ما از جمیع پیامبران گذشته دانائترند ، و خداوند چنان قدرتی بایشان کرامت نموده است که احاطه به ماسوی الله دارند بدون اینکه از اسباب عادی استفاده نمایند ، منتهی از جهت اینکه مردم کم استعداد تکذیبشان نمایند یا حمل بسحر و شعبده نکنند گاهی میگفتند از پدرم شنیدم و پدرم از پدرش شنید و او از پیغمبر یا اینکه نسبت بمطالب دیگری می دادند علوم خود را و در بسیاری از مواقع تقیه اظهار بی اطلاعی می کردند ، هیئات هیئات که توانسته باشند امام را بشناسند ولی انشاءاله زود است که پرده از روی حقایق برداشته شود ، و آل محمد علیهم السلام در دنیای بشریت قدرشان معلوم گردد ، و چون خورشید درخشان جهان انسانیت را روشن نمایند . و دنیا را پر از علم و دادکنند و بشر را از قید جهل و اسارت نجات بخشند .

آری آنروزگار فرا میرسد و سعادت ابدی نصیب بشر خواهد گردید .

سخن در اسم اعظم الهی بود که ائمه هفتاد و دو حرف آنرا میدانستند و هر کس اسم اعظم را بداند و خدا را بآن اسم قسم دهد هر کار را میتواند انجام بدهد چنانچه آصف يك حرف را میدانست هنگامیکه خواست تخت حضرت بلقیس را از مملکت صبا بحضور حضرت سلیمان بیاورد خدا را قسم داد و زمین درهم نوردید و بطرفه العین تخت با آن عظمت را حاضر نمود و زمین بحال خود برگشت باری تمام وسائل قدرت را خداوند در اختیار ائمه قرار داده است ، که از آن جمله عصای حضرت موسی میباشد ، که خداوند از برای حضرت آدم از بهشت فرستاد ، تا اینکه رسید بدست حضرت شعیب و از حضرت شعیب باهر خدا رسید

بحضرت موسی ، تا اینکه رسید بنخاتم انبیاء و الساعه آن در محضر مقدس امام زمان است .

و نیز خاتم حضرت سلیمان میباشد که آثار عجیب و غریب در آن هست که الساعه در دست مبارك حضرت بقية الله است .

و نیز از وسائل قدرت پیراهن حضرت یوسف است که هنگامی که نمرود آنش افروخت از برای سوختن حضرت ابراهیم ، آن پیراهن را جبرائیل از بهشت بامر خداوند آورد تا آتش بر حضرت خلیل سرد و سلامت گشت .

دیگر از وسائل قدرت امام علیه السلام . بویژه در زمان ظهور حضرت بقية الله . که جنبه اعجازی دارد حجر موسی علیه السلام است .

هنگامی که آنسرور بنخواهد از مکه بطرف نجف و کوفه رهسپار شود، منادی از جانب آنحضرت ندا میکند که لشکریان از خوردنی و آشامیدنی . همراه چیزی بر ندارند ، و هرگاه احتیاج بهر چه از آن حیث داشته باشند از همان سنگ استفاده میشود .

باین معنی در هر جا که لشکر و موکب آنحضرت توقف نمایند از جهت آسایش یا امور عبادی بامر مبارك ولی عصر چشمه ای از آن سنگ جاری میشود که کفایت نماید ، احتیاجات حاجتمندان را .

تا اینکه آن لشکر رستگار و حزب بی مانند الهی وارد نجف شوند که نجف آنروز در پشت کوفه قرار دارد . و خود این خبر بشارتی است از برای فرج آن حضرت ، بعلت اینکه الساعه چنان نجف بکوفه نزدیک شده که کاری ندارد که جنبه اتصالی پیدا نماید .

باری آنروز مقر سلطنت آن حضرت نجف و کوفه خواهد بود . و از آنجا بسایر کره زمین برق توحید و یکتا پرستی خواهد درخشید . و جهان بشری را

بطور کلی روشن خواهد نمود . تا آن حدیکه نماید پاره‌ای از زمین مگر آنکه در تصرف مؤمنین خواهد بود و تمام بشر دنیا شهادت بولایت حقهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدهند .

چنانچه حضرت باقرالعلوم میفرماید . قال أبو جعفر ع ان القائم اذا قام بمكة و أراد ، أن يتوجه : الى الكوفة ، نادى ، مناديه ، ألا ، لا يحمل أحد منكم طعاماً ولا شراباً ، و يحمل حجر موسى بن عمران . تا اینکه میفرماید - فلا ينزل منزلاً الا ابعث عين منه فمن كان جائعاً شبع و من كان ظامئاً روى ، فهو زادهم ، حتى ينزلوا النجف من ظهر الكوفة :

سلاح و یثرةٔ رسول خدا را بجز امام و جانشین او

شایان نیست

دیگر از مطالبی که ، دلیل بر جانشینی پیغمبر گرامی اسلام میباشد . سلاح پیغمبر در نزد هر کسی بود و از عهدهٔ حمل آنها بر آمد ، و در اختیار او قرار داشتند ، همان برهان قاطعی است بر امامت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم . سلاح پیامبر اسلام از این قرار میباشد .

۱ - شمشیر ۲ - پرچم ۳ - درع ۴ - لامة ۵ - مغفره ۶ - مغلبة که اسم آلت است و نوعی از پرچم و نیز در نزد امام در هر زمانی علامتی پرچم وار میباشد که در روز جنگ از طرف دشمن تیر اصابت نمیکند ، چنانچه در زمان خود رسول اکرم چنین بود .

و نیز در نزد ائمهٔ مراکب رسول گرامی میباشد که این جهت نیز از علائم امامت است ، از قبیل اسب خصوصی پیغمبر که الساعة نزد امام زمان میباشد .

و نیز بغلهٔ رسول گرامی ، که نام آن شهباء است .

و عجب اینجا است که این سلاح را کسی نمیتواند سرقت نماید یا غصب کند ،

یابد بتواند استفاده از آنها نماید، چنانچه زره رسول اکرم را کسن بجز اوصیاء خودش نمیتوانست به پوشد و بقامت احدی جز علی بن ابیطالب و سایر اوصیاء آنحضرت راست نمی آمد و تمام آنها الساعه نزد امام زمان است .

و عجب اینجا است که این سلاح و اسباب اگر در نزد بدترین مردم باشد آن شخص بهترین خلق خدا قرار میگیرد .

و نیز در نزد امام و از علائم امامت ذوالفقار است که بجز پیغمبر و امام کسی نمی تواند از آن استفاده نماید و بتواند بکار زند .

ذوالفقار را نخستین ، از برای رسول خدا جبرئیل از بهشت آورد ، و زینت آن از نقره بهشتی میباشد .

اینک خبری از اخبار شاهد بر عرایض خویش عرضه میدارم :

عن سعید السمان - قال - سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول انما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني اسرائيل ، كانت بنو اسرائيل اى اهلبيت وجد التابوت على بابهم اوتوا النبوة ؛ فمن صار اليه السلاح منّا اوتى الامامة .

حضرت صادق ع فرمود ؛ مثل سلاح پیغمبر در میان ما اهل بیت ؛ مانند تابوت میباشد در میان بنی اسرائیل ؛ تابوت در هر خانه ای یافت میگردد و قرار میگرفت نبوت ویژه صاحب آن خانه بود . دیگر کسی ادعای بیمورد نمیکرد .

و نیز سلاح پیغمبر در دست هر يك از ما قرار گرفت و باندام او راست آمد امامت و علم و ویژه او است .

علی بن ابراهیم عن ابیه . عن ابن ابی عمیر ؛ عن محمد بن السکین ؛ عن نوح بن ذراج ؛ عن عبدالله بن ابی یعفر ؛ قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول انما مثل السلاح فينا مثل التابوت في بني اسرائيل ؛ حيثما دار التابوت دار الملك ، فأينما دار السلاح فينا دار العلم .

در این خبر باید دقت کرد .

چون حضرت میفرماید : در هر خانه‌ای از ماکه سلاح پیغمبر پیدا شد، علم نیز در آن خانه است . یعنی تنها بسلاح نیست ، و صرف ادعا نمی‌باشد . آنچه ملاک امامت و رهبریست علم است . و علم در هر خانه و هر کس وجود داشت خردمندان بی‌غرض و عقول سالمه فرمان پذیرند و شهادت باین موضوع خواهند داد چون نظام عالم و عدالت اجتماعی و نیز دین و پاکدامنی و درستی و انسانیت و سعادت ابدی بر مدار علم و تقوی دور میزنند . فرضاً بگوئیم اگر هیچ‌یک از علائم و صفات امامت که نبود و تنها علم و عمل وجود داشت از برای رهبری بشر کفایت میکند ، هیچگاه مردم از غیر عالم که در مرتبه خودشان باشد پیروی نخواهند کرد ، و چنانچه اشخاصی در بودن اعلم از غیر اعلم تبعیت کردند ، حمل بر نادانی و غرض رانی آنان خواهد گردید و عقلاء عالم بچنین افرادی بچشم طعنه و توبیخ نگران خواهند بود .

بعلت اینکه بلائی بدتر از قرار گرفتن جاهل در جای عالم از برای اجتماع نیست و ضرر نااهل در مکان اهل غیر قابل جبران است .

و نیز حضرت رضا امام هشتم از قول حضرت باقر العلوم میفرماید : مثل سلاح پیغمبر اسلام ، مثل تابوت بنی اسرائیل است . همانطوریکه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه و قبیله‌ای دور میزد سلطنت نبوت ، و علم و حکمت در آن خانه و قبیله بود . سلاح پیغمبر اسلام در هر خانه و نزد هر کس قرار گرفت ، امامت و علم و حقیقت و تقوی در آن خانه و آنکس وجود دارد ، و مسلم است .

قرآن مجید هم تابوت بنی اسرائیل ، را یاد آوری مینماید (۱) و قال لهم نبیهم ان آية ملكه ان ياتيكم التابوت ، فيه سكينه من ربكم .

(۱) بقره آیه ۲۴۷

دیگر از علائم امامت علوم مدونه ای میباشد که بصورت

صحائف نزد امام و حجت هر زمانی قرار دارد ، که اجمالا بیان آنها میشود

باری از مواریث، که در هر زمان نزد هر امامی بوده و میباشد صحیفه و جفر

و جامعه و مصحف حضرت زهرا علیها سلام است

أبو بصیر میگوید : وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام ، عرض کردم فدایت کردم

من نظر دارم سؤال کنم از شما مطلبی را ، آیا در اینجا از اغیار کسی هست که

گفتگوی مرا بشنود ، یعنی اگر کسی نیست تا اظهار سخن خود را بدارم ، در این

حال حضرت صادق ع پرده ای که بین ما و خانه دیگری بود بلند کرد و خانه عقبی

را دید که کسی در آن نیست . سپس فرمود ای ابا محمد سؤال کن از منظور خود .

عرض کردم فدایت شوم ، شیعیان شما میگویند ، که پیغمبر صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین

علیه السلام تعلیم نمود بابی از علوم را ، که از آن هزار باب دیگر گشوده شده ، حضرت

فرمود یا ابا محمد ، پیغمبر اکرم هزار باب از علوم تعلیم امیر المؤمنین نمود ، که

از هر بابی هزار باب دیگر از علوم گشوده شده است .

من تعجب کردم . عرض نمودم این است قسم بخدا علم .

مدتی حضرت سکوت کرد : ثم قال : انه لعلم و ما هو بذاك .

ثم قال : یا ابا محمد : و ان عندنا الجامعة و ما یدر بهم ما الجامعة عرض کردم

فدایت شوم : جامعه چیست :

حضرت فرمود صحیفه ای میباشد ، که پیغمبر اکرم املاء نمود و امیر المؤمنین

علیه السلام بنخط خویش نوشت و در آن علم حلال و حرام مردم میباشد ، حتی الارش فی

الخدش ، ارش دیه ای میباشد که خیلی مختصر بوده باشد ، از قبیل اینکه کسی دست

دیگری را بفشارد ، یا نشکون بگیرد که اندک تغییری در آن بوجود آید .

أبو بصير میگوید ، عرض کردم هذا والله العلم - قال عليه السلام انه لعلم وليس بذاك
منظور حضرت از این عبارت شاید این باشد که این علم است اما نه آن علمی
که اشرف علوم ما باشد .

أبو بصير میگوید ، مدتی حضرت خاموش بود ، سپس فرمود : و ان عندنا
الجفر و ما یدرینهم ما الجفر .

عرض کردم یا بن رسول الله جفر چیست :

فرمود ظرفیست از پوست که در آن علوم تمام انبیاء و اوصیاء گذشته و علوم
علماء بنی اسرائیل میباشد .

أبو بصير عرض میکنند این است علوم که مقصود شما میباشد .

قال عليه السلام انه لعلم و ليس بذاك .

أبو بصير میگوید مدتی حضرت ساکت بود ، و سپس سر بلند نمود و فرمود .
و ان عندنا لمصحف فاطمة عليها السلام وما یدرینهم ما مصحف فاطمة عليها السلام .

أبو بصير عرض میکنند چیست مصحف فاطمة یا بن رسول الله .

فرمود مصحف فيه مثل قرآنکم هذا ثلاث مرآت ، والله ما فيه من قرآنکم
حرف واحد - فرمود مصحف فاطمه ع کتابی است سه برابر قرآن شما و يك حرف
از قرآن در آن نیست .

أبو بصير عرض میکنند این است قسم بخدا علوم شما :

قال عليه السلام - انه لعلم و ما هو بذاك .

نیز أبو بصير میگوید : حضرت مدتی ساکت بود ، و سپس سر مبارک را بلند
نمود و چنین گفت : ان عندنا علم ما كان و علم ما هو كائن الى أن تقوم الساعة - در نزد
ما علم آنچه بوده و علم آنچه بعد از این میباشد تا روز قیامت .

أبو بصير عرض میکنند ، علم مقصود شما این است .

قال ﷺ - انه لعلم و ليس بذاك .

أبو بصير از جائی که قدرت ندارد آنطور بکه باید داشته باشد، عرض میکند فدایت شوم یا بن رسول الله . فأی شیء العلم ، پس علم شما چه چیز میباشد غیر آنچه بیان فرمودید:

حضرت فرمود ای ابا بصیر ، ما آگاه میباشیم آنچه در عالم امکان در هر لحظه و هر آن در شب و روز بوجود می آید هر امری بعد امر دیگری و هر شیئی بعد شیئی دیگر تا روز قیامت تمام از نظر ما عریان محض میباشند ، و هیچ چیز بر ما پوشیده نیست از حوادث یومیه :

حماد بن عثمان روایت میکند ، شنیدم از حضرت صادق که میفرمود بروز خواهند کرد زنادقه در تاریخ صد و بیست و هشت و افساد خواهند نمود .

گویا حماد بن عثمان سؤال میکند از حضرت که از کجا میفرمائید این مطلب را یا بن رسول الله ، یا اینکه از جهت مصلحتی حضرت میفرماید : و ذالك أنى نظرت فى مصحف فاطمة عليها السلام :

حماد عرض میکند چیست مصحف فاطمه یا بن رسول الله .

حضرت چنین فرمود: چون پیغمبر از دنیا رحلت کرد ، دخترش فاطمه از مرگ پدر غمگشته گشت ، خداوند نخواست فاطمه پریشان خاطر باشد ، این بود که ملکی را فرستاد نزد حبیبهاش فاطمه تا او را تسلی بدهد ، و از طرفی علوم و اسرار را در محضر آن بانو عرضه بدارد .

آنچه را آن ملك حدیث کرد از برای فاطمه ، أمير المؤمنين ﷺ نوشت ، تا اینکه کتابی بزرگ گشت : أمير المؤمنين ﷺ فرمود ، در آن مصحف احکام حلال و حرام وجود ندارد لکن علوم یومیه ، و تغییرات در عالم امکان از هر حیث در آن نوشته میباشد ، تا روز قیامت .

اما انه ليس فيه شيء من الحلال والحرام ولكن فيه علم ما يكون .

عن الحسين ابن أبي العلاء قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : ان عندي الجفر الابيض . قال : قلت : فأى شيء فيه . قال عليه السلام زبور داود ، و توراة موسى ، و انجيل عيسى ، و صحف ابراهيم ع و الحلال و الحرام ، و مصحف فاطمة ، ما زعم أن يبه قرآناً ، و فيه ما يحتاج الناس اليها ولا تحتاج الي أحد حتى فيه الجلدة و نصف الجلدة ، و ربع الجلدة : و أورش الخدش :

و عندي الجفر الأحمر قال : قلت : و أى شيء في جفر الأحمر ؟ قال عليه السلام السلاح و ذلك انما يفتح للدم بفتحها صاحب السيف للقتل ، فقال له عبد الله ابن ابي يعفور : أصلحك الله ايعرف هذا بنو الحسن . فقال اى والله كما يعرفون السيل أنه ليل و النهار أنه نهار ولكنهم يحملهم الحسد و طلب الدنيا على الجحود و الانكار ، ولو طلبوا الحق بالحق لكان خيراً لهم .

بارى حضرت ع فرمود نزد من است جفر احمر ، سائل عرض می کند چیست در جفر احمر ، حضرت فرمود ، السلاح و ذلك انما يفتح للدم بفتحها صاحب السيف للقتل ، منظور حضرت صادق عليه السلام که فرمود باز می کند آنرا کسی که صاحب شمشیر باشد یعنی مأمور بقیام و جنگ که مراد از صاحب سيف حضرت بقیة الله است انشاء الله امکان دارد ، منظور حضرت که فرمود در جفر احمر سلاح است اسامی سلاح مخصوصی است که انشاء الله در فرمان ظهور بکار زده خواهند گ-ردید و نیز امکان دارد فرمان و برنامه جنگی باشد بامر خدا و روش پیروزی آن حضرت :

بارى عبد الله بن ابي يعفور بآحضرت عرض میکند . اصلحك اله آیامی دانند این جفر را ، بنو الحسن (که بیان از زیدیه می باشند) حضرت فرمود ، آری قسم بخداوند . همانطوریکه می دانند شب شب است و روز روز است ، اما حسد و دنیا پرستی ایشان را از خدا دور کرد ، و از روی بغض حق ما را انکار نمودند .

بکر بن صیرفی می گوید شنیدم از حضرت صادق عليه السلام که می فرمود ان عندنا

ما لا نحتاج معه الى الناس ، و ان الناس ليحتاجون الينا ، و ان عندنا كتاباً املاء رسول الله ص و خط على عليه السلام ، صحيفة فيها كل حلال و حرام ، و انكم لتأتونا بالامر فتعرف اذا أخذتم به و تعرف اذا تركتموه :

حضرت فرمود در نزد ما است آنچه با آن ما احتیاج پیدا نمیکنیم بمردم و مردم همیشه بما نیازمند میباشند . و در نزد میباشد کتابیکه رسول گرامی اسلام املاء کرده و امیر المؤمنین علیه السلام آن را بخط خویش نوشته است ، باری صحیفه ای می باشد که در بردارد هر حکمی را از حلال و حرام و هر گاه شما بطرف ما آمدید و امری را گرفتید و فرمان بردید ، ما میدانیم و هر گاه ترك گفتید نیز می دانیم .

در هر صورت ائمه بتمام امور در عالم اگر بخواهند اطلاع داشته باشند دارند ، حتی هر کسی که در دنیا بردسته دیگری حکومت کند چه مسلمان و چه غیر مسلمان ایشان بنام و نشان اسم آنکس و پدر و اجداد او را می شناسند و آگاه میباشند .

عن فضیل بن سكرة قال : دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فقال : يا فضیل أ تدری فی ای شیء كنت أنظر قبیل ؟ قال : قلت لا . قال : كنت أنظر فی کتاب فاطمة علیها السلام لیس من ملك یملك الارض الا هو مکتوب فيه باسمه و اسم ابيه و ما وجدت لولد الحسن فيه شیئاً .

حضرت بکنایه می فهماند که زیدیه فرضاً بیاطل هم سلطنت نخواهند کرد بی جهت در طلب خلافت و سلطنت نباشند .

باری ائمه ما علیهم السلام ، از تمام امور اطلاع دارند ، و اگر اراده نمایند هیچ امری بر ایشان پوشیده نیست ، حتی اسامی شیعیان خود را کوچک و بزرگ زن و مرد و نیز اسامی پدران و مادران ایشان را می دانند .

چنانچه حیابة والبیة ، می گوید از حضرت صادق سؤال کردم که من فرزند

برادری دارم ، او شمارا دوست دارد ، و اقرار بفضائل و عظمت شما می کند. دوست دارم بدانم که اوراست می گوید و از شیعیان شما است .

حبابه می گوید فرمان داد حضرت صادق صحیفه ای را آوردند و از هم باز کرد . و بعد اندک توجهی فرمود ، آری از دوستان و شیعیان ما است ، اینک اسم خودش و اسم پدرش در این جا ثبت است . البته چنانچه مکرر اشاره کرده ایم ، توجه بکتاب یا ارجاع مطالب را بدیگران از جهت مصالحی است که از فهم ما خارج است و الاهیات که امام بدفتر و کتاب احتیاجی داشته باشد ، و در این باره انشاءاله قدری سخن خواهیم گفت .

در هر صورت شأن خدا اجل است از اینکه کسی را واسطه بین خود و مخلوق قرار دهد و پوشیده دارد علوم و اسرار مخلوق را از وی . قسم بخدا امام یا بطور کلی حجت خدا اطلاع دارد از اخبار و آسمانها و زمین ، و قدرت دارد بتمام امور ، چنانچه سماعه سعد با مفضل در خدمت حضرت بودند . مفضل عرض میکند فدایت شوم یا بن رسول اله آیا امکان دارد خداوند واجب گرداند اطاعت یکفرد را بر سایر عباد . و بعد پوشیده داشته باشد از وی اخبار آسمانها را . حضرت **علیه السلام** میفرماید :
الله اکرم و اروف بالعباد من ان یفرض علیهم طاعة عبد یحجب عنه خبر السماء صباحاً و مساءً . باری حضرت صادق در جواب مفضل میفرماید پوشیده نیست بر حجت خدا اخبار آسمانها صبح و شام :

منتهی ائمه مأمور بصبر بودند ، تا مردم از جاده حقیقت منحرف نشوند یا درباره آنان غالی نگردند و نسبت الوهیت ندهند ، و الا قسم بخدا اگر میخواستند دشمن درباره شان نمیتوانست هیچ ستمی را روا دارد یا بتواند وسیلهٔ مرگ آنان را فراهم نماید ، بیک اشاره جانیشان را می گرفتند ، بعلمت آنکه آنان محبوب خدا بودند و خداوند خواهش ایشان را آنآ می پذیرفت .

ابن سنان میگوید ما در مدینه بودیم ، داوود بن علی پنج نفر مأمور فرستاد عقب حضرت صادق علیه السلام که آنحضرت را بطور اجبار نزد وی برند و چنانچه اطاعت نکرد آنحضرت را بقتل رسانند و سر مقدس او را از برای داوود بن علی ببرند مأمورین آمدند خدمت آنحضرت - فقالوا أجب داوود بن علی قال عليه السلام فان لم أجب - قالوا أمرنا أن نأتيه برأسك - فقال عليه و ما أظنكم تقتلون ابن رسول الله مأمورین گفتند اجابت نما داوود بن علی را - حضرت فرمود اگر اجابت نکنم چه خواهید کرد ، گفتند ما را امر کرده اگر نیامدی ، سرت را از برای او ببریم .

حضرت فرمود من گمان نمیکنم فرزند رسول خدا را شما بقتل رسانید : قالوا ما ندري ما تقول و ما نعرف الا الطاعة - گفتند ما نمیدانیم شما چه میگوئید و ما نمیشناسیم مگر اطاعت امیر خود را :

قال عليه السلام انصرفوا فانه خير لكم في دنياكم و آخرتكم - حضرت فرمود برگردید بدرستی برگشتن از جهت دنیا و آخرت شما نیکوتر است قالوا والله لا انصرف حتى نذهب بك معنا أو نذهب برأسك - گفتند قسم بخدا بر نمیگردیم تا اینکه تورا با خود ببریم ، یا اینکه سرت را

چون آنحضرت حجت را بر ایشان تمام کرد ، و آن مأمورین التماس آن حضرت را نپذیرفتند . امر فرمود ملکی را تا با حربه او را قطعه قطعه نمودند ، آنگاه فرمود برگردید امیر شما بجهنم رفت .

مأمورین قاصدی از جهت کسب اطلاع فرستادند ، هنگامیکه قاصد برگشت و مأمورین آگاه شدند دست از آنحضرت بازداشتند :

امام اگر بخواهد بیک اشاره دشمنان خود را از مرکب زندگانی پیاده میکند اما مأمور بصبر میباشد ، مگر هنگامیکه اقتضای داشته باشد .

حجت خدا هر امری را از امور ممکنه از خدا بخواهد ، آنآ پذیرفته میشود
و اگر غیر این باشد ، نمیتواند در دنیای بشر با کثرت دشمنان و اشخاص مغرض هر
ادعائی را بنماید بدون اینکه ترس و خوفی داشته باشد : و مسلم هنگامیکه يك
نفر ادعای حجیت نمود ، مردم بطور ساده زیر بار نمیروند و از وی کسب دلیل میکنند
و داستان معجزات بزرگترین برهان ماست :

و نیز داستان مباحله رسول گرامی اسلام باین نیرو میباشد ، که اگر پیغمبر
اکرم اطمینان نمیداشت که آنآ دعای وی مستجاب میباشد در حضور آن همه
اشخاص از دوست و دشمن از یهود و نصاری از بت پرست و غیر بت پرست ، از عالم
و جاهل آنهم علماء و دانشمندان عیسوی که از طرف سلطان آمده اند ، و حالات
انبیاء گذشته را آگاهی دارند و این نفرین از اعصار گذشته سابقه دارد چنان ادعاء
بزرگی را نمیکرد ، که تا ابد باعث خجالت او دینش بوده باشد ، آری اطمینان
بخود و اجابت خدا داشت ؛

چون این موضوع در میان آمد « یعنی مباحله ، اجمالاً آن اشاره میکنیم ،
با خواست خداوند :

قل یا أهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم

الا نعبد الا الله و لا نشارك به شیئا

باری پیغمبر اسلام چون بر مکه و کفار قریش غلبه کرد ، و اعراب بت پرست
و یهود و سایرین فهمیدند محمد از طرف خدا بطور حقیقت برگزیده شده است ، و از
هر چه از وی خواستند از کارهای خارق العاده بطور واقعیت اتیان نموده ، و از عهده
بر آمده است ، طوق اطاعت در گردن نهادند و گرویدند :

رسول اکرم چون دید اعراب مخالفت نمیکنند و مطیع میباشند . بامر خدا
سایر ممالک را دعوت باسلام نمود .

مبلغین و دعاة اسلامی را فرستاد باطراف و اکناف ممالک ، از آن جمله نامه نوشت بدو سلطان مقتدر آنروز ، که یکی شاهنشاه ایران بود ، و دیگری قیصر روم :

مضمون نامه های رسول خدا ، چنین بود ، یا اسلام آورید و با ما برادر باشید یا اینکه جزیه باحالت خواری و ذلت بدون اینکه مبلغ و مقدار آن معلوم باشد بصدوق دولت اسلامی پردازید . یا این که آماده جنگ شوید این الماغیه در میان نصاری نجران ترس و اضطرابی بوجود آورد .

این شورش و اضطراب باعث گردید ، که مردم در معبد جامع خویش اجتماع کردند ، و سخن آنرا بفرشهای گرانبها فرش گسترانیده و دیوارهای آنرا بانواع حریر و دیباچه های قیمتی زینت نمودند و صلیب اعظم را که از طلای ناب بود مرصع باقسام جواهرات استوار کردند . مردم ازدور و نزدیک گرد آمدند ، تا به بینند چه باید کرد . قبایل نزرک از قبیل مذحج و عک و حمیر حضور بهم رسانیدند . عده ای نظرشان بر این قرار گرفت که قیام بجنگ نمایند مردم دانشمند گفتند باید از مقام روحانیت درین باره کسب تکلیف شود

باری ابو حامد حصین بن علقمه که اسقف نزرک و از علماء دانشمند متدین نصاری بود ، دید که مردم بویژه جهال نظر دارند بطرف یثرب لشکر بکشند و سرستیز دارند ، عصابه ای طلب نمود و ابروان خویش را از روی چشمانش بر طرف کرد ، و در آن تاریخ یکصد و بیست سال از عمرش گذشته بود حرکت نمود و ایستاد در حالتیکه بر عصای خود تکیه کرده بود ، با صدای بلند در میان جمعیت چنین گفت آرام باشید ای مردم و از راه صبر و بردباری خارج نشوید عافیت و سعادت را از دست ندهید . تا میتوانید صلح و صفا را شعار خویش گردانید ، بر شما باد که در این باره عجله نمائید . کاریکه هنوز انجام نشده بهتر می شود اصلاح نمود تا امری

که انجام شده باشد، آگاه باشید چه بسا خودداری در امری بهتر است تا اقدام بآن، و چه بسا گفتار و تبلیغ نیکو تر است از حمله و ستیز.

پس از آنکه آن اُسقف عالی‌مقام شرط نصیحت را بیان نمود، یکنفر بنام کرزبن حارثی که امیر لشکر بشمار میرفت از جای حرکت کرد، و در پاسخ آن اُسقف چنین گفت - اینک ما مردمی هستیم دارای قدرت، مدتی است جنگ عظیم شده است و باید آنرا باردار نمود، خلاصه گفتارش این بود که ما بجنگ محمد و اعراب حاضریم:

سپس عبدال‌مسیح بن شرحبیل از جای خویش بلند شد، و عبدال‌مسیح مردی بلند پایه و عمید مردم و صاحب فضل و دانش بود، و در جواب کرزبن حارثی گفت: از برای هر مقام مقالی می باشد، و از برای هر عصر و زمانی مردانی، مردان در روزی که هستند شبیه ترند بخویش تا شبیکه گذشته است از آنان، و عسافیت بهترین لباس است از برای اشخاص، و از برای آفت و نیستی اسبابی است که نباید آن اسباب را تقویت نمود. کنایه از اینکه تا میشود بصلح کاری را انجام داد نباید روی به ستیز نمود.

در میان نصاری مردی بود بنام جهبیر بن سراقه، که از زنادقه نصاری عرب بود، و در پیش پادشان نصاری قرب و منزلتی داشت. و مکان او در نجران. اُباسعاد که مردی بود ظاهر الصلاح. روی بوی کرد و گفت. ای جهبیر تو هم اظهار نظر کن و ما را برأی خویش کمک نمای:

جهبیر گفت رأی من این است که عده ای نزد محمد بروید و بعضی از خواهش های او را انجام دهید. سپس از پادشاهان نصاری استمداد بجوئید. هنگامیکه امداد از اطراف و اکناف برای شما رسید. به نیروی اجتماع این آتش را خاموش نمائید. و بدانید اگر عرب در مملکتی دخالت کرد و اختیاری بدست آورد. دست

بردار نیست تا دین اهل آن مملکت را نیست نماید :
گفتار جهیر بویژه در میان رجاله که هیچگاه نه دینی داشته‌اند . و نه هیچگاه
عملی راجع بامور دینی از آنان دیده شده اثر عجیبی نمود . و نزدیک بود مردم
آماده از برای تهیه جنگ شوند .

در آنگاه مردی که نامش حارثة بن آثال و از پیروان واقعی حضرت عیسی
و شخص متدین بشمار میرفت . از جای خویش حرکت کرد و ایستاد . و مثل باین
شعر جست . اذا ما اتيت الامر من غير باه ضللت وان تقصد الى الباب تهتدي
خلاصه معنای شعر این است که هر گاه امری را از غیر در ورودش رفتی گمراه
خواهی شد . ولی اگر از درش رفتی هدایت میشوی و بمقصود خواهی رسید . کنایه
از اینکه . رأی جهیر مقرون بصواب نیست و به ضرر تمام میشود .

اینک این امر را ساده فرض نکنید اگر شمشیری از نیام کشیده شود ،
بدانید شمشیر ها از غلاف کشیده خواهند گردید ، مثل ص اگر از خود اطمینان
نداشته باشد ، اینطور ابلاغیه تند از برای شما نمیفرستند فان محمداً قد نجت (۱)
له العرب و اعطته طاعتها و ملك رجالها و اعنتها (۲) و جرت احكامه في البلاد -

بدانید قلوب تمام عرب میل دارد بسوی محمد و تمام از وی اطاعت دارند و اختیار تمام
رجال عرب در کف او است و زمام امور را در دست گرفته است و آئین او در تمام
عربستان جاری گشته ، و چنانچه از روی مخالفت بطرف او رهسپار شدید مانند نمکی
خواهید بود که در میان آب افتد عده ای از دانشمندان و قسیسین و رهبانان و کثیری
از مردم خردمند گفتار حارثة بن آثال را تصدیق نمودند . و سپس يك نفر از علماء
نصاری بنام سید چنین گفت : ان السعيد والله من نفعته الموعظة - بدرستی رستگار
کسی میباشد که پند و اندرز او را سود بخشد : سپس چنین گفت . اني انذرکم

و اذکرکم قول مسیح الله عزوجل من میگویم و یادآوری میکنم شما را آنچه حضرت مسیح علیه السلام گفته است به شمعون بن یوحنا از پراکندگی پیروانش :

پوشیده نماید که حارثه بن آثال از اوصاف حضرت صلی الله علیه و آله که شنیده و از طرفی هم آن اوصاف را در کتب تورا و انجیل خوانده بود ، یقین بنبوت محمد پیدا کرده بود ، و از طرفی هم نمیخواست مردم بدانند که او این عقیده را دارد ، لذا میخواست که خود مردم بحقیقت محمد اطلاع پیدا نمایند :

باری حارثه بن آثال . اوصاف محمد را که خداوند از جهت حضرت عیسی صلی الله علیه و آله بطور وحی فرستاده بود ، شروع کرد بقرائت . قال : ان الله جل جلاله - أوحى اليه فخذ يا بن امتي كتابي بقوة ، ثم فسر لاهل سوريا بلسانهم ، و أخبرهم ، اني انا الله لا اله الا انا الحي القيوم البديع الدائم الذي لا حول و لا ازول اني بعثت رسلي و نزلت كتبي رحمة و نوراً و نصمة لخلقى ثم اني باعث بعدك نجيب رسالتي أحمد صفوتي و خيرتي من بريتي البارة (١) قليطا عبيدي أرسله في خلو (٢) من الزمان أبعثه بمولده فاران (٣) من مقام ابراهيم عليه السلام أنزل عليه نوراً حديثاً أفتح بها أعينا عمياء آذانا صماء قلوباً غلغلا طوبى لمن شهد أيامه وسمع كلامه فأمن به و اتبع النور الذي جاء به فاذا ذكرت يا عيسى ذلك النبي فصل عليه فاني و ملائكتي نصلي عليه -

باری چون حارثه بن آثال صفات پیغمبر اسلام را از انجیل حضرت مسیح بیان نمود ، مردم متأثر واقع شدند :

٢ - منظور عبارت یعنی در

١ - اسم پیغمبر در انجیل

ظامر حجتی در میان مردم نبود والا اوصیای حضرت مسیح تا زمان رسول اکرم در دنیا بودند منتهی مأمور بعدم تبلیغ تا مردم غربال شوند مانند این زمان ، و چنانچه موضوع بحث ما میباشد هیچگاه دنیا از حجت خالی نبوده

٣ - کوه مکه

از آن طرف در نفر از اساقفه بنام سید و عاقب . که در بین نصاری مقام و منزلتی داشتند ، و ریاست مطلقه را از نظر روحانیت دین مسیح علیه السلام در اختیار خویش قرار داده بودند ، دیدند مقام ایشان در خطر است ، و چنانچه بخواهند زیر بار حق بروند و قبول نبوت پیغمبر اسلام را نمایند از کرسی ریاست باید فرود آیند . آری مسلم است ریاست و مقام ، بویژه درهم و دینار چه حقوق مسلمه‌ای را از بین برده ، و چقدر حق را باطل قلم داد نموده ، و چقدر باطل را لباس حق پوشیده است ، و چه خونهای ناحق ریخته و مردم دنیا را قربانی هوسبازی و عیاشی کرده است ، آری مشکل است شخص دنیا پرست دست از ریاست خویش بر دارد و حق را با اهلش واگذار نماید :

در هر صورت گفتار حارثه بن آثال جهان را در نظر سید و عاقب تنگ و روف را در دیده ایشان شب نمود :

در آن گاه عاقب از روی خشم و غضب روی بحارث کرد و چنین گفت : ساکت باش ای حارث که منکرین گفتار تو بیشتر از کسانی هستند که گوش فرا دهند و بپذیرند ، چه بسا سخنی از برای گوینده اش گران تمام میشود و از جهت وی بلیه است و از برای قلوب دیگران خوش آیند نیست ، از برای هر خانه ای اهلست و از جهت هر سخنی زمانی میباشد .

سپس حارثه بن آثال روی بسید و عاقب نمود ، و چنین گفت - قسم میدهم شما را بآن خدائی که موجودات را خلق کرده ، آیا دیده اید در کتب انبیاء که خداوند می فرماید انا الله لا اله الا انا دیان یوم الدین أنزلت کتبی و أرسلت رسلی لاستنقذ عبادی من حبائل الشیطان و جعلتهم فی بریتی و ارضی کالنجوم الدراری فی سمائی یهدون بوحیی و امری من أطاعهم أطاعنی و من عصاهم فقد عصانی وانی لعنت و ملائکتی فی سمائی و ارضی و اللاعنون من خلقی من جحد بر یویتی او

عدل بی شیئاً من بریتی او کذب بأحد من انبیائی ورسلی : در آنگاه عاقب از روی ناچاری چنین گفت : ما أحرى و ما أرى

أخا قریش مرسلالا الی قومه بنی اسماعیل وهو مع ذلك یزعم ان الله عزوجل ارسله الی الناس جميعاً نیست لایق و نمی بینم چه قریشی را فرستاده شده از طرف خدا مگر بسوی قوم خود فرزندان اسماعیل ، و در عین حال گمان میکند که خداوند او را فرستاده بسوی تمام بشر :

قال حارثة - أفتعلم أنت یا اباقره ان محمد صلی الله علیه و آله مرسل من ربه الی قومه خاصة - قال عاقب اجل - قال حارثة أتشهد له بذلك - قال عاقب و یحك وهل یستطاع دفع الشواهد نعم أشهد غیر مرتاب بذلك ، وبذلك شهدت له الصحف : حارثة بعاقب گفت آیا تو میدانی یا اباقره اینکه محمد ص فرستاده شده است از طرف خدا بسوی قبیله خویش خاصه . عاقب در جواب گفت آری - حارثة فرمود . آیا شهادت میدهی از برای محمد باین امر « یعنی مبعوث بر اولاد اسماعیل بدون سایر مردم » عاقب گفت وای بر تو آیا قدرت میباشد که شهادت را بر طرف نماید : آری شهادت میدهم بدون شك و ریب و نیز بآنچه من میگویم کتب انبیاء گذشته شهادت میدهند :

در آنگاه از حارثة از سخن عاقب خنده اش گرفت بطوریکه افتاد روی زمین سید که رفیق و هم عقیده عاقب بود، از خنده حارثة رنجید ، و بحال اعتراض گفت - مما تضحك یا بن آثال - از چه چیز خنده نمودی ای فرزند آثال - قال حارثة عجبت فضحکت - عجب کردم از گفتار عاقب خنده ام گرفت - سید گفت عجب باید نمود اگر سخنی را شنیدی - حارثة گفت آیا عجب نیست که شخصی را برگزیند خدای از جهت جماعتی خاصه و سپس شخص برگزیده از طرف خدا با علم و حکمت بر خویش تهمت زند و دروغ بگوید که من بر تمام بشر مبعوث شده ام ، در اینصورت

چنین شخصی کذاب نخواهد بود و آیا شخص کذاب را خداوند از برای رسالت اختیار میکند .

فارتدع (۱) السید و علم انه قد وهل (۲) فأمسك ، محجوجاً سید از گفته خویش خجالت کشید ، و فهمید که اشتباه کرده ، پس در آن نگاه از سخن فرو ماند در حالتی که محکوم شده بود :

باری با اینکه حارثه در نجران غریب ، و از قبیله و عشیره بی نصیب و بهره بود ولی چون دانشمند و از روی بصیرت حقیقت را درك نمود دیگر شك و یبوی نداشت راجع بر رسالت محمد بن عبدالله ص استقامت را از دست نداد ، و از روی توبیخ و طعنه بسید و عاقب چنین گفت ، بدانید عاقبت حق روشن و واضح میشود و باطل ثابت بر جا نیست و دوام ندارد ، اما چیزی که بسیار سخت و ناگوار است ، این است که شخصی بمیراند امری را که خدا زنده اش کرده و زنده بنخواهد بدارد مطلبی را که خدا بنخواهد بمیراند .

ولنقل ماء البحر و لشق الصخر أهون من امانه ما احياء الله عز وجل او أحياء ما امانه - الى أن قال فاعلما أنه يملك مشارق الارض و مغاربها و يظهره عز وجل بالحنفية الابراهيمية على النواميس كلها .

حارثه از روی شهادت خطاب بسید و عاقب نمود ، که بدانید و آگاه باشید که آن پیغمبر مالك خواهد گردید مشارق و مغارب زمین را ، و غلبه خواهد داد خدا ویرا به سبب دینی که اصل و منبع آن همان دین جدش حضرت ابراهیم می باشد بر تمام جهان بشر :

باری چون حارثه بن آنال از صحایف انبیاء گذشته تمام اطلاع داشت که در

(۱) تغیر لونه الى السفره (۲) و هل اليه : فزع اليه : وهل في الامر غلط

فيه ونسبه .

هر یکی از آنها اوصاف و نام و نشان محمد ثبت و جای انکار نیست بنا را گذاشت بر آنکه آن صحایف را بیاورند ، تا مطلب روشن گردد . لذا از صحیفه آدم گرفته تا شیث و ادریس و تابوت ابراهیم و توراة حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی که در دسترس اساقفه بود آوردند و جناب حارثة بن آذل بخوبی از آنها اطلاع داشت :

آیات و جملاتی که بطور واقعیت اوصاف رسول اکرم واضح و آشکار میساخت در حضور جمعیت زیادی قرائت کرد ، و مردم تصدیق میکردند به ویژه هنگامیکه قرائت حارثة بن آثال باین جملات رسید که خداوند به حضرت عیسی خطاب میکند و میفرماید اسمہ احمد ص منتجب من ذریة ابراهیم و مصطفی من سلالۃ اسماعیل ع ذوالوجه الاقمر والجبین الازهر راکب الجمل تنام عیناه و لا ینام قلبه یمعنه الله فی أمة أمیة مابقی اللیل و النهار فی بلد أبیه اسماعیل م مکه ، کثیر الازدواج قلیل الاولاد و نسله من مبارکة صدیقة .

اسم او احمد است به گزیده از فرزندان ابراهیم و اختیار شده از شیرۀ جان اسماعیل « کنایه از بهترین از اولاد آنحضرت ، صورت ماه مثالی دارد و پیشانی درخشندۀ ای اغلب اوقات بر شتر سوار میشود دیدگان او در خواب ولی قلب او بیدار او را مبعوث میکند خدای در میان جماعتی که اهل زمین مکه میباشند ، یا جماعتیکه دین و قانون الهی در میان ایشان عمل نمی شود ، آئین او باقی است تا شب و روز باقی و در گردش باشند در قریه ای که پدرش اسماعیل در آنجا زندگی نمود که بیان از مکه است .

پس از آنکه اجتماع آگاه شدند از آنچه خداوند وحی کرده است بسوی حضرت عیسی ع در باره خاتم انبیاء محمد و صفات او ، و نیز اهل بیت آنحضرت و همچنین اوصیاء گرامی او ، حتی جزئیات از طرز زندگانی آنسرور را .

از طرفی سید و عاقب که دو نفر از اساقفه بزرگ نصاری بشمار میرفتند ، پس

از روشن شدن رسالت خانم انبیاء از کتب گذشته بویژه جامعه حضرت مسیح ع در جواب فروماندند، و بحکم اجبار صلاح را در سکوت خویش دیدند:

با اینکه مردم شکست خوردن آنان را در محاجه ملاحظه نمودند، باز هم نصاری نجران از سید و عاقب کسب مشورت کردند، از جهت اینکه قلوب مردم بستگی دارد بمقام روحانیت و بطور آسان نمی شود این پیوند را از هم گسیخت، باری سید و عاقب بمردم گفتند تمسکوا بدینکم حتی یکشف دین محمد و سنسیر الی بنی قریش الی یثرب و ننظر ما جاء به والی ما یدعون الیه: سید و عاقب بمردم گفتند دین خود را از دست ندهید و بر آن بمانید تا دین محمد معلوم شود، و ما از جهت کسب اطلاع روانه یثرب میشویم و در این باره تحقیقات لازمه را خواهیم نمود.

خلاصه سخن سید و عاقب، که دو نفر از علماء برجسته نصاری بشمار میرفتند عازم از برای تحقیق بیثرب شدند، و تعداد چهارده نفر دیگر از بزرگان و مشایخ نصاری بمعیت ایشان رهسپار گشتند. که تمام از دانشمندان و فضلا محسوب میشدند و نیز تعداد هفتاد نفر از اشراف بنی الحرث بن کعب که تمام از فضلا و مردان با اطلاع بودند بهمراهی آن عده بطرف مدینه حرکت نمودند و دو نفر دیگر بنام قیس بن حسین و زید بن عبدالمدان که از بزرگان و مردان فاضل با اقتداری بودند، و در بلاد حضرموت قرار داشتند در این سفر با نجرانیان شرکت کردند:

این جماعت با اینکه يك هدف مقدس روحانی در پیش داشتند، از هر گونه تجمل برخوردار بودند.

موکب آنان بطوری حرکت کرد، مانند اشخاصیکه بدیدن پادشاه مقتدری بروند.

ولی نمیدانستند بطرف کسی میروند که دنیا و آنچه در آن میباشد از تجمل

وزینت آن لبخند میزند و در دیده او دنیا را مقداری نیست و دنیا پرستان را بچشم کوچکی مینگرد .

سید و عاقب چون بنزدیک مدینه رسیدند ، پیغمبر اسلام از ورودشان در ظاهر اطلاع پیدا نمود ، خالد بن ولید را فرستاد . از جهت کسب اطلاع و در ضمن احترامی از ایشان کرده باشد .

از آن طرف نیز سید و عاقب چون نزدیک مدینه شدند ، خیلی میل داشتند که به سبب اصحاب و همراهان خویش که تمام براسب های کوه پیکر سوار و نیزه های درخشانده هر یک در کف خویش استوار کرده و لباسهای گران قیمت پوشیده اند بر اهل مدینه مباحثات نمایند .

باری اهل مدینه یعنی اصحاب پیغمبر از نصاری نجران پذیره نموده و با احترام وارد مسجد پیغمبر شدند .

هنگام ورودشان گویا مقارن ظهر بود ، که بعد از آنکه زمانی حرکت نمودند از برای اداء فریضه یعنی نماز بخوانند ؛ هنگامیکه بنماز ایستادند بطرف مشرق توجه کردند یعنی قبله شان را مشرق قرار دادند . اصحاب پیغمبر یعنی (عوام) نه تمام ، خواستند از توجه بشرق در حال نماز نصاری را مانع گردند .

رسول گرامی اسلام فرمود ایشان را بحال خود واگذار نمائید ، و دخالت در امور عبادی آنان نکنید عقاید از نظر مذهب مقدس میباشند .

مدت سه روز پیغمبر اسلام از ایشان سئوالی نکرد جز پذیرائی ، و نیز نصاری از پیغمبر سئوالی نکردند .

اما نصاری نجران در مدت آن سه روز بطریقه رسول اسلام و نیز بصفات او دقت میکردند .

صفات پیغمبر را ، با آنچه در کتب انبیاء گذشته دیده بودند ، از هر حیث

مطابقه میکردند .

مطلب از نظر دانشمندان بطوری روشن بود، که جای تردید از برای ایشان نماند چون سه روز از ورود نصاری گذشت ، پیغمبر اسلام ص ایشان را دعوت باسلام نمود .

فقالوا يا أبا القاسم ما أخبرتنا كتب الله عز وجل بشيء من صفة النبي المبعوث من بعد الروح عيسى عليه السلام قد تعرفناه فيك ، الا خلة هي أعظم الخلال آية و منزلة وأجلاها اماره و دلالة . قال صلى الله عليه وآله وما هي :- قالوا انا نجد في الانجيل من صفة النبي الغابر من بعد المسيح انه يصدق به ويومن به . وأنت تسبه وتكذب به وتزعم انه عبد . عرض کردند یا ابوالقاسم آنچه آگاه کرده است ما را کتب خداوند از صفات پیغمبری که بعد از حضرت مسیح می آید تمام را در تو دیدیم و شناختیم ، مگر خلت را که آن بزرگترین علامت است :

حضرت فرمود آن چیست :

عرض کردند ما در کتاب مسیح دیده و خوانده ایم ، آن پیغمبریکه بعد از عیسی مبعوث میشود بامر خداوند ، تصدیق میکند حضرت عیسی را و ایمان باو دارد و توانسزا بآن حضرت میگوئی و تکذیب مینمائی و بر او گمان میکنی مسیح بنده است : رسول گرامی اسلام در جواب فرمودند ، پس شما نزاع و خصومتی ندارید ، در باره آن پیغمبر مگر راجع بحضرت عیسی :

فقال النبي ص لا بل أصدقه وأشهد أنه النبي المرسل من ربه عز وجل وأقول أنه عبد لا يملك لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حياة ولا نشورا . فرمودند نه چنانست که شما میگوئید من او را تصدیق میکنم و شهادت میدهم که آنحضرت پیغمبر است از طرف خداوند . ولی میگویم که حضرت مسیح خدا نیست و بنده خدا است ، و مالك نفس خود نمی باشد از حیث سود و زیان یا مرگ و زندگی و نشر .

قالوا وهل يستطيع العبيد . ان تفعل ما كان يفعل . وهل جاءت الانبياء بما جاء به من القدرة الفاهرة ، ألم يكن يحسى الموتى ويبرئى الاكمه (١) والابرس (٢) وينبئهم بما يكونون في صدورهم وما يدخرون في بيوتهم ، فهل يستطيع هذا الاالله عزوجل و ابن الله :

و قالوا في الفلو به ما استطاعوا :

نصاری در جواب پیغمبر گفتند . آیا بندگان قدرت دارند بجای آورند آنچه را حضرت عیسی بجای آورده ، و آیا انبیاء آورده اند ، آنچه را عیسی آورده از قدرت غلبه کننده آیا نبود که عیسی مرده را زنده میکرد و پیس و کور را شفامیداد و خبر میداد مردم را بآنچه در قلبهای آنان بود ، و آنچه در خانه های ایشان قرار داشت ، آیا این اعمال را غیر خدا و پسر خدا دیگری قدرت دارد بجای آورد :

تا قدرت داشتند درباره حضرت مسیح مبالغه کردند ، و بلند پروازی را از حد خود خارج نموده که بتوانند خدائی حضرت عیسی را ثابت کنند اقلاً پسر خدا باشد تعالی الله من ذالك المعقیده :

فقال النبی ﷺ قد كان عيسى أخى كما قلتُم يحيى الموتى و يبرى الاكمه والابرس و يخبر قومه بما فى نفوسهم و بما يدخرون فى بيوتهم و كل ذالك باذن الله عزوجل و هو لله تعالى عبد ، و ذالك عليه غير عار و هو منه غير مستنكف ، فقد كان لحمًا و دمًا و شعراً و عظماً و عصباً و أمشاجاً (١) يأكل الطعام و يظمئى و ينصب (٢) والله بارئ و ربه الاحد الحق الذى ليس كمثله شىء و ليس له ند .

فرمود پیغمبر اکرم عیسی برادر من است همانطوریکه گفتید مرده را زنده میکرد و کور و پیس را علاج مینمود و خبر میداد پیروان خویش و حواریین را

١ - امشاج آنچه را گویند که از اشیاء مختلفه ترکیب شود و چرك و خونى که در ناف جمع شود امشاج گویند ٢ - نصب الشیء ای رفته - الشجره عرسها فى الارض

بآنچه در دل‌های ایشان بود و بآنچه در خانه‌های آنان از نظر دیگران پوشیده قرار داشت و تمام این مطالب را باذن خدا انجام میداد و عیسی از برای خدا بنده بود و این مطلب از برای او تنگ نیست و هیچگاه خود حضرت تر منکر بنده بودن خود نبوده است، عیسی گوشت و خون و موی و استخوان و رگ و امشاج بود، غذا میخورد و آب مینوشید و تشنه میشد یعنی صفات سایر بشر را دارا بود و ایجاد کرد او را خالقش و تربیت‌کننده اش آن خالق یکتای و بیماندک نیست از برای او شریکی و مثلی :

البته پوشیده نیست بر ارباب دانش این صفات را که پیغمبر اکرم از برای خدا بیان میکند نظر دارد که در ضمن بفهماند که خدا پسر ندارد و شریکی چون حضرت مسیح صلی الله علیه و آله از برای او نیست .

آنکه در جواب عهد صلی الله علیه و آله چنین گفتند ، اگر عیسی پسر خدا نیست ، فارنا مثله من غیر فحل و لا أب - بنمایان بما مانند او را از بشر که بدون پدر خلق شده باشد :

فقال ع هذا آدم صلی الله علیه و آله . أعجب منه خلقاً جاء من غير أب و لا ام . وليس شيئاً من الخلق بأهون على الله عز وجل في قدرته من شيء و لا اصعب انما أمر ماذا اراد شيئاً أن يقول له كن فيكون ، وتلا عليهم ، ان مثل عیسی عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون - فرمود رسول گرامی اسلام این آدم است که خلقت او عجیب تر است از حضرت مسیح چون مسیح مادر داشت اما آدم نه پدر و مادر بود او را و نیست شیئی آسان تر از خلقت او برای خداوند ، و در برابر قدرت بی نظیر او هیچ امری سخت و مشکل نیست ، هرگاه اراده نمود چیزی را وجود بخشد بدون اسباب و رویه و مقدمه آن چیز وجود پیدا میکند ، و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود :

هنگامی که از جواب عاجز شدند، چنین گفتند :

فما نزداد منك في صاحبنا الا ثباتاً ، وهذا الامر الذي لا نقر لك .

از برای ما از سخنان تو جز ثبات در برابر حضرت مسیح چیز دیگری

افزوده نمی شود ، و ما اقرار بنبوة تو نداریم :

مگر اینکه نفرین نمائیم یکدیگر را ، حق با هر يك از ما بود ، سخط

خداوند بر دیگری باشد ، تا این نفرین نشانه و آیتی باشد در میان ما در آنگاه

که قرار بمباهله شد ، خداوند این آیه را نازل فرمود .

فمن حاجك فيه من بعد ما جئتك من العلم . فقل تعالوا ندع ابنائنا وأبنائكم

و نسائنا و نسائكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين :

این آیه را رسول اکرم برایشان قرائت کرد . و فرمود خداوند بمن امر کرده

که آنچه را شما راضی هستید انجام دهم یعنی چون شما حاضرید بنفرین من هم

حاضریم ، و حق با هر کس بود مسلم شخص بدون حق مورد غضب و لعنت خداوند

قرار خواهد گرفت .

سید و عاقب چنین گفتند ، این نفرین نشانه باشد بین ما و شما ، و چون فردا

فرا آید ، مباهله می کنیم .

نصاری در آن ساعت بمقر خویش که حرة نامیده میشد رهسپار شدند ،

چند قدمی که از محضر مقدس پیغمبر گرامی دور گشتند ، باخویش چنین گفتگو

کردند . امر عجیبی در پیش آمد ، عهد اگر بخود اطمینان نمیداشت اقدام بچنین

امری نمی کرد .

فردای امروز نگران باشید ، و دقت کنید که با چه اشخاصی ، با شما

روبرو می شود .

چنانچه بیاید با اصحاب و قبایل اشراف و جمعیت فراوانی و آمدنش شریفانی

دیده شود . شیوه پادشاهانست و از مباحله اش خوفی نیست . اما اگر آید بجانب
شما با ویژگیان خویش و اشخاصی اندک و از روی خشوع بدانید سجدیه انبیاء و شیوه
پیامبران میباشد ، بر شما باد که اقدام بچنین امری نمائید . فهدیه لکم اماره
وانظروا حینئذ ما تصنعون بینکم وینہ فقد أعذر من انذر
باری فردای آنروز . رسول گرامی اسلام امر فرمودند : دو اصل درخت را
چادر کشیدند ، مانند خیمه سایبانی گردیده وزیر آن درختان را فرش گسترانیدند .
از آن طرف سید و عاقب آمدند با فرزندان خویش محسن و عبدالمنعم و
نیز ساره و مریم .

و آمدند با ایشان اصحاب و پیروان یعنی نصاری نجران با حالت عظمت و
شوکت و جلال .

از طرف دیگر سواران بنی الحرث بن کعب با بهترین هیئت سوار بر اسبان و
نیزه های مخصوص در کف آنان آفراشته :

اهل مدینه و قبایل دیگر از عرب و یهود از شهری و دهاتی از پیرو جوان از زن
و مرد ازدور و نزدیک از جهت دیدن یا از جهت تشخیص حق و باطل آنچه توانستند
حضور بهم رسانیدند .

رسول گرامی اسلام در رنگ فرمودند ، در حجره خویش . تا اینکه خورشید
اشعه طلایی رنگ خود را بر روی مدینه پخش کرد :

سید و عاقب و نصاری نجران و سواران بنی الحرث بن کعب و نیز سایر مردم از
قبائل عرب و نیز مهاجر و انصار تمام منتظرند ببینند پیغمبر (ص) با چه طریقی وارد میشود .
ناگاه ناظرین و منتظرین دیده گشودند ، و دیدند خورشید حقیقت از مشرق
جلال و وقار طلوع کرد ، ماه فرگاه ولایت از زمین و اختر برج عصمت از یسار و دوایر
درخشان دست بدست خورشید جهان تاب احمدی داده اند ، و چهره های حقیقت بار

بطرف زمین نگران ، با تمام وقار آهسته قدم بر میدارند از چهار طرف ملائکه صف کشیده اند .

أرواحُ انبياءِ تمام ملتمس دربار اُحدیت و پیروزی آن سید کائنات را خواستار غلغله ای در میان موجودات توأم با ذکر یارب و یارب افتاده است و آن لحظه تمام تسبیح گویان « وان می شیء الا یسبح بحمده » و بازبان کیانی و فطری خویش عرض میکنند الها این حبیب تو اُحمد است در برابر دشمنان او را یاری نمای ، پروردگارا عهد بهترین خلق تو است ، امروز روز سرفرازی او است :

مگر گمان اینک که خداوند ، اُلطاف خود را دریغ بدارد ، میشد ، آری کیست در برابر خدا حق مسلمی را طلب کار باشد ، یا خدای مقتدر از کسی بده کار ، کیست اگر خدا بخواهد تمام معصیت کاران را عفو نماید . و سرشار نعیم آخرت گرداند لب گشاید که چرا ، یا اگر تمام مخلوق خویش را نیست و نابود نماید و یا بسوزاند جرأت سخن دارد ، که لم

مگر نفرموده است بر سول خویش : قل ان الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم - تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك من تشاء . چنانچه چهارصد سال فرعون ادعای خدائی نمود ، و موسی بجزرنج بهره دیگری نداشت :

اما پیغمبر گرامی اطمینان داشت ، که مشمول رحمت و لطف خداوند میباشد چرا و بچه علت ، بعلمت اینک ستاره درخشان ای و کوکبی در می مانند دخترش فاطمه همراه او است و او حبیبه خدا است و خدای مهربان فاطمه را دوست دارد ، اگر چه پیغمبر میدانست طولی نمیکشد این ستاره چهره اش زرد میشود ، و هنوز در مدار عمر خویش بکمال خود نرسیده ، غروب میکند ، و چون گل پژمرده ، خطاب بپادشاهش میگوید پدر جان

صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا

بجانم ریخته چندان غم ورنج و مصیبتها که گر بر روزها ریزد بگردتیره چون شبها

آری فاطمه همراه بود و نیز فرزندان فاطمه حسن و حسین ، و شوهر فاطمه هم با پیغمبر در این مأموریت شرکت داشت و تمام محبوب خدا بودند . و از طرفی هم خدا امر و وعده پیر . زی داده است و او خلف وعده نمیکند .

باری رسول گرامی اسلام تشریف فرمائی محل مباحله گردیدند ، و سپس سید و عاقب را بسوی مباحله فرا خواندند .

نصاری از دیدن این پنج تن مقدس ، که آثار توحید و خدا پرستی و روحانیت و معنویت از رخسارشان هویدا بود ، بوحشت افتادند ، و یقین از برای آنان حاصل بود ، که اگر این وجوه دست بسوی خداوند فراز دارند ، خواهش ایشان مقرون بقبول و پذیرفته است .

ولی در عین حال چنین گفتند - بمن تباهلنا یا أبا القاسم - : قال ص بخیر أهل الارض ، و أكرمهم علی الله عز وجل بهتولاء ، وأشار لهما الی علی و فاطمة و الحسن و الحسين صلوات الله علیهم :

گفتند نمیبینیم که مباحله نمائی ما را بجمعیت فراوان ، و افراد بزرگسال و نه اشخاصی که از پیروان و أصحاب تو که ایمان آورده اند دیده میشوند در اینجا . و نیست کسی در میان مباحله کننده گان بجز این جوان و این زن و این دو کودک آیا با اینان با ما مباحله میکنی ! .

قال ص نعم اولم أخبرکم بذالك آنفاً - نعم بهتولاء أمرتُ و الذی بعثنی بالحق ان أباهلکم .

در آن گاه رنگ سید و عاقب تغییر کرده و برگشتند بسوی موقف خویش اصحاب و پیروان ایشان پرسیدند ، که چه شد شما را که خودداری نمودید از مباحله جز سکوت چاره ای نداشتند .

در آن گاه جوانی از اختیار که دارای فضل و دانش بود ، و از کتب گذشته

اطلاعی داشت ، خطاب بسید و عاقب نمود و چنین گفت ، وای بر شما اقدام بکاری نکنید که ضرر و زیان شما تمام شود یادآور شوید آنچه را در کتب انبیاء گذشته از صفات ابن شخص ثبت و ضبط میباشد ، قسم بخدا خود شما میدانید این شخص بر حق است و از طرف خدا برگزیده شده - فوالله انکم لتعلمون حق العلم انه لصادق ، و انما عهدکم باخوانکم حدیث قد مسخواقردة و خنازیر فاعلموا انه قد نصح لهم فأمسکوا - زمان شما نزدیک است بحال برادران گذشته که مسخ شدند بصورت میمون و خنزیر ، چون نمرود انبیاء کردند .

دیگری از افراد دانشمند بنام منذر بن علقمه ، بسید و عاقبت چنین گفت : فقال ان الرايد لا يكذب اهله - ثم قال اتعلمان انه ما باهل قوم نبياً قط الا كان مهلكهم كلمح البصر وقد علمتما وكل ذی (۱) ارب من ورثة الكتب معكما ان محمداً ابا القاسم هذا هو الرسول الذي بشرت به الانبياء عليهم السلام . شما دانسته اید و هر کسی که با شماست از ورثة کتب که محمد همان پیغمبر است که بشارت داده اند باو انبیاء . بخدا قسم باین طور که دست های خود را بطرف آسمان بلند کرده است اگر لب از هم گشاید بنفرین عذاب نازل میشود و تمام هلاك میشودیم .

فنظرا فأبصرا امرأ عظيماً فأيقنا انه الحق من الله فزلزلت اقدامهما وكادت أن تطيش عقولهما واستشعرا أن العذاب واقع بهما . پس نظر کردند سید و عاقب دو نفر مباحل امر عظیمی را در پیش گرفته اند و از طرفی هم یقین پیدا کردند . محمد حق است و از طرف خدا برگزیده شده مترلزل گردیدند ، و رعشه ارکان وجودشان را گرفت و نزدیک بود عقلشان از سرشان برود توجه نمودند دیدند عذاب برایشان نازل شده .

در بین معذورین گرفتار شدند ، از یکطرف ریاست بی نظیرشان در خطر است

(۱) وکل ذی ارب ای ذو حاجة

از طرف دیگر در برابر انکار حق و حقیقت از روی یقین قرار گرفته اند و خود را دچار عذاب ابدی می بینند ، بشر هر قدر بی وجدان هم باشد حقیقت را قبول دارد و خلاف آن او را ناراحت می کند و در پیشگاه وجدان خویش شرمنده است .

بیچاره انسان غافل که برای چهار روز دنیای بی ارزش و مقدار خود را باختیار خویش در حبایل نفس اماره و دنیای دنی می افکند و هوای نفس و مقام او را کور و کر و از قصور عالیة آخرت بی نصیب می کند آه آه بدبخت انسان که چقدر ارزان خانه جاوید را فدای این چند روزه زود گذر می سازد - تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقین .

قرآن می گوید خانه آخرت را قرار دادیم از برای کسانی که اراده بر تری نکنند تا چه رسد که برای ریاست چند روزه خویش و خلق کثیری را از راه حقه برکنار نماید .

باری بدبخت سید و عاقب که اطفاء نور حق و حقیقت کردند ، چقدر از انصاف دور است که مردان دانشمند ، از برای ریاست عرضی چند روزه بر عده جاهل ، صرف نظر از عزت جاویدان الهی نمایند .

خلاصه هنگامیکه منذر بن علقمه که شخصی خردمند و دانشمند بود ترس و اضطراب سید و عاقب را ملاحظه کرد . بآنان چنین گفت : بدانید اگر انبیاء اقدام بامری نمودند ، انجام میدهند آنرا ، محمد چنانکه بر خود شما روشن است پیغمبر است و از طرف خدا برگزیده میباشد ، با اینکه هنوز نفرین نکرده آثار عذاب ظاهر و آشکار گشته ، و صلاح در این است که از مباحله نکول نمائید و با محمد صلح در میان آرید ، و رضایت او را جلب کنید .

قالا فکن انت یا ابا المثنی انت الذی تلقی محمداً ص بکفالة ما ینبغیه لدینا و الشمس لنا الیه ابن عمه هذا لیکون هو الذی یرم الامر بیننا و بینه فانه

ذوالوجه والزعيم عنده و لا تبطن لنظمان بما ترجع الينا به - واطلق المنذر الى رسول الله - سيد وعاقب گفتند . بمنذر تو از جانب ما محمد را ملاقات كن و آنچه را تو صلاح ميداني بگو و خواهش كن از پسر عمويش علي بن ابى طالب تا واسطه باشد بين او و ما - منذر روانه شد بسوى پيغمبر .

فقال السلام عليك يا رسول الله أشهد أن لا اله الا الله الذى بعثك و انك و عيسى عبدان لله عز و جل مرسلان فاسلم و بلغه ما جاء له - پس از سلام و شهادت به وحدانيت خداوند و اقرار بر رسالت او و حضرت مسيح و اقرار نمود باينكه حضرت مسيح پسر خدا نيست و بنده خدا است و سپس آنچه را ميخواست برساند ار حيث پیام بعرض رساند :

پيغمبر اكرم علي بن ابى طالب را فرستاد بسوى سيد وعاقب و نصارى نجران كه بهر طور خود علي عليه السلام صلاح ميداند . با نصارى مصالحه نمايد :

فصار اليهم فصالحا على الف حلة و الف دينار فى كل عام يؤديان شطر ذلك فى المحرم و شطراً فى رجب - فصار على عليه السلام بهما الى رسول الله ص ذليلين صاغرين و أخبره بما صالحهما و اقرا له بالخراج و الصغار .

بعد از آنكه علي بن ابى طالب بنظر مبارك خود با نصارى نجران بويژه علماء ايشان بنام سيد و عاقب مصالحه نمود بر اينكه سالى هزار حله و هزار دينار طلا جزيه بدهند در حالت ذلت و خارى - با نصارى شريفاب حضور پيغمبر اكرم ص شدند و جريان را بعرض رسانيدند .

فقال لهما رسول الله قد قبلت ذلك منكم - اما انكم لو باهلتمونى بمن تحت الكساء لاضرمت (۱) الله عليكم الوادى نادياً تأجج ثم لساقها الله عز و جل من ورائكم فى اسرع من طرف العين الى من ورائكم فحرقتمهم تأججا - فلما رجع النبي

(۱) ضربت النار اشتعلت .

(ص) بأهل بيته و صار الى مسجده هبط عليه جبرئيل ع فقال يا محمد ان الله عزوجل يقرئك السلام و يقول لك ان عبدى موسى ع باهل عدوة قارون باخيه هارون و بنيه فخصفت بقارون و اهله و ماله و بمن ازره (۱) من قومه و بعزتى اقسام و يحلالى يا احمد لو باهلت بك و بمن تحت الكساء من اهلك، اهل الارض و الخلائق جميعا لتقطعت السماء كسفا و الجبال زبراً ۲ و اساخت الارض فلم تستقر ابدأ الا ان اشاء ذلك - فسجد النبى صلى الله عليه و آله و وضع على الارض وجهه ثم رفع يديه حتى تبين للناس عفرة (۴) ابطيه فقال شكراً للمنعم قالها ثلاثاً - فسئل النبى عن سجدة و عما رأى من نباشير السرور فى وجهه - فقال شكراً لله لما ابلاى من الكرامة فى اهل بيتى ثم حدثهم بما جاء جبرئيل عليه السلام - فرمود رسول خدا قبول كردم آنچه را پسر عمويم با شما قرار گذاشته است اما بدانيد اگر با من مباهله ميكرديد و با آن اشخاصى كه در زير كساء بودند ميافروخت خداوند مشتعل ميگرد بيايان را براى شما آتش و آن آتش افروخته بطرفه العين شما را ميسوخت .

رسول خدا با اهلبيت خود مراجعه فرمودند ، و سپس تشریف فرمای مسجده خود شد ، جبرئیل هبوط کرد بسوی پیغمبر ، عرض کرد یا رسول الله خداوند سلامت میرساند و میگوید از برای تو ، اینکه بنده من موسی مباهله کرد دشمن خود قارون را با برادرش هارون و فرزندان او بد رستی بزمین فرو بردم قارون و ثروت و کسانی که معاون او بودند از قوم او - قسم بعزت و جلال خودم یا احمد اگر مباهله میکردند با تو و کسی که زير كساء بود از اهل بيت تو - تمام اهل زمین و جميع خلائق - یکی از کراهت را امر میگردم که زير شود و آید بسوی زمین و هر آینه قدرت را از زمین میگرفتم تا قرار آن برداشته شود و هیچگاه آرام نداشته باشد (خلاصه گفتار اگر نصاری با تو مباهله میگردند عذاب برایشان نازل میشود)

۱ - آذرت فلاناً ، عاوتقه ۲ - ای قطعاً ۳ - ساخت قوائمه غابت ۴ - عفرة بالضم أبيض .

این بشارت که از طرف خداوند برای پیغمبر آمد از جهت شکر گذاری صورت را بخاک نهاد، پس از آن دستهای مبارک را بطرف آسمان بلند نمود تا اینکه سفیدی زیر بغل پیغمبر از برای مردم ظاهر گردید (و سه مرتبه گفت شکرأ للمنعم) سپاس سزاوار کسی میباشد که بیدریغ نعمت را بدون هیچ گونه احتیاجی بمخلوق میرساند.

اصحاب از رسول اکرم سؤال کردند، از علت سجده و از بهجتی که در چهره آنحضرت ظاهر گردید، فرمود شکری نمودم از جهت آنچه خداوند درباره من و اهل بیت من کرامت و احسان نموده.

سپس آنچه را جبرئیل بعرض آنحضرت رسانیده بود از برای اصحاب بیان فرمود:

پوشیده نماید بر ارباب فضل و دانش، قصد ما نه این بود که بیان مباهله گردد بلکه منظور این جهت است که حجت خدا هر امری را از ممکنات اگر بخواهد باذن خدا انجام میدهد، و هیچ اشکالی سر راه حجت را نمیکرد چنانچه مکرر بیان شده و نیز میشود، حجت خدا نمایندگی دارد از طرف خدا، و باید بتواند کار خدا را انجام دهد، و اگر کسی غیر این عقیده را درباره حجت داشته باشد حجت را نشناخته، بلکه اقرار نداشته و ندارد و اگر اظهار بدارد باینکه من او را نماینده خدا میدانم اما مانند سایر مردم است از روی تقیه سخن میگوید:

بعلت اینکه اگر یکنفر مالک ده نماینده ای از برای خویش انتخاب نماید تا اختیارات مطلق را نسبت بآن ده بآن نماینده نهد که هر عملی را بخواهد نسبت بآن آبادی و کشاورزان انجام دهد، نه آن مالک اقدام با انتخاب آن نماینده میکند و نه نماینده قبول خواهد کرد، سرپرستی آن ده را:

درین صورت چنانچه نیز بعد از این بیان میکنم، آیا خدای حکیم قدیر علیم

یکنفر را بنمایندگی انتخاب میکنند که در ردیف سایر مردم باشد، ابدأ ابدأ ار
شان خدا دور است این معنا ولم یقل به محب الله و من أقر بر بوبیته تعالی شأنه
العزیز عن ذالك العقیده :

ناگفته نماند اینکه ائمه علیهم السلام گاهی میگفتند از پدرم شنیدم یا از
پیغمبر بما رسیده، یا در کتاب دیدم و سایر اینگونه مطالب از جهت این بود که
مردم اسناد کذب و گفتار ناروا بایشان ندهند، یا اینکه درباره ائمه غالی نگردند
چنانچه عده ای درباره امیر المؤمنین شدند و الا بخدا قسم ائمه فوق آنچه بودند،
که ما تصور میکنیم. حجج الهی احاطه داشتند و دارند، با آنچه خداوند از روز
نخستین خلق کرده تا پایان عالم، تمام حقایق از نظر ایشان عریان محض و هیچ
امری از برای آنان مجهول نبوده و نمیباشد. از باب مصالح گاهی میفرمودند
من از پدرم شنیدم و پدرم از پدرش شنید تا مطلب منتهی میشد بر رسول گرامی اسلام.
تمام این مطالب از دو جهت بود. یکی آنکه مردم در باره ایشان ادعای
خدائی نکنند و دیگر آنکه گفتارشان را دشمنان حمل بر سحر و کذب ننمایند،
و از طرف دیگر چون مأمور بودند تا زمانی که امر بقیام جهانی ندارند کارهای
خویش را طبق اسباب عادی انجام دهند، نیز مأمور بودند از ابراز علوم و قدرتهای
فوق بشر عادی خودداری نمایند. وگرنه چنانکه مکرر بیان کرده ایم اگر
میخواستند از ازل تا ابد آنچه در لباس تکوین قرار گرفته است خبر میدادند، و
هیچگونه احتیاجی بفرار گرفتن علوم را از غیر خدا نداشتند، کاغذ و پوست از نظر
ائمه علیهم السلام مفهومی نداشت و ندارد. آری امام را مردم آنطوریکه باید
بشناسند نشناخته اند. هیئات هیئات که عقل بشر بتواند درك مرتبه امامت و ولایت
را عهده دار گردد. فکر و خرد درباره امام و حجت الهی حیران و سرگردان و راه
بجائی نمیرد چه توان گفت درباره کسانی که شاگردان مکتب آنان علوم اولین و آخرین

را دارا بودند و کارهای عجیب و غریب و خارق العاده را انجام میدادند که دیگران از بزرگان صحابه درباره ایشان حیران و انگشت تعجب بردندان تحیر میکزیدند. چنانکه حضرت زین العابدین علیه السلام درباره حضرت سلمان رضی الله عنه همی فرماید والله لو علم أبوذر ما فی قلب سلمان لقتله ولقد آخا رسول الله ص بینهما قسم بخدا اگر میدانست أبوذر آنچه در قلب سلمان بود از حیث علم و قدرت بر کارهای عجیب و غریب هر آینه او را همی کشت و حال آنکه رسول خدا بین ایشان عقد برادری برقرار کرده بود.

بخدا قسم از برای کمیزان و خدمتگذاران ایشان مائده بهشتی میآمد. آنچه برسد بخودشان چنانکه درباره حضرت فضا و دوست و دشمن این موضوع را اقرار و اعتراف دارد و نیز ویژه گان از شیعیان ائمه علیهم السلام از حقایق و اسرار و علوم آینده نسبت بخویش و دیگران خبر میدادند و اطلاع داشتند و از مرگ خود آگاه بودند میثم تمار و رفقای او را از یاد نبرید.

چه توان گفت درباره کسانی که دوستانشان نتوانستند آنچه را از فضائل ایشان دیده و شنیده بودند، بیان نمایند و ابراز بدارند و دشمنانشان فضائل و علوم آنان را بدیده انکار میدیدند و در عین حال آثار علمی ایشان دنیای اسلام را بخود متوجه نموده است بلکه دانشمندان بشر را از هر فرقه ای نگران خود ساخته. اینک کتاب علی بن ابیطالب و آثار فرزندان او در هر قسمت و هر موضوع علمی دنیای انسانیت را دعوت برسیدگی و تحقیق منظور ما مینماید.

آیا بشر عادی میتواند آنچه الساعه موجود میباشد از علوم آل محمداتیان نماید ابدأ. بخدا قسم اگر مردم در خانه آل عصمت را نمی بستند دنیای انسانیت باندک زمانی بعد از پیغمبر پر از علم و عدالت بود و سعادت ابدی نصیب مردم دنیا میگشت و این همه بدبختی دامنگیر بشریت نمیشد.

اما مردم دنیا بدانند آن روزگار فرا میرسد و جهان از علوم فرزندان فاطمه دختر رسول گرامی اسلام برخوردار خواهد گردید و خورشید حقیقت در سپهر واقعیت خواهد درخشید. و تاریکی شب دیجور جهل و انکار از میان برداشته خواهد شد آری آن روزگار فرا میرسد.

ارتحال امام بعالم بقاء اختیار یست و امام میداند چه زمانی

چشم از جهان می پوشد و نیز از سبب مرگ خود آگاه است

چنانکه مکرر بیان کرده ایم، حجت خدا از هر حیث کامل است و قدرت او قدرت خدائست:

حجت خدا اگر بنخواهد تا ابد درین جهان که جهان کسب کمال و قدرتست بماند اختیار با او است و قدرت دارد، بجهت اینکه عوامل و اسبابی که باعث مرگ و جدائی بن تن و روح میشوند، از دو حال خارج نیست، یا در اثر فرسوده شدن بدن و تحلیل قوای جسمانیست، که شخص نمیتواند تعادل و نظام ذرات بدن را حفظ نماید، از جهت آگاه نبودن بنحو اشیاء و نفع و ضرر آنها نسبت بحفظ صحت بدن، از هر حیث از قبیل غذا خوردن و نوع غذا و اندازه و مقدار آن، یا از قبیل آشامیدن و نیز از حیث مکان زندگانی و هوایی که از آن استفاده میکند و نیز اندازه و مقدار خواب و استراحت، و همین طور طرز معاشرت با مردم و نحوه تربیت که نیز دخالت در سلامتی شخص دارد یا در اثر ورود علل و اسبابیست که از ناحیه دشمن یا ناگهانی بشخص میرسند.

اما بهم خوردن تعادل و نظام قوای جسمانی بدن، در اثر زندگی نامساعد که سبب مرگ میشود، از شخص حجت خدا اگر بنخواهد مندفع است، بعلم اینکه حجت خدا از خواص اشیاء آگاهی دارد، اگر بنخواهد تعادل بدن خود را حفظ میکند و این موضوع باعث مرگ او نخواهد بود و اطلاع حجت خداوند از

منفعت و ضرر اشیاء امریست که قابل انکار نیست ، چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید والله انی لاعلم ما فی السموات وما فی الارض و ما فی الجنة وما فی النار وما کان و ما یکون الی أن تقوم الساعة . قسم بخدا من میدانم آنچه در آسمانها است و آنچه در زمین است و آنچه در بهشت و جهنم است و آنچه از ازل بوده و آنچه بعد از این میآید تا پایان عالم و مسلم از معلومات شخص حجت خدا خواص و اسرار و آثار اشیاء است از حیث نفع و ضرر آنها نسبت ببدن و نظام و تعادل قوای جسمانی و حیوانی آن و نیز علاوه بر احاطه علمی حجت باشیاء و خواص و آثار آنها از ناحیه قدرتی که دارد ، استفاده علمی شخص حجت خدا است از علوم قرآن ، زیرا امام و حجت خدا احاطه بعلوم قرآن از هر حیث دارد ، چه از نظر تنزیل و چه از نظر تأویل و علوم باطنی قرآن و قرآن هم مستجمع جمیع علوم بطور مسلم میباشد چنانچه ذات باری جل اسمہ فرماید « انا انزلنا الیک الكتاب فیه تبیان (۱) کل شیئی ، ما فرود آوردیم بسوی تو ای پیغمبر قرآن را در آن قرآن بیان هر شیئی میباشد .

و علاوه بر تمام این علوم هر گاه امری برای امام پیش آید از امور یومیه که علم آن در کتاب و سنت نباشد ، اگر بخواهد از جانب خدا ملهم میشود . چنانچه حضرت باقر العلوم همی فرماید کان علی علیه السلام یعمل بکتاب الله و سنة رسوله فاذا ورد علیه شیئی والحادث الذی لیس فی الكتاب ولا فی السنة ألهمه الله الحق فیه الهاماً و ذالک والله من المعضلات :

در هر صورت هیچ امری بر امام پوشیده نیست ، و نیز در هیچ موردی عاجز ندارد و چنانچه بخواهد بقا و سلامتی خود را تا ابد حفظ مینماید .
و هم چنین ورود علل و اسبابی که از طرف دشمن یا بطور ناگهانی که عادتاً باعث مرگ میباشد چنانچه رضایت شخص حجت و امام نباشد مؤثر نخواهند بود و حجت

۱ - تبیاناً لکل شیئی و هر دو کلمه را بنویسید

خدا صیانت دارد ، فرضا تمام مردم قصد هلاک شخص حجت را داشته باشند، و چنین پیش آمدها از برای حجج الهی و ائمه هدا که مهدی بن از ناحیه دشمنان فراوان بوده که جز ترس و وحشت برای مخالفین چیزی نمانده است .

باری مرگ حجت خدا در اختیار خودش میباشد . و نیز علم دارد بهنگام مرگ خویش و اسباب آن که در چه روز و چه ساعت و به سبب چه چیز در کدام نقطه از زمین و توسط چه کسی با اختیار خویش چشم از جهان خواهد پوشید، حتی آن لحظه آخرین از عمر خویش و آن آخرین غذائی که از دنیا نصیب داردمی داند، اگر غیر از این باشد حجت خدا نخواهد بود و لیاقت این چنین ریاست عامه‌ای را ندارد ، و در دعوی خویش کاذب است .

چون از شأن خدا دور است که یکنفر را ریاست مطلق بدهد و چنین قدرتی را باو واگذار نماید، که نداند سر نوشت و پیش آمدهای خود چیست ، یا قدرت بر دفع مکاره خود نداشته باشد، آیا چنین شخص عاجز قاصر که از نه از پیش آمدهای خود خبری و نه قدرت بر دفع مکاره و مصائب وارده بر خویش دارد . شایان رهبری واقعی تمام بشر روی زمین است و لیاقت دارد که واسطه بین خدا و مخلوق باشد ابدًا.

عن عبدالله بن قاسم البطل عن أبي بصير قال - قال أبو عبدالله عليه السلام - ای امام لا يعلم ما يصيبه و الی ما بصیر ، فلیس ذالك بحجة لله علی خلقه - حضرت صادق میفرماید ، هر امامی که نداند چه بر سر وی میآید ، و بسوی چه امری میرود و پیش آمدها چیست ، حجت خدا نمیباشد که بنخواهد واسطه باشد بین خدا و مخلوق او.

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن فضال ، عن أبي جميلة ، عن عبدالله ابن ابی جعفر - قال حدثنی اخی عن جعفر - عن ابیه - انه اتی علی بن الحسین علیهما السلام لیلة قبض فیها بشراب فقال یا ابت ، اشرب هذا - فقال یا بنی ان هذه اللیلة التي اقبض فیها وهی اللیلة قبض فیها رسول الله ص . بطور اجمال حضرت

باقر العلوم میفرماید : آن شبی که پدرم از جهان چشم پوشید ، من شربت‌های از جهت وی بردم ، و عرضه داشتم که بنوشید - بمن فرمود ای فرزند عزیزم امشب من از دنیا چشم فرو میبندم و امشب شبی است که رسول خدا از دنیا گذشت :

عن ابی عبدالله علیه السلام قال ، كنت عند ابی فی الیوم الذی قبض فیه : فأوصانی بأشیاء فی غسله و فسی کفنه و فی دخول قبره ، فقلت یا اباہ واللہ ما رأیتک منذ اشدکیت (۱) احسن منك الیوم ، ما رأیت علیک اثر الموت ، فقال یا بنی اما سمعت علی بن الحسین علیهما السلام ینادی من وراء الجدار یا محمد تعال ، عجل - حضرت صادق علیه السلام میفرماید : روزیکه پدرم از جهان گذشت من نزد او بودم ، پدرم مرا در باره غسل و کفن و دفن خود وصیت همی نمود . من عرض کردم از وقتی که شما مریض شده اید باین خوش حالتی امروز شما را ندیده‌ام . و اثر مرگ در شما دیده نمیشود . فرمود ای فرزند عزیزم آیا گوش فرا نمیدهی ندای پدرم زین العابدین علیه السلام را که می‌گوید تعجیل در آمدن نما .

البته شخص دانشمند متوجه میشود از اینکه حضرت زین العابدین ع امر بر رفتن حضرت باقر العلوم میکنند از جهان ، اختیار مرگ با حضرت باقر است ، و این جهت از جمله عجل بخوبی استفاده میشود ، و در غیر این صورت جمله تعال و عجل مورد نداشت و ندارد ، چون تکلیف بامر محالست و شخص خردمند این تکلیف را نمی‌کند تا چه برسد بامام علیه السلام .

آری در عقیده ما و حقیقت امر امام فرا رسیدن اجل خود را برضایت و اختیار خویش بطور حقیقت می‌داند ، و چنانچه بخواهد تا ابد از دنیا چشم نپوشد و بماند قدرت دارد و میتواند و خداوند چنین قدرتی را باو بخشیده است ، و هر کس خلاف این موضوع را عقیده مند باشد امام را شناخته و گمراه است :

عن عبدالملك بن اعين ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : انزل الله تعالى النصر (۱) على الحسين عليه السلام حتى كان ما بين السماء والارض ثم خير النصر ، او لقاء الله فأختار لقاء الله تعالى ، حضرت باقر عليه السلام می فرماید روز عاشورا از طرف خداوند نصرت از برای امام حسین فرستاده شد و آن حضرت اختیار داشت کشته شود یا بر دشمن غلبه نماید . ولی آن حضرت شهادت را اختیار کرد ، درود بر چنین شهید جاویدی باد امام حسین علیه السلام پیش از قدم نهادنش باین جهان از نهضت عاشورای خود اطلاع داشت و آن روز افتخار آمیز را میدانست و نیز فدائیان و یاران خویش را بنام و نشان میشناخت .

پوشیده نماید بر ارباب فضل و کمال ، آنچه را حجج الهیه از قدرت دارا بوده و میباشند از طرف خداوند بایشان افاضه شده است و میشود علوم و قدرتشان ذاتی نیست ، چنانچه عده ای این تصور را نموده اند اذق بیل غلات شیعه .

باری امام اگر بنخواهد بطور همیشگی در دنیا بماند می تواند ، و خداوند چنین قدرت و اختیاری را باو کرامت کرده است . منتهی چون لقای خدا را دوست دارد ، باختیار خویش مرگ را اختیار می کند .

حجت هر زمانی از اعمال و رفتار مردم آگاهی دارد و میداند

عقل و وجدان شهادت می دهند بر اینکه حجت زمان باید از اعمال مردم آگاهی کامل داشته باشد و چنین ریاست بزرگ الهی این اقتضاء را دارد .

از جهت اینکه منظور ما بهتر روشن و در خور قبول افکار عموم قرار گیرد کشوری و رئیس دولت آنرا مورد مطالعه قرار می دهیم ، و سپس بموضوع مقصود اشاره میشود .

يك کشور ، اگر بنا باشد ، استقلال و عدالت اجتماعی آنرا استعمارگران

۱ - نصر در روز عاشورا امکان دارد بیان از نزول ملائکه باشد که منتظر یاری بودند اگر حضرت میخواست و اجازه میداد .

و اجانب محفوظ بماند، و نیز بر ترقی و عظمت آن از هر حیث افزوده گردد، و اوضاع عمومی آن آشفته و پریشان نباشد، باید رئیس دولت که امین و واسطه است از طرف شخص اول و مردم از وضع عمومی مملکت بطور دقیق آگاهی داشته باشد که آیا کشور از جنبه نظر اقتصادی یا فرهنگ و بهداشت یا حقوقی و عدالت اجتماعی یا صادرات و واردات و یا از جنبه نظر سیاسی بچه پایه و محوری دور می زند، و نیز باید اطلاع کافی داشته باشد که آیا رؤسای کشور قیام بوظیفه دارند و کارهای مربوطه بآنان بطور صحت و درستی انجام میشود، یا در وظیفه خویش کوتاهی می کنند، و نیز چون رئیس دولت واسطه است بین شخص اول مملکت و مردم، باید او امر مافوق خود که بیان از شخص اول کشور است بمردم برساند و خواهشهای مردم را بشخص اول کشور، و این آگاهی و بصیرت حاصل نمی شود مگر توسط مأمورین و گذارش دهندگان بی غرض و مردم صالح که مربوط بهر وزارتخانه ای میباشند، که بر زبان و قلمشان چه از روی عمد و چه از روی اشتباه غرض و خطا جاری نشود.

باری هنگامی که يك کشور استقلال و عظمت آن از هر حیث بدون يك نفر رئیس دولت خردمند آگاهی از اعمال ملت و احوال مملکت محفوظ نباشد، آیا امکان پذیر است درین جهان باعظمت، حجت زمان که از طرف خدا برگزیده شده است، از اوضاع جهان و احوال بندگان خدا بی خبر باشد، ابد امکان پذیر نیست عقل و وجدان درین باره شهادت می دهند و خلافی ندارند، که رئیس چنین ریاست الهیه باید آن فآن از اعمال عباد از جزئی و کلی آگاه باشد، چنانچه قرآن و اخبار رهبران دین باین موضوع گواهی می دهند و ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم، فی الکافی - عن ابی بصیر - عن ابی عبدالله علیه السلام قال: تعرض الأعمال علی رسول الله اعمال العباد کل صباح ابرارها و فجارها فاحذروها، وهو قول اله تعالی:

و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله - أبو بصیر میگوید، حضرت صادق علیه السلام فرمود عرضه میشود اُعمال بر پیغمبر اسلام، اُعمال بندگان - البته اُعمال دوم عطف بیان است - در تمام روزها نیکو و زشت آنها :

از فرمایش حضرت استفاده میشود که اُعمال تمام بشر روی زمین چه کافر و چه مسلمان چه اُعمال پسندیده و چه اُعمال ناپسند، برحجت زمان در هر روز عرضه میشود :

عن یعقوب بن شعیب قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز و جل - اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون : قال هم الائمة - یعقوب پسر شعیب از حضرت صادق سؤال میکند از قول خدا که میفرماید به نحوۀ توبیخ انجام دهید، اُعمال خلاف را خدا و رسولش آگاه میباشند و نیز مؤمنین میدانند، مسلم است منظور سائل مؤمنین است که از نظر او مجهول بوده اند، حضرت در جواب میفرماید مؤمنین ائمه علیهم السلام میباشند که هر يك در زمان خود واسطه است بین خدا و بندگان او، و اُعمال مردم بروی عرضه میشود :

عن سماعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول ، مالکم تسوون رسول الله ص - فقال رجل : كيف تسوؤه ؟ فقال : اما تعلمون أن أعمالکم تعرض علیه، فاذا رأى فيها معصية ساءه ذلك ، فلا تسووا رسول الله و سروه - سماعة میگوید شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود چه چیز است از برای شما که رسول خدا را برنج میآورد، یک نفر از شنونده گان عرض میکند، چطور ما رسول خدا را آزار میکنیم، حضرت در پاسخ آن شخص فرمود، آیا نمیدانید که از روی یقین کردار شما بروی عرضه میشوند، هر گاه دید در میان آن کردار گناهی را رنج می دهد آن گناه حضرت را، سپس میفرماید رنج ندهید رسول خدا را و خشنودش سازید، یعنی کاری که رضای خدا در آن میباشد انجام دهید :

البته منظور حضرت از رنج رسول خدا رنج خودش میباشد، و اعمال بر حجت زمان

عرضه میشوند و خود حضرت حجت زمان بود :

عن عبدالله بن أبان الزيات وكان مكيناً عند الرضا عليه السلام قال قلت للرضاع: أدع الله لي ولاهل بيتي فقال: أولست أفعل، والله إن أعمالكم لتعرض علي في كل يوم و ليلة، قال فاستعظمت ذلك، فقال لي: أما تقرأ كتاب الله عز و جل: وقل اعملوا فسيري الله عملكم ورسوله و المؤمنون - عبدالله بن أبان زيات در خدمت حضرت رضا عليه السلام بود، عرضه میدارد یا بن رسول اله از برای من و أهل خانه ام دعای خیری نمائید.

حضرت میفرماید آیا من دعا نمیکنم، قسم بخدا اعمال شما در هر شب و

روز بر من عرضه میشود :

عبداله میگوید اینموضوع را بزرگ شمردم، حضرت چون دید من در حیرت و تعجب افتادم، فرمود آیا کتاب خدا را قرائت نکرده ای که بیان از آیه مذکور میباشد.

عن الوشاء قال سمعت الرضا عاياه السلام يقول: إن الاعمال تعرض علي رسول اله ص و علي آله الطيبين ابرارها و فجارها - و شاء میگوید شنیدم از حضرت رضا ع که فرمود اعمال بشر خوب و بد بر رسول گرامی اسلام و اوصیاء آن حضرت عرضه میشوند: باری اعمال بشر روی زمین در هر زمان بر حجت آن زمان عرضه میشوند :

علاوه بر آنکه خود شخص حجت چنانکه پیش از این بیان کردیم احاطه دارد بتمام امور از جزئی و کلی، مأمورین سری که روز بروز و هفته بهفته اعمال انسان را ضبط میکنند و در محضر مقدس حجت زمان عرضه میدارند، بسیارند، که یکی از آن مخبرین زمین است. یومئذ تحدث اخبارها - عن الباقر ع انه قرأت هذه السورة عند أمير المؤمنين عليه السلام: فقال ع انا الانسان و اياي تحدث أخبارها - حضرت باقر ع میفرماید این سوره در نزد امیر المؤمنین قرائت شد، حضرت اشاره

بخویش فرمودند ، که مراد از انسان من هستم و زمین اخبار خود را بمن حدیث میکند . البته تمام ائمه از این جهت یکسان میباشند ، و هر يك در زمان خود در حکم امیر المؤمنین قرار دارند و از جنبه علما فرقی در بین ایشان نیست .

و دیگر از ، أمر رین سری الهی لوح نفس خود انسان است که تمام اعمال يك و بدرا ضبط میکند ، و حجت زمان از این جهت بخوبی اطلاع دارد و میداند ، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید . اعلّموا عباد الله ان علیکم رصداً من انفسکم ، و عیوناً من جوارحکم و حفظ صدق یحفظون أعمالکم و عدد انفساسکم . بدانید بندگان خدا بر شما نگهبانی میباشد از نفسهای شما و پاسبانی اعمال شمارا حفظ می کنند که شماره نفسهای شمارا میداند و آنان راست گویانی میباشد که دروغ در گفتارشان نیست - پوشیده نمایند که منظور از حفاظ صدق ملائکه هستند .

خلاصه اخبار از ناحیه مقدس پیغمبر اکرم و اوصیای گرامی آنحضرت درین زمینه بسیار میباشد ، که بیان آنها باعث طول گفتار میشود و جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که علاوه بر خداوند و روح مقدس رسول گرامی اسلام ، امام زمان و حجت بالغه الهی بر اعمال و رفتار شخص مسلمان بویژه شیعیان آگهی دارد و در حقیقت امر اگر کسی عقیده مند باشد ، باینکه امام زمان بر اعمال او ناظر است ، هیچگاه مرتکب گناه و امر خلافی نمیشود که باعث رنج و اذیت امامش گردد ، و از طرف دیگر شخص عقیده مند شرمند میشود که در حضور خدا و حجت او اقدام باعمال زشت نماید ، در صورتی که چنین شخصی در حضور يك كودك خردسال مرتکب خلاف نمیشود ، پس چه باید گفت درباره اشخاصی که هم بزبان ادعای مسلمانی میکنند و هم در گناه و معصیت غوطه میزنند ، جز اینکه آنچه را رسول گرامی اسلام خطاباً بامیر المؤمنین علی علیه السلام بیان میکند ، درباره چنین افرادی قائل شویم - اني لا أخاف علی أمّتی مؤمناً ولا مشرکاً ، أما المؤمن فیمنعه الله بایمانه ، و أما المشرك فیقمعه الله بشرکه ، و لكننی أخاف علیکم کل منافع الجنان

عالم‌السان بقول ما تعرفون و بفعل ما تنكرون .

یا علی من باکی ندارم بر امتان خود از مؤمن و نه از مشرک ، اما مؤمن را خداوند به سبب ایمانش از گناه باز میدارد ، اما مشرک را به سبب سرکش خداوند خوار و ذلیلش میگرداند ، تا مردم از شرش در امان باشند ، ولی بیم دارم از هر منافقی ، چون منافق قلبش با زبانش از هم جدا است زبان او میگوید سخنی را که شما باور میکنید ، و قلب وی خلاف آنرا بجای میآورد که شما بی خبرید . چنانچه کلمه نفاق را ارباب دانش معنی کرده اند ، منافق الجنان - ای من اشر النفاق فی قلبه - ما قال لسانه أنکر قلبه - المنافن من ستر الکفر بقلبه و أظهر الايمان بلسانه - منافق بر کسی گفته میشود که کفر خویش را پوشیده دارد در قلب و بزبان اظهار ایمان نماید *

جوانی و پیری حجت خدا از نظر عقیده ما

پیش از این بیان شد که حجت خدا از حیث قوه عماله که خداوند بوی مرحمت کرده است هر گونه تصرفی را بخواهد در جهان طبیعت انجام دهد قدرت دارد ، و میتواند ، چون نماینده خداست و قدرت خدائی دارد ، و عجز بر وی راه ندارد و از شأن خداوند دور است ، که یکنفر را بنمایندگی خویش برگزیند ، و او عاجز باشد چه نسبت بخویش و چه نسبت بدیگران ، بخدا قسم حجت خدا در زمین مظهر قدرت حق است و قدرت کمالیه حق در وجود حجت ظاهر میشود . توسط حجت باران نازل میشود و گیاه از زمین میرود و اشجار اثمار خود را بر او زمیندهند و آبها جریان دارند . اراده حجت اراده خدا است رضا و غضب او رضا و غضب خدا است ، حجت زبان گویای حق است اگر وجود حجت در جهان خلقت نباشد نادر زمین و نه در کرات دیگر هیچ آفریده‌ای خدا را پرستش نمیکند ، حجت با زوری توانای ذات کبریائی میباشد که فیوضات و رحمت الهی توسط آن بمخلوق میرسد ، چنانچه حضرت صادق علیه السلام میگوید ، نحن حجة الله و نحن باب الله و نحن

لسان الله و نحن وجه الله و نحن عين الله في خلقه ، ونحن ولاة أمر الله في عباده - و خزائنه في سمائه و أرضه ، بنا أثمرت الأشجار و أينعت الثمار و جرت الأنهار ، و بنا ينزل غيث السماء و ينبت عشب الأرض و بعبادتنا عباده و لولا نحن ما عبده .
باری از منظور خویش عقب نمائیم .

حجت خدا اختیار مطلق دارد از طرف خداوند ، که هر آنچه را بخواهد از امور ممکنه انجام دهد میتواند ، همانطوریکه مرگ او در اختیار خودش میباشد جوانی و پیری هم در اختیارش هست و اگر بخواهد برای همیشه جوان بماند قدرت دارد امکان دارد از اینکه مامیگوئیم جوانی و پیری امام در اختیار خودش میباشد عده ای دچار تعجب گردند و با چنین اندیشه ای روبرو شوند ، که چسان میشود موجود طبیعی دست از سنت و روش خود بردارد ، و برخلاف قدم در راهی گذارد که فطرت اجازه نداده است و محال بنظر میرسد :

ولی ما در پاسخ چنین فکر و اندیشه ای میگوئیم ، اگر این روش تغییر پذیر نباشد و نتواند راه خویش را عوض نماید این همه دانشمندان و فلاسفه از نخستین زمان تا عصر جدید مشمشع اتمی بلکه عصر آسمانی ، کوشش نداشتند ، راز طول عمر و جوان ماندن را کشف نمایند ، و این همه بودجه خرج و مصرف این موضوع نمیشد ، و از امور مسلمه است که اگر چیزی امکان پذیر و وجود نداشته باشد بشر در صدد پیدایش و کشف آن بر نمیآید و هیچگاه فکر و خرد دنبالش نمیرود و علم در جستجوی آن نبود ، «وایزمن» عالم آلمانی گفته است که مرگ و پیری لازمه قوانین طبیعی نیست ، و در عالم طبیعت از عمر ابدی گرفته است تا عمر يك لحظه ای همه نوعش وجود دارد ، آنچه طبیعی و فطری است عمر جاودانی و ابدی است تا جایی که میگوید در همین زمان خودمان میزان عمر بالا رفته و دلیلی ندارد که بعد از این هم بالاتر برود و يك روز هم بیاید که بشر بعمر نهصد ساله برسد .

و نیز مجله الهلال در جزء ۵ صفحه ۶۰۷ - ۱۹۳۰ مینویسد یکی از پزشکان انگلیسی توانست با ابتکارات علمی خود جوجه مرغ را تا هفده سال زنده نگه دارد، و هم مینویسد بعضی از دانشمندان توانسته‌اند این آزمایش را درباره بعضی از حیوانات انجام دهند و عمر طبیعی آنها را تا نهمصد برابر افزایش دهند، بنا بر این بگفته دکتر هاوزر اگر عمر طبیعی افراد را یکصد و چهل سال فرض کنیم امکان دارد که یک نفر چند هزار سال عمر کند.

در یکی از جرائد دیدم، یکی از بزرگان کشور رومانی بنام پروفور «آناصلار» دارویی از ترکیبات (نوکلین) از جهت درمان پیری کشف کرده که پس از تکمیل آن در دسترس جهانیان قرار خواهد گرفت، و کشف آن عقیده دارد که این دارو سلولهای بدن را جوان میکند و پیری جز فرسوده شدن سلولها چیز دیگری نیست، و گویا چند نفر از دانشمندان طبی ما این نظر را قبول و امکان آنرا تصدیق کرده بودند، البته این خبر را جرائد در آذر ماه سال ۱۳۳۸ منتشر کرده بودند.

باری نحوه زندگانی و اثر غذا های خاصی اگر عام بآنها راه بردار شود، چنانچه بعد از این راجع بجوانی امام زمان بویژه بحث خواهد شد این موضوع را امکان پذیر خواهد نمود.

آنچه از نظر ما (یعنی شیعه) مسلم است حجت احاطه علمی دارد بخواص اشیاء، و چنانچه بخواهد تعادل سلولهای بدن خود را حفظ میکند و در نتیجه جوان بودنش برای همیشه هیچ مانع طبیعی ندارد، و اگر مطلبی دروادی امکان قرار گرفت، نفی آن از ناحیه خردمندان نیست.

علاوه بر اینکه گفتیم جوان بودن حجت خدا از جنبه نظر طبیعی امکان پذیر است و هیچ مانع عقلی ندارد، اگر خودش بخواهد بدن وی اقتضای جوان

بودن را برای همیشه دارا است چون از ماده علیین خلق شده است یعنی از سفنج ارواح مؤمنین و ماده علیین در عقیده مردمی که عقیده مند بآن میباشند صدها هزار مرتبه از این ماده جسمانی لطیفتر و ریزتر است و بهمین نسبت هم دوامش بیشتر میباشد، چون هر شیئی که از نظر ذراتش لطیفتر باشد بقایش بیشتر است، و علم اینموضوع را ثابت کرده و روشن است.

باری بدن حجت را خداوند از ماده علیین خلق کرده است، چنانچه خودشان فرموده اند، فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال: ان الله خلقنا من علیین وخلق ارواحنا من فوق ذالك و خلق ارواح شیعتنا من علیین و خلق اجسادهم من دون ذك، فمن اجل ذالك القرابة بیننا و بینهم و قلوبهم تحن الینا - حضرت صادق می فرماید خداوند خلق فرمود ابدان ما را از علیین و خلق نمود ارواح ما را از چیزی بالاتر از آن (که بیان میباشد از نور عظمت خودش) و خلق کرد ارواح دوستان ما را از علیین و خلق نمود ابدان ایشان را از چیزی پائینتر از آن و از همین جهت است دوستی ایشان با ما و قلوبشان بسوی ما میل دارند.

و نیز حضرت باقر علیه السلام میفرماید: ان الله خلقنا من اعلى علیین وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا، وخلق ابدانهم من دون ذالك، فقلوبهم تهوی الینا لانها خلقت مما خلقنا - خداوند خلق کرد ما را از اعلى علیین و خلق نمود ارواح شیعیان ما را از آنچه ما را خلق کرد، و خلق کرد ابدان ایشان را از پائینتر از آن. پس قلوب ایشان هوای می کند بسوی ما.

این وحدت را بطوری اهمیت داده اند، که خود و شیعیان را در حکم درخت واحدی بحساب آورده اند، الم ترکیف ضرب الله مثلا کلمة طيبة کشجرة طيبة، فما آخر آیه - حضرت صادق میفرماید این آیه مثلی است که خداوند از برای خانواده پیغمبر زده است.

فی الکافی عنه انه سئل عن الشجرة فی هذه الآیة: فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصلها

و امیر المؤمنین فرعها و الائمة من ذریتهما اغصانها ، و علم الائمة ثمرتها و شیعتهم المؤمنون ورقها : قال : والله ان المؤمن لیولد فتوق ورقة فیها و ان المؤمن لیموت فتسقط ورقة منها - حضرت فرمود رسول اکرم ص ریشه آن درخت است و امیر المؤمنین تنه آن و سایر ائمه از فرزندان ایشان شاخه های آن و علوم ائمه میوه آن درخت و شیعیان مؤمن برگهای آن درخت میباشند پس می فرماید قسم بخدا هر گاه مؤمنی قدم باین جهان گذارد برگی بآن درخت افزوده میشود و هر گاه مؤمنی از دنیا چشم پوشد برگی از آن بزمین می افتد .

وفی الاکمال الحسن والحسین ثمرها والتسعة من ولدالحسین اغصانها - در کتاب اکمال امام حسن و امام حسین ع میوه آن و نه نفر از فرزندان امام حسین شاخه های آن درخت هستند .

حجت خدا بدنش نورانی و لطیف است

بدن هجت از نور عظمت حق خلق شده ، نورانی و لطیف می باشد .

عن محمد بن مروان ، عن ابی عبدالله علیه السلام قال : سمعته یقول : ان الله خلقنا من نور عظمته ناجائی که می فرماید : فکننا نحن خلقا وبشراً نورانیین لم یجعل لاحد فی مثل الذی خلقنا منه نصیباً - عنه بن مروان روایت می کند از حضرت صادق ، که خداوند خلق نمود ما را از نور عظمت خود ، پس ما بشری میباشیم نورانی آنچه را بما عطا نمود پروردگار از برای هیچکس قرار نداد : « البته منظور حضرت تمام حجج الهیه است » .

از لطافت و نورانیت بودن است که بدن امام سایه ندارد ، نور از آن رد می شود . مانند شمعی که در آفتاب قرار دهند ، و سایه نداشتهن بدن حجت جزء علامت و صفات است که از برای از بحساب می آورند ، چنانچه حضرت رضا علیه السلام میفرماید :
وفی الفقیه عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام قال : للإمام علامات

يكون أعلم الناس و أتقى الناس الى أن يقول - : ويري من خلفه كما يري من بين يديه ، ولا يكون له ظل - حضرت میفرماید از برای شخص حجت علائم و صفاتیست که از آن جمله أعلم اهل زمانش میباشد ، و پرهیزکاری او از همه کس بیشتر است و می بیند از پشت سر همانطور که می بیند از پیش روی ، و از برای او سایه نمیباشد :
وسرعت سیر امام از لطافت بدن او است ، میشود گفت از نور سریعتر است ، که در چشم بهم زدنی از مدینه به خراسان می آید ، یا از زندان کوفه بزمین کربلا حاضر میشود از جهت دفن پدر ، و سایر طی کردن مسافت های دور در آن واحد ، که از ائمه علیهم السلام دیده و شنیده شده است :

و نیز از حیث لطافت بدن حجت است که بفرمان مأمون در دل شب غلامان از همه جا بی خبر حضرت رضا را قطعه قطعه می کنند و فردای آن شب حضرتش را سالم مشاهده می نمایند :

آری ائمه بهر امری قدرت دارند و داشته اند ، آنچه دروادی امکان میباشد در اراده و اختیار امام است ، حتی لطافت و ضخامت بدنش :

روح جناب عالی که تا چشمت بخواب رفت خود را در ممالک دور مشاهده می کند از لطافت او می باشد ، و بدن امام از روح شما لطیف تر است :

هیئات هیئات که ما بتوانیم با این بیان نارسا و فکر کوتاه امام را معرفی نمائیم ، منتهی چون این اخبار از جانب خودشان هست ما روی کاغذ مینویسیم .
تا اینجا گفتگوی درباره ولایت کلی بود ، اگر در ضمن حالات ائمه یا امامی را بیان کردیم ، از جهت شاهد بر منظور و مقصود ما بود :

از اینجا با آن طرف درباره حضرت بقیه الله ارواحنا فداء بویژه با توفیق خداوند بقدر استعداد خود گفتگو خواهیم نمود :

آری روی نیاز جهان بشر بسوی آن خورشید عالم فروز است که روی مصالحی

در پشت ابر غیبت قرار گرفته ، و خود نگران جهانیان می باشد و از خدای ، نمان
 می خواهد ، در هر شب و روز که فرمان ظهور وی ظاهر گردد ، و ابلاغیه قیام آن
 یگانه رهبر عالی مقام ، از دربار جلال و کبریائی احدیت ، توسط مأمور و بیک جلیل
 جبرائیل ، در حالتی که سر بخاک نهاده است برسد ، و مژده قیام آنحضرت را بدهد
 و دست بیعت بدست آنسرور بگذارد ، و سپس با صدای فصیح که تمام اهل عالم شنوند
 همی گوید ای مردم جهان و ای سم دیده گان « اُتی امرالله فلا تستعجلوه » .

چون این مژده بآن سرور رسد ، سپاس خدا گوید :

آری فرزند ریحانه می آید ، و جهان را پر از عدل و داد همی فرماید ، و بشر
 روی زمین را پیرو یک حقیقت نماید ، مساوات و برادری و برابری را در جهان
 گسترش میدهد ، و انسانیت بطور حقیقت مسداق پیدا کند ، و پرچم توحید و یکتا
 پرستی را بر فراز عالم باهتزاز آرد :

و ندای جان فزای و اعتمضوا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا در میان بشر طنین
 انداز شود ، و اردوی نصر من الله و فتح قریب از آسمان فرود آید ، و یاری آنحضرت
 را عهده دار شود ، صبح سعادت بامد ، و چهره خورشید حقیقت بدرخشد ، و اراضی
 قلوب بضیاء . و اشرق الارض بنور ربها روشن گردد ، و نسیم سعادت در طلوع
 صبح ولایت و بهار خرم امامت بر گلستان آرزو مندان بوزد ، آری دیده دوستانش
 را آن سرو حدیقه خاتمیت روشن سازد ، آنمهر ولایت از سپهر نبوت طالع و رخشان
 شود ، ظلمت شب دیجور از میان رود ، اگر چه چهره خورشید ، معنویت عرصه را
 بر خفاشان جهل و شقاوت تنگ فرماید . اما صاحب دلان کوی مهدویت و آرزومندی
 در پیشگاه حضرتش ، با وجد و شور نغمه خوان آیند .

سرنهیم در قدمت از دل و جان

خوش رسیدی ز ره ایشاه شهان

جان ربنده ز تن پیر و جوان

حسرت گلشن رویت مولی

و مضمون گفته آسمانی را بر زبان از روی حقیقت جاری نمایند. الحمد لله
الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله، و منتظر فرمان آنحضرت باشند
صحنه جهان را از خون کمر اهان راه سعادت رنگین نمایند :

آری آنروز فرا میرسد، و عظمت آئین احمدی تجدید میشود و بر دنیای بشر
احاطه پیدا میکند، تا مصداق هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره
علی الدین کله ظاهر شود.

باری شاهنشاه دادگستر بر سریر دادخواهی تکیه زند، و زارعین بذریعہ ادگری
را کیفر فرماید، و بآنان همی گوید مادر ستم دیده جوان من چه تقصیری داشت،
که باید بین در و دیوار قرار گیرد، و ناله جان سوز او در آسمان مدینه طنین انداز
شود، چه جوابی دارند، چرا اینک سر فرود آرند و اظهار ندامت نمایند
و اقرار بجرم و جنایت خویش کنند، و نیز بآنان همی فرماید، که مادر
من مگر بشما نگفت ای ناجوان مردان فراموش کار، هنوز کفن پدرم از
آب غسل وی تر است؛ بهمین زودی زحمات و وصیت او را فراموش کردید، مگر
بشما نگفت فاطمه پاره جگر من است هر کس او را اذیت نماید مرا اذیت کرده
است و هر کس مرا اذیت نماید خدا را ستم کرده است.

عوض آنکه وی را تسلیت گوئید، آتش بجرم سرای پیغمبر ز دیده
باری خطاب بمادر عزیزش فاطمه نماید، ای مادر پهلوی شکسته من فراموش
نمیکنم هنگامی را که نالهات بین در و دیوار بلندگشت و صدا زدی ای فضا مرا
دریاب قسم بخدا محسن من کشته شد، مادر عزیزم اگر آنروز پدرم امیر المؤمنین
بی کس و یاور بود و روی مصالحی در گوشه تنهایی نشست و دست بقبضه شمشیر نبرد
امروز فرزندت مهدی انتقام میکشد و از طرف خدای منصور است :

آری بخدا قسم مهدی می آید و داد ستم دیده گان را از جفای پیشگان میگیرد

و ستم‌کیشان جفاگستر را کیفر می‌نماید و نیز قدم بکر بسلاهی جدش حسین علیه السلام میگذارد، و آن منظره جانسوز عاشورا را در دیده‌گان صورت میسازد، و حسین خونین بدن را مخاطب می‌نماید.

ای حسین عزیزم فراموش نمی‌کنم آن گاهیرا که کودک شیر خواره خویش را روی دست فراداشتی، بهوض آنکه خواهش ترا بپذیرند آن سنگین دلان تیر زهر آگین بسویت پرتاب نمودند و شیر خواره تو مانند مرغ نسیم بسملی در آغوشت پر و بال همی زد:

حسین عزیزم کی از یاد من رود هنگامی که مرکبت پیام جان دادنت را بهر عزیزانت برده.

بخدا قسم فرزند حسین می‌آید و از کشتندگان حسین انتقام میکشد، و من قتل مظلوماً فقد جلعنا لولیه سلطانا و صدق پیدا می‌کند.

اثر حجت در زمان غیبت چیست؟

امکان دارد، منکرین لزوم حجت در جهان بطور دائم، بما ایراد نمایند، امامی که غائب است از میان اجتماع چه اثر و نتیجه‌ای برای مردم دارد، و فائده او در جهان آفرینش چیست.

بچنین اشکالی پاسخ میدهم، که وجود امام در جهان از دو جهت لازم است، یکی از حیث تکوین، که امام قطب جهان آفرینش میباشد، و در نظر و عقیده ما هسته مرکزیت، نظام و بقای این عالم بستگی بوی دارد:

دیگری لزوم امام و حجت از جنبه نظر امور شرعی میباشد، که قوانین و احکام را از کتاب و سنت گرفته و در هنگام لزوم بمردم برساند، تا اینکه محتاجین بوظائف خود آشنا باشند و بلا تکلیف نمایند:

اما از جنبه تکوینی و مرکزیت حجت، چه ظاهر و آشکار باشد، و چه خائف

و غائب ، بحال جهان فرق نمی‌کند ، چون قرار و ثبات این جهان ، بستگی بوجود مقدس حجت دارد ، پیدا و پنهان ، دوری و نزدیکی بمردم از جهت منزل و مکان ، کوه و دشت و بیابان ، تنهایی یا باجمعیت کثیر و فراوان ، از این جهت همه یکسان است ، چون حجت از نظر وجودی بوظیفه خود قائم است :

بلکه امکان دارد گاهی از حیث غلبه بشریت ، چنانچه پیش از این اشاره نمودیم ، بعالم و اوضاع آن توجهی ، نداشته باشد ، اما از حیث جنبه مرکزیت و حجیت کار خود را انجام میدهد ، مانند روح انسانی که چه بسا میشود از بدن و اعضاء و جوارح بی خبر است و غفلت دارد ، اما کار تدبیر بدن را انجام میدهد ، و در آن حال نظام بدن و وظیفه اعضاء و جوارح ثابت و پیا بر جا است :

چون حجت روح کلی عالم آفرینش است ، و باین جهت مکرر اشاره نموده ام . و این عقیده جزء خون و گوشت و رگ و پیوند و فطرت من است ، و اگر کسی حجت را غیر این بداند ، او را نشناخته ، و در حق خویش ستم روا داشته است :

و نیز از جنبه امور تشریمی و بیان احکام و قوانین اسلامی که باید مسلمانان از وی فراگیرند ، و در وظائف خود سرگردان نباشند ، این ایراد بی مورد ، و از درجه اعتبار ساقط است ، زیرا نمایندگان آن حضرت که بیان از علماء شیعه و مجتهدین عظام حفظهم الله تعالی مییابند ، از کتاب و اخبار ائمه هداة مهذبین و نیز عقل احکام را گرفته . روشن و واضح حتی کوچکترین حکم را از قبیل ارش خدش . در دسترس محتاجین و مکلفین قرار داده اند . که جای هیچگونه عذری نیست .

و بطور دائم نواب و نمایندگان حضرت بقیه الله ارواحنا فداء . مشغول بررسی نمودن احکام جزئی و کلی درسنگرها و مراکز علمیه ، میباشند . و مانند شمس و اقمار درخشان و تابان جهان دین را روشن دارند و عمر گرانمایه خود را صرف

حفظ و پاسبائی دین مبین اسلام و آثار خاتم انبیاء ص نموده و از هیچگونه فداکاری دریغ نداشته و ندارد :

و از طرف دیگر مبلغین و دعوات دین هشام وار . و ظائف مردم و شیعیان را در کمال فصاحت و بلاغت از روی دلیل و برهان و منطق بایشان میرسانند ، چه از حیث احکام عملیه و چه معتقدات و امور عقیده ای و با زبان فصیح میگویند هر کس هر اشکالی دارد بر خلاف عقیده شیعه دوازده امامی بگوید و پاسخ آنرا از روی برهان بشنود . بسم الله این گوی و این چوگان و این میدان ، ما کار نداریم بعده ای که در تاریکی میرقصند . اگر راست میگویند و جرأت دارند روبرو شوند . مرد میدان بکسی گفته میشود که آشکار قدم بمیدان گذارد ، نه در پنهانی عده از بهائم را دور خویش جمع نماید و گفتاری از فکر کودکانه خود بیافد و مجالس و محافل سری تشکیل دهد و برای رسیدن باغراض دنیوی و سواری گرفتن از مستی چهارپایان زبان بسته باطل خود را در قالب حق ریخته و چون پرده سینما جلوه دهد ولی در واقع جز دیوار و گچ چیز دیگری نیست .

امکان دارد ، کسی ایراد نماید ، پس در این صورت ، احتیاجی بظهور حضرت بقیه الله نباشد .

میگوئیم ظهور حضرت بقیه الله از برای کافه بشر مصلحت است ، که تمام از سیاه چال کفر و الحاد بیرون آیند ، و بسعادت ابدی فائز گردند ، و عدالت اجتماعی بحقیقت خود بر جهان حکمفرما شود و قاعده لطف حق ایجاب میکند که مصلح جهانی خود را هر گاه مصلحت باشد ، آشکار سازد ، انشاء الله آن روزگار فرا میرسد و باین بی نظامیها خاتمه میدهد .

آیا جهان تکوین اقتضای دوام و بقاء را دارد

امکان دارد کسانی ایراد نمایند که این جهان ، جهان کون و فساد میباشد ، و

هر کس در این نشئه تابع ناموس طبیعت است ، چنان میشود ، یکنفر برخلاف مسیر و روش طبیعت بماند ، زمان و مکان بر وجود او حکمفرما نباشد ، و از تحت شرائط ناموس خلقت خارج شود هزار و چند صد سال عمر کند و بویژه جوان بماند در پاسخ این ایراد ، نخستین همی گوئیم ، زمانی این اشکال وارد است که ایراد کنندگان بوجود خدای مقتدر توانا اعتقاد نداشته باشند ، اما اگر کسی بخدای قادر و فعال مایشاء عقیده مند باشد ، میداند خداوند هر کاری را که بخواهد قدرت دارد و انجام میدهد و هیچ گاه امری برای خدا محال نیست و چنین فکری بخاطر او راه بردار نمیشود و موضوعا مندفع است .

و اما از نظر طبیعی نخستین نگاهی بدن انسان شود و سپس نظری که شایان استعداد و قدرت ما باشد درباره وجود شاهنشاه کشور وجود حضرت بقیه الله بیان و اظهار گردد .

پیش از آنکه وارد اصل موضوع شویم ، ساختمان بدن انسان را بطور کلی مورد مطالعه قرار دهیم که آیا در يك مرتبه و میزان است یا اینکه ابدان با هم اختلاف دارند .

آنچه مسلم و روشن است افراد بشر از نظر طبایع و استعداد بدنی با هم تفاوت بسیار دارند و هر کدام دارای شخصیت مخصوص و تابع تمایلات و یکدستداز غرائزی میباشد که اصل و منشاء آنها هنوز از برای بشر مجهول و ناپیدا است . اگر تمام افراد بشر یکسان و يك جهت و تابع غرائز وحدانی بودند امکان پذیر بود که يك بررسی و مطالعه کلی از جنبه نظر وظائف الاعضاء دانشمندی که مخصوص این علم بودند بنمایند و از يك چنین مطالعه کلی نظری بدهند که شامل تمام مصادیق و افراد گردد .

ولی متأسفانه هر يك از افراد بشر از لحاظ ساختمان بدن و غریزه بادبگری

فرق بسیار دارد و لذا نمیشود ، مطالعه درباره فردی یا افرادی مقیاس از برای سایرین باشد .

ابدان از نظر استعداد ، در برابر عوارض متفاوت میباشند ، از اعضاء رئیسه گرفته تا بافته ها و سلولها و گلبولهای خون و تمام آنچه مربوط میباشد بجثه انسان در برابر پذیرفتن مرض و میکروبها و متأثر شدن و زوداظهار نمودن مرض یا استقامت نمودن و رد کردن مرض را و نیز اختلاف بسیار و فرق های بیشمار از جهت مکان زندگانی و آب و هواء سالم و آلوده یا مناطق بی نظم از حیث فصول و نیز منطقه حاره و سرد ، بطور کلی نحوه زندگانی و یا از نظر بی غذایی و کم و دی و تمامین های لازمه از جهت بدن و نیز از جهت پر خوری و بیماری و بیکاری و عدم ورزش و یاد رائر نوشیدن مواد الکلی و مصرف دخانیات و بسیار چیزها که ضعف و نیرو را باعث میشوند یا باندک زمان بدن را پیر و فرسوده میکنند ، یا بر عکس باعث نشاط طول عمر میشوند و نیز بدن انسان در اثر عادت در برابر مرضها و فشارها و گرسنگیها و بی خوابیها و استعمال سمومات یا طاقت داشتن در میدان جنگ در برابر جراحات که گاهی میشود دست و پا و سایر اعضاء قطع و بریده میشوند و با زهم انسان بزنگانی ادامه میدهد .

باری انسان بقدری قدرت دارد که میتواند بسیار از ناراحتی ها را از برای خویش آسان نماید ، و از طرف دیگر بقدری ضعیف است که باندک صدمه ای از پای میافتد و نابود میشود .

بقدری خدای بزرگ استعداد با انسان داده که اگر بتواند از وجود خود استفاده نماید و نگذارد تعادل قوای او بهم خورد بطور سرشار از زندگانی کامیاب و عمرش دراز می گردد .

آنچه بدن را فرسوده و پیر را زود بسراغ انسان می آورد ، بهم خوردن هیئت

اجتماعی بدن است از ذرات گرفته تا قوای بدن .

چیزهاییکه انسان را مستعد میکند برای زود فرسودن و ناتوانی و پیری
امور است که به بعضی از آنها اشاره میشود ، نخستین نطفه پدر و مادر است ، چنانچه
مریض بوده باشد . از قبیل نطفه شخص سفلیسی و امراض دیگر ارثی که امکان دارد
تا چند نسل در خون اثر آنها بماند و نیز نطفه شخص الکلی ، یا غذاهای نامناسب
از قبیل خوردن گوشت خوک و اشیائی که در ادیان حرام شده است و همچنین نطفه
در حال عادت زنان . یا در حال تشنج و اضطراب و وحشت و ترس و سایر اموریکه
ادیان بویژه اسلام از آنها منع کرده ، و برعکس دستورهاییکه ادیان و نیز حکماء
و اطباء از خوردن غذاهای مفید و میوجات و سایر چیز ها از قبیل سبزیجات و
حبوبات داده اند ، اگر مراعات شود ، در نطفه و تکون آن اثر دارد بلکه امکان
دارد سلامت و طول عمر را چند برابر نماید .

باری بشر در اثر مراعات نکردن اصول بهداشت و افراط و تفریط در

زندگانی از سلامت و عمر خود نمیتواند بطور خوبی استفاده نماید :

اما امام و حجت خدا چون به نحوه بهداشت و خواص اشیاء آگاهی دارد ، و با

تعادل در زندگانی پیش میرود ، حد اکثر استفاده را از زندگی میکند و چنانچه

بخواهد و حوادثی پیش نیاید میتواند بطور ابد تعادل بدن خود را حفظ نماید ،

علاوه بر اینکه امام واجد شرایط دیگریست که غیر او آنها را ندارد .

و نیز چنانچه مکرر اشاره کرده ایم کسی را که خدا بخواهد نگهداری نماید

هیچ رادع و مانعی در میان نیست .

درین صورت امام دوازدهم شیعیان که هزار و چند صد سال از عمر مبارك

او میگذرد ، از نظر طبیعت هیچ رادع و مانعی ندارد ، چون بطرز زندگانی بطور

دقیق آگاهی دارد .

حیات و پیری و مرگ از نظر فلاسفه قدیم

جالینوس حکیم میگوید: آنچه باعث حیات میشود، همان باعث پیری و مرگ میگردد حیات از حرارت چهارگانه پیدا میشود؛ که آن حرارتها دو تا از داخل قوای طبیعی است و دو تا از خارج اما دو تای داخل یکی حرارت غریزیه است و دیگری اسطقیسیه، دو تای خارج یکی کوکیه است و دیگر از حرکات بدن حاصل میشود.

این حرارتها هر گاه بشرائط مخصوصی و درحد اعتدال بر قوای طبیعی تعلق گرفت، پیدایش حیات حیوانی حاصل میشود، تا اینکه نفس بسبب اینها بطور کلی بکمال نهائی خود برسد، و هر گاه این حرارتها از حد اعتدال خارج شدند، در اثر کم شدن یا زیادگشتن روح از مرکب خود پیاده میشود، و مرکب متلاشی میگردد، مرگ فرا میرسد.

اما فیلسوف شرق صدر المتألهین میگوید سبب مرگ حرکات نفوس میباشد بسوی کمال، و از برای آنها در طبایع غایبات و انتهای میباشد، و هر گاه صاحب غایتی رسید بغایت خود یعنی کمال حاصل شده ازسیر و حرکت خود میماند و وقفه حاصل میشود، اگر چنانچه هنوز نقصی دارد شروع میکند ب حرکت دیگری تا جبران شود آن نقص «منظور فیلسوف از حرکت ثانوی در عالم برزخ است» باری هر گاه بفعلیت رسید، از حرکت فرو میماند این وقفه را در این نشئه مرگ خوانند و در نشئه دیگر ولادت گویند.

فیعرض الموت للبدن، فهذا معنى الموت الطبيعي للانسان، و مبناه استقلال النفس لحيوتها الذاتية و ترك استعمالها أدوة البدنية على التدریج حتى ينفرد بذاتها و يخضع البدن بالكلية لصيرورتها بالفعل، و هذه الفعلية لا ينافي الشقاوة الآخروية از ربما يصير شيطاننا بالفعل.

خلاصه کلام گفتار حکماء بالفرض صحیح باشد مربوط بنفوس بشر عادیست، اما حجج الهیه و رهبران دینی از همان روز ابتدا دارای فعلیت میباشند و کمالشان قدریجی نیست، بمجرد اینکه قدم بدنی نهادند علم اولین و آخرین را خداوند بایشان واگذار مینماید و اینک از جهت شاهد: ابو بصیر روایت میکند از حضرت صادق در سالیکه موسی بن جعفر ع متولد شد سؤال گردید از حضرت صادق که پس از آنکه امام قدم بدنی نهاد چه میشود، حضرت بسیاری از صفات امام را بیان کردند و اینک آخر خبر را عرضه میداریم.

فان منادياً ینادی به من بطنان العرش من قبل رب العزه من الافق الاعلی، باسمه و اسم أبیه: الی آخر تاجائیکه در جواب آن فرشته امام نوزاد میفرماید: شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة وأولو العلم: الی آخر آیه.

قال: فاذا قال ذالك اعطاه الله العلم الاول والعلم الآخر:

باری چون حجج الهیه از برای تزکیه سایر نفوس آمده اند کمالشان فعلیت دارد و حرکتی بطرف کمال از برای ایشان نیست، تا از این جهت وقفه و مرگ که تولد ثانیه میباشد پدیدار گردد، و چنانچه بخواهند برای همیشه باذن خداوند درین نشئه بمانند قدرت و اختیار دارند.

اثبات امام زمان از قرآن

قرآن مجید از نظر تمام فرق مسلم، معجزه باقیه خاتم انبیاء میباشد، و هیچکس درین باره شکی ندارد و اعجاز قرآن علاوه بر اینکه از جهاتی میباشد از جامعیت آن از نظر احکام است، بیان روشن تری نمیشود از برای جامعه بشر و نظام اجتماع حکمی را پیدا نمود که دارای مصلحت است که بهتر و اصلح آن در قرآن نباشد و نیز آنچه ضرر و مفسده دارد شدیداً منع نشده باشد در قرآن. و نیز آنچه تمام مسلمانان جهان یقین دارند، بآیات قرآنی چیزی افزوده

نشده حتی يك حرف که اگر همیشه مطلبی بود دشمنان ما برخ ما میکشیدند ، که همیشه در کمین بوده و میباشند .

و همچنین نمیشود از نظر خرد و وجدان به بعضی از آیات قرآن ایمان داشت و به بعضی نداشت .

و مطلب دیگری که تمام مسلمانان عقیده مند بآن میباشند ابدیت و همیشگی بودن قرآن محمدیست یعنی مطالب آن چه از جنبه حکمی و چه اخلاقی مقید بزمان و دون زمانی نیست و شامل تمام ازمنه است .

باری لزوم حجت از نظر قرآن اظهر من الشمس است ، و چنانچه کسی منکر این موضوع شود از جهل و عناد خواهد بود .

بسم الله الرحمن الرحيم : انا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادراك ما لیلة القدر ،
لیلة القدر خیر من الف شهر تنزل الملائكة والروح فیها باذن ربهم من کل امر ،
سلام هی حتی مطلع الفجر .

شاهد در جمله تنزل الملائكة والروح میباشد که در هر سال ملائکه باروح که اعظم از جبرائیل است در شب قدر بزمین فرود میآیند و احکام مربوط بآن سال را میآورند و تا طلوع فجر در زمین میباشند .

آیا میشود ملائکه نازل شوند بدون اینکه یکنفر منزل به باشد که سنخیت با ملائکه داشته باشد ، آیا وجدان قبول چنین امری را میکند ، ابد ابد ، مثل اینکه عده ای بگویند ما رفتیم و وارد شدیم و فلان مطالب را رسانیدیم در فلان روز و در فلان شب و سپس یکنفر از آن عده سؤال نماید که شما که بفلان شهر رفتید بچه کس وارد شدید و مطالب را بچه کسی رسانیدید ، آن اشخاص در جواب سائلین بگویند بهیچکس ، آیا شخص خردمند بچنین پاسخی نمیخندد ، یا گویندگان را میشود گفت عاقلند .

باری اگر انصاف باشد ، ملائکه بحکم قرآن در هر سالی بر حجت زمان نازل میشوند و امور حادثه را با شرط (بداء) بر او عرضه میدارند و بعد از رسول گرامی اسلام حجت جز امیرالمؤمنین و فرزندان آنحضرت که تمام مشهور و معروف بوده اند و میباشند دیگری نبوده است و اگر میبود ادعا میکرد .

و اگر کسی بگوید ، نزول ملائکه مخصوص زمان پیغمبر بوده است که احکام حادثه را بر آنحضرت عرضه میداشته اند ، در پاسخ چنین شخصی میگوئیم قرآن بطور مطاق است ، بدون قید زمانی مخصوص میباشد ، تمام ازمنه را شامل میشود و امروز منزلت به جز وصی دوازدهمین رسول گرامی اسلام حضرت بقیه الله حجة ابن الحسن العسکری دیگری نمیباشد .

علاوه بر اینکه از قرآن وجود حجت ثابت است ، کتب اخبار شیعه و سنی راجع بوجود حجة بن الحسن پر است .

اما چرا چشم عدای این آثار و اخبار و علائم صریحه را درباره حضرت بقیه الله نمی بینند ، علتش روشن است ، اگر بخواهند دیده قبولی بکشایند ، باید از همان روز نخستین ، سازمان را بهم بزنند ، و خطای هزار و چند ساله خویش را اقرار و اعتراف نمایند .

اگر انصاف باشد ، مسلمانان بلکه اهل اُدیان همه میدانند ، از زمان آدم اول (یعنی حضرت آدم) طبق بیان انبیاء بویژه خاتم انبیاء و نیز اوصیای آنحضرت تاکنون و بلکه تا قیامت این برنامه از طرف خدا بوده و میباشد و زمین هیچ گاه از حجت خالی نبوده و نمیباشد .

عن أبي جعفر عليه السلام قال لقد خلق الله جل ذكره ليلة القدر اول ما خلق الدنيا ولقد فيهما اول نبي يكون واول وصي يكون ولقد قضا ان يكون في كل سنة ليلة بهبط فيها بتفسير الامور الي مثلها من السنة المقبلة . من جحد ذلك فقد رد على الله عز

و جل علمه ، لانه لا يقوم الانبياء والرسول والمحدثون الا ان تكون عليهم حجة بما يأتيهم في تلك الليلة ، مع الحجج التي يأتيهم بها جبرئيل ، قلت : والمحدثون ايضاً يأتيهم جبرئيل أو غيره من الملائكة قال : أما الانبياء والرسول صلى الله عليهم فلا شك ، ولا بد لمن سواهم من اول يوم خلقت فيه الارض الى آخر فناء الدنيا ان تكون على اهل الارض حجة ينزل ذلك في تلك الليلة الى من أحب من عباده الى آخر باری بحکم قرآن ملائکه در هر سال در شب قدر نازل میشوند و منزل به باید سنخیت با ملائکه داشته باشد ، و درین صورت نمیشود حجت غیر اوصیای پیغمبر اکرم که اولشان امیر المؤمنین است و آخرشان حجة بن الحسن العسکری دیگری باشد .

آری حضرت بقیة اله است که باید ملائکه در لیالی قدر بر او نازل شوند و امور سال را با اینکه خود حضرت احاطه دارد از قرآن گرفته و بر او عرضه بدارند تا سال آینده ، مانند همان شب از هر چه حادث شود از قبیل پیدایش کودکان ، یا از دنیا چشم پوشیدن زندهگان یا فقر و پریشانی و بروز جنگها و خشکسالی یا برعکس ریزش برف و باران و آمدن حوادث کونیة از قبیل رجفہ و زلزال و سیل و امراض و ارزانی و گرانی و سایر امور از جزئی و کلی هر چه حادث شود ، منتهی با شرط بداء ، یعنی امکان دارد حکمی را که ملائکه از برای حجت آورده اند ، عوض گردد و غیر آن شود ، مثلاً جزء امور سال آینده بوده است که خشکسالی باشد برعکس برف و باران زیاد میآید و سال بسیار خوب و تر و نازم ای میشود ، یا باید جنگ بروز کند برعکس آرامش و صلح در بین بشر برقرار میشود یا فلان زید باید فقیر شود برعکس بیشتر ثروتمند میگردد ، یا فلان عمر باید از دنیا برود ، نمیرود و صدها از این گونه مطالب .

آ با خدا نمیدانست و مطالب بر او پوشیده بود ، نه خدا میدانست که این

حکم تغییر می‌کند، چون از برای خداوند دو علم است، یکی مکنون و محفوظ است که لم یطلع علیه احد من ملائکته و انبیائه، و دوم علمی میباشد که توسط ملائکه یا بدون واسطه برای حجج خویش میفرستند و در علم مکنون حق بداء حاصل میشود.

بداء در لغت بمعنای ظهور چیزی میباشد «أبدی الامر أظهره»

بداء از طرف خداوند بمعنای حدوث و ابداء میباشد نه ظهوری که در برابر خفاء و نادانیت مانند بداء در باره مخلوق.

باری حجت میدانست از طرف خداوند که امسال بلیات از برای بشر در اثر اعمال بدشان میرسد، اما خبر نداشت که در اثر دعاها و مؤمنین و اعمال نیکوی عده‌ای خداوند این بلیات را دفع می‌کند، یا این که حجت از طرف خدا میدانست که فلان زید در اثر بعضی از اعمال از دنیا میرود، ولی خبر نداشت که صدقه میدهد و این مرگ تبدیل بطول عمرش میشود، یا صلوة ارحام می‌کند خطر برداشته می‌شود و بسیار اموری که بسبب دعا و صدقه و کار خوب از قبیل رحم و احسان بفقیر و مردم مستمند و احسان در باره پدر و مادر و خویشان و سایرین بلیات را بر میدارد، یا برعکس آنچه را گفتیم در اثر کارهای زشت ایجاد می‌کند و خوبی‌ها را از بین میبرد.

و اگر بداء نمی‌بود از طرف خداوند این همه دستور نمی‌رسید که دعا کنید از خدا بخواهید و کار خوب انجام دهید، شاید مشمول رحمت و غفرانش قرار گیرید و درست‌کار شوید.

اگر گفته شود آیا در حکم نخستین، فائده و مصلحتی بود، می‌گوئیم آری دارای فائده و مصلحت بود و اگر بگویند، در صورتی که فایده‌ای بود در اثر تغییر حکم، آیا آن فائده و مصلحت را خداوند از میان نبرده است، می‌گوئیم علاوه بر آن که خداوند در حکم بعدی جبران آن فائده را می‌کند، صاحب اختیار و مالک

حقیقی خودش میباشد و کسی را حقی نیست تا این که از بین رفته باشد .
امکان دارد گفته شود اگر حکم نخستین فائده و مصلحتی بود چرا خداوند تغییرش داد و اگر در حکم بعدی مصلحت بود چرا اولی را تقدیر نمود خلاف حکم بعدی ، می گوئیم در حکم نخستین فائده بود تا زمان حکم بعدی ، و در حکم بعدی فائده است از زمان تغییر بعید .

قال الله تعالى : لكل اجل كتاب يمحو الله ما يشاء و يثبت و عنده ام الكتاب . -
یزید فی الخلق ما يشاء .

چون اصولاً بحث ما مربوط بموضوع دیگری است . لذا درباره بداء بیش از این سخن نمیگوئیم :
باری در شب قدر حق و باطل در حضور حجت زمان بیانی که شد از هم جدا میشود .

« انا كنا منذرين فيها يفرق كل امر حكيم »

این تفریق احکام جز در حضور حجت زمان امکان پذیر نیست ، پس بحکم و شهادت قرآن وجود حجت باید در هر زمانی باشد —وده باشد ، و درین زمان او حضرت بقیه الله حجة بن الحسن علیهما السلام میباشد که انشاء الله بهمین زودی دیده گان آرزومندانش بجمال او روشن می شود .

اثبات حجت منصوب از طرف خدا از راه وجدان سالم

میزان تشخیص در تمام امور ، از حق و باطل ، نیک و بد ، زشت و زیبا ، وجدان سالم و بی غرض و تعصب انسان خردمند است ، که از روی انصاف بررسی و تحقیق و قضاوت درباره امری نماید ، و هیچگاه اغراض شخصی یا فامیلی و نوعی دوستی و دشمنی نفع مادی و جاه طلبی از برای خود یا دیگری ، شخص را وادار بخلاف حقیقت و صحت نکند ، و حق را از دیده قبول به بیند اگر چه بزیانش تمام شود .

یکی از مواردیکه بسیار از نظر بشر خدا پرست بویژه مسلمانان دارای اهمیت میباشد، دین مقدس اسلام و آئین قرآن است؛ که شخص خردمند از روی حقیقت و انصاف دقت و تعقل درباره پیدایش این دین آسمانی و آئین یزدانی نماید که در روزگاری چون زمان جاهلیت که نه بوئی از خدا پرستی بمشام میرسید و نه اثری از دانش و کمال دیده میشد، و ندرحم و جوانمردی و انسانیت و داد و دادرسی در میان مردم بویژه عربستان آنروز بچشم نمیخورد، آری در چنان زمانی که فاصله طبقاتی و غرور و خودخواهی، بت پرستی و دینار جوئی بحدنهایی رسیده بود، ظلم و ستم و جهل مانند ابر تیره آسمان انسانیت را چنان تار کرده بود که حتی بر کودکان خردسال خویش ستم و ظلم را روا داشتند و نوزادان و اطفال بیگناه را بجرم دختر بودن زنده زنده زیر خاکهای سوزان پنهان می کردند و شعاری بجز بجز غارتگری و خونریزی نداشتند افتخارشان شمشیر و راهزنی بود، نه رحمی بر ضعیف و ناتوان می نمودند و نه درباره یتیمان و سالخوردهگان و فقیران شفقتی از خود نشان می دادند و هر زمان استعمارگران جفاگستر مردمان سیه چرده و بدبختی را بنام برده در زنجیر اسارت می کشیدند و بار سنگین زندگانی را روی شانه آن مردم تیره روز نهاده و اسباب هوسبازی و عیاشی خویش را فراهم مینمودند.

آری در چنان زمان که ابر جهل و بدبختی آسمان بشریت را تیره و تار کرده بود و بشر سیاه روز در سیاه چاله زندگانی گرفتار و راه بجائی نمیبرد، و حتی ستاره کوچکی از معنویت در آسمان انسانیت بدیده نمیخورد، و نسیمی از سعادت و عدالت بر خساره مردم گرفتار و ناتوان از هیچ طرف نمی وزید.

که ناگاه داور بی نیاز و خدای بنده نواز از چهره حقیقت و معنویت پرده برگرفت و جهان انسانیت را به سبب آن مهر درخشان فروزان روشن کرد، و جمال عدالت و سعادت و برابری و برادری و خوی انسانیت و جوانمردی و ایمان و تقوی

آشکار گردید ، بیدادگریها و جفا پیشگوییها مانند عروسکهای شب از دیده پنهان شدند . آن نیز تابان بنام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بود که در میان چندان مردمی پرورش یافته و از هر گونه وسایل ترقی بی نصیب و بی بهره بود و زندگانی آن رهبر جهانی و جاودانی از روز نخستین با رنج یتیمی و فقرات و بی کسی آمیخته و پناهگاهی جز خدای یکتا نداشت ، بجز يك مشت مردم ستم پیشه که هر لحظه و آن اسباب آزار آنحضرت را فراهم میکردند کسی در میان نبود حتی اقرباء و خویشان پیغمبر عالیقدر اسلام ، ولی در عین حال آئین مقدس او در مدت کوتاهی برق آسا بر جهان بشر درخشید و چون آب زلالی بر اراضی دلها گسترش یافت و نور عظمت اسلام و قرآن بر شرق و غرب تابیدن گرفت و پرچم پیروزی را بر فرق دنیای بشر از عرب و عجم ترك و دیلم سیاه و سپید در اهتزاز آورد و بیماری خداوند قهار توانا کاخهای ظلم و بیدادی را درهم کوبیده و نابود ساخت و گردنکشان و یاغیگران را با نیروی حقیقت مطیع و منقاد نمود و دنیای پر از جهل و نادانی را پر از علم و دانش کرد ، و صدها هزار درهای علم و عدالت و سعادت بروی بشر گشود و مردم سیه بخت را باوج عزت کشاند و بر تخت عزت و شرافت و سیادت و ایمان نشاند ، آن مردمیکه برای چند دانه خرما خون یکدیگر را میریختند کارشان بجائی رسید که در راه ایمان جان خود را فداء و آرزوی شهادت میکردند ، و از بذل جان و مال مضایقه ای نداشتند .

آری آئین احمدی در اثر حقیقت کار را بجائی رسانید که بت پرستان بتها را سرنگون و آتش پرستان آتشکدهها را ویران و مسیحیان صلیبها را ریز و از گردن بدور افکنده ، سراسیمه بطرف این دین مقدس رهسپار شدند .

دینی که با این کیفیت ، در مدت بیست و سه سال باوج ترقی و عظمت رسید و با زبان و منطق گویا گوید اگر کسی درباره قوانین من شکمی دارد يك آیه و جمله

مانند کتاب آسمانی، که عهده‌دار حفظ نظام جهان بشر است، آرد :
هر کس از روی حقیقت بر نامه و دستورات این دین جاودانی را دقت نماید
میداند که این آئین با شکوه میتواند تا ابد اجتماع بشری را بجانب سعادت و
خوشبختی ببرد .

يك کشور دارای وزارتخانه‌های متعددی میباشد که همیشه عده‌ای کثیر جعل
قانون مینمایند، و هر روز بمعايب مجعولات خود پی میبرند و دچار تبصره‌ها میشوند
نمیخواهم بقوانین کشوری جسارت کرده باشم ولی ناچارم که بگویم با اینکه واضعین
قوانین مردم دانشمند و علماء برجسته هر کشوری میباشدند، اما بعد از مدت کوتاهی
باشتباهات خود توجه کرده مواد مجعوله را عوض میکنند، در صورتیکه بودجه‌های
فراوانی در دست دارند، شب و روز با فکر راحت و وسائل لازمه مشغول جرح و
تعديل میباشدند عاقبت احتیاج پیدا میکنند، از ممالک دیگری بعاریه گیرند .

اما نگاهی کنید بوضع پیغمبر اسلام که نه درسی خوانده و نه یار و یابوری
داشته از روز نخست چنانکه مکرر در این کتاب اشاره کرده‌ام در یتیمی و فقر و
پریشانی بسر برده و از طرف دیگر آن همه مخالف و دشمن در صدد آزار وی
بودند و از هر گونه اذیت نسبت بآنحضرت دریغ نداشتند، اگرچه خداوند پیغمبر
خود را حمایت میکرد و در موطن کثیره او را یاری نمود تا اینکه این دین با
عظمت را از طرف خداوند بطور جامعیت که کوچک‌ترین حکمی که بشر دنیا ناپایان
جهان بآن احتیاج داشته باشد، در قانون این دین فروگذار نشده، پس از خود
باقی گذاشت .

باری ای خواننده با وجدان و ای دانشمند گرامی، از وجدان خویش الهام
بگیر و دقت کن و انصاف بده، آیا خدای بزرگ مقتدر که توسط پیغمبر با عظمت
خویش چنین دین جهانی و جاودانی را فرستاده، و پیغمبر گرامیش با آن همه شکلات

روبرو شده ، رسول خویش را از دنیا میبرد ، بدون اینکه یکنفر جانشین که بتواند مانند خود پیغمبرش از عهده حفاظت و نگهداری این دین آسمانی برآید ، و دارای علوم همان پیغمبر باشد ، تا اینکه قدرت داشته و بتواند جواب مشکلات دینی را بدهد ، تعیین نماید ، این چنین دین با عظمت را بحال خود رها میکند . در صورتی که هر لحظه و آن حوادث و عوارضی پیش می آید . که باید بر صاحب و نگهدار شریعت عرضه شوند . تا مردم دروادی حیرت و ضلالت نمانند .

از عقل و انصاف بدور است که خدای حکیم خبیر چنین آئین آسمانی را بیک مشت عربی که تازه از زیر بار شرك و کفر و بت پرستی نجات پیدا کرده اند ، و هنوز خستگی کفر با ایشان همراه می باشد ، مردمی که مدت زیادی در پیشگاه عاجز ناتوان جماد سجده می کرده اند ، و از بت های بی جان و بی شعور حاجت می خواسته اند ، پرسر جانشینی بجان یکدیگر حمله ور شوند .

و آنگاه یکنفر پیر سالخورده ای که بیشتر عمر خود را در گمراهی بسر برده و شیوه و شغل او تجارت کر باس بوده ، یکعده مردم مغرض روی اغراض شخصی و جاه طلبی بعدی خود ، دست او را بگیرند ، و روی مسند پیغمبر اسلام بگذارند ، و چنان زبان بسته ای بخواهد قیّم دینی شود . که قانون و برنامه آن دنیای دانش را از نظر عظمتش متوجه خود ساخته و هر يك از شعب آن شامل هزاران حکم اصل و فرع است . که دانشمندان جهان را به هت و حیرت انداخته . هر چه علم و دانش روز افزون شود . عظمت و جلال اسلام و قرآن بیشتر میشود ، و مسلم است دینی که می خواهد ابدی باشد . هر چه زمان بر آن بگذرد . اسرار و حقایق آن بهتر بروز می کند .

عقل و وجدان شهادت میدهند بر این که . خدای حکیم پیش از آنکه پیغمبر خود را از جهان ببرد ، یکنفر جانشین مانند خود پیغمبر از حیث علم و قدرت و

و حکمت بصیرت. تعیین میکنند تا نظام دین برقرار و پا بر جای بماند و هرج و مرج و
بلا تکلیفی در میان مسلمین بوجود نیاید.

آری اگر شخص با وجدان پا روی وجدان و خرد خویش نگذارد، میدانند که
یکنفر سلطان ظاهری در حیات و زندگانی خویش از برای مملکت جانشین تعیین
میکند. و او را با آداب و روش مملکت داری تربیت و آشنا می نماید، تا چه برسد
بدستگاه الهی و مقام شامخ پیغمبری.

خدای بزرگ از تعیین جانشین برای پیغمبر خانم خویش عاجز نبود. و جانشین
تعیین نمود. و آن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب بود که در مکتب توحید تربیت شده
و هنوز پیغمبر گرامی اسلام در دنیا بود، که لقب امیر المؤمنین از طرف خداوند،
بتوسط جبرئیل برای حضرتش آمد. و سپس پیغمبر گرامی در سال آخر عمرش
مأمور گردید. که جانشینی او را بمهاجر و انصار ابلاغ نماید. و رسول اکرم هم بفرمان
حق آن ابلاغیه را در غدیر خم در حضور آن همه جمعیت گوشزد مردم کرد و تمام
مسلمین و نیز غیر مسلمین همه میدانند و لازم بیان نیست.

خرد هر خرد مند شهادت میدهد که در بودن علی بن ابیطالب. دیگران حق
کرسی نشینی نداشتند. در دیوار عربستان حق داشتند. بگویند يك چنان مردك
زبان بسته حق نداشت بر کرسی اسلام بنشینند. و روز اسلام را تیره نماید.

باری ای دانشمند با وجدان خردمند تو میداننی هر شیئی که بخواهد موجود
شود علت موجد لازم دارد و نیز در بقایش مانند علت موجد، علت مبقیه می خواهد
علت موجد دین اسلام با امر خداوند محمد بن عبدالله بوده که آثار علمی و
معنوی آن یکتا سفیر الهی دنیای دانش را بعجب انداخته و در آن روز گریکه
اثری از علم و وسایل علمی نبود، دنیا را پر از علم و دانش کرد که بشهادت خود
مردم بیگانه دنیای اروپا هر چه دارد از مسلمین فرا گرفته است.

آری علت مبقیه دین اسلام ، بعد از پیغمبر علی بن ابیطالب میباشد که هر با وجدانی بآثار علمی آنحضرت نظری افکند بویژه کتاب نهج البلاغه او که الساعه چون خورشید میدرخشد و پرتو افکن است اقرار و اعتراف میکند و بعد از آن حضرت فرزندان گرامی او یکی بعد از دیگری مانند انجم درخشان علت مبقیه دین اسلام بوده اند و امروز یگانه خورشید تابان حضرت بقیة الله حجة بن الحسن العسكري ع ، علت مبقیه دین اسلام میباشد که انشاء الله مانند جدش رسول گرامی اسلام خداوند منان پرده از رخسار مبارکش خواهد گرفت و در همین زودیها اگر خدا بخواهد جمال دل آرایش دنیای بشر را روشن خواهد نمود و دیده آرزومندانش از راه انتظار برداشته خواهد گردید .

اثبات حجت از حدیث لن تضلوا رسول گرامی

قال رسول الله ﷺ انی تارك فيكم ما ان تمسكتم به لن تضلوا كتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض - رسول گرامی اسلام ، خطاب بمهاجر و انصار میفرماید من پس از خود باقی میگذارم چیزی را ، که اگر چنگ زدید و گرفتید آنرا هیچگاه گمراه نمیشوید ، آن چیز کتاب خدا و نژاد من که اهل خانه من هستند میباشد و آن دو هیچگاه از هم جدا نمیشوند ، تا اینکه پایان عالم برسد و بر من وارد شوند در بهشت .

این حدیث را تمام فرق مسلمین از شیعه و سنی در کتب خویش علماء و دانشمندانشان نوشته اند ، و از متواترات است و قطعیة الصدور می باشد و دلالت آن بر منظور قطعی است .

دقت در گفتار رسول اکرم نمائید قرآن و نژاد خویش را بیک چیز تعبیر میفرماید ، یعنی اینها تبعیض بردار نمی باشند ، قرآن یعنی عترت ، عترت یعنی قرآن . پایه و محور دین اسلام ترکیب است از این دو ، و سپس میفرماید این دو

از هم جدا نمی‌شوند تا ابد ، یعنی تا قرآن در این جهان باشد ، یکنفر از نژاد من
همراه و حافظ آن می‌باشد ، چون کلمه لن از برای نفی ابد است و جدا نبودن
قرآن از عترت و نژاد پیغمبر از نظر علوم قرآن است .

پس در اینصورت در زمان ما باید بحکم گفتار پیغمبر یکنفر از نژاد آنحضرت
که احاطه بطور حقیقت بعلم قرآن داشته باشد در جهان و میان بشر بوده باشد ،
چون نمیشود زمانی قرآن باشد و چنان فردی باقرآن نباشد و آن فرد الساعه وجود
مبارک اعلی حضرت حجة بن الحسن است که انشاءالله خداوند منت بر ما مینهد و
جمالش را آشکار می‌کند .

استشهاد ما بحديث لن تضلّوا ، از جهت این بود که فرقی قبول دارند ،
وگرنه اینقدر اخبار راجع بوجود حضرت بقیه الله ع از قول پیغمبر رسیده است
الی ماشاءالله .

انعقاد نطفه امام با سائرین فرق دارد

هر گاه بنخواهد نطفه امام منمقد گردد ، بأمر خداوند از برای پدرش غذای بهشتی
میآید ، آن غذا که دوران طبیعی خود را طی کرد و حال آمادگی پیدا نمود ، نیز
فرمان دیگری از جهت مقاربت از طرف خدا میرسد که حتی زماں آن باید بدستور
و أمر حضرت احدیت تعیین گردد .

مدت چهار ماه که از زمان انعقاد نطفه سپری شد فرشته ای را خداوند می
فرستد و بر بازوی راست امام این کلمات را مینویسد - و تمت کلمة ربك صدقاً و
عدلاً لا مبدل لکلماته وهو السميع العليم - پایان رسید کلمه و آیت پروردگارتو .
در حالت راستی و اعتدال . تبدیل و تغییری نیست از برای آیات و کلمات او پروردگار
عالمیان شنوا و دانا میباشد .

در این جملات دقایق بسیار است ، که اجمالی از آنها را بیان میکنم . آنچه

اینجانب انتقال پیدا کردم از این قرار است . هنگامیکه جنین چهار ماهه شد . آنچه سر نوشت او است تمام میشود ، اگر می خواهد بطرف سعادت برود در همین حال چهار ماهگی از نظر خدا معلوم است . و اگر می خواهد بطرف گمراهی و شقاوت برود نیز تکلیفش مسلم است . و دیگر تغییر پذیر نمی باشد و از اینجا حدیث السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه ، خوب روشن است .

ایراد نشود که مگر خداوند قبل از چهار ماهگی دانا بامور این جنین نبود ، چرا خداوند قبل از خلقت عالم با آنچه بعد از خلقت وجود پیدا میکند عالم بود ، منتهی این تذکر است بمخلوق . اگر چه این جملات مربوط بانبیاء و اوصیاء است ولی مانعة الجمع نمی باشد .

باری . پس از آنکه دوران عالم رحم سپری گشت . و امام قدم بعالم دنیا نهاد . دو دست خود را روی زمین میگذازد و سر مبارکش را بطرف آسمان فرا میدارد ، در آن حال منادی از طرف عرش الهی او را باسم و اسم پدرش صدا میزند : و چنین میگوید آگاه باش که خداوند تورا عظمت بخشید . و برگزیده خدا هستی و مورد اسرار و خزانه علم و امین بروحی و خلیفه او در زمین قرار داری ، رحمت و بهشت را بدوستان تو خدا ارزانی کرد .

پس از طرف خداوند باو خطاب میرسد ، که بعزت خودم سوگند ، که دشمنان تورا بشدید ترین عذاب ، عذاب کنم ، اگر چه دنیای ایشان در وسعت رزق باشد : جهت اینکه دودست مقدس خود را بر زمین میگذازد این میباشد . علومیکه خداوند پیش از وی بر زمین فرستاده است فرا گیرد : و سپس سر را بلند میکند بطرف آسمان ، و در جواب خداوند این کلمات را بر زبان جاری می نماید :

شهد الله انه لا اله الا هو ، والملائكة ، و اولوالعلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم : هنگامی که این کلمات را بر زبان جاری کرد . خداوند علوم

اولین و آخرین را بوی عطا میکند ، و ملائکه هر شب زیارت او می آیند :
باری خداوند ، از روز نخست ماده بدن حجت خود را از عالم بقاء قرار میدهد
وازهمین جهت است لطافت و دوام آن ، البته چون حجج الهیه من جمیع جهات
قدرت و اختیار دارند ، چنانچه قبلاً اشاره کردیم ، پیری و مرگ در اختیار خودشان
میباشد . عن ابی عبد الله - ان الله عزوجل اذا اراد ان یخلق الامام من الامام ، یبعث
ملکاً فأخذ شربة من ماء تحت العرش ثم دفعها الامام فشر بها .

باری پس از نوشیدن آن شربت بهشتی که جامع تمام آثار کمالیه است مقاربت
حاصل میشود و نطفه امام در رحم مادرش قرار میگیرد : فمکث فی الرحم أربعین
یوماً ، لا یسمع الکلام ، ثم یسمع الکلام بعد ذالک :

سپس حضرت میفرماید ، هرگاه امامت رسید بوی ، عمود هائی از نور جلال
حق بزمن کشیده میشود ، و به سبب آن عمود های نوری هر چه را بخواهد در
عالم ببیند می بیند ، و در جای خود قرار دارد :

در خبر دیگر حضرت صادق (ع) میفرماید خداوند حجت خویش را از نور
عظمت خود خلق میکند و سپس هیکل او را تصویر میکند از ماده ای که مخزون
میباشد در زیر عرش و سپس آن نور را در هیکل (یعنی بدن) او قرار میدهد .
درین صورت حجت خدا بشریست نوری و این طور خلقت از برای احدی غیر از
حجت خدا نیست .

آری خلقت حجج الهیه چه از حیث روح و چه از حیث بدن از سایر مخلوق
جدا می باشد ، علاوه بر آنکه خلقتشان فرق دارد ، سبقت هم دارد ، آنچه از اخبار
استفاده میشود ، خلقت حجج الهیه که بیان از پیغمبر اسلام و اوصیاء گرامی
آنحضرت می باشند ، پیش از خلقت بشر بچهارده هزار سال انجام شده است .

فی کتاب منهج التحقیق عن جابر بن عبد الله قال : قال ابو جعفر ع ان الله تعالی

خلق اربعة عشر نوراً من نور عظمته قبل خلق آدم بأربعة عشرة الف عام فهي ارواحنا
فقيل له يا بن رسول الله ، عدهم بأسمائهم عن هؤلاء الاربعة عشر نوراً ، فقال محمد و
علي و فاطمة والحسن و الحسين و تسعة من ذرية الحسين عليه السلام ، تاسمهم قائمهم
ثم عدهم بأسمائهم . ثم قال نحن والله الاوصياء الخلفاء بعد رسول الله ص ونحن المثاني
التي أعطاه الله بيميننا ونحن شجرة انبوة ومنبت الرحمة ومعدن الحكمة و مفاتيح
العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وموضع سر الله ووديعه الله جل اسمه في عباده
و حرم الله الاكبر وعهده المسئول . فمن وفا بعهدنا فقد وفا بعهده الله :

باري آل محمد يعني اوصياء آنحضرت پيش از خلقت آدم بچهارده يا هيجده

يا چهل هزار سال خلق شده اند :

بلکه مطلب فوق آنچه بعرض رسيد ميباشد ، اين چهارده نور مقدس علت

غائی خلقت تمام موجودات ميباشند . يعنى اگر اينها نبودند خداوند هيچ آفريده
را نمي آفريد :

في غاية المرام عن الامام ، لولا محمد رسول الله ص وعلي امير المؤمنين والائمة

الاحد عشر من ولد علي ع ما خلق الله الخلق وهم من نور واحد وهم الانبياء .

باين مضمون در غاية المرام نوزده خبر از طريق عامه رسيده . و چهارده خبر

از طريق خاصه نقل شده هر کس ميخواهد رجوع بآن کند :

اگر ابدان ائمه ع مانند ساير بشر بوده باشند ، از غذای بهشتي نميتوانند

در دنيا استفاده نمايند . و آمدن غذا های بهشتي از براي پيغمبر و ائمه مسلم است

و جای هيچگونه ترديد نيست عامه و خاصه نوشته اند :

گفتار پيغمبر از براي ديگران حجت است

هر گاه پيغمبري به پيغمبري شناخته شد ، گفتارش از براي ساير مردم حجت

و مورد قبول است و چنانچه کسی گفتار پيغمبر را پذيرفت ، از دين خارج و مرتد

است . فرضاً يك حكم از احكام او ، يا خبری از اخبارش و کسیکه مرتد شدقتلش واجب و مالش بین ورثه مسلمان او باید تقسیم گردد ، وزن او باید عدة وفات بگیرد سپس آزاد است و توبه اش قبول نمیشود ، البته مرتد فطری منظور است .

رسول گرامی اسلام درباره وجود هر يك از اوصیاء خود ، بنام و نشان پیش از پیدایش ایشان خبر داده است و صفات و مشخصات آنان را فرداً فرد بیان نموده حتی مرگ و سبب آن و نیز مکان دفنشان و سایر جزئیات احوالشان را ، حتی قبل از آنکه دخترش فاطمه قدم بدینا بنهد ، چنانچه هنگامی که خدیجه عفاطمه ع حامله بود ، يك روز رسول گرامی وارد خانه شد . شنید خدیجه با کسی گفتگو میکند ، فرمود خدیجه با چه شخصی سخن میگفتی ، فرمود یا رسول الله این جنینی که من همراه دارم گاهی با من سخن میگوید و مرا دلداری میدهد درباره رسالت تو .

رسول اکرم فرمود خدیجه بدان آنچه همراه داری دختر است و او است نسل طاهره با میمنت ، و خداوند ذریه مرا از وی بوجود میآورد که بیان از امامان و اوصیای من و پیشوایان دین میباشد و اسم او فاطمه است هنگامیکه قدم بدینا نهاد ، مهر از زبان او گرفته شد ، و گفت أشهد ان لا اله الا الله و ان أسی رسول الله سید الانبیاء : و ان بعلى سید الاوصیاء ، و ولدی سادة الاسباط .

جبرئیل نازل گردید و عرض کرد یا رسول الله نام این مولود فاطمه است . و نیز قبل از آنکه حضرت امام حسن علیه السلام قدم بدینا گذارد رسول گرامی اسلام از نام و نشان و شیعه شدنش خبر میداد ، بدخترش فاطمه و اشخاص دیگر که عامه و خاصه نوشته اند .

و همچنین رسول گرامی بیکی از صحابه خویش بنام جابر بن عبدالله انصاری سلام رسانید با امام پنجم حضرت باقر العلوم . فرمود ای جابر تو این قدر عمر کنی فرزند من و وصی پنجم مرا ملاقات نمائی ، هر گاه او را دیدی سلام مرا با او برسان و

او شکافنده علوم من است این قضیه بود تا زمانیکه حضرت باقرالعلوم قدم بدینا نهاد ، یک روز جابر که از یادگارهای صحابه پیغمبر بود چشمش بحضرت باقر افتاد دید طفلی مانند ماه که آثار و صفات خاتم انبیاء در او مشاهده میشود ، جابر عرض کرد آقا زاده نزدیک من بیا ، حضرت باقر نزد جابر آمد ، جابر خوب دقت کرد ، و سپس گفت اسم تو چیست فرمود اسم من محمد بن علی بن الحسین ملقب بیافر ، جابر عرض کرد ای آقا زاده من جدت خاتم انبیاء بشما سلام رسانید.

منظور ما از بیان گفتار رسول گرامی اسلام ، این است که چطور میشود آنچه در باره سایر اوصیاء خود پیش از پیدایششان گفته است تمام بمرحله بروز و ظهور رسیده باشد و هیچگونه شك و تردیدی کسی نداشته باشد از نام و نشان و زهر دادنشان و همچنین از قیام امام حسین ، یا دفن شدن حضرت رضا در خراسان ، تمام آنچه را رسول گرامی خبر داده لباس وجود پوشیده .

اما شك داشته باشند درباره وجود حضرت بقیه الله ، در صورتیکه کتب عامه و خاصه پر است از اخباری که راجع بوجود مقدس آنحضرت بنام و نشان و زمان غیبت و علائم ظهور و زمان ظهور و مدت سلطنت آنحضرت و خلاصه تمام جزئیات احوال او رسیده است .

پیغمبر و امام که جای خود دارند اگر بکنفر آدم عادی ده جور مطلب را بیشگوئی نماید و نه مطلب آن بانجام رسد و مردم عاقل بینند و بدانند ، آیا درباره يك مطلب دیگر آن کسی شك پیدا میکند ابدأ .

ابن شیره دیلمی در کتاب «الفردوس» باب (الف و لام) با سند خود از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر فرمود : المهدي طاروس اهل الجنة : وهم اواحدیفة الیمان نقل کرده که آنحضرت فرمود : مهدی از فرزندان من است . رویش چون ماه تابان ، رنگ بدنش عربی و اندامش بنی اسرائیلی زمین را از عدل پر کند

چنانکه پر از ظلم شده باشد ، اهل آسمان و زمین و پرنده گان هوا از خلافت وی
خشنود خواهند بود و بیست سال سلطنت نماید .

ابوسعید خدری روایت نموده که پیغمبر فرمود : مهدی ازمن است پیشانیش
باز بینیش باریک میباشد زمین را پر از عدل و داد کند ، چنانکه پر از ظلم و جور
شده باشد و هفت سال سلطنت نماید این حدیث را ابوداود سیستانی در صحیح خود
آورده و طبرانی هم روایت کرده ؛

و در مسند احمد بن حنبل روایت شده که ابوسعید خدری گفت : پیغمبر ص
فرمود : بشما مرده میدهم که مهدی بهنگامی که مردم باهم نزاع داشته باشند و
اوضاع دنیا متزلزل باشد در امت من برانگیخته شود و زمین را پر از عدل و داد نماید
همانطوریکه پر از ظلم و جور شده . ساکنان آسمان و زمین از او راضی باشند و
بالسویه اموال را میان مردم تقسیم نماید :

باری این قدر اخبار از ناحیه عامه و خاصه در باره مهدی آل محمد ص از
پیغمبر رسیده است که اسامی آنها را اگر بخواهیم بشماریم از حد خارج میشود ،
تا چه برسد بخود اخبار :

چطور میشود اخبار پیغمبر ص درباره احکام از هر حیث حجت باشد و درباره
وجود حضرت بقیه الله دیده گان را بهم گذارند و آفتاب را در نصف النهار منکر شوند .
نیست مگر آنچه را پیش از این اشاره نمودم . که اگر قبول نمایند اساس را
باید از نخستین روز بهم برنمدلذا بضررشان تمام میشود ، اساس اولیه که بهم خورد
تکلیف گذشته گانشان معلوم است :

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ :

حجت خدا روح کلی عالم میباشد

مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغيان .

پیش از این اشاره کردیم حجت خدا نسبت به عالم ، نسبت روح است ببدن ، یعنی همانطور که روح قدسی باعث تعادل و نظام بدن است . و نیز تدبیر بدن از هر حیث بستگی بآن دارد ، که اگر توجه خود را از بدن بردارد بدن متلاشی میشود ، و فاسد و از بین میرود :

نیز حجت روح کلی عالم است ، و نظام عالم بستگی بوجود او دارد ، همانطوری که روح توسط قوای روحانی و جسمانی تدبیر جسد را عهده دار می باشد ، حجت تدبیر عالم را بآثر صفات و قوایی که ، خداوند بوی ارزانی کرده است ، انجام میدهد: باری حجت واسطه است بین خداوند و بین مخلوق ، که اگر وجود حجت در عالم نباشد ؛ فیوضات حق بسایر مخلوق نمیرسد بلکه عالم رو بفتنا و نیستی کشیده می شود بخوابد حجت است که روئیدنیها از زمین روئیده می شوند و باران رحمت الهی ریزش دارد و نهرها جاری میشوند و اثمار میرسند و از ذاق بین مخلوق تقسیم میگردند : حجة الله در زمین وجه الله است و خلیفه او میباشد ، و متصف بصفات خدا است و کار خدا را انجام میدهد ، اطاعت از اطاعت خدا است و معصیت او معصیت خدا است ، و اگر یکساعت حجة خدای از این جهان روی گردان شود زمین اهل خود را نیست و نابود نماید ، وقار و آرامش را از دست دهد نظم و عدالت بکلی از جهان گرفته گردد .

قال سید الساجدین ع : لولا ما فی الارض منا لساخت بأهلها - حضرت سجاد میفرماید ، اگر نباشد از ما حجتی در روی زمین ، زمین پاره پاره گردد و اهلش را نابود نماید . وقال الباقر (ع) لو ان الامام رفع من الارض ساعة اماجت بهلها كما یموج البحر بأهله

حضرت باقر ع میفرماید اگر امام برداشته شود از زمین یکساعت هر آینه زمین بموج واضطراب می آید مانند دریا و اهل خود را غرق مینماید :

قال الصادق عليه السلام : لو خلت الأرض طرفة عين من حجة لساخت باهلها -
حضرت صادق ع میفرماید اگر خالی بماند زمین يك چشم برهم زدن از حجة اهل
خود را نیست و نابود میگردداند :

باری هرگاه خداوند حجة خود را که خزینه دار الهی میباشد از حیث جواهرت
علمی از این نشائه منتقل نماید بسوی آخرت کمالات و محسنات و فضائل و علوم از
این نشائه برداشته میشود .

و نیز برکات و خیرات ، با شخص حجت منتقل می شوند بعالم دیگر .

هرچه در این سرا بود جمله از آن ما بود

آمده ام که مال خود جمع کنم بسدر برم ا

باری تجلیات الهیه اهل آخرت را شاید و نمیشود آنچه از رحمت و نعمت

که بهره و نصیب اهل آخرتست ، تصور آنها را در دنیا نمود .

قد جاء في الخبر ، ان الرحمة مائة جزء منها لاهل الدنيا ، وتسعة وتسعون

لاهل الآخرة - رحمت صد قسمت است یکی از آن مربوط باهل دنیا است و نود و

نه جزء دیگر آن مربوط باهل آخرتست .

خلاصه سخن آنچه در دنیا و آنچه در آخرت از نعمت و رحمت الهی شامل

حال بندگان خدا شود بسبب ائمه هداة مهتدین است .

الساعة که فیوضات الهی شامل حال مردم دنیامی شود از برکت وجود حضرت

بقية الله است و آن آقا نظر لطف دارد درباره رعیت های خویش بـویژه دوستان و

شیعیان صمیمی خود که بیاد او می باشند .

بخدا قسم هرگاه آقا امام زمان یکی از دوستان خود را گرفتار و غمگین و

مریض می بیند او هم غمگین و حزین می شود و دعا می کند در باره او و از خدا

میخواهد تا از آن گرفتاری او را نجات بخشد .

چنانچه امیرالمؤمنین میفرماید: لیس من مؤمن یمرض الا مرضنا بمرضه
ولا یحزن الا حزنا یحزنه ولا یدعو الا آمنا لدعائه ولا یسکت الا دعونا له .
یکنفر عرض میکنند: یا امیرالمؤمنین آیا این شیعیان که می فرمائید اشخاصی
که در نزدیکتان می باشند یا اینکه در هر کجا باشند .

قال امیرالمؤمنین: لیس یغیب عنا من فی شرق الارض ولا فی غربها می فرماید
نیست پوشیده از ما هر کس در شرق و غرب باشد . یعنی ما بهمه جا احاطه داریم .
آری امام از حال تمام بشر آگاهی دارد و همه را می شناسد حتی هر کس اهل
بهشت باشد بنام و نشان او در دنیا میداند و نیز هر کس اهل جهنم است امام
میداند و میشناسد .

تا آشفته نگردد اصلاح نمیشود

دنیای ماده همیشه در حال تغییر و تبدیل است . نو شدن و کهنه شدن از جنبه
طبیعت امریست مسلم و خلافی در آن نیست ، دگرگونی و نشیب و فراز جهان ماده
بطور اتصال با صور مختلفه آن در آئینه تاریخ و زمان دیده شده است و نیر دوستی
و دشمنی این دگرگونی ثابت و پا برجا نبوده ، و هیچگاه نمیشود میزان و مقیاس
مسلمی ، از نفع یا ضرر آن در نظر گرفته شود ، تا از برای اهل زمان اطمینان بخش
بوده باشد .

بشر اگر بخواهد از آشفتگی و پریشانی خاطر و عفریت خستگی اعصاب
خود را نجات دهد و با آرامش قلب زندگانی نماید و رنج نبرد باید تسلیم آینده
باشد و خویش را بروزگار بسپارد ما نمیگوئیم بیعاری و بیکاری را شعار خویش
نماید اما فکر این را که چه پیش خواهد آمد و چطور خواهد شد از سر بیرون افکند .
ولی آنچه را نمیشود انکار نمود و همیشه از نظر تاریخ روشن بوده و می باشد
این است ، هر شیئی که بحد نهائی خود رسید برگشت میکند و بحدش تبدیل میشود

و هیچ امری ثابت و یکنواخت بحال خود نبوده و نمی باشد ، هیچگاه نیک و بد ، از برای کسی دوام ندارد .

نماند نیک و بد بر کس مه و سال بیک لحظه دگرگون گردد احوال

همانطوریکه هر شیئی را ضدش در کمین است و تبدیل ، آن میشود ، معرفت و آگاهی نسبت به هر چیز بحد آن میباشد ، مثلاً انسان تا تشنگی را نبیند نمیتواند بفهمد نعمت آب چیست و یا تا گرسنگی را ندیده از نعمت غذا آگاهی ندارد و درک آن مشکل است ، اگر شب نبود قدر روز مجهول میماند ، اگر سردی زمستان وجود نمیداشت ، وجود بهار ارزشی نداشت ، اگر نعمت پیری نبود نعمت جوانی قیمت نداشت اگر مریضی نباشد قدر و بهاء صحت معلوم نمیشود ، اگر آشفتگی و هرج و مرج در اجتماع بوجود نمیآید ، ارزش امنیت پیدا نبود :

خلاصه گفتار ، هر شیئی بحدش تبدیل و معرفت اشیاء نیز با درک اضداد است . هر سختی و عسرت در جهان نیز از برای کسی یا اجتماعی رخ داده است دنباله آن گشایش و آسایش بوجود آمده ، و قرآن مجید هم اشاره باین موضوع نموده است ، فان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا :

یسر دوم تأکید است از جهت تسلی خاطر ستمدیدگان که بدانند پریشانی و ستم آنان دوام ندارد ، زیاد رنج نبرند و در راه انتظار فرج از طرف خدا بوده باشند آری قاعده خلقت همین است و چنین بوده و می باشد ، هر وسعت و روشنائی پس از سختی و تاریکی در اجتماع بوجود آمده ، هر صلح و آرامش و ترقی و پیشرفت هنر و صنعت در اجتماعی ، پس از بیچارگی و پریشانی و جنگ لباس وجود بخود پوشیده .

چون تا اجتماعی در تنگنا و فشار زندگانی قرار نگیرد ، در صدد چاره جوئی و دفاع بر نمی آید .

جهان اساتیت مانند ، پارچه زیبائی میباشد که تا خیاط آنرا ریز ریز و
قطعه قطعه ننماید، نتیجه بخش نمیشود نخستین که خیاط مقرض در پارچه میبرد
وحدت و زیبائی آن از میان براشته میشود .

اما پس از مدتی که دوباره همان خیاط آن قطعات را روی نظم مسلمی و
معین بهم پیوند کرد ، مورد نتیجه و استفاده قرار میگیرد ، که تا ریز ریز نمیشد
آن استفاده نبود :

آری ، حتی دستگاه خدائی همین بوده و خواهد بود ، هر پیغمبری که قیام
کرده و دنیا را دعوت بخدا پرستی کرده است پس از کفر والحاد و شرك و گمراهی و خون
ریزی بشر بوده است و هنگامی بوده که اکثر مردم در حال فتره و بی خبری از دین
آسمانی بسر میبردند ، و هر کس پنجه اش قویتر بوده ضعیفانی را شکار و طعمه
هوسبازی و کامرانی خویش قرار می دادند ، چون هنگامی که بشر از دین بی خبر
بود و عقیده و ایمانی نداشت از هیچ جنایتی روی گردان نیست ، آنچه انسان را بوظیفه
اساتیت آشنا میکند ایمان بخدا و جزا است .

اگر کشوری و دولتی بخواهد مردمش و اجتماع آن از نعمت امنیت و آرامش
برخوردار شود ، عوض آنکه بودجه کشور خرج ساختن زندان ها و دستگاه پلیسی
و سایر امور خوف و بیم شود ، مقداری از آن بودجه در راه تقویت ایمان و عقیده
مردم بویژه کودکان و نوباوگان مصرف گردد ، چون آنطوریکه می شود از راه ایمان
جلو مفاسد گرفته شود ، از غیر آن مشکل است .

اگر بی ایمانی نباشد ، هر زمان عده ای از مردم بی بند و بار و جوانان دلفاک
اسباب بازی دست بیگانگان و اجانب و دشمنان هر کشوری نمیشوند که یا بصورت
دزد و سارق در آیند و با سرمایه دولت و ملت باری کنند و مثلا بانگیرا بر بایند و
بکارکنان بیگناه حمله ور گشته خانواده هائی را بی سرپرست و نابود سازند :

یا اینکه در صدد باشند توسط نارنجک و سایر مواد محرقه و مخرب ساختمان و مؤسسه ای یا کارخانه ای را ویران نمایند، و ملیونها خسارت بدولت و ملت روا داشته باشند :

یا اینکه آلت دست دشمن قرار گرفته، با اسلحه کمتری بکنفر از نوابغ کشوری را که صدها هزار نفر غریبال شده تا روزگار او را تحویل اجتماع داده است، که بتواند اجتماع ارداش و فکر او استفاده نماید، ناگهان در خون آغشته گردد، و اجتماعی را آشفته سازد.

باری هرگاه مردم در اثر جهل و نادانی رو بمعصیت رفته و خدا را فراموش کرده اند، قائمان الهی قیام نموده و دامن همت را بکمر زده اند، و در برابر بیداد گریها مبارزه آغاز شده است و مردم را بسوی راه حقیقت و نجات دعوت کرده اند و مردم دنیا یا آن دعوت را پذیرفته، یا رو بیدار عدم رهسپار گشته اند، در هر دو صورت بر ژیم بدبختی خاتمه داده شده است.

آیا هنگام آن نرسیده که ماه حقیقت پرده از رخسار بگیرد، و ظلمت شب دیجور را از میان بردارد، آیا علائم و نشانه های پیروزی، که یگانه سفیر الهی خاتم انبیاء بآنها وعده داده است، آشکار نگشته اند :

نگاهی بزمان و دنیای عصر ما کنید، تا حقیقت و راز تابش مهر ولایت پدیدار گردد :

امروز بشر، در لباس تمدن خود را آراسته کرده، و از نظر ظاهر با آخرین پله نردبان دانش و صنعت قدم را فرا برده، و وسائل علمی از حد خویش گذشته زمین و آسمان را مسخر خویش کرده است :

مراکز علم و صنعت عرصه زمین را تنگ و فرزندانش بشر بطور سرسام آوری روی باین مراکز نهاده اند :

اما نگاهی به نتیجه و ثمر این علم و صنعت نمائید . بشر متمدن علم و صنعت خود را درویرانی و نابودی هم نوعان خود بکار میبرد .

از روزیکه این جت ها و طیاره های سبک پر در فضا به پرواز آمده اند ، حساب کشتار و قتل و غارت را نسبت بفرزندان آدم بنمائید ، هر روز و هر لحظه شهری و قریه ای در زیر آتش غرور استعمارگران خاکستر میشود .

آری نتیجه علم و صنعت خونریزی و سوختن انسانهای بیگناه مظلوم شده است دنیای دموکراسی را نظر کنید و به بینید ، با فرزندان آدم چه کرده است . و از طرف دیگر ژوئهای کشورهای ضعیف و بیچاره خرج عیاشیها و بی ناموسیهای مردم استعمارگر متمدن میشود .

دنیای مقتدر بدو بلوک تقسیم شده است ، یک بلوک بنام کمونیزم و دیگر بنام سرمایه داری . این دو بلوک در برابر هم صف آرائی نموده اند ، و هر دو در مساوات و عدالت اجتماعی میزنند .

امادر حقیقت هیچکدام با آنچه میگویند عمل نمیکنند ، هر دسته میخواهد بیشتر از دست رنج ضعیفان استفاده و کام برداری نمایند . اینها مساوات نمیخواهند اینها میخواهند از منابع و معادن کشورهای ضعیف استفاده کنند . و ثروت آنان را بهر شکل که شد از کفشان بیرون نمایند .

دنیای سرمایه داری ، چون غریت گاهی در قالب دست اندازی بممالک دیگران دست برد میزند و افراد بشر را بجان یکدیگر میاندازد ، تا اینکه اسلحه بفرود شد و انبارهای خود را از سلاح خالی و کارخانه های اسلحه سازی بکار خود ادامه بدهند و گاهی بصورت بیماری و امراض ، چه راجع بانسانها و چه راجع بحیوانات و نباتات جلوه گر میشود ، تا اینکه انبارها از دارو های بی مصرف و کهنه تهی گردد ، و گاهی مظهر تنزیل و ربا میشود و بصورت فروش ماشین آلات افساطی دست رنج کشاورزان

و کارکنان کارخانه‌ها و فابریکها و صاحبان آنها را بطرف خود مجذوب و بکام خویش میکشد :

باری علم و تمدن بشر امروز حقیقت را از میان برده است ، وجدان و عاطفه و انسانیت از بین بشر رخت بر بسته ، عفت و عصمت از زن و مرد ناپدید گشته امانت و صداقت و جوانمردی و خوی انسانیت امری موهوم بنظر میرسد ، بشر دنیا بر جان و مال یکدیگر رحم ندارد .

آری دنیای امروز فضیلت و تقوی را درکنج فراموشی بایگانی نموده ، قدرت تجملات همه چیز را فدای خود ساخته ، علم و تمدن امروز بشر را از قید ایمان و شرافت و خوی انسانیت رها کرده و از کلیسا و کنیسه و بیع ، بسوی کاباره‌ها و کافه‌ها و سینماها روانه کرده است .

خلاصه مطلب انحرافات اخلاقی رسیده بجائی که مردم قبح اعمال و حرکات خود را از دست داده اند ، و بحال بر بریت و زمان فترت رهسپار .

بشر دنیا اگر بخواهد این فاصله طبقاتی از میان برداشته شود و باین خون-ریزیها و جنایتها و باین بی حقیقتیها و خیانتها خاتمه داده شود احتیاج دارد بهمان ندائی که از کوه حرا بلندگشت و طولی نمیکشد که آن صدا و ندا تجدید میشود ، آنروز که بی بند و باری از حد خویش تجاوز کرده بود آن ندا توسط یگانه و آخرین سفیر الهی بنام محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله رهبر عالیقدر و پایه گذار اسلام بلند شد و در اندک زمانی چنانکه بادآوری نمودیم قید ذلت و بدبختی را از پای مردم مستمند و گرفتار دنیا بویژه عرب برداشت و آن مردم وحشی را که لخت و عریان زن و مرد باهم رقص میکردند و شراب و قمار و بی ناموسی از افتخارانشان بشمار میرفت باوج عزت رسانید .

و نیز امروز مردم از جهت انحراف اخلاقی از آن مردم اگر جلو نباشند

عقب نیستند ، هوسبازی و عیاشی و ظلم و ستم رسیده بجائی که باید آن ندادر همین زودیهها بلند شود و انشاء الله همان ندا توسط پیک الهی ناموس اکبر در مکه طنین انداز میشود (جاء الحق و زهق الباطل) ظلم و بیدادگری با آخرین مرحله نهائی خود رسیده و باید بحد خود تبدیل شود .

باری دنیا احتیاج فراوانی بیک عدالت جهانی دارد و آن عدالت بر نامه‌ای ندارد بجز قرآن و قرآن هم باید بدست توانای حضرت بقیةاله اجراء شود و باین جنایتها خاتمه داده گردد .

معرفت و اثبات حجت از حدیث پیغمبر اکرم

قال رسول الله ﷺ من مات ولم يعرف امام زمانه ، مات میتة الجاهلية ؛ کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد ، مانند کسیکه در گمراهی مرده از دنیا رفته است .

این حدیث را عامه و خاصه قبول دارند و از متواتراتست و اگر کسی از روی انصاف نظر نماید مطلب از برای او روشن و یقین بوجود امام زمان پیدا میکند . از این حدیث بخوبی وجود امام زمان علیه السلام شناخته میشود ، چون شناسائی امام در دنیا فرع بر وجود امام میباشد .

از اینکه رسول گرامی امام را اضافه به زمان نموده است ، هر فرد و زمانی را شامل میشود و باید هر زمانی وجود امامی حی در میان مردم بوده باشد ، تا بتوانند بشناسند .

درین صورت اشخاصیکه این حدیث را از زبان پیغمبر ص در کتب خودشان نوشته‌اند ، امام زمان در نظرشان کیست و چه شخصی در نظر رسول گرامی منظور بوده است .

اگر کسی اشکال نماید باینکه ، امامیکه کسی او را ندیده و از روز نخست

در حال پنهانی و غیبت بسر برده چنان میشود درباره او معرفت پیدا نمود، بعلت اینکه شناختن فرع بردیدن است .

جواب نغزی بچنین کسی داده میشود ، همانطوریکه شما پیغمبر و جانشینان او را ندیده میشناسید و این شناسائی شما بتاریخ و اخبار گذشتگان حاصل شده ، ما نیز باخبر رسول گرامی و اوصیاء آنحضرت که یکی بعد از دیگری درباره وجود مقدسش توصیه و سفارش کرده اند ، میشناسیم و یقین داریم ، علاوه از آیاتی که در قرآن راجع بوجود آنحضرت نازل شده .

و معرفت درباره وجود امام زمان اعتقاد بوجود آنحضرت است ، فرضاً که با دیده ، دیده نشود :

برادران سنی ما میگویند منظور از امام زمان در این حدیث سلطان هر زمان که دارای قدرت و شوکت است، که بتواند حفظ نظام و قوانین اسلامی را بنماید میخواهد هر کس بوده باشد چه شخص عادل یا فاسق و چه ظالم و جاهل ، و قائم به سیف و سنان بوده باشد .

این چنین نظریه و عقیده باید از نظر عقل و خرد بررسی شود که آیا عقل صحیح آنرا میپذیرد ، و در ضمن باید از صاحبان این فکر سؤال شود ، که معرفت درباره یکنفر شخص جاهل و فاسق ، چه لزومی دارد ، اگر گفته شود شناسائی صاحب شوکت جاهل از جهت فرا گرفتن احکام شرع و قوانین است ، همه میدانند که شخص جاهل تکلیف شخصی خود را نمیداند ، چه برسد باز شاد دیگران ، بلکه شخص فاسق و جاهل میخواهد ، دیگران هم مانند خودش منحرف باشند و جاهل چون هر کسی مثل خودش را بهتر دوست دارد .

و اگر گفته شود ، منظور از معرفت از حیث نام است ، که اگر نام او را نداند هر ك شخص مانند مرك شخصی که گمراه مرده است باشد ، چنین سخنی را شخص عاقل

تمیزند تا چه برسد به پیغمبری مانند رسول گرامی اسلام که عقول علماء و حکماء بشری درباره علم و فضائل آنحضرت حیران و راه بجائی نمیبرند.

برادران ما دیده اند، این عقیده و نظر از پذیرفتن دانش و خرد ممنوعست، گفته اند منظور از امام زمان در این حدیث قرآن میباشد، از چاله بچاه افتاده اند اینک در باره این گفته شان دقت میکنیم تا بدانیم مطلب از چه قرار است :

چنانچه آنفاً اشاره کردیم لفظ امام اضافه است بسوی زمان و این اضافه تغییر و تبدل را شامل است و در قرآن تغییر و تبدلی نیست :

و دیگر آنکه اگر منظور از معرفت قرآن معرفت معانی قرآن است، بسیاری از مسلمانان خارج میشوند، چون از برای اغلب مقدور نیست که درس بخوانند و از علوم متعدده آگاهی پیدا کنند تا بتوانند آشنائی به بعضی از آیات قرآن حاصل نمایند و اگر منظور از معرفت قرآن معرفت اسم قرآن است، که این گفته از یکنفر عاقل خطا است تا چه رسد بشخص پیغمبر اسلام :

برادران سنی ما تعجب کرده اند، که چطور میشود یکنفر این قدر عمر نماید و حال آنکه خودشان اقرار و اعتراف دارند، که چند نفر از انبیاء گذشته از قبیل حضرت ادریس که هنوز زنده است و در آسمان میباشد، و نیز حضرت مسیح (ع) زنده است در آسمان چهارم «کرهٔ ۴» میباشد و دوباره زمین بر میگردد و نیز درباره حضرت خضر پیغمبر عقیده دارند که زنده است و در میان بشر است و دارد غذا میخورد و سایر لوازم حیاتی را دارا می باشد، و در کتب خودشان از قول پیغمبر نوشته اند :
اما بعضی از بزرگان علماء سنت و جماعت از قبیل محی الدین عربی که از اجله علماء است در کتاب فتوحات مکیه میگویند: از برای خدا خلیفه میباشد، از فرزندان فاطمه ع دختر پیغمبر نام او نام پیغمبر است و جد او حضرت حسین بن علی میباشد بیعت میکنند با او حضرت مسیح ع و ملائکه، بین رکن و مقام شباهت دارد بر رسول خدا

در خلقت و در خلق، سعادت مردم جزو پیروان او باشند که اغلب آنان از اهل کوفه میباشند. و دعوت میکند مردم را بسوی خدا و قیام بشمشیر مینماید، و برطرف میکند مذاهب و ادیان را از روی زمین بطور کلی باقی نمیگذارد مگر دین اسلام را و دشمنان او در آنروز جهال مردم باشند، اما عاقبت از ترس شمشیر او ایمان بوی بیارند و جزء پیروان او شوند، و در آنروز پیروان او خوشحال شوند، اهل حقیقت او را بدون اکراه و اجبار پیروی نمایند و از برای آنحضرت یارانی باشند که تمام مردان الهی باشند، و از جان و دل او را یاری کنند و اگر از ضرب شمشیر او نترسند حکام و امراء فرمان قتل او را صادر نمایند. اما خدای او را یاری نماید و تمام آنان زایل او باشند. (درود بر این دانشمند)

جابر بن عبدالله انصاری میگوید: یکروز خدمت پیغمبر بودم، فرمود، زود است که خداوند بگشاید بدست فرزندم مهدی شرق و غرب عالم را، رفتار او رفتار من است و او را غیبتی است طولانی که ثابت نمیماند در دین مگر کسی که امتحان کرده است خداوند قلب او را با ایمان.

جابر عرض کرد یا رسول الله در هنگامیکه آنحضرت پنهان باشد از دیده گان آیا دوستان او از وجودش بهره مند میباشند.

رسول گرامی فرمود آری قسم بخدا، دوستانش از وجود او استفاده میبرند مانند اشیائی که از نور خورشید استفاده میبرند با اینکه خورشید در پشت ابر پنهان میباشد.

پوشیده نماید بر ارباب دانش اینکه رسول گرامی اسلام میفرماید شیعیان و دوستان آنحضرت مانند اشیائی که از نور خورشید استفاده میبرند از وجود آنحضرت بهره مند میباشند. اشاره بولایت تکوینی آنحضرت است که پیش از این اشاره بآن شد و گفتیم از این جهت برای حجت خدا فرق نمیکنند: همانطوریکه امکان دارد

روح از بدن و اعضاء و جوارح غفلت داشته باشد اما تدبیر و تصرف او در بدن کار خود را انجام میدهد حجت خدا نسبت به عالم نسبت روحست ببدن ، ظاهر بودن و آشکارا بودنش از این جهت یکسانست .

سلسله حجج الهی از حضرت آدم باین طرف

هیچگاه زمین از حجت خالی نبوده و نمیباشد ، اول انسانیکه در روی زمین بوده خود حجت خدا بوده است ، و او حضرت آدم است و اینک روی سلسله مراتب بایشان اشاره میشود :

- ۱ - حضرت آدم
- ۲ - حضرت شیث
- ۳ - حضرت سان و مادر سان بهشتی بوده است ۴ - محلث ۵ - محوق ۶ - حضرت عثمان
- ۷ - « خنوخ که آنحضرت را نیز ادریس گویند ۸ - حضرت ناحور
- ۹ - حضرت نوح علیه السلام
- ۱۰ - حضرت سام
- ۱۱ - حضرت عثمان
- ۱۲ - حضرت برعنا
- ۱۳ - حضرت یافث
- ۱۴ - حضرت بره
- ۱۵ - حضرت حنیقه
- ۱۶ - حضرت عمران
- ۱۷ - حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام
- ۱۸ - حضرت اسحاق ع
- ۱۹ - حضرت یعقوب ع
- ۲۰ - حضرت یوسف ع
- ۲۱ - حضرت شبریا
- ۲۲ - حضرت شعیب ع
- ۲۳ - حضرت موسی علیه السلام
- ۲۴ - حضرت یوشع ع
- ۲۵ - حضرت داوود علیه السلام
- ۲۶ - حضرت سلیمان ع
- ۲۷ - حضرت آصف بن برخیا ع
- ۲۸ - حضرت زکریا ع
- ۲۹ - حضرت عیسی علیه السلام
- ۳۰ - حضرت شمعون بن صفا ع
- ۳۱ - حضرت یحیی ع
- ۳۲ - حضرت منذر ع

۳۳ - حضرت ثلیمه ع

۳۴ - حضرت برده ع

۳۵ - حضرت محمد بن عبدالله (ص)

۳۶ - حضرت علی بن ابیطالب (ع)

۳۷ - حضرت حسن بن علی (ع)

۳۸ - حضرت حسین بن (ع)

۳۹ - حضرت علی بن الحسین (ع)

۴۰ - حضرت محمد بن علی (ع)

۴۱ - حضرت جعفر بن محمد (ع)

۴۲ - حضرت موسی بن جعفر (ع)

۴۳ - حضرت علی بن موسی الرضا (ع)

۴۴ - حضرت محمد بن علی (ع)

۴۵ - حضرت علی بن محمد (ع)

۴۶ - حضرت حسن بن علی (ع)

۴۷ - حضرت محمد بن حسن امام العصر حضرت بقیة الله عجل الله فرجه الشریف

که جهان بشر در انتظار تشریف فرمائی آنحضرت میباشد و بهمین زودیها دنیا را
پیر از عدل و داد خواهد نمود ، همانطور که پیر از ظلم و جور شده است .

از رسول گرامی اسلام گرفته تا اوصیاء آنحضرت تمام بوجود حضرت مهدی خیر
داده اند و این خیر دادن آنان پیش از وجود ظاهری آنحضرت در این دنیا خود
حجت بزرگیت از برای اهل ایمان راجع بآنحضرت .

اصبغ بن نباته میگوید یکروز در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم ، دیدم
آنحضرت در فکر فرو رفته است ، عرض کردم یا علی خدا بد ندهد ، آیا درباره
دنیا فکر می کنی ، فرمود نه قسم بخدا بد دنیا رغبت ندارم و هیچگاه درباره آن فکر
نکرده ام و لکن فکر من درباره مردی از فرزندان خودم هست ، که او مهدی علیه السلام
میباشد زمین را پیر از عدل و داد کند ، همانطوریکه پیر از ظلم و ستم شده باشد ، از
برای او حیرت و غیبتی است که گمراه میشوند ، بسیاری از مسلمانان و هدایت
میشوند مردم دیگری که خداوند قلوب ایشان را بنور ایمان امتحان کرده است .
اصبغ بن نباته ، میگوید عرض کردم یا علی این مطلب امر مسلمی است و
تغییری نیست در آن .

فرمود آری قسم بخدا گویا او را میبینم و در پیش من حاضر است و من علم دارم باین امر ، و سپس فرمود ای اصبح بدان او بهترین خلق خدا است ، و شیعیان او خیار این امت میباشند .

اصبح بن نباته عرض میکند ، یا علی پس از آن چه میشود .
حضرت فرمود آنچه را خدای بخواهد ، سپس میفرماید : ای اصبح بن نباته از برای او و یارانش پنهانی می باشد عجیب که جز خدای کسی از حال ایشان آگاهی ندارد .

از فرمایش حضرت امیر علیه السلام که میفرماید از برای او و یارانش پنهانی میباشد استفاده میشود که همیشه عده ای با آنحضرت میباشند که در لسان اخبار رجال الغیب نامیده شده اند و ایشان حفاظ آنحضرت هستند که در زبان مردم امروزه اسکرت یا گارد حفاظی نامیده میشوند که سیره پادشاهان است .

جابر بن عبدالله انصاری میگوید : رفتم خدمت فاطمه زهرا علیها سلام ، تا تبریک عرض نمایم از جهت ولادت فرزندش حسین علیه السلام پس از گرفتن اذن وارد شدم بر آن بانو ، دیدم لوحی سفید رنگ مانند در بیضاء ، در پیش روی نهاده و نگران در آن میباشد ، من از دیدن آن لوح در عجب افتادم ، بطوریکه دیده گان من از دیدن آن خیره گشت و سپس گفتم ای بهترین زنان این نوع چیست : فرمود ای جابر این لوحیست از طرف خدا بما رسیده و در این لوح اسامی حجج الهی از پدرم گرفته تا فرزندم مهدی ثبت است .

عرض کردم ای خاتون من آیا صلاح می دانید که بمن بدهید تا بینم .
فرمود اگر صلاح بود بتو میدادم این لوح را ، اما غیر از ما اهل بیت (یعنی پیغمبر و دوازده نفر وصی) نمیتواند دست بزند اما من در دست خود نگاه میدارم و تو بین . جابر میگوید فاطمه زهرا ع لوح را رو بروی من نگاه داشت و من نظر

افکنند در آن ، از بس لطیف و شفاف بود آن لوح ظاهرش از باطن و باطن آن از ظاهر دیده میشد ، دیدم نوشته است پس از نام خدای اسم پیغمبر و اوصیاء او :

- ۱ - محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مادرش آمنه بنت وهب .
- ۲ - علی بن ابیطالب مادرش فاطمه بنت اسد .
- ۳ - ابو محمد حسن بن علی مادرش فاطمه بنت محمد (ص)
- ۴ - ابو عبدالله حسین بن علی مادرش فاطمه بنت محمد (ص)
- ۵ - ابو محمد علی بن حسین مادرش شاه بانو بنت یزدجرد شاه شاهان .
- ۶ - ابو جعفر محمد بن علی مادرش فاطمه بنت حسن .
- ۷ - ابو عبدالله جعفر بن محمد مادرش فرده بنت قاسم بن ابی بکر .
- ۸ - ابو ابراهیم موسی بن جعفر مادرش حمیده .
- ۹ - ابوالحسن علی بن موسی مادرش نجمه .
- ۱۰ - ابو جعفر محمد بن علی مادرش خیزران .
- ۱۱ - ابوالحسن علی بن محمد مادرش سوسن .
- ۱۲ - ابو محمد حسن بن علی مادرش سمانه .
- ۱۳ - ابوالقاسم محمد بن الحسن العسکری هو الحجّة القائم بامر الله مادرش نرجس باری اوصیاء رسول گرامی اسلام تمام از روز نخست با نام و نشان معلوم ، و هر یک در زمان خویش وظیفه اش از طرف خداوند معین بوده .

یونس بن عبدالرحمن : میگوید ، روزی رفتم خدمت موسی بن جعفر علیه السلام و با آنحضرت عرض کردم . فدایت شوم آیا شما قائم بحق میباشید :

حضرت در جواب فرمود ، آری من قائم بحق هستم ، اما آن قائمیکه خدا خبر داده است ، که باید در قیام او زمین پراز عدل و داد شود و تمام کره زمین را مسخر نماید ، پنجمین فرزند من است و پنجمین امام میباشد که پس از من باید

يكاً يك قدم باین جهان بگذارند ، آری از برای وی غیبتی است طولانی و آن غیبت از ترس جان اوست ، در آن غیبت مردمی از دین خارج شوند وعده ای هم در دین ثابت بمانند ، خوشا بحال آن عده ، ایشان از ما هستند و ما از ایشان ، دوستان ما در هنگام غیبت قائم از دشمنان ما بیزاری جویند و از درستی ما خشنود میباشند و ما نیز از آنان خوشنود هستیم ، طوبی لهم ثم طوبی لهم بهشت از برای ایشان است و با ما در بهشت خواهند بود .

آری دوستان ائمه از روز نخستین در رنج و تقیه بسر برده اند و از دست ستمکاران جهان ستم دیده اند و این رنج باقی است تا ملجأ عزیزشان پرده از رخسار بگیرد و بدرد هجرانشان پایان بخشد .

در زمان هارون خلیفه عباسی . هشام بن الحکم ، که از مبلغین و دانشمندان مذهب شیعه بود ، در محضر یحیی بن خالد وزیر هارون در اطراف امامت گفتگو میکرد و صفات شخص امام را بیان مینمود ، یحیی بن خالد از هشام پرسید این امام با این صفات که نومیگوئی کیست . هشام از روی ناچاری اشاره بکاخ هارون کرده و گفت صاحب هذا القصر ، یعنی هارون ، هارون گفتار هشام را میشنید :

بازی هشام از جای خود حرکت نمود و از محضر یحیی بن خالد خارج شد : هشام که از مجلس بیرون رفت هارون الرشید . وارد شد و روی کرده یحیی بن خالد و چنین گفت ، امروز هشام جر آب نوره بما داد . چون میدانست منظور هشام حضرت موسی بن جعفر است .

جناب هشام فهمید که هارون از این گفتار در صدد قتل او بر می آید . هشام از بیم جان خویش رفت بکوفه و در خانه یکی از شیعیان مخفی گشت شاید از سر هارون الرشید در امان بماند .

از آن طرف هارون جاسوسانی با طرف فرستاد که هشام را پیدا کنند و بقتل

برسانند اما باو دست نیافت . هشام در کوفه مریض شد و از دنیا گذشت و میزبان آنجناب جنازه او را با نامه که مردم بدانند ، از دنیا در گذشته ، آورد بکناسه کوفه ، بطور مخفیانه گذاشت .

عده ای از مرگ او خبردار شدند ، که از آن عده قاضی کوفه بود ، این عده نامه ای نوشتند و از برای هارون فرستادند که جناب هشام از دنیا گذشته است برسیدن این نامه نزد هارون خاطر او اطمینان پیدا کرد ، و یقین کرد از دنیا رفته است .

در زمان غیبت بهترین اعمال انتظار فرج است

بسمه تعالی بنای خلقت را از روز نخستین ، خداوند بر دوستی و محبت قرار داده است و این محبت را در تمام موجودات جاری و ساری ساخته و علت ظهور و بروز ممکنات قرار داده است .

لانه تعالی : قال فی کلماته القدسیه کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف . دوستی و محبت بهترین شیئی است و یکی از اسماء حق محبوب است و بر سولش حبیب میگوید و نیز معرفت دائر بر مدار محبت است و هیچگاه محب از حبیب خود فراموشی ندارد و همیشه بیاد او است و در مفارقت دوست صبر و قرار از کف میدهد و در دیدگان او خواب نیست :

عجباً للمحب کیف ینام کل نوم علی المحب حرام

و در راه انتظار اومی نشیند که شاید حبیب او از در آید و هجرانش بوصول

تبدیل شود چه خوش باشد که بعد از انتظاری با میدی رسد امیدواری

لا اتلی الله عاشقاً با الفراق ان طعم الفراق مر المذق

لو وجدنا الی الفراق سمیلاً لاذقنا الفراق طعم الفراق

ترجمه گرفتار نکند خدا عاشقی را بجدائی محبوب خودش ، بجهت اینکه

مزه جدائی کام را تلخ میکند ، اگر میافتیم بسوی جدائی راهی هر آینه می چشائیم

جدائی را مزه خودش را تا بداند که با دیگران چه می‌کند .

فراق الحبيب شدید شدید	و قلب المحب سقیم سقیم
و ان كان جرمی الیک الهوی	فذنبی لیک عظیم عظیم
و من كان فی قوله صادقا	بیاب الحبيب مقیم مقیم
و من كان مستحدا شوقه	فشوقی الیک قدیم قدیم

ترجمه : جدائی دوست سخت است و قلب محب همیشه مریض می‌باشد ، ای دوست عزیز مهجور من اگر گناه من این است که روحم و جانم بسوی تو میل دارد پس بدان که در پیشگاه تو گناه من بزرگ و بسیار می‌باشد چون همیشه بیاد تو هستم ولی اگر کسی در دوستی خویش راست گو باشد ، همیشه از یاد دوست خود غافل نیست و در درخانه محبت و عشق او ایستاده است و بجای دیگری نمی‌رود .

ای آقای عزیزم فرزند فاطمه الساعه که قلم در کف دارم و بیاد تو سخن می‌گویم تو خود میدانی و می‌بینی اشکم از دیده روانست و مرغ جانم بسوی تو پر میزند اما نمیداند در کجائی و آشیان تو کجا است ، ولی خوشحالم که در محبت تو راست می‌گویم ، و عشق بتو از روز نخستین است .

باری امروز که روز هجران عزیز شیعیان است و حبیب و سرورشان از دیده ایشان پنهان می‌باشد هیچگاه نباید از یاد او غافل باشند که فرمود امام محمد تقی در آنروز یعنی روزگاری که امام مردم در حال غیبت باشد بهترین اعمال در نزد خداوند ، این می‌باشد که منتظر فرج باشند ، البته معلوم است که منظور حضرت چیست ، یعنی چنان در بندگی خدا و بیاد آنحضرت کوشا باشند که اگر ناگهان از در رسید خجل نباشند .

چون امکان دارد خداوند اسباب فرج آنحضرت را بآنی در شبی فراهم نماید که فرصتی از برای کسی نماند و آنگاه ندامت سودی نه بخشد .

قال : ان الله تعالى يصلح له أمره في ليلة ، كما أصلح أمر كلیمه موسى عليه السلام
از ذهب ليقتبس لاهله ناراً فرجع و هو رسول نبی - ثم قال علیه السلام افضل
أعمال شیعتنا أنتظار الفرج .

بخدا امروز روز امتحانست ، و هنگامیست که غیبت طولانی آنحضرت ،
بسیاری از شیعیان را بشك انداخته است و از دین خارج میشوند و ثابت نمیمانند
مگر کسی که خدا قلب او را امتحان کرده و بنور یقین روشن کرده است ، خوشا
بحال چنین مردمی .

حضرت صادق بزرگوار میگوید - ان الله يحب ان یمتحن الشیعة فعند ذلك
یرتاب المبطلون - خدا دوست دارد بسبب غیبت طولانی آنحضرت شیعیان را امتحان
نماید ، تا اشخاصیکه حقیقت ندارند ، از میان خارج شوند ، یعنی یقین خود را
از دست بدهند و بشك وریب گرایند . بدان بحال چنان مردمی .

آه چه شود ، که پیک الهی آید و مژده دلدار آرد و گوید : (جاء الحق و
زهق الباطل) بخدا قسم آرزومندم و از روی حقیقت میگویم آری دوستانش
باید همیشه چشم انتظار براه آن ذوالاقتدار داشته باشند و از خدا بخواهند تشریف
فرمائی آنحضرت را ، بویژه هنگام سحرگاه ، چه بسا دلسوخته‌ای آتش اشتیاقش
شعله‌ور شود و آه او اثر نماید و دریای رحمت الهی را بجوش آرد و از رخسار
قائمش پرده بردارد و زمین را پر از داد نماید و باین بدبختی ها خاتمه دهد ، آه
چه خوش روزیست آنروز .

محمد بن ابی‌عبدالله حسینی بحضرت جواد عرض میکند . امیدوارم آن کسی
که زمین را پر از داد میکند از اهل بیت پیغمبر باشد .

حضرت در جواب وی چنین میگوید : ما اوصیای پیغمبر تمام قائم بامر خدا
میباشیم و راهنمای راه توحید هستیم ، لکن آن کسی که سر تاسر زمین را عدل او

فرا میگیرد و زمین را از لوٹ فسق و فجور پاک میکند و گردن گردنکشانش را ذلیل مینماید و سختیهای روزگار از برای او آسانست . او کسی میباشد که از چشم جهانیان پوشیده است ، آری او کسی میباشد که هنگام قیام او اجتماع میکنند ، یارانش از نقاط دور زمین و شماره ایشان سیصد و سیزده تن باشد بشماره یاران پیغمبر در جنگ بدر ، و خداوند ایشان را در آبی حاضر نماید ، چنانچه خدا همی فرماید :

اینما نكُونُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

هر گاه یاران ویژه آنحضرت اجتماع کردند ، خدا امر خود را اظهار میدارد : و پس از سیصد و سیزده تن ، ده هزار مرد سلاحشور در زیر پرچم آنحضرت با عقیده پولادین گرد آیند ، و سپس موعظه میکند مردم را که دست از شیوه باطل بردارند ، پس از اتمام حجت دست بقبضه شمشیر میگذارد و دشمنان خدا را رهسپار جهنم مینماید . اینقدر از معاندین دین بکشد که خدا راضی شود .

عقد بن عبدالله عرض میکند ، ای سرور من چطور میدانند که خدا راضی شده است از وی ، میفرماید رحمت و شفقت در قلب او پدیدار شود آنزمان میدانند که خداوند از وی راضی شده است .

دین اسلام باید بحکم قرآن بر تمام ادیان برتری جوید

هوَالَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكُفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا

او است آنچنان خدائی که فرستاده است پیغمبر خود را از برای راهنمایی و با آئین ثابت پا برجا ، تا ظاهر نماید آن دین را بر تمام ادیان .

این آیه نکاتیرا در بردارد و نخستین فرمود دین حق ، یعنی این دین چنان ثابت است که هر چه بخواهند معاندین آنرا بر طرف کنند نتوانند (چون خداوند طرفدار آن میباشد) و دیگر آنکه فرمود لیظهره علی الدین لیظهره علی الدین کله - علی از برای استعمال میباشد و بحکم قرآن باید دین اسلام بر تمام ادیان

برتری جوید و حقیقت آیه این است ، همانطور که شب صافی باشد و آسمان پر از ستاره ، یا انوار دیگری در روی زمین جلوه گر باشند ، تاشب باشد آن انوار بطور کلی چه انوار آسمانی و چه انوار زمینی درخشیدنی دارند ، اما همینکه شب سپری گشت و مهر درخشان تابش نمود ، تمام آن ستارگان و انوار غرق در اشعه خورشید میشوند و تمام از دیدگان ناپدید میگرددند که هیچ اثری از آنها باقی نماند .

بحکم قرآن باید دین اسلام تمام ادیان را در اشعه خود مقهور و نابود سازد و عده الهی تخلف بنذیر نیست ، اگر چه از خود رسول گرامی اسلام گرفته تا باوصیاء آنحضرت مأمور اجراء این برنامه بوده اند و باید بدست هر يك از رهبران دین اسلام این غلبه حاصل آید ، اما چون دنیا دار اسباب است هر يك را مواعی در پیش آمد ، که نتوانستند در مقصود خود پیشروی نمایند تا نوبت رسید بوجود مقدس حضرت بقیة الله حجة بن الحسن ، آنروزگار چنان دنیای اسلام تیره بود و دشمنان آئین قرآن غلبه داشتند که ولادت آنحضرت را ، خداوند از دیده دشمنان پنهان داشت و همیشه جواسیس جستجو داشتند که شاید وجود مقدس آنحضرت را بدست آورند ، بطوری این تفتیش و جستجو شدت داشت که پس از مرگ حضرت امام حسن عظیم مرتبه خانه آنحضرت را تفتیش کردند اما کسی را که خدا بخواهد نگهبان شود ، دست مخلوق بر وی راه ندارد .

باری چون ، قیام آنحضرت در آن زمان مقتضی نبود بتأخیر افتاد تا هر زمان که خداوند صلاح بداند و موعود خود را آشکارا فرماید و باید چنان روزی فرارسد که دین اسلام بر تمام ادیان غلبه نماید ، قرآن مژده بچنین غلبه ای داده است و هنوز مصداق خارجی پیدا نکرده و این غلبه باید بدست توانای حجة بن الحسن انجام گیرد :

و در ضمن مطلبی که از این آیه روشن میشود ، بطلان ادعای شیادانی که

گفته اند ، ما امام زمان هستیم ، اگر بعضی از جهال یندار آن دیوانگان را قبول کرده اند ، باید با خود فکر نمایند این همه اختلاف مذاهب و ادیان و این همه فساد و ستم در دنیا چیست .

بعثت اینکه آن امام زمانی که ما عقیده بوجودش داریم و قرآن و پیغمبر و اوصیاء پیغمبر و تمام بزرگان شیعه از علماء و روایات و آن مردمیکه شرفیاب حضور مقدسش شده اند مژده ظهور و قیام او را داده اند ، باید دنیا را پرازدل و داد نماید و تمام ادیان را از روی کره زمین بردارد ، و قرآن و دین اسلام بر سراسر جهان حکومت فرماید و او نیامده و انشاءاله نزول اجلال خواهد نمود و آنچه منظور حق است انجام خواهد داد :

خورشید حقیقت در پشت ابر پنهان گردید و جهان اسلام بی نور گشت

روز هشتم ربیع الاول سال دو یست و شصت هجری در سرمن رأی امام حسن عسکری ع چشم از جهان پوشید و در همان خانه خویش که مدفن پدر بزرگوارش بود مدفون گشت ، و در سن پنج سالگی ، حضرت حجت یتیم شد ، یعنی مدت پنج سال تقریباً با پدر بزرگوارش حضرت امام حسن زندگانی کرده است آنهم بطور مخفی باری دو غیبت از برای آنجناب ، بوجود آمد ، یکی غیبت کوچک که در زبان قدیم غیبت صغرای میگفتند ، در آن غیبت نواب خاصه آنجناب و بعضی از خواص شیعیان خدمت آنحضرت میرسیدند و جواب مسائل را گرفته و بصاحبان آنها رد میکردند .

غیبت دوم شروع گشت و دیگر کسی از آنحضرت خبری نداشت مگر ویرگان او مفضل بن عمر از حضرت صادق روایت میکند: لصاحب هذا الامر غیبتان ، احدهما یرجع منها الی اهلہ ، والاخری یقال هلك فی أی واد سلك . حضرت میفرماید از

برای حضرت صاحب الامر در غیبت است که در یکی از آن دو رفت و آمد دارد با خویشان و نزدیکان و مردمی که محرم اسرار آن حضرت میباشند و اهل بیت دارند و در غیبت دوم بطور کلی ارتباط را با مردم قطع مینمایند که حتی درباره آن حضرت میگویند، هر جا بود از دنیا در گذشت :

آری بعد از غیبت دوم، خورشید توحید در پشت ابر خفا پنهان گشت و فضای عالم انسانیت بی نور گردید. امور بکلی بنواب و نمایندگان عام آن حضرت واگذار شد، فقهاء شیعه، رضوان الله علیهم اجمعین سینه را سپر کردند، حوادث یومیه را از قرآن و روایات مبارکات ائمه علیهم السلام گرفته و در دسترس محتاجین قرار دادند، خداوند بزرگهم ایشان را یاری نمود، اگر چه خود رنج و مصائب از معاندین دیدند، اما درهای علم و احکام را بروی مردم گشودند و تا امروز پرچمدار و مشعل دار، دین مبین اسلام بوده اند و نگذاشته اند، گرگان درنده، مسلمانان و شیعیان را شکار و دستخوش بی نظمی قرار دهند، آری علماء شیعه وفاداری کردند و میکنند تا زمانی که رئیسشان پرده از رخسار بگیرد و آنچه را خدای بخواهد انجام دهد، ولی آنچه مسلم است و از نشانه هائیکه پیغمبر اکرم و اوصیاء آن حضرت داده اند.

دیری نمیگذرد که پرچم « نصر من الله وفتح قریب » بر فراز عالم شریعت در اهتزاز آید، و دیده آرزومندان از دیدن آن سرو بستان و ماه و مهر درخشان روشن گردد و ندای جان فزای جاء الحق و زهق الباطل، در جهان طنین انداز شود. آری آن روزگار فرا رسد؟ و عدالت اجتماعی و مساوات و برادری و برابری پدیدار گردد، و قرآن بر تمام بشر حکم فرما شود:

فحشاء و منکرات از میان بر چیده و میگساریها و عربده ها رخت بر بندد، هوسبازیها و عیاشیهای ناعشروع جای خود را بخوی انسانیت بخشد، زنان افسار گسیخته در پشت پرده های عزت و شرافت پرده نشین شوند، شب نشینی های مرکب از

زنان و مردان نامحرم ممنوع و محدود باشد :

ولی پیش از آنکه آن ماه جهانتاب از افق حقیقت طلوع نماید، روزگاری مشکل توأم با حقیقت و باطل و با صبر و بی تابی در میان شیعیان پدیدار آید :
عده ای جام شکیبائیان لبریز و از راه حقیقت بدور و جامه ارتداد پوشند،
و گویند ما را رنج هجران میسر نیست اگر بود میآمد :

مردم دیگری یعقوب وار اشك هجران از دیده روان و در انتظار نشینند ،
تا بوصول عزیزشان رسند ، خوشا بحال این مردم که یاران رسول خدا باشند .
عن عبدالرحمن بن سلیط قال : قال الحسين بن علی عایهما السلام منا اثنا عشر مهدياً اولهم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام و آخرهم التاسع من ولدی
وهو الامام القائم بالحق يحيى الله به الارض بعد موتها ويظهر به دين الحق علی الدين كله ولو كره المشركون له غيبة يرتد فيها اقوام و يثبت علی الدين فيها آخرون فيؤذون ويقال لهم متى هذا الوعد ان كنتم صادقین اما الصابر فی غيبته علی الاذای والتكذيب بمنزلة المجاهد بالسيف بين يدي رسول الله .

این آیه دلالت بر ظهور دارد

سننریهم آیاتنا فی الافاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق . قرآن تنابی
است که خرد دانشمندان در باره آن حیران و سرگردانست .
از برای قرآن ظاهر و باطنی است وار برای باطن آن باطن هائی میباشد ،
که جز امام بر آنها کسی راه ندارد : قرآن چنانچه پیش از این اشاره کردیم ،
احکام را در بر دارد : بطوریکه نمیشود حکمی از برای بشر مصلحت و مفسده ای
داشته باشد که امر و نهی آن شدیداً در قرآن نباشد .

از برای قرآن حلال و حرام و فرائض و فضائل و ناسخ و منسوخ و رخص و عزائم
و خاصه و عامه و عبر و أمثال و مرسله و محدوده و محکمت و متشابهات و مفسره و

مجموعه و مبین و غوامض است که نمیدانند آنها را مگر کسانی که قرآن در خانه ایشان نازل شده است .

آنچه در قرآن میباشد از معانی اگر در برابر آنها لفظ نازل میگشت، نما، جن و انس از عهده نوشتن آن بر نمیآمدند .

اول آیه درباره مطلبی است و آخر آیه درباره مطلب دیگر ، و حقایق آن را جز امام کسی نمیداند : عن عبدالاعلی مولی آل سام قال : سمعت ، ابا عبد الله یقول : والله انی لاعلم کتاب من أوله الی آخره ، کأنه فی کفی ، فیه خبر السماء و خبر الارض و خبر ماکان و خبر ما هو کائن : قال الله عز وجل : فیه نبیان کل شیء - بطور اجمال حضرت میفرماید : من ' بقرآن از همه کس داناترم و در قرآن است علوم آسمان ها و زمین .

باری خداوند میفرماید : زود است که براهین و دلایل و نشانه های خداشناسی را در آسمان و زمین و در وجود خود بشر آشکار نمایم که بدانند این جهان خلقت با این نظام عجیب و غریب و رموز چه در آفاق و چه در وجود انسان ، از روی علم است و ماده بی شعور ، آنها را بوجود نیاورده آنگاه که چنین دانش و بصیرتی دانشمندان پیدا کردند حقیقت از برای ایشان روشن میگردد .

یعنی آن هنگام با حجت ما مخالفتی نخواهند نمود و او را آشکار میسازیم . آشکارا نمودن حجت خود را ذات مقدس الهی دایر بر مدار کمال علم و صنعت و هنر نموده است .

درین صورت دیگر کاری ندارد که خداوند حجت خود را ظاهر و آشکار نماید چون علوم آفاقی و انفسی دارد کمال پیدا میکند ، و کرده است ، بشر قدم در کراه دیگر نهاد ، و آنها را مستخر علوم خویش کرده است و هر دقیقه و لحظه یا توسط سفائن فضائی رو با آسمانها و کراه نموده و مشغول تحقیق و بررسی میباشد ، یا اینکه توسط

دوربین‌ها و تلسکوپ‌های قوی در رصدخانه‌ها از کراته دیگر عکس گرفته و به تحقیقات فضائی مشغولست .

از طرف دیگر دانشمندان و علماء وظائف الاعضاء در باره وجود انسان از نظر تشریح کار را بجائی رسانیده‌اند که تمام ذرات و بافته‌ها و سلول و گلوبول‌های خون از نظر کار و پیوند آنها نسبت بیکدیگر اطلاع دارند و بویژه از نظر جراحی اعجاز میکنند .

خلاصه علوم بشری از هر دو جهت باوج ترقی رسیده و روز افزونست و گاه آن رسیده که پرده از رخسار حقیقت گرفته شود و خورشید جهان آرای الهی در سپهر واقعیت درخشان و جهان را روشن سازد .

چنانچه أمير المؤمنين عليه السلام در یکی از خطبات خویش همی فرماید: فکأنکم قد تکاملت ، من الله فیکم الصنایع و أراکم ما تأملون - ما حصل فرمایش آن حضرت گویا می بینم که از جانب خداوند صنعت و هنر در میان شما بحد کمال رسیده است و خداوند مینمایاند شما را آنچه را آرزو دارید که منظور ظهور قائم اوست .

فی بصائر الدرجات المفید - : عن الباقر عليه السلام اما انه سیرکب السحاب و یرتقی فی الاسباب اسباب السموات السبع و الارضین السبع خمس عوامر و اثنتان خراباوان - حضرت ع میفرماید : زود است که فرزندم مهدی سوار بر ابر شود ، و بالا رود به سبب وسائل فضائی آسمانهای هفت گانه را و نیز زمین های هفت گانه که پنج نای آنها آباد و دونای آنها خرابست .

امکان دارد که منظومه شمسی ما بغیر از زمین پنج کره دیگر جمعیت و مخلوق داشته باشد که انشاء اله حضرت حجت از وسایل عادیه هم استفاده نماید ، یا خود یا شیعیانش بکرات دیگر بروند .

در هر صورت این آیه ظهور حقیقت را منوط بر سیر بشر در آفاق و انفس

قرار داده است ، و اینک این سیر توسط علوم زمان بانجام رسیده و میرسد و در ضمن باید آمادگی داشت از برای تشریف فرمائی حضرت بقیة الله .

بحکم این آیه باید زندگانی واقعی و حیات نوینی

در سراسر زمین پیدا شود و آن توسط امام زمان است

اعلموا ان الله بحیی الارض بعد موتها : زنده شدن زمین انواع واقسامی دارد که به بعضی از آنها اشاره میکنیم و سپس منظور خویش را بیان مینمائیم انشاء الله این آیه از متشابهات قرآن است و معانی زیادی را در بر دارد .

۱ - گیاه زمین در مناطقی که چهار فصل آنها برقرار است ، بهار که روپایان میرود در اثر حرارت خورشید و کم آبی روی بزرگ شدن و خشکیدن میگذارد ، این خشکیدن نخستین از نباتات و گیاهان کم عمر و ضعیف شروع میشود تا اینکه فصل زمستان فرا رسد ، در اثر رسیدن زمستان و هوای سرد ، بطور کلی طراوت و خرمی و سبزی از دشت و دامن و جنگل و کوه رخت بر بسته و از نظر پنهان شده است .

در این فصل که نام آن زمستان است عوامل طبیعی مشغول انجام وظیفه و سرگرم فعالیت میشوند که هم در دشت و باغ و بوستان را آماده از برای مقدم ربیع سازند و هم گیاهان و نباتات خشک شده صحنه زمین را بر بشر تنگ نگردانند باری بهار نو فرا میرسد ، بدون اینکه کسی . خالت در امور طبیعی از شخم و تخم و آبیاری زمین نماید ، خداوند قدیر دوباره حیات زمین را تجدید میکند و همان سبزه و گلها که در اثر آفتاب و برف و باران و سردی از بین رفته بودند سر از زمین بر میدارند و باز بان حال میگویند ، ای بشر ما در نظر شما مرده بودیم ولی خداوند ما را دوبرتبه زندگانی بخشید .

این خود درسی میباشد از برای کسانی که میگویند ما نیست و نابود میشویم جائیکه خداوند گیاهی را دوباره زندگانی میبخشد آیا گلهای گلشن انسانیت را که

محصول عالی خلقت میباشند ، زندگانی بهتر و نوینی نمیدهد چرا ؟

۲ - معنای دیگریکه میشود از برای این آیه در نظر گرفت منظور حیات علمی اهل زمین است .

یعنی هنگامیکه در اثر بی نظمی و عوارض و حوادث از قبیل زبانه کشیدن آتش جنگ و تسلط اجانب و بیگانگان بر کشوری ، آثار علمی و صنعتی آن کشور از میان برود و دست استعمارگران ستم گستر از آستین هوسبازی و بیدادگری کشیده شود ، استقلال و توانائی قومی را دستخوش مطامع خویش نمایند ، خواه نخواهی چنان مردمی دچار عفریت جهل و نادانی و بیکاری خواهند گردید .

اما چنانکه پیش از این یاد آوری کردیم که هر چه بعد نهائی خویش رسید بضد خویش بر میگردد ، خداوند بزرگ نمیکندار دملتی از بین برود ، در باره نوابغ و دانشمندی از میان همان ملت قد مردانگی علم میکنند و مردم را رو بعلم و صنعت جلو میبرند و حیات علمی آنان تجدید میشود : آری هر گاه مردم کشوری دانشمند شدند زنده اند . چنانچه امیر المؤمنین (ع) میفرماید فقم بعلم و لا تبغی له بدلا فالناس موتی و اهل العلم احياء - قیام بدانش کن و سزاوار نیست طلب نمائی بجای آن چیز دیگری را . بجهت آنکه مردم مرده میباشند و اهل دانش و فضل زنده هستند .

۳ - دیگر معنائیکه از این آیه استفاده میشود منظور از حیات زمین قانون الهی میباشد که هر گاه حجت الهی بطور آشکار در میان مردم نباشد و مردم بحال خویش واگذار شوند و از طرفی اسباب و وسائل انحراف اخلاقی از برای آنها فراهم باشد و مانع و رادعی هم نباشد که رو بفساد کشیده نشوند ، غرائض نفسانی هم ارسمت دیگر مدد کار میشوند در اندک زمانی مردم سنت و قوانین الهی را از یاد برده روبره فقرت و بربریت پیشروی میکنند ، و در ظلمت جهل و نادانی گرفتار میشوند آنگاه از هیچ جنایتی روی گردان نخواهند بود و هر گوی بدتر برای بشر از بی دینی نیست .

اما هرگاه خدای بزرگ بخواهد مردمی حیات واقعی را برخوردار شوند و از بیعدالتی و انحراف اخلاقی و بیدینی و رذالت رها گردند، یکنفر از تربیت شدگان مکتب توحید را از برای ایشان میفرستد تا از قید بدبختی نجات و بشاه راه هدایت راهنمایی شوند و وحدت و عدالت اجتماعی در بین ایشان پدیدار شود و عفت و عصمت و خوی انسانیت رواج پیدا کند، برادری و مساوات ایجاد شود. بشر نسبت بهم اطمینان داشته باشد، ملکات حمیده از قوه بفعلیت و قلوبشان بنور ایمان روشن گردد و انسانیت بطور حقیقت مصداق خارجی پیدا نماید، آرزوی حیات زمین مسلم است و چون قرآن وعده بچنین حیات جهانی داده است آن زمان فرا میرسد و هیچ شکی در باره آن نیست و برنامه چنین زندگانی جهانی نوین جز بدست با کفایت حضرت بقیة الله اجراء نمیشود و الساءه دنیای بشر از نظر دین پیکر بی جانست ولی طولی نمیکشد خدای بزرگ به سبب حجت خود این مرده را جان عطا فرماید.

وعدہ الہی خلاف ندارد و خداوند بوعده اش

وفا میکند

وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منکم لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین من قبلہم ولیمکنن لہم دینہم الذی ارتضی لہم ولیبذلنہم من بعد خوفہم امانا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً .

وعدہ کرده است خداوند کسائیرا که ایمان آورده اند و کارهای نیکورا انجام داده اند که آن اشخاص بعضی از شما مردم میباشند تا اینکه نمایندگان باشند در زمین، همانطور که نماینده قرار داد کسائیرا قبل از ایشان و هر آینه امکان پذیر و آسان میکند خداوند از برای آنان دینشان را آنچهان دینی را که پسندید از بهر ایشان و تبدیل میکند خداوند ایشان را امنیت پس از ترس، آنگاه پرستش نمایند مرا بدون ترس از دشمنان و شرک قرار ندهند از برای من چیزی را.

باری آنچه مسلم است هر يك از رهبران دینی و سفراء الهی که قدم بجهان
بشر از برای ارشاد مردم بسوی خدا پرستی و راه حقیقت نهاده اند با مردم مخالف
و معاند و از خدا بیخبر روبرو شده اند که همیشه یاد در حال جنگ و ستیز یا در حال
مظلومیت و رنج و سختی بسر برده اند که حتی از برای پرستش خدای یگانه خود
و پیروانشان در حال تقیه و ترس زیست کرده و دچار اذیت بوده اند .

بویژه اوصیاء رسول گرامی اسلام که هر يك در برابر شقی از اشقیاء زمان
خود قرار داشته که نه ترسی از خدا داشته و نه از مخلوق و به نحوه ای زندگانی
ایشان دنیای اسلام آگاهی دارد و تفسیر و تبیین حالاتشان احتیاج نیست و چنین
فرصتی که یکی از رهبران دینی و نمایندگان الهی در جهان بشر بطور کلی بدون
اینکه کسی مخالفت نماید خود و یاران او ؛ خدای را پرستش نمایند ، و شرکی
از برای خدا وجود نداشته باشد و ترسی و خوفی پرستش کنندگان از دیگری نداشته
باشند از برای احدی بدست نیامده است و میسر نبوده .

بحکم قرآن باید در جهان بطور همگانی ، چنین زمان اطمینان بخشی که
خدای بزرگ از روی حقیقت پرستش شود ، وجود پیدا کند ، و آن زمان نیز بحکم
قرآن و اخبار رسول گرامی اسلام و اوصیاء آن حضرت زمان دولت حق حضرت
بقیة اله حجة بن الحسن العسکری ارواحنا فداء میباشد . چون وعده قرآن تخلف
پذیر نیست .

آری آن روزگار فرا میرسد که قرآنیکه بخط یگانه قطب دائره امکان علی
ابن ابیطالب علیه السلام نوشته شده است بسبب یگانه مظهر قدرت الهی حضرت بقیة الله
اجراء گردد و دنیا چون بهشت برین شود .

قال الصادق علیه السلام : فاذا قام القائم علیه السلام : قرء کتاب الله عز و جل علی حده ،
و أخرج المصحف الذی کتبه علی علیه السلام .

امام زمان علیه السلام ماء معین است و قلوب را

زنده میکند

قل أرأیتم ان اصبح ، ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین : بگو ای پیغمبر اگر دیدید شما مردم که چون روز روشن شود آب جاری شما غائب و بزمین فرو رفته است و تمام در تشنگی گرفتار شده اید ، کیست که قدرت داشته باشد ، شما برگرداند آب زلال جاری شما را که در فقدان آن گرفتار میباشید .

همانطوریکه مکرر گفته ایم ، قرآن دارای متشابهاتی میباشد که جز امام آنها را نمیداند مگر کسانی که از در خانه آل محمد فرا گرفته اند ، هر کس از تشبیهات و قواعد فصاحت و بلاغت اطلاعی داشته باشد ، میداند که وجه تشبیه، در این آیه چقدر دارای اهمیت است.

باری آبُ اس اساس آفرینش است ، و حیات هر شیئی بستگی بآب دارد. آب منشاء رشد و ترقی هر موجود زنده ای میباشد ، از نباتات و گیاهان گرفته تا برسد بمرتبۀ انسانیت که آخرین سیر عالم طبایع و نخستین مرتبۀ عالم روحانیت است آب در این آیه بیان از حضرت بقیة الله است که از دیدگان بشر بویژه شیعیان پنهان و در پشت ابر غیبت قرار گرفته ، و جهان در راه انتظار آنحضرت دیده گشوده است .

همانطور که رشد و حیات هر چیز ، بستگی بآب دارد و بدون آب بقاء و نظامی در عالم حیات نیست ، نظام و بقای عالم بطور کلی از جهت ولایت تکوینی بستگی بوجود اعلی حضرت حضرت بقیة الله ارواحنا فداء دارد .

قال الباقر علیه السلام : وأن لو استقاموا علی الطریقه لا سقیناهم ماء غد قاً .
ای لاشربنا قلوبهم الایمان والطریقه هی الولاية - حضرت باقر (ع) میفرماید ، اگر مؤمنین در دین خود پایداری کردند و از جاده حقیقت خارج نگشتند ، هر آینه ما ایشان

را می‌چشائیم آب زلال کوآرا که بیان از ایمان باشد و طریقه در این خبر منظور ولایت است .

آری همانطور که اشیاء توسط آب دفع عطش مینمایند ، مؤمنین هم به سبب زلال ولایت دفع عطش حقیقت را میکنند .

تاویل این آیه مر و ط بحضرت نقیةاله است ، که خداوند میفرماید اگر امام شما از نظر شما غائب شده است ، پس کیست که دوباره او را آشکار نماید غیر پروردگار شما .

خلاصه کلام یکی از القاب حضرت ماء معین است و بحکم قرآن باید پرده از رخسار بگیرد و جهانی را از نظر حقیقت و ایمان از تشنگی برهاند و قرآن تخلف پذیر نیست و چنین روی باید بیاید .

زمین روشن میشود بنور تربیت کننده آن

واشرقفت الارض بنور ربها - نورانی میگردد ، زمین به سبب نور پروردگار آن اسامی و صفات ذات مقدس پروردگار ، هر يك بمناسبتی وضع شده است مثلا یا قدوس از جهت منزّه بودن او است از شريك ، و از جهت معروض نشدن ذات مقدس به سبب عوارض و خارج نشدن اشیاء از او . که بهترین تعریف را خودش در سوره توحید فرموده است که همان معنای لم یلد و لم یولد است ، چه بطور فیضان یا غیر فیضان . چه اشیاء کثیف ، یا غیر آن و نیز قدیر بودن ذات مقدس از جهت قدرت و توانائی او است بر هر کاری و نیز سمیع بودن از حیث شنوائی او است و علم بودن از جهت احاطه علمی و لطیف بودن از حیث اطلاع بر اشیاء ریز ، خلاصه هر صفت و اسمی بمناسبتی وضع شده است ، و نیز رب از حیث مربی بودن ذات مقدس او است نسبت باشیاء .

ناگفته نماند بعضی از صفات عین ذات میباشد ، که آنها را صفات ذاتی میگویند

از قبیل علم و قدرت و حیات که جهت در اینها یکی میباشد .

باری اسم از حیث لغت بر شیئی گفته میشود که علامت و نشانه از برای شیئی دیگری باشد در شناسائی که تا آنرا کسی بر زبان جاری نمود ، يك موجود خارجی را نشان دهد که آنرا مسمی میگویند ، مثلاً تا گفته شد آب جسم سیال و روانی بنظر میآید . یا اگر گفته شد زید یک نفر انسان را در نظر مشخص میکند که ذهن توجه بغیر آن ندارد .

از منظور خویش زیاد خارج نشویم ، اگر بخواهیم درین زمینه بیشتر قلم فرسائی کنیم سخن بدازا میکشد و مجبوریم قلم را انعطاف دهیم بمسیر مقصود . باری همانطور که مکرر گفته ایم قرآن دارای متشابهاتی است که جز امام کسی اطلاع از معانی آنها ندارد . و اشرققت الارض بنور ربها . آنچه از اخبار استفاده میشود . رب در این آیه تعبیر شده است بحضرت بقیه الله همانطور که پیش از این گفتیم حجت در عالم بمنزل روح است در بدن ، یعنی همانطور که تدبیر بدن از هر حیث واگذار بر روح قدسی میباشد ، تدبیر این عالم بحجت زمان واگذار است ، هر گاه بخواهد خداوند نظام را از این عالم بگیرد و اهل عالم را نیست و نابود نماید ، یا اینکه بخواهد عذاب بر اهل عالم نازل فرماید مدر این عالم را که بیان از حجت است بعالم دیگر منتقل مینماید ، چنانچه حضرت باقر العلوم همی فرماید :

لو بقیة الارض يوماً ، بلا امام منّا لساخت باهلها ولعذبهم الله باشد عذابه ان الله تبارك و تعالی جعلنا حجة فی أرضه و أماناً فی الارض لاهل الارض ، لن یزالوا فی أمان من ان تسبخ بهم الارض مادامنا بین أظهرهم ، فاذا اراد الله ، ان یهلكهم و لا ینظرهم ذهب بنا من بینهم و رفعنا الله ثم یفعل ما یشاء و احب : شاهد در جمله آخر است که حضرت میفرماید : هر گاه خداوند بخواهد نظام عالم گرفته شود و عذاب

بر اهل آن نزول نماید حجت خود را از میان مخلوق بر میدارد .

در هر صورت رب الارض در این آیه کنایه از حضرت بقیةاله میباشد و حکم قرآن باید زمین از نور آنحضرت بطوری روشن شود که اهل زمین احتیاج بنور دیگری نداشته باشند . چه از حیث نور ایمان و عدالت اجتماعی و چه از حیث نور ظاهری که در زمان دولت حقه حضرت بقیةاله معنویات تجلی میکنند و امر بواقعیات و امور باطنی میشود و از نور حضرت بقیةاله تمام کره خاکی باید نورانی گردد و نیز مؤمنین از نور ایمان خودشان استفاده خواهند نمود .

این وعده چون از طرف خداست تخلف پذیر نمی باشد و چنین زمانی هنوز پیش نیامده و باید مصداق خارجی پیدا نماید .

طلوع مهر ولایت در سپهر نبوت

حکیمه خاتون که عمه حضرت امام حسن عسکری میباشد ، میگوید : پس از آنکه ملیکه ریحانه را از مالکین او که برسم اسیر گرفته بودند ، برادرم خریداری نمود از جهت اینکه احکام اسلامی را فراگیرد بمن سپرده شد ، روزی برادرزاده ام امام حسن وارد منزل من گردید دیدم نگاهی غیرعادی بملیکه کرده که آنروزگار فرجس خاتون نام داشت ، من گمان بردم که این نگاه معمول بین جوانان میباشد من عرض کردم برادر زاده اگر اشتیاقی بنرجس دارید ، تا وسیله وصال شما را فراهم نمایم : فرمود عمه جان نگاه من بنرجس از روی خواهش نفسانی نبود ، بلکه می بینم در همین زودبها از نرجس فرزندی بظهور میرسد که دنیا را پراز عدل و داد نماید پس از آنکه پر از فساد شده باشد . گفتم پس در این صورت نرجس را خدمت شما بفرستم فرمود ایعمه درباره این موضوع سخن را با پدرم در میان بگذار .

حکیمه خاتون میگوید ، لباس خود را پوشیدم و بخانه برادر خود رهسپار شدم تا در باره نرجس گفتگو نمایم ، میگوید هنوز من سخنی در میان نیاورده

بودم برادرم فرمود ، خواهرم نرجس را از برای فرزندم حسن بفرست ، من عرض کردم برادر عزیزم بخدا قسم بحضور شما نیامدم مگر از جهت کسب اجازه برای همین موضوع ، سپس برادرم فرمود خواهر عزیزم ، خداوند میخواهد ترا شریک در ثواب عظیمی فرماید .

حَدیمه خاتون میگوید ، چون رضایت برادر خود را درین باره فهمیدم ، از جای خویش حرکت کرد و بخانه خویش رهسپار شدم و اسباب زفاف نرجس را فراهم ساختم ، سپس او را فرستادم نزد برادر زاده خویش امام حسن عسکری ع. مدتی از زفاف نرجس گذشت برادرم چشم از جهان پوشید و برادر زاده ام بر مسند امامت نشست ، و من روزی نیز رفتم در خانه برادر زاده ام امام حسن و خواستم شب را برگردم برای منزل خویش . برادر زاده ام فرمود ، ایعمه امشب افطاری را در خانه ما میل فرما چون میخواهد امشب حجت خدا دیده بجهان بگشاید .

گفتم برادر زاده مادرش کیست ، فرمود نرجس خاتون ، گفتم عجبا در نرجس اثری از حمل پیدا نیست .

برادر زاده ام فرمود ایعمه مثل نرجس مثل مادر موسی میباشد که تا هنگام ولادت موسی کسی از حمل او اطلاعی نداشت ، چون فرعون شنیده بود که موسی نامی اساس سلطنت او را بهم خواهد زد و حکومت جابرا نه او را درهم خواهد شکست و سبب زوال پادشاهی او خواهد بود .

از این جهت در صدد پیدایش موسی بر آمد و بیپانه موسی هر جا طفلی بود سر برید و هر جا زن حامله ای بود شکم پاره کرد ، اما غافل از آنکه کسیرا که خدا بخواند نگهداری نماید ، هزاران فرعون نمیتوانند خلاف رضای خدا قدمی بردارند در روایت دیگری آمده است که حضرت فرمود ، ایعمه حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمیباشد و در پهلو خداوند قرار داده و ما از رحم متولد نمیشویم

بلکه از ران مادران فرود می‌آئیم ، زیرا که ما انوار الهی هستیم و با چرك و خون آلوده نمی‌شویم و این خبر را ثقة‌المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی در یکی از کتب خویش بیان نموده .

حکیمه خاتون میگوید موضوع حمل را از خود نرجس خاتون سؤال کردم، گفت من چیزی نمی‌دانم و اثری از حمل در خود مشاهده نکردم ، پس شب را ماندم و در منزل برادر زاده‌ام خوابیدم و نرجس هم خوابید و من هر لحظه از حال او باخبر بودم ، ولی اثری از زایمان ظاهر نبود تا اینکه شب رسید بنصف و از شبهای گذشته زودتر برای تهجد حرکت کردم و نماز شب را ادا نمودم ، چون بنماز وتر رسیدم نرجس هم از خواب بیدار گشت وضو گرفت و بنماز شب مشغول گشت و هنوز خبری از وضع حمل نبود و من بر حیرتم می‌افزود ، و نزدیک بود شکمی در دلم بهم رسد ، ناگاه برادر زاده‌ام از اطاق دیگر صدا زد و گفت ای عمه شك مکن نزدیک است حجت خدا قدم بجهان گذارد .

ناگاه دیدم اضطراب در نرجس بهم رسید ، پرسیدم از حال او نرجس گفت ای خاتون من آنچه را امام فرمود ظاهر شد ، برادر زاده‌ام فرمود عمه سوره قدر را قرائت کن ، من شروع کردم بخواندن سوره قدر ناگاه شنیدم دیگر بهم این سوره را قرائت میکند ، گوش فرا داشتم ، شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من همراهی مینماید و ناگهان بر من سلام کرد ، من از این سلام ترسیدم ، برادر زاده ام فرمود ای عمه تعجب مکن خداوند کودکان ما را بحکمت خود گویا میگرداند و در بزرگی حجت خود میگرداند ، چون کلام حضرت امام حسن تمام شد ، نرجس از دیده من پنهان گردید این جریان را برادر زاده خود خبر دادم ، برادر زاده‌ام فرمود ای عمه برگرد نرجس را در جای خودش میبینی .

حکیمه خاتون میگوید من برگشتم به جیره نرجس دیدم او در جای خود قرار

دارد ، در حالتی که صورتش نورانی شده ، و از طرفی نگاه کردم دیدم در کنار او کودکی روی بقبله در حال سجده است و شهادتین را بر زبان جاری میکنند .

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له ، و ان جدی رسول الله و ان اُبی امیر المؤمنین وصی رسول الله ، سپس یکایک اسامی ائمه را بر زبان جاری کرد تا رسید بنام خودش ، آنگاه چنین فرمود : اللهم أنجز لی وعدی وانم لی امری وثبت و طائنی وأملاء الارض بی عدلا و قسطاً .

و نیز حکیمه خاتون روایت کرده ، که چون حضرت بقیة الله دیده بجهان گشود نوری از چهره او ساطع گشت که در آسمان پهن گردید ، که من تا جهان را می دیدم نورانی . و مرغان سفیدی را دیدم که از آسمان بزمین می آمدند و خود را به قنடைه حضرت میمالیدند و دوباره با آسمان پرواز می کردند .

برادرزاده ام فرمود ای عمه فرزند مرا بیاور نزد من او را گرفتم دیدم یاک و پاکیزه است ، در آن حین بیازوی راست آن مولود نظر کردم دیدم نوشته است جاء الحق و زهق الباطق ان الباطل کان زهوقاً . باری آنماه سپهر نبوت را بردم نزد پدرش امام حسن عسکری ، چون دیده به رخسار پدرش افکند سلام کرد ، پدرش پاسخ سلام فرزندش را گفت و او را روی دست گرفت و سپس زبان را بردیده گان و دو گوش او مالید و بیزبان را در دهان وی نهاد و آنگاه فرمود ، ای فرزندم قرآن بخوان . حضرت بقیة الله نخستین لب با استعاذه گشود و سپس گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون .

پس از قرائت این آیه درود فرستاد بر جدش پیغمبر وجد دیگرش امیر المؤمنین و بر یکایک ائمه دیگر تا پدر بزرگوارش ، اما پس از قرائت این کلمات او را در دست پدرش ندیدم و در ضمن برادرزاده ام با کسی سخن می گفت که من او را نمیدیدم .

من از برادر زاده ام پرسیدم که حضرت بقیة الله چه شد، فرمود ای عمه او را سپردم بروح القدس چون از نگهبان انبیاء و اوصیاء است و ایشان را بصفات نیکو متصف می نماید. حکیمه خاتون میگوید: من تا مدت دو ماه ترفتم منزل برادر زاده ام پس از دو ماه که رفتم دیدم طفلی ماه قرص قمر در میان منزل راه میرود، سؤال کردم این کودک از کیست برادر زاده ام تبسمی کرد و گفت این صاحب الامر است، ای عمه بدان انبیاء و اوصیاء ایشان هر ماهی بقدر یکسال دیگران رشد دارند و بدان حجج الهیه در شکم مادر عالم می باشند و سخن میگویند و خدا را عبادت میکنند. حکیمه خاتون میگوید من هر چهار روز یکمرتبه بنخانه بر دار زاده ام میرفتم تا اینکه مدت کوتاهی بمرگ او کار داشت یکروز رفتم دیدم حضرت صاحب مانند یکمرد کامل میباشد در صورتیکه پنج سال از عمرش میگذشت. باری برادر زاده ام فرمود ای عمه با توکاری دارم و سپس چنین فرمود بدان من در همین زودی ها از میان شما میروم و فرزند من حضرت صاحب الامر امام و جانشین من است اطاعت او بر شما واجب است و هر کس تمرد فرمان وی کند تمرد خدا کرده است و کافر میباشد. محمد بن عثمان عمروی میگوید، چون حضرت بقیة الله متولد گردیده امام حسن عسکری پدرم را که وکیل آنحضرت بود طلبید و فرمود از برای عقیقه آن حضرت مقدار زیادی گندم و گوشت بین فقرا تقسیم نمود.

باری اخبار و روایات فراوانی در باره ولادت حضرت حجت در کتب مربوطه نوشته شده است هر کس میخواهد بآن کتب مراجعه نماید و ما در این کتاب بیش از این بین نمیکنیم، زیرا گنجایش ندارد. در هر صورت آنچه از روایات استفاده می شود حضرت صاحب تقریباً مدت پنج سال با پدر بزرگوارش بیشتر در دنیا نبوده است.

امام را غیر امام غسل نمیدهد و کفن و دفن نمینماید.

عقیده شیعیان دوازده امامی این است که هر امامی که از دنیا میرود، باید امام

بعد از او وی را غسل دهد و کفن نماید و بنخاک سپارد و نماز بروی بخواند .

اگر پیغمبر یا امامی در شرق از دنیا برود و وصی او در غرب باشد باید هنگام مرگ وی حاضر گردد . تا بوظایف خویش عمل کند از قبیل تصرف موازین نبوت و امامت ، هیچ پیغمبر و امامی بنخاک سپرده نشده است ، مگر توسط وصی او .
عن الحسن بن محمد ، عن معلى بن محمد عن محمد بن جمهور : قال حدثنا أبو معمر : قال سئلت أبا رضا عليه السلام عن الإمام يغسله الإمام : قال ع سنت موسى بن عمران عليه السلام - یعنی همانطور که وصی حضرت موسی ، موسی ع را غسل داد و نماز خواند و بنخاک سپرد تمام انبیاء و اوصیاء ایشان همین میباشند ، از اینکه حضرت جواب أبو معمر را باین کوتاهی میدهد گویا در حال تقیه بوده است .

الحسن بن محمد عن معلى بن محمد ، عن الحسن بن علي الوشاء عن أحمد ابن عمر الحلال عن الرضا عليه السلام قال قلت له انهم يحاجونا يقولون ان الامام لا يغسله الامام قال : فقال ما يدريهم من غسله فما قلت لهم قال فقلت جعلت فداك قلت لهم ان قال انه غسله تحت عرش ربي فقد صدق و ان قال غسله في تخوم الارض فقد صدق : قال ع لاهكذا قال فقلت : فما أقول لهم : قال ع قل لهم اني غسلته : فقلت اقول لهم انك غسلته : فقال عليه السلام نعم : احمد بن عمر ميگويد خدمت حضرت رضا عرض کردم مردم احتجاج مينمايند درباره اينکه امام را غير از امام کسی غسل نميدهد ، حضرت فرمود نميدانند چه کسی امام را غسل ميدهد ؛ پس تو چه گفتی در جواب ، عرض میکنند من گفتم اگر کسی بگوید در زیر عرش امام را غسل ميدهند راست گفته است و اگر کسی بگوید در زیر زمین غسلش ميدهند او هم راست گفته است . حضرت فرمود اينطور نيست که تو گفته ای . ميگويد من عرض کردم ، پس چه بگويم در جواب ایشان .

فرمود بگوي در جواب که من غسل ميدهم امام را يعني حضرت رضا ، أحمد

عرض میکند بگویم شما غسل میدهید ، حضرت فرمود آری .

از این بیان حضرت استفاده میشود ، هر امامی که از دنیا برود ، ارواح تمام اوصیاء و انبیاء در غسل او شرکت دارند ، یا اینکه منظور حضرت این میباشد که تمام ائمه در حکم یکدیگرند ، مثلاً اگر امامی را حضرت صادق غسل دهد مثل این است که حضرت جواد غسل داده .

در هر صورت امام را باید امام غسل بدهد و بر او نماز بخواند و بنحاک سپارد و ارواح ائمه تمام حاضرند بدون شك .

عن معلى بن محمد عن محمد بن جمهور عن يونس عن طلحة قال : قلت للرضا عليه السلام : ان الامام لا يغسله الا امام فقل عليه السلام أما تدرون من حضر لغسله قد حضره خير ممن غاب عنه الذين حضروا يوسف في الجب حين غاب عنه أبوه و أهل بيته : اشخاصی که در چاه کنعان از جهت نجات حضرت يوسف حاضر شدند ، بطور قطع حضرت امیر بود چنانچه خود حضرت میفرماید من يوسف را از چاه نجات بخشیدم آری از برای امام مکان و زمان مفهومی ندارد و او فوق زمان است بطرفه العین از مشرق بمغرب حاضر است ، بلکه امام بر عالم ماده احاطه دارد چنانکه این منظور از فرمایش خودشان استفاده میشود .

هیئات که امام را کسی بتواند بشناسد . امام مثل اعلاى حق است و آئینه تمام نمای خدا است و صفات ثبوتیه حق مظهرش امام است و بویژه ائمه ما تمام مقام جمع الجمعی دارند ، از آدم گرفته تا بنخاتم آنچه را از علم و فضائل و صفات حمیده دارا بوده اند در وجود هر يك از ائمه ما میباشد و هر يك مظهر تمام صفات انبیاء گذشته از هر حیث میباشد - بقول شاعر فارسی زبان

اینکه بر کنج لب خال مسیحی داری آنچه خوبان همه دارند تو تنهاداری
از همین جامعیت است هنگامیکه حضرت بقیه اله تشریف فرما میشود ، در

پشت بخانه کعبه میدهد ، درحالتی که گردآمده اند دراطراف آنحضرت و یاران از یاران او و نیز سیزده و سیزده تن از برگزیدگان بعدد اصحاب پیغمبر که در جنگ بدر حضور داشتند .

نخستین سخنی که آنحضرت آغاز نماید این جمله باشد ، بقیةاله خیر لکم ان کنتم مؤمنین - آنگاه بفرماید منم بقیةالله و حجت او و خلیفه او در زمین . پس سلام نمیکند بر آنحضرت سلام کننده ای مگر بذكر این جمله السلام عليك یا بقیةاله فی ارضه - آنگاه بفرماید ای مردم هر که میخواهد بآدم نظر کند بمن نظر افکند منم آدم ، هر که میخواهد شیث را ببیند من را ببیند منم شیث . و هر که میخواهد نوح را تماشا کند بمن نگاه نماید منم نوح ، باری تمام انبیاء را نام میبرد تا میرسد بجدش پیغمبر اسلام وجد دیگرش علی بن ابیطالب تا برسد بامام حسین و نیز یکا یک ائمه را بیان فرماید تا برسد بسودش ، آنگاه بفرماید ای مردم منم امام منتظر و منم بقیةالله و منم آن امامیکه در انتظار من بودید . آنگاه بفرماید ای مردم هر کس از انبیاء هر چه میخواهد از من سؤال نماید تمام آنچه برایتان نازل شده است بدون کم و زیاد همه را من میدانم دینم و اریث و سلاح انبیاء تمام در نزد من حاضر است .

باری علومی که از روز نخستین خداوند توسط ملائکه از برای انبیاء فرستاده از حضرت آدم گرفته تا خاتم الانبیاء و نیز اوصیاء انبیاء گذشته تا برسد بخود حضرت بقیةاله تمام را آنحضرت دارا میباشد و میداند علاوه بر اینکه همانطور که پیش از این بیان نمودیم حجت هر زمان روحش با سایر ارواح انبیاء الوالغزم و روح پیغمبر اسلام و اوصیاء آنحضرت در شب های جمعه میروند بعرش پروردگار تا صبح در آنجا طواف مینمایند و خداوند علیم بطور افاضه علوم و اسرار یومیه را تا جمعه دیگر از جزئی و کلی باو عطا میکند و صبح که بر میگردد بقالب نوری بشری خود سرشار

از فضائل حقه میباشد و این مبحث را مادر جای خود قبل از این بیان کردیم و دیگر
جای تفصیل نیست .

بخدا قسم ائمه ما هر يك در زمان خویش از ازل تا ابد از اسرار و حقایق
حقه و فضائل و معارف یقینیه آگاه و هیچ امری بر ایشان پوشیده نبوده و نمیباشد.
آری آل محمد بویژه علت غائی عالم آفرینش میباشد و ثمره خلقت محمد و
آل او است و هر کس از انبیاء گذشته گرفتار شده است تا چنگ بدامان ولایت و
دوستی ایشان نرزد از گرفتاری خود نجات پیدا نکرده است .

هر کس از در خانه اهل بیت پیغمبر اسلام بطرف دیگری رفته است هلاک
گشته و هر کس بغیر آنچه محمد و اوصیاء او بیان کرده اند و دستور داده اند
برنامه دین و دنیای خود قرار داده یا بدهد جز ضلالت و غوایت و هلاکت در دنیا
و آخرت بهره و نصیبی ندارد و نتیجه آن ندامت و پشیمانی خواهد بود، حقیقت و
واقعیت و علوم و معارف یقینیه که انسان را از مهالك دنیا و آخرت نجات مبخشد
جز در دربار ولایت علی بن ابی طالب و فرزندان گرامی آنحضرت جای دیگری نمیشود
جستجو نمود و بآنهار رسید، خیر و صلاح بشر روی زمین جز بدست فرزندان فاطمه زهرا
که بیان از حضرت حسن بن علی تا حضرت بقیه الله میباشد جای دیگری نیست.

علی بن ابراهیم بن هاشم ، عن محمد بن عیسی عن بونس عن ابن مسکان عن
محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر ع يقول ليس عند احد من الناس حق ولا ثواب
ولا احد من الناس يقضى بقضاء حق الا ما خرج منا اهل البيت واذا تشعبت بهم الامور
كان الخطاء منهم والثواب من علی - محمد بن مسلم میگوید شنیدم از حضرت
باقر العلوم که میفرماید نیست نزد کسی از مردم حق و نه ثواب و نه هیچکس از
مردم قضاوت بقضاء حق نماید، مگر اینکه تمام آنها حکمشان از ناحیه ما بوده
است و هر گاه اختلافی و انشعابی در بین مردم بوقوع آمد اشتباه و خطا از مردم است

و ثواب آن از علی بن ابیطالب و نیز فرزندان او .

و نیز حضرت باقر العلوم میفرماید : فوالله لا يؤخذ العلم الا من اهل بیت نزل علیهم جبرئیل - قسم بخدا گرفته نمیشود علم مگر از اهل خانهای که نازل شده بر ایشان جبرئیل .

امروز وظیفه چیست ؟

امروز که خورشید ولایت در حجاب ابر غیبت رخسار خود را پوشیده و جز پرتوی از لابلای ابرهای تیره نمودار نیست ، آیا وظیفه آرزومندان و شیفتگان جمال آن مهر سپهر حقیقت چیست و چسان باید خود را از این گردابهای خطرناک دنیا که دانشمندان و علماء زیادی را غرق کرده که اثری از آثار آنان نمانده است ، نجات داد پیدا کرد و از این موجهای فتنه و حوادث روزگار برکنار شد .

آری زمان است پر آشوب که از هر طرف شیادانی در کمین نشسته و راهزنانی در گذرگاه عقیده و ایمان کمان کشیده و منتظر پرناب سهام زهر آگین که قلبی را مسموم و جریحه دار نمایند .

بویژه نونهالان و غنچه‌های گلشن و بستان تشیع که آنها تمام ودایع و امانات پروردگار میباشند و برق آسا از راه حقیقت و صلاح خسار جگشته و بطرف وادی انحراف رهسپار و دیگر روی سعادت و پیروزی را نخواهند دید .

کودکان در حکم کاغذ سفیدی میباشند که هر رنگ و نقشی را در قدم نخستین میپذیرند و دیگر زدودن آن رنگ و نقش از لوح سینه آنان مشکل است و مراکز انحراف عقاید و اخلاق و ایمان از برای کودکان بسیار است ، نخستین از دامن مادران شروع میشود ، اگر خدای نخواسته مادری باشد که مراعات اصول اخلاقی را ننماید ، مثلاً بی‌عفت باشد بدون رضایت شوهر از خانه بیرون رود خدای نخواسته بعفت رعایت خود خیانت نماید دروغ بگوید ، اعمال خلاف حقیقت از او دیده شود ، وظایف عبادی را انجام ندهد ، غیبت و غرض ورزی را اشعار خویش قرار دهد ، از مال شوهر بدزدد و در حساب آن خدعه

و نیرنگ بکار زند، در این صورت اگر دختر بچه‌ای داشته باشد، این حرکات و اعمال را زیر نظر گرفته و از تمام آنها عکسبرداری نموده و در لوح سینه خویش انباشته است و گمان میبرد که وظیفه او همان حرکات جاهلانده و خدیعانه مادر است. یا اگر این کودک خردسال مثلاً پسر بچه‌ای باشد، علاوه بر اعمال مادر حرکات پدر خود را زیر نظر گرفته و در اطراف آنها در همان دوران کودکی و خردسالی دقت میکند، می‌بیند این پدر دروغ میگوید، فحش و هرزگی از وی دیده میشود، بزنی خود خیانت مینماید، میکساری و عربده از وی دیده و شنیده میشود، اگر مسلمان است، نماز نمیخواند دست و زبان او عفت ندارد، از ظلم و ستم دربارهٔ هم‌نوعان خویش دریغ ندارد، جز پول و تجملات زندگانی هدف دیگری در سر او نیست.

این کودک از خانه بکوچه و بازار قدم میگذارد، نخستین روز می‌بیند مردمی مرکب از زن و مرد و پیر و جوان شهری و دهاتی مانند اشخاص مست سراسیمه باین طرف و آن طرف میدوند و هیچگونه توجهی از ایشان نسبت به ضعیف و ستم‌دیده و ناتوان دیده نمیشود، و گوش بصدای مظلوم و ستم‌رسیدگان فرا نمیدهند از درستی و حقیقت در بین چنین افرادی اثری دیده نمیشود، اگر قدمی فراتر نهند، جز رموز هوسبازی و خیانت بکشور و ملیت و عقاید و ایمان دانشی را نیاموخته‌اند. روی سخن با مردمی است که خود را پیرو، نسخه آسمانی قرآن و برنامه پیغمبر و اوصیاء گرامی آن حضرت بحساب و شمار می‌آورند امکان دارد در مساجد و محافل و صفوف جماعات دم از دین و دیانت زنند و تنهای ایشان در يك صف وحدانی پیوند و قلوبشان از هم خبری نداشته و مباین باشد.

آری بر مردم مسلمان و بویژه شیعیان جهان واجب و فرض است که در این زمان خطر ناک که زمان امتحانست و مردم دارند غربال میشوند و دسته‌دسته و فوج فوج

از دین خارج و بسوی بیدینی رهسپار و بویژه نسبت بحضرت بقیة الله در شك و تردید و بلکه انکار قرار گرفته اند، اینکه تا میتوانند بذر حقیقت و ایمان در قلوب نوباره گان و فرزندان خویش کاشته و آنها را بوظایف دینی و مذهبی آشنا نموده و بویژه نسبت بحضرت بقیة الله تا قدرت و امکان دارند در هر صبح و شام یادآوری و تذکر داده تا در معرض فراموشی نباشد، بلکه باید بایشان تعلیم نموده که در هر صبح و شام از برای سلامتی آن حضرت در هنگام خروج از منزل صدقه بدهند.

آری هنگام وزمان آن میباشد که بیاد آن حضرت سخن گفت: و منتظر ورود آن سرور بود، و از خدای بزرگ درخواست نمود که پرده از رخسار آن مولی بردارد، فرضاً به تشریف فرمائی آنحضرت هنوز کارداشته باشد، اما امکان دارد آه يك مظلوم اثر نماید و خداوند منان دعوت او را مستجاب نماید، آه که از سینه پرسوز بیرون آید چه اثرها دارد. ناله جان سوز يك زن رژیم حکومت جابرا نه چهارصد ساله فرعونى را عوض نمود.

باری باید از خداوند درخواست کرد و از طرفی هم هر چه هست و نیست عقیده و ایمانست در باره آنحضرت که شخص مسلمان در باره امام زمان خویش معرفت داشته و او را بشناسد، فرضاً او را بدیده نبیند، که اگر مسلمان بویژه دیده از جهان پوشید بحال فقرت و جهل نباشد و با ایمان از دنیا برود، که اگر خدای نخواسته با چنان حالتی از جهان گذشت اهل عذاب ابدی خواهد بود.

فضیل بن یسار از حضرت صادق سؤال میکند از قول خدای متعال که میفرماید یوم تدعو کل أناس بامامهم، حضرت در جواب فضیل میگوید - یا فضیل اعرف امامك فانك اذا عرفت امامك لم بضرک تقدم هذا الامر او تأخره و من عرف ثم مات قبل ان يقوم صاحب هذا الامر بمنزلة من كان قائداً في عسكرة واستشهد مع رسول الله حضرت صادق بفضیل میفرماید معرفت در باره امام زمان خویش پیدا کن هر گاه

امامت را شناختی چه زود بیاید و چه دیر ضرر بتو تمیرسد، یعنی هر چه هست و نیست عقیده و ایمان میباشد درین باره .

قال امیر المؤمنین ع و لا تجهلوا أئمتکم و لا تصدعوا عن حبکم و الزموا هذه الطريقة فانکم لو عاینتم ما عاین من مدمات منکم لجزعتم و رهلتم - امیر المؤمنین میفرماید فراموش نکنید امامان خود را و خویش را جدا نسازید از ریسمان ولایت و نگهداری نمائید از برای خویش این راه را یعنی ولایت را .

باری باید از مراکز خطر بیدینی خودداری نمود و با مردم ناجور رفت و آمد نکرد . تا هم خود و هم کودکان از شر مردم بیدین در امان بمانند

چنانچه حضرت باقر ع بعبدالله بن ظبیان میفرماید ، در آخر الزمان جمعی از دزدان دین در کمین نشسته اند تا الغاء شبهه در قلوب ضعیفان و مردم عوام نمایند تا دسته دسته از دین خارج شوند « راقم میگوید عوام و جهله مردم از همان ابتدا دین ندارند » تا جائیکه میفرماید ای عبدالله در آن روز نگهداشتن دین سخت تر باشد از نگهداشتن آتش در کف دست .

آری باین روزگار امیر المؤمنین ع خبر داد که در آخر الزمان و نزدیک ظهور مهدی مؤمنین در رنج و گرفتاری باشند و مردم منافق حیلہ گر در ناز و نعمت و عزت و مورد احترام دیگران بوده باشند و اینک فرمایشات آنحضرت را در اینجا بیان اما تجزیه و تحلیل آنها را بعهدہ خوانندگان واگذار مینمایم .

قال امیر المؤمنین ع - يأتي على الناس زمان لا يقرب فيه الا الماحل ولا يظرف فيه الا الفاجر ولا يضعف فيه الا المنصف بعدون الصدقة فيه غرماً و صلة الرحم مناً و العبادة استطالة على الناس فعند ذلك يكون السلطان بمشورة النساء و اماراة الصبيان و تدبير النخعيان - فرمود بیاید بر مردم زمانی که مقربان بزرگان و اهل دنیا نمی باشد مگر شخص حیلہ گر و خدعه کار و منافق ، امیر و چیز فهم و خوب و پاکیزه ندانند

مگر شخص فاجر معصیت کار را خوار و بیچاره و ناتوان در آن زمان نباشد مگر اشخاص عادل و متدین! صدقه و زکاة واجب را اگر بدهند از روی اکراه و ناراضایت باشد و آن را ضرر و خسارت پندارند، اگر صلوة ارحام و خویشان فقیر را احیاناً بجای آورند بر ایشان منت گذارند اگر عبادت و اطاعتی نمودند فخر و برتری جویند بر دیگران در آن روزگار مشورت در امور جهان داری از زنان باشد و بچه گان بر مردم یاست نمایند و تدبیر امور بدست مردم پست و نادرست انجام شود.

باری امیر المؤمنین علیه السلام اجمالی از احوال مردم امروز را در این جملات اشاره فرموده است و در ضمن اظهار اشتیاق و محبت مینماید نسبت باشخاصی که در نزدیک ظهورش فرزندش حضرت بقیة الله (یعنی در آخر الزمان که الساعده میباشد) بر مصائب صبر و استقامت نمایند و یقین و ایمان خود را از دست ندهند و همیشه منتظر باشند دولت حقه امام زمان و فرج آن سرور را چنانچه میفرماید: منتظرون لدولة الحق و سیحق الله الحق بكلماته و یمحق الباطل آه آه طوبی لهم علی صبرهم علی دینهم فی حال هدنتهم و یا شوقاء الی رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم و سیجمعنا الله و ابائهم فی جنات عدن و من صالح من آبائهم و أرواحهم و ذریاتهم - شیعیان ما و مردم متدین انتظار خواهند کشید دولت امام زمان خود را اما بدانند زود است که خداوند پای برجا نماید به سبب حجج خود حق را (اشاره بهنگام ظهور حضرت بقیة الله و رجعت از سایر رهبران دین است) و بر طرف نماید دولت باطل را سپس میفرماید چه قدر آرزوی دیدن آن دوستان خود را دارم بهشت از برای ایشان میباشد از جهت استقامت ایشان نسبت بدینشان در هنگام هدنه که بیان از صالح موقت است (البته کنایه ای میباشد ، یعنی آن هنگام دیگر ظهور مهدی طول نمیکشد) چه قدر آرزوی دیدار آن مردم را دارم هنگامیکه امام زمانشان حکومت فرماید اما زود است که ما را خداوند با دوستان ما در بهشت عدن جمع فرماید ، و نیز پدران

صالح و فرزندان و زنان درستکار ایشان در آن بهشت با ما باشند.

باری ای دوستان حضرت بقیةاله هنگام انتظار و صبر بر مصائب است بخدا قسم دیگر ظهور حضرت ورهبر شماکاری ندارد و در همین زودیها دیده گان بجمال آنحضرت روشن خواهد گردید - دعا نمائید و فرج آقا را از خدا بخواهید ، بخدا قسم دوستان مهدی پیروز میباشند .

ای انصار و پیروان حضرت بقیةاله روز گریه و زاریست بدرگاه خداوند شاید باین بیچارگیها خاتمه دهد ، دعای سحر گاه اثر داند ، در آن هنگام درهای رحمت الهی باز است باید روی نیاز بدرگاه بی نیاز برد تا حاجتها پذیرفته شود .

نکو ملکیت ملک صبحگاهی	در آن کشور بیابی هر چه خواهی
هر آنکس بر حصار گنج ره یافت	کشایش از کلید صبحکه یافت
در آن ساعت که باشد نشو جانها	گل تسبیح روید بر زبان ها
زبان هر که او باشد برومند	شود گویا به تسبیح خداوند
اگر مرغ سحر تسبیح خوانست	چه داند آنکه خود او بی زبانست
اگر اشکی روان سازی ز مرگان	جهانی را کنی یکسر گلستان

علل امتحانی و امکانی غیبت حضرت بقیةالله

اگر کسی ایراد نماید که پنهان کردن خداوند حضرت بقیةاله را از انظار وعده ای را در حیرت و سرگردانی افکندن ، چه اثر و نتیجه ای دارد و دیگر آنکه آیا این چنین غیبتی در میان سایر انبیاء گذشته و اوصیاء ایشان بوده یا منحصر به حضرت بقیةاله امام زمان میباشد پاسخ چیست .

اما از سؤال فرضی نخستین به چند وجه پاسخ میگوئیم .

نخستین میگوئیم این ایراد نسبت بخداوند بی مورد است ، زیرا اومالک حقیقی مخلوق است و هر مالکی حق هر گونه تصرفی را در ملک خود دارد و کسی را

حق ایراد و دخالت در کار او نیست ، پس نسبت بکار خداوند پرسش علت از مخلوق خطا است چون او اختیار تام دارد و فعال مایشاء است و مشیت ذات مبارکش چنین تعلق گرفته که حجت خود را از انظار پنهان نماید و ظاهر نسازد تا هر زمان که بخواهد و امکان دارد خود حضرت بقیة الله^ع علت را نداند و نیز حق چنین ایرادی را هم ندارد که بخواهد بداند .

و دیگر آنکه امکان دارد جنبه امتحانی داشته باشد که حق و باطل از هم جدا شود و اشخاصی که حقیقتی ندارند و قلوبشان از ایمان تهی است، کفر و نفاق خود را آشکار سازند و تکلیفشان قطعی باشد یا اینکه ذاتاً ایمان حقیقی را نسبت به هر کس و هر چیز خداوند دائر بر مدار غیبت قرار داده باین معنا که ایمان موقعی ارزش دارد که شخص ندیده قبول امری را نماید .

روی همین اصل است که قرآن هدایت یافتگان و پرهیزکاران را کسانی میداند که ایمان بغیب داشته باشند .

بسم الله الرحمن الرحيم الم ذالك الكتاب لاريب فيه هدى للمتقين ، الذين يؤمنون بالغيب : پیغمبر این قرآن شکی در آن نیست راه نمای راه سعادت میباشد ، پرهیزکاران را راهنمایی میکند ، مثل اینکه کسی جويا گردد پرهیزکاران چه اشخاصی میباشد در پاسخ میفرماید مردمی هستند که ایمان بغیب میآورند .

باری از جنبه نظر اعتقادات تمام امور مهمه قبولیشان دائر بر مدار غیبت است از قبیل اعتقاد بوجود واجب و اعتقاد بمعاد و اعتقاد بسؤال قبر و نیز اعتقاد بانبیاء گذشته و اعتقاد بمعراج جسمانی پیغمبر و سایر مطالب که نادیده باید ایمان داشت ، و گرنه ایمان بمشاهده امری چندان ارزشی ندارد .

آری باید خداوند حجت خود را از میان بشر در پشت ابر غیبت قرار دهد تا اشخاص غربال شوند و مؤمن ممتحن از میان دیگران جدا گردد ، در اثر مأیوس شدن

یعنی عده ای مایوس گردند و از دین خارج شوند ، و تحت باقی مؤمنین خاص بمانند چنانچه حضرت ابی عبدالله امام صادق علیه السلام میفرماید - عن منصور عن ابی عبدالله . قال یا منصور ان هذا الامر لا یأتیکم الا بعد ایاس ولا والله حتی تمیزوا ولا والله حتی تمحصوا ولا والله حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد .

غیبت حضرت بقیة الله از نظر امتحان بسیار اهمیت دارد .

و نیز احتمال دارد غیبت حضرت بقیة الله در اثر نداشتن انصار باشد و خداوند اظهار آن حضرت را بتأخیر انداخته تا یادران و جان بازان واقعی او پابعد صفة رجود گذارند و هنگامیکه انصار آن حضرت حاضر شدند خداوند فرمان قیام ویرا صادر فرماید .

چنانچه امیرالمومنین ع ملاء قیام را وجود انصار میداند .

اما والذی فلق الحبه ب برء النسمه اولاً حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر وما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم : لا سغب مظلوم لاقیت حبلها علی غاربها ولسقیت آخرها بکأس اولها .

شاهد در جمله اولاً حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر است که حضرت میفرماید اگر مردم حضور بهم نمیرسانیدند از جهت یاری من قیام بامر خلافت نمیگردم (در ظاهر) ولی چکنم حجت خدا هر گاه یاور و انصار پیدا کرد باید قیام نماید و احکام شرع را اجراء فرماید .

قوی ترین علت غیبت حضرت بقیة الله از نظر راقم نداشتن انصار واقعی میباشد چنانچه رسول گرامی اسلام تا علی بن ابیطالب رشد ظاهر یرا پیدا نکرد با کفار قریش جنگ نکرد اما زمانیکه رسید بسر حد سلحشوری که مانند عمرو بن عبدود را از پای در آورد دیگر باکی از جنگ نداشت و چنانچه امیرالمومنین در جنگ خندق یا سایر جنگهای پیغمبر اسلام نبود شکست اسلام حتمی بود ، پس جائیکه خداوند از جهت پیروزی رسولش را تا علی بن ابیطالب صلاحیت سلحشوری پیدا نکند ،

اجازه جنگ نمیدهد، هیچ استبعادی ندارد که تا سیزده و سیزده تن بعدد سلحشوران جنگ بدر قدم بعرضه وجود نگذارند، فرمان قیام قائمش را صادر نفرماید. و نیز امکان دارد، که خداوند این قدر بتأخیر بیاندازد ظهور قائمش را، که اهل دنیا در اثر طمع بمال و جان یکدیگر بهم بریزند که تمام خسته گردند و از هیچ طرف راه نجاتی نداشته باشند، و خود بخود منتظر يك مصلح که بدادشان برسد و از گرفتاری هاراحت شوند، بوده باشند در آن هنگام پرده از رخسار قائمش بگردد که زیاد دنیا پرستان و جاه طلبان با وی مخالفت نمایند و از روی رضا و رغبت با آنحضرت بیعت نمایند. بعلم اینکه تاغرور بشر درهم شکسته شود و عجز خود را نفهمد از خود خواهی خویش دست بردار نیست و تسلیم حقیقت نمیشود. اینها وجوهی بودند که بطور احتمال بیان گردید، ولی چنانکه قبلاً عرض شد امور در دست خداست و خود مصلحت ملك و پادشاهی خویش را میداند و بمخاوق مربوط نیست.

و اما پاسخ از نظیر غیبت حضرت بقیه‌اله، در دستگاه وحی و تنزیل آنچه مسلم است این امتحان در ادیان و در میان انبیاء گذشته بوده است، و اینک ما بعضی از رهبران دینی که از میان امت خود برکنار میشده‌اند و خداوند مردم را مأخوذ باعمالشان کرده است اشاره میکنیم:

۱- یکی از رهبران توحید که از میان امت خویش مدتی طولانی غیبت کرد حضرت ادریس بود، آنقدر غیبت آنحضرت طول کشید که امتان او بتنگ آمدند و مردم ستمگر آنقدر از پیروان او راکشتمند که از حد خارج بود و آن عده ای هم که دو قید زندگانی بودند در کمال فقر و بیچارگی بسر میبردند و قرنهای غیبت طول کشید که اکثر مردم آنحضرت را فراموش کردند و عده ای هم بشک افتاده بودند، و هیچگونه فرجی از برای ایشان نبود که دیگر مأیوس شدند، تا اینکه ظاهر

گشت و مردم را مژده قیام قائمی از فرزندان خویش داد ، و آن قائم حضرت نوح بود و خود حضرت ادریس را خداوند با همین بدن دنیوی بسوی بهشت برد که هنوز زنده است ، قرآن باین موضوع خبر داده است سنی و شیعه قبول دارند و با همان بدن تا قیامت در قید حیات میباشد ، و پس از آن امتان او نسل بعد نسل منتظر قیام قائم بودند ، تا آنکه داستان نوح و کشتی او بوقوع پیوست .

۲ - از رهبران دینی که غیبت او طولانی گشت حضرت صالح بود که از میان پیروان خود غیبت نمود ، این قدر طول کشید که مردم فراموش کردند او را و هنگامیکه ظاهر گشت او را نمی شناختند .

۳ - از غیبت کنندگان حضرت ابراهیم ع بود و حضرت ابراهیم از حیث پیدایش مانند حضرت بقیة الله بود چون منجمین به نمرود که پادشاهی جبار بود خبر داده بودند که ابراهیم نامی در همین زودیهها پا بعرضه وجود میگذارد و او بهم زننده پادشاهی تو میباشد و نیز به نمرود گفته بودند که ابراهیم را آتش نمیسوزاند، باری نمرود در صدد پیدا کردن حضرت ابراهیم بود و هر جا زن بارداری بود مواظب بودند اگر پسر میزائید او را میکشتمند یعنی پسر را ، بمادر حضرت ابراهیم گمان برده بودند و زنان قابله را مأمور بازدید او میکردند ولی اثری از حمل پیدا نبود ، تا اینکه زمان ولادت ابراهیم رسید ، بمادر ابراهیم وحی گردید که بکوهی که در آن نزدیکها بود پناه ببرد ، در دامان آن کوه غاری بود ، مادر ابراهیم بدرون غار رفت و در آنجا وضع حمل انجام شد ، سپس امر شد از طرف خداوند که مادر ابراهیم از غار بیرون رود ، هنگامیکه از غار بیرون آمد سنگ بزرگی درب غار را گرفت و کسی نمی توانست از غار خبری پیدا نماید ، خداوند ملائکه را امر نمود از جهت پرستاری ابراهیم و غذای او در آن گشت سبابه مقدر گردید تا اینکه بزرگ گردید و بامر خداوند از غار بیرون آمد و نیز مدت زیادی در بین مردم و شهر های دور دست پنهان بود و کسی

نمیدانست در کجا است تا اینکه مأمور بقیام گزید و خداوند او را یاری نمود .
۴ - حضرت یوسف ع بود که مدت چهل سال غیبت آنحضرت طول کشید
و او در مصر بود ، از مصر تا فلسطین ۹ روز با شتر بیشتر فاصله نبود ، تا آنکه
مأمور بظهور گشت .

۵ - از غیبت کنندگان حضرت موسی ع بود که آنحضرت از حیث ولادت هم
شبیه به حضرت بقیة الله بود و غیبت حضرت موسی از این قرار بود چون حضرت یوسف
را مرگک فرا رسید و یزگان و اقارب خود را جمع کرد ، پس از ستایش پروردگار
چنین فرمود بدانید که از برای شما بلیات بی حسابی خواهد بود که بیان از قتل و غارت
و کشتن اطفال و شکافتن پهلو ی زنان میباشد تا اینکه بدست آرند حجت الهی را که از حضرت
موسی بن عمران خواهد بود و از فرزندان لای بن یعقوب میباشد ، اما بدانید
خداوند حجت خود را از شر دشمنان حفظ خواهد کرد ، باری تمام صفات حضرت موسی
را بیان نمود و سفارش کرد ایشان را بصبر و استقامت در مصائب و ناگواریها ، در هر
صورت پس از مرگ حضرت یوسف ع رنج و سختی در میان بنی اسرائیل از حد گذشت
که جفا گستران آن زمان از هیچ جنایتی نسبت بایشان خودداری نکردند و در چنان
رنج و گرفتاری مدت چهار صد سال بودند که حضرت موسی بدنیا آمد و بشارت پیدایش
حضرت موسی به بنی اسرائیل رسید و همانطور حضرت موسی در حال غیبت بود تا
زمانیکه مأمور بقیام شد .

باری اینگونه غیبتها در میان انبیاء گذشته زیاد بوده است که این چند نفر
را از برای نمونه ما بیان کردیم و هر کس میخواهد اطلاع بیشتری پیدا کند بکتاب
مربوطه بانبیاء نظری افکند .

پس درین صورت غیبت منحصر بحضرت بقیة الله نبوده است ، منتهمی در مدت
آن کم و زیاد میباشد .

زراره میگوید من در خدمت حضرت صالح ع بودم که فرمود ان الغلام غیبة قبل

ان يقوم : قال قلت ولم : قال ع يخاف واوما بيده الى بطنه - ثم قال يا زراره وهو المنتظر وهو الذي يشك في ولادته ، منهم من يقول مات ابوه بلا خلف و منهم من يقول حمل و منهم من يقول انه ولد قبل موت ابيه بسنتين وهو المنتظر ، غير ان يحب ان يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون - قال زراره قلت جعلت فداك ان اردت ذلك الزمان اى شيتى اعمل - قال ع يا زراره اذا اردت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء

زراره ميگويد شنيدم از حضرت صادق ع كه ميگفت از براي غلام غيبتي ميباشد پيش از قيام او، من عرض كردم علت آن غيبت چيست : حضرت فرمود ميترسد و اشاره نمود به بطن خود پس فرمود اى زراره از است امام منتظر و او كسى است كه مردم شك ميكنند در باره ولادتش ، بعضى از مردم ميگويند پدرش از دنيا رفت و فرزندى نداشت و بعضى خواهند گفت پدرش از دنيا گذشت و او در رحم مادرش بود و عده اى گويند . پدرش كه از دنيا رفت او را دو سال بود و او است منتظر و خدا از غيبت او دوست دارد مردم را امتحان نمايد يعنى شيعيان او را تا در آن امتحان بشك و ريب افتند اشخاصى كه حقيقتى ندارند .

زراره ميگويد من عرض كردم يا بن رسول الله فدايت كردم اگر آ زمان را من درك كردم چه عملى انجام دهم كه نزديك بشوای باشد حضرت فرمود اگر آ زمان را درك نمودى بخوان اين دعا را . بسم الله الرحمن الرحيم اللهم عرفنى نفسك فانك ان لم تعرفنى نفسك لم اعرف نبيك ، اللهم عرفنى رسولك فانك ان لم تعرفنى رسولك لم اعرف حجبتك اللهم عرفنى حجبتك فانك ان لم تعرفنى حجبتك ضللت عن دينى .

بارى بر شيعيان واجب و لازم است كه اين دعا را بياد مولى حضرت بقيه الله در صبح و شام بخوانند و از خداوند فرج نصرت آن سرور را خواهش نمايند .

پايان يافت كتاب حجة البالغة در شب ۲۸ شعبان المعظم ۱۳۵۱ خورشيدى با اثر فكر و قلم اين جانب جلال الدين جعفرى اميدوارم مورد قبول حضرت بقيه الله ارواحنا فداه گردد .

اقل الطلاب جلال الدين جعفرى

غلطنامه

صفحه	غلط	صحیح	و همچنین	و همچنین
۱	منها	سندھا	و همچنین	و همچنین
۲	« و او نزدیک میشود بمن از نافله بویژه »		مخلوق کثیر	مخلوق کثیر را
۶	میز نند	میز ند	راهنمائی	راهنما
۹	مباین	متباینه	با ائمه	بائمه
۱۰	برکاری	بکاری	رنگارنگ	رنگارنگ میکردند میکرد
۱۰	خویش	بخویش	« جلوۀ خود را بر روز میدهند جلوہ میکند »	
۱۱	بنازد	ببازد	و یعودنی	ویقودنی
۴	شخص	بشخص یا باشخاص	مفرفت	معرفت
۱۲	انی	اینی	رو بسعادت میرفتند	میرفت
۱۴	وأصلت	واصلت	و کبت بطنة	و کبت به بطنته
۱۵	رلکن	ولکن	به یاری	بستم
۴	ارلینت	ازلینت	سفک	سنگ
۱۷	اعرفوا لله	اعرفوا الله	صفراء	سفرء
۲۵	روشن نماید و روشن شود		نسیمی	نسبی
	روشن شود و روشن نماید عاقل و متفکر را		ثبات	ثبات
۲۶	تو دریای	و تو در دریای	خبیر	جز
۲۸	کسب اذن گفتار پس کسب اذن عرض نمود		« ولا تحقروا لله تحقروا امنه شیئاً »	
۲۹	جنین	چنین	ودر اطلاق	ودر اطلاق وجه
۳۰	بیان	بییان	« نسبت باموردینی نسبت بامورمادی »	
۳۱	سؤال	سؤال	پیش آمد	پیش آید
۳۴	متجلی	منجلی اورا	منعم خواهد	خواهد بود
۳۶	یرد	برد	صفر	صفر
۳۸	«	که ترکیب صوتها		

صفحه	غلط	صحیح	صفحه	غلط	صحیح
۹۲	تنقبل الحبة	تنقل الحبة	۱۷۸	بنام جناب	بنام خباب
۱۰۴	حبیث	خبیث	۱۷۹	جناب جناب	جناب خناب
۱۲۰	ما بین	فأ بین	۱۸۳	نظافت هوای	لظافت هوای
«	خطیره	حظیره	۱۹۳	میشوید	میشود
۱۲۳	أنتك	أنتك	۱۹۴	ساخته شده	ساخته شده
۱۳۵	و عترت	و عزت	«	تغییر رنگها	تمیز
۱۳۶	صابر	صابرند	۱۹۷	لیطفوا بالله بافوائهم	
۱۴۸	برداروار	برادروار		لیطفوا نورالله بافوائهم	
۱۵۰	ویکشر العشار	ویکشر العشار	۱۹۸	لم یشأ	لمن یشاء
«	کواكب العصبه	کراکب الصعبه	۱۹۹	از هم بدن دارای	از بدن هم دارای
۱۵۱	اثر نماید	اثر کند	۲۰۲	نور و عقل	نور عقل
۱۵۲	پرسش	پرستش	۲۰۵	و ان احستأ الناس ظننی	
۱۵۳	جزیره العرب	جزیره لعرب		و ان احسن الناس ظناً	
۱۵۸	خود را را	خود را	۲۱۵	أنبیاء مقدسه	انبیاء مقدمه
۱۶۱	خبری ازدور	خبری از درد	۲۱۶	فالذی یطلع	فالذی لم یطلع
۱۶۳	نفر دیگر مجروح	نفر دیگر از مجروح	۲۱۹	و یا افراد دیگر	و یا افراد دیگر
۱۶۵	خارجہ بن زید	حارثه بن زید	۲۳۴	ان الله عموداً من نور	
۱۶۸	زنان را نمیتوانستند زنان را نامیتوانستند			ان لله عموداً من نور	
۱۶۹	که آفرید شما را از آن یکنفر		۲۴۱	کسان	کسی
	همسر او را		۲۴۵	در محضر	در محضر
	که آفرید شما را از یک نفس واحد و		۲۴۶	منظود	منظور
	خلق نمود زوجه او را از زیادی گل او		۲۴۷	فتعرف	فنعرف
۱۷۵	حض فرجه	حصن فرجه	۲۵۲	پادشان	پادشاهان
«	اثر آنرا میگرد آنرا فرا میگیرد				

صفحه	غلط	صحیح	صفحه	غلط	صحیح
۲۵۶	از حارثه	حارثه	۳۴۳	کمل	کمال
۲۶۲	و قالوا فی الغلوبة	وقالوا فی الغلوبة	۳۵۰	علم بودن	علیم بودن
۲۶۵	ماه فرگاه	ماه خرگاه	۳۵۱	بدازا	بدرازا
۲۷۷	وهی الیلته قبض	وهی اللیلۃ التي قبض	۳۵۲	حرکت کرد	حرکت کرده
۳۰۱	ولقد منهما اول	ولقد خلق فیها	۳۵۶	ماه قرص قمر	مانند قرص قمر
۳۰۵	بویوه	بویژه	«	نمود	نما
۳۱۵	شیعه شدنش	شهادت شدنش	۳۵۷	امام را غیر از امام کسی غسل نمیدهد	امام را امام غسل نمیدهد
۳۱۶	حدیفة الیمان	حدیفة الیمانی	«	امام را امام غسل نمیدهد	
۳۱۸	وقار و آرامش	قرار و آرامش	۳۵۹	در پشت بخانه کعبه	پشت بخانه کعبه
۳۳۲	این نوع چیست	این لوح چیست	«	تا برسد بسودش	تا برسد بخودش
۳۳۵	کنزاً مخفیاً	کنت کنزاً مخفیاً	«	تمام آنچه برایتان تمام آنچه برایشان	
۳۳۷	بدان بحال	بدا بحال	«	دنیز	و نیز
			«	حشرت	حضرت

علت صلح امام حسن ع بهمین زودیهها بقلم مصنف
انشاء الہ بچاپ میرسد